



آثار و دانشگاه تهران

۱۳۲۰

الْحَوَالِیُّ التَّجْرِیْبِیُّ

مؤلف: صلاح الصّادى . محمد غفرانى

مترضى آيت الله زاده شيرازى . آذرتاش آذر نوش

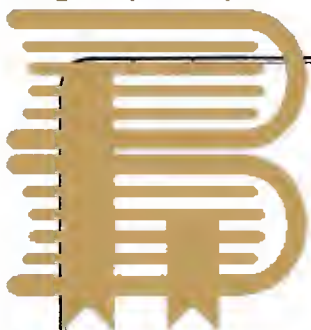
النحو التجريبي



انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۱۳۲۰

تهران ۱۳۴۹



النحو التجريبي

تأليف

محمد غفراني

صلاح الصاوي

آزمایش آذرخش

مرتضى آيت الله زاده شيرازي

چاپ و صحافی این کتاب در دوهزار نسخه در سال ۱۳۴۹
در چاپخانه سازمان انتشارات و چاپ دانشگاه تهران خاتمه پذیرفت

حق طبع این کتاب تا سه سال در انحصار دانشگاه تهران است
و مسئولیت صحت مطالب آن با مؤلفان میباشد

بها : ۱۰۰ ریال

بنام خدا

(پیشگفتار)

- ۱ -

امروز کانون‌های ادبی ما از نظر تدریس زبان عربی دچار تردید شده‌اند زیرا در اثر عوامل اجتماعی و سیاسی و بدنبال انگیزه‌های اقتصادی بر سر دوراهی رسیده‌ایم که نیاکان دانشمند ما را از آن آگاهی نبود و آیندگان را نیز از آن رنجی نخواهد بود زیرا حل این مسأله بعهده نسل ما است. مسأله این است که: در این دوره عربی را چگونه باید تدریس کرد؟

در قرن‌های گذشته آمیزش تازی و پارسی آن چنان بود که دانشمند ایرانی از آموختن تمام و کمال تازی‌گزیر نداشت زیرا کتابهای علمی و ادبی اغلب به تازی بود و نبودن مرزهای سیاسی آمیزش دو قوم را و بدنبال آن آموختن زبان را آسان‌تر می‌کرد. همینکه پایه قدرت تازیان سست شد و دولتشان رو بزوال نهاد زبان عربی نیز در ایران جان خود را از دست داد و به صورت کالبدی درآمد که تنها بخاطر قرآن و علوم دینی و بلاغت ناچار به نگاهداری آن بودند. این کالبد نیمه جان منحصر بود به صرف و نحو و مقداری واژه مهجور و احیاناً چند بیت شعر که بیشتر بکار شواهد لغوی می‌خورد و مقداری ضرب المثل که اصل یا ترجمه آنها در کتاب‌های پارسی آمده بود. اگر نیروی قرآن نبود تا بحال مردم غیر عرب این کالبد نیمه جان را هم در اعماق قرون بنحاک سپرده بودند.

در قرن بیستم که اقتصاد شگفت آور باختر زمین همه کشورهای خاور را مجذوب خود کرده است ، رابطه ما با کشورهای تازی به مسائل عاطفی یعنی ، دین و دوستی و تاریخ منحصر شده است و اقتصاد که یک زمان نقش اساسی را در این زمینه بازی می کرد رخت به دیار دیگر بر بسته است و نظر ما را نیز با خود به آن سوی کشانیده است .

به دنبال این ماجرا زبان عربی نیز اندک اندک ضعیف شد تا امروز کار به جایی رسیده که در روزنامه ها و مجله ها مردم از خود می پرسند عربی به چکاری آید؟ گروهی دیگر به دفاع برخاسته اند که برای فهمیدن قرآن و نیز برای درک بهتر زبان فارسی عربی لازم است .

به حال آنچه که اینک در کشور ما انجام می گیرد تدریس زبان عربی است خواه در دبیرستانها خواه در دانشکده ها ، و پیوسته این سؤال مطرح است که نحوه تدریس چگونه باید باشد؟ آیا عربی را باید به عنوان یک زبان کلاسیک تحول نیافته آموخت تا در دایره تحقیقات فارسی بکار آید (مانند لاتینی نسبت به زبانهای اروپائی) یا اینکه باید به عنوان زبانی زنده و مفید آموخته شود؟ تا آنجا که به دبیرستانها مربوط است شاید بتوان به مقداری دستور زبان و برخی اصطلاحات که در فارسی رایج است اکتفا کرد . اما در دانشگاه چنین نیست مثلاً در رشته ادبیات عرب باید مانند همه کشورهای جهان ، عربی را از هر نظر مورد مطالعه قرار داد : ادبیات کهن و نو ، زبان رایج ، زبان کلاسیک ، اصطلاحات دینی و اجتماعی همه دورانها . اما در رشته های دیگر مانند رشته ادبیات فارسی ، معارف اسلامی ، حقوق و غیر آن دانشجو باید بخصوص قدرت خواندن و فهمیدن کسب کند :

در روشی که تا کنون رایج بوده است صرف و نحو و گاهی قرائت را اساس کار قرار می داده اند . این روش اگر چه بطور کلی صحیح است اما باز نتیجه مطلوب به دست نمی دهد و اشکال نیز البته شیوه آموزش است .

مثلاً در مورد صرف چنین است که برای هر سال کتابی در دستور زبان برمیگزینند

و تدریس می کنند، دانشجو گاهی با علاقه و اغلب با بی میلی به حفظ آن قواعد می پردازد و پس از چندی انتظار می رود که وی بتواند فلان کتاب عربی را بی غلط بخواند حتی اگر از فهم مطالب آن عاجز باشد. اما آیا هرگز هیچ دانشجویی به این مرحله رسیده است؟. تمام کتابهای صرف و نحو حتی آنها که در قرن اخیر نگاشته شده است براساس نخستین کتابهای دستور تازی تألیف یافته است و در هزار سال پیش مکتب های گوناگونی در این باب موجود بود و بحث در مبانی صرفی و نحوی انجمن های گرم و رایجی داشت. هر مکتب برای اثبات عقیده خود بکاوش در قبائل بادیه نشین می پرداخت و مثال ها و شواهدی که بگوش هیچ عربی نخورده بود به دست می آورد و در خلال کتابهای خویش می آورد. گذشته از آن لهجه های قبائل، گوناگون بود و در موارد بیشماری بایکدیگر اختلاف داشت. مکتب ها نیز گاه بر این لهجه ها اعتماد می کردند، و گاهی نیز قیاس را اساس کار قرار می دادند و به ناچار مثالهایی می آوردند که از نظر ساختمان دستوری صحیح بود ولی حقیقه وجود خارجی نداشت.

پس از آن دورانها، مؤلفین مقداری از بحثهای پیچیده را رها کردند. کتابهایی در این باب نگاشتند که البته ساده تر بود ولی از نظر اصول تصنیف اختلافی با کتب گذشته نگان نداشت. اما متأسفانه در این کتابها مباحث علم واک شناسی (علم الأصوات Phonétique) را که برای نخستین بار در دامن تحقیقات زبان تازی پرورش یافت تدریجاً بکنار می نهادند حال آنکه این دانش بویژه با مبانی امروزی می تواند بسیاری از مشکلات را در صرف و نحو عربی حل کند.

بهر حال چون کتابهای صرف و نحو عربی از هزار سال پیش تاکنون براساس کتابهای قدیم تر تدوین می شود دیگر نمی تواند یک دستور تاریخی باشد و تمام مشکلات زبان کهنه و نورا در برگیرد.

کیفیت تصنیف این کتب نیز مشکل خاصی دارد که نمی تواند برای دانشجو بخصوص دانشجوی غیر عرب قابل هضم باشد.

مثلاً در تمام کتابهای دستور زبان عربی از ساختمان فعل مضارع در بخش صرف بحث می‌شود بدون آنکه به جنبه نحوی آن اشاره شود در حالیکه اعراب هرگز از فعل مضارع در زبان جدا نیست و نیز مشاهده می‌نماییم که در برخی از کتابهای دستور زبان عربی مسأله اسم منصرف و غیر منصرف را در بخش صرف متعرض می‌شوند، واسم منصرف را چنین تعریف می‌کنند: تنوین و حرکات سه گانه اعراب اسم را (ـِ) می‌پذیرد برخلاف اسم غیر منصرف که تنوین و جرّ نپذیرد. در صورتیکه دانشجو هنوز تنوین و اعراب و علائم آنرا عملاً نیاموخته و باید در انتظار فرارسیدن بخش نحو باشد. و در برخی دیگر از دستورهای زبان عربی بعکس، مبحث اسم منصرف و غیر منصرف را در بخش نحو متعرض شده‌اند در حالیکه آن اسباب و علل که برای غیر منصرف بودن اسم بیان می‌شود - مانند برخی از اوزان جمع مکسر، برخی از صفتها، بعضی اسمها که علامت تأنیث دارد و پاره‌ای از اعلام - همان مسائلی است که قبلاً دانشجو در بخش صرف خوانده است، بدون آنکه رابطه آنها را با اسم غیر منصرف درک کند دانشجو در این موارد ناگزیر است اثریکه از رابطه این علل هنگام بکار بردن اسم غیر منصرف در جمله بدست می‌آید در گوشه‌ای از خاطرنگاه دارد تا روز استفاده فرا رسد و همیشه روز استفاده هنگامی فرا می‌رسد که محفوظات دانشجو در اعماق خاطراتش زیر غبار فراموشی مدفون شده است و از این نمونه شواهد که کوشش ذهنی دانشجو را در فرا گرفتن زبان عقیم می‌گذارد فراوان است^۱.

۱ - در کشورهای عربی اخیراً بدشواری قواعد زبان خودبی‌برده و در صدد برآمده‌اند که روش ساده‌تری را برای آموختن قواعد عربی بکار برند و در این زمینه مقالات انتقادی و کتابهایی از طرف متخصصان فن جهت راهنمایی و ارشاد معلمان نوشته شده و در آنها بسیاری از مسائل پیچیده صرفی و نحوی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته و به چاره‌جویی پرداخته‌اند از آنجمله کتاب «مشكلة اللغة العربية ولما ذا أخفقنا في تعليمها» تألیف استاد محمد عرفه از رجال برجسته فرهنگی دانشگاه ازهر مصر را می‌توان نام برد.

- ۲ -

تردید نیست که مشترك بودن بسیاری از واژه‌ها در دو زبان فارسی و تازی دانشجویان ما را در آموختن زبان عربی یاری می‌کند اما باید توجه داشت که کیفیت اشتقاق زبان عربی و نیز تحول معنای برخی از واژه‌ها و چه بسا تغییر شکل یافتن آنها در زبان فارسی دام‌هایی در این راه گسترده است که استاد باید با روشن بینی در اصول روانشناسی آموزشی دانشجو را از آنها بر حذر دارد.

گاه اتفاق می‌افتد که واژه‌ای یا حتی اصطلاحی عربی معنی و مصداق دیگری در فارسی گرفته است. این واژه و این اصطلاح ممکن است نوآموز را ضمن خواندن و نوشتن و یا سخن گفتن دچار اشتباه و گمراهی کند.

و نیز بسا پیش می‌آید که یک واژه تازی را خوب می‌شناسیم ولی معنی واژه‌های متعدد دیگری که هم اشتقاقهای آن واژه نخستین هستند بر ما پوشیده است اما در عین حال از آن اشتقاقها نیز بوی آشنا به مشام می‌رسد و گاه در نهان به کمک قیاس معنای حقیقی آنها را درمی‌یابیم یا لافل تصور می‌کنیم که آن معانی را دریافته‌ایم. و به این ترتیب خود را خسته نمی‌کنیم و از آنها درمی‌گذریم. این گونه واژه‌ها به صورت دانش غیر عامل (Passif) در وجدان ناآگاه ما جای می‌گیرد و اگر بزودی با آنها برخورد نکنیم به تدریج از خاطرها محو می‌شود.

ولی چنانچه تعبيرات و اصطلاحات بعنوان گوناگون تکرار شود باسانی در ذهن دانشجو جا گرفته و هنگام بیاد آوردن آنها با مشقت و دشواری مواجه نمی‌شود، پس زبان را بطور کلی باید بصورت دانش عامل (actif) آموخت تا عملاً بتوان آنرا بکار برد و با چگونگی ساختمان واژه در زبان آشنا گردید و این همان روشی است که اساس کار ما را در این کتاب تشکیل می‌دهد.

- ۳ -

همانگونه که اشاره رفت ، ما در این کتاب کوشیده ایم که واژه ها و اصطلاحات و تعبیرات گوناگون را چندین بار تکرار کنیم تا از صورت دانش عامل (actif) خارج نشود و هر لحظه که به آنها نیازمند شدیم بکارشان بندیم . و نیز کوشیده ایم که قالبهای دستوری را که بطور کلی می توان عربی کهن و نیز عربی امروزی را در آنها گنجانید در شکلی طبیعی و باروش طبیعی به دانشجو القاء کنیم ، بدین معنی که از نخستین درس صرف آن مطلب را که مهمتر از دیگر مطالب بنظر می رسید برگرفتیم و در جمله های گوناگون گنجانیدیم . دانشجو آن جمله ها را چندین بار می خواند و احیاناً حفظ می کند تا در گفتگو یا نوشتن و یا خواندن بکاربرد . آنگاه این جملات را به کمک استاد و نیز بیاری ملاحظاتی که در پایان هر درس با بیانی ساده آمده است در قالبهای دستوری مربوط می نهد و در پایان هر درس تمرینهای مناسبی بزبان فارسی و عربی آورده ایم که خود نیز دانشجو را در آموختن آن درس یاری خواهد کرد . در بخش نحو هر درس که بروش بالا نوشته شده مطالب را آن چنان برگزیده ایم که تا سرحد امکان با صرف همان درس مطابقت و هم آهنگی داشته باشد . آنگاه مجموع مطالب دودرس (صرف و نحو) را در درس قرائت نهاده ایم و باین ترتیب یک موضوع را چندین بار در جمله های مختلف و داستانهای کوچک و بزرگ تکرار کرده ایم تا شاید ملکه دانشجو شود و او نیز دیگر از حفظ کردن مثالها و قالبهای خشک صرفی و نحوی رهایی یابد .

براهل نظر پوشیده نیست که این روش با در نظر گرفتن بضاعت مزاجه ما چندان ساده نبوده است بویژه آنکه هیچ یک از کتابهای نو و کهنه دستوری نتوانست ما را در نوشتن متون عربی یاری کند زیرا غرض آن بود که متون و عباراتی کوتاه نوشته شود که شامل قواعد مربوط بهمان درس گردد و ضمناً دارای وحدت موضوع و پیوستگی تمام نیز باشد مثلاً در درس « افعال معتل » متنی آورده ایم که اکثر افعالی که در آن بکار

رفته و اساس آنرا تشكيل مى دهد افعال معتل باشد .. الخ .

ناگفته نماند در موارد مختلف نيز از استشهداى آيات واحاديث ومتون قديمى تا آنجا

كه به روش كلى كار ما در كتاب لطمه هاى وارد نياورد غافل نبوده ايم .

در اين كتاب اگر جاى مباحث پيچيده و مشكل دستورى را خالى مى بينيد براى

آنستكه سعى كرده ايم دانشجو را از درگيرى ذهنى با اين مسائل دور نگاهداريم

و كوشش او را بفرافكشتن اهمّ مباحث دستورى معطوف داريم و در عين حال در پاورقى

كتاب بمناسبتهاى به برخى از اين مسائل اشاره شده است و دانشجو مى تواند با يارى

استاد اين گونه مسائل را درك كند .

اميد است كه دانشمندان و استادان ارجمند با اين اقدام جسورانه با ديده لطف و

انغماض بنگرند و ما را از اندرزهاى خردمندان و راهنمايهاى استادانه خود بى نياز

نيانگارند .

و اين كوشش ناچيز را بايد مرهون تشويق و تأييد استاد محقق رئيس محترم دانشكده

الهيّات و معارف اسلامى جناب آقاى دكتر محمد محمدى دانست كه همواره ما را در انجام

امور علمى و تحقيقى راهنمايى مى كردند .

در پايان از دوست ارجمند و همكار گرامى آقاى سيد محمد باقر حجّتى كه ما را در

تنقيح پاره اى از ملاحظات كتاب يارى و مساعدت فرموده اند صميانه سپاسگزاريم و

همچنين از همكارى بى دريغ كارمندان محترم اداره انتشارات و دقت فوق العاده كاركنان

چاپخانه دانشگاه تهران كه در طبع كتاب مبذول داشته اند تشكّر و تقدير مى نمايم .

مؤلفين .

دانشگاه تهران - ۱۴ / بهمن ۱۴۳۹ هـ - ش .

(فِهْرَسُ الْمُحْتَوِيَّاتِ)

* الدَّرْسُ الْأَوَّلُ *

ص

- ١ - الصَّرْفُ : الْفِعْلُ الْمَاضِي .
- ٨ - النَّحْوُ : الْمُضَارِعُ الْمَنْصُوبُ .
- ١١ - الْقِرَاءَةُ : لِإِبْرَاهِيمَ يُحْصِدُ الْقَمْحَ .

* الدَّرْسُ الثَّانِي *

- ١٣ - الصَّرْفُ : الْفِعْلُ الْمَهْمُوزُ .
- ١٥ - الْمُعْتَلُّ اللَّامُ .
- ١٨ - النَّحْوُ : النَّصْبُ فِي الْمُضَارِعِ الْمُعْتَلِّ اللَّامِ .
- ٢٢ - الْقِرَاءَةُ : جِيُوشُ الطَّبِيعَةِ .

* الدَّرْسُ الثَّلَاثُ *

- ٢٤ - الصَّرْفُ : الْمُعْتَلُّ الْفَاءُ .
- ٢٧ - الْمُعْتَلُّ الْعَيْنُ .
- ٣٠ - النَّحْوُ : نَصْبُ الْمُضَارِعِ الْمُعْتَلِّ الْعَيْنِ وَالْمُعْتَلِّ الْفَاءِ .
- ٣٣ - الْقِرَاءَةُ : الشَّيْخُ فِي الرَّبِيعِ .

* الدرس الرابع *

ص

- ٣٥ - الصَّرفُ : أبوابُ الفعلِ الثلاثيِّ المُجرَّدِ .
 ٣٧ - اللَّازِمُ والمُتَعَدِّي .
 ٤٠ - النَّحْوُ : جزمُ الفعلِ المضارعِ السَّالمِ والمَهمُوزِ .
 ٤٢ - جَزَمُ الفِعْلِ المَعْتَلِّ .
 ٤٥ - القِرَاءَةُ : أريدُ أن أرى اللهَ .

* الدرس الخامس *

- ٤٧ - الصَّرفُ : أبوابُ الفعلِ الثلاثيِّ المَزيدِ .
 ٥٢ - النَّحْوُ : الأَمْرُ .
 ٥٨ - القِرَاءَةُ : العَمِيدُ في مَكتبِهِ .

* الدرس السادس *

- ٦٢ - الصَّرفُ : الأفعالُ المَزيدَةُ :
 ٦٦ - الفعلُ الرُّباعيُّ المُجرَّدُ .
 ٦٧ - الفعلُ الرُّباعيُّ المَزيدُ .
 ٦٩ - النَّحْوُ : مُنَاجَاةُ الرُّوحِ .
 ٧٥ - القِرَاءَةُ : اللُّؤْلُؤُ .

* الدرس السابع *

- ٧٨ - الصَّرفُ : الفِعْلُ المَجهُولُ .

ص

٨٤ - النَّحْوُ : الْفَاعِلُ وَ نَائِبُ الْفَاعِلِ .

٨٩ - الْقِرَاءَةُ : إِذَا دُقَّ الْبَابُ .

* الدَّرْسُ الثَّامِنُ *

٩٢ - الصَّرْفُ : التَّكْرِيرُ وَ الْمَعْرِفَةُ .

٩٤ - الْإِسْمُ الْمَقْصُورُ وَالْمَنْقُوصُ وَ الْمَمْدُودُ .

٩٢ - الْمَذْكُورُ الْمُؤَنَّثُ .

١٠٠ - النَّحْوُ : الْمَفْرَدُ .

١٠٢ - إِعْرَابُ الْإِسْمِ الْمَقْصُورِ وَالْمَنْقُوصِ وَالْمَمْدُودِ .

١٠٦ - الْقِرَاءَةُ : الْأُسْرَةُ السَّعِيدَةُ .

* الدَّرْسُ التَّاسِعُ *

١٠٨ - الصَّرْفُ : الْمُشْنَى .

١١٢ - الْجَمْعُ السَّالِمُ .

١١٥ - النَّحْوُ : إِعْرَابُ الْجَمْعِ السَّالِمِ وَالْأَسْمَاءِ السَّتَّةِ .

١١٨ - الْقِرَاءَةُ : مَدْرَسَةُ الرَّعَاةِ .

* الدَّرْسُ الْعَاشِرُ *

١٢٣ - الصَّرْفُ : اسْمُ الْإِشَارَةِ وَالْمَوْصُولُ وَ الضَّمِيرُ .

١٢٩ - النَّحْوُ : أَسْمَاءُ الْإِشَارَةِ وَالْمَوْصُولَاتُ وَالضَّمَائِرُ .

ص

۱۳۲ - العَلَمُ .

۱۳۳ - المُنْصَرِفُ وَغَيْرُ الْمُنْصَرِفِ :

۱۳۵ - الْقِرَاءَةُ : أَحْبَبُوا الْأَوْرَاقَ أَيْضاً .

* الدَّرْسُ الْحَادِي عَشَرَ *

۱۳۹ - الصَّرْفُ : أَدَوَاتُ الشَّرْطِ .

۱۴۱ - أَدَوَاتُ الِاسْتِفْهَامِ .

۱۴۴ - النَّحْوُ : الظُّرُوفُ .

۱۴۷ - الْقِرَاءَةُ : الْاِحْتِيَالُ فِي الْمُرَافَعَةِ .

* الدَّرْسُ الثَّانِي عَشَرَ *

۱۴۹ - الصَّرْفُ : الْمَصْدَرُ .

۱۵۲ - الْجَمْعُ الْمُكْسَرُ .

۱۵۶ - النَّحْوُ : إِعْرَابُ جَمْعِ التَّكْسِيرِ .

۱۶۰ - الْقِرَاءَةُ : رِحْلَةُ " مِنْ الدَّارِ الْبَيْضَاءِ إِلَى طَهْرَانَ .

* الدَّرْسُ الثَّالِثَ عَشَرَ *

۱۶۲ - الصَّرْفُ : النَّسْبَةُ .

۱۶۶ - الْمُصَغَّرُ .

۱۶۹ - النَّحْوُ : الْمُبْتَدَأُ وَالْخَبَرُ .

۱۷۵ - الْقِرَاءَةُ : هَذَا الشَّرْقُ الْكَبِيرُ :

* الدرس الرابع - عشر *

ص

- ١٧٧ - الصَّرْفُ : اسْمَا الْفَاعِلِ وَالْمَفْعُولِ .
 ١٨٣ - النَّحْوُ : الْمَصْدَرُ وَالْأَفْعَالُ النَّاقِصَةُ .
 ١٨٨ - الْقِرَاءَةُ : وَطْنِي .

* الدرس الخامس - عشر *

- ١٩١ - الصَّرْفُ : اسْمُ الْآلَةِ ، الصِّفَةُ الْمُشَبَّهَةُ بِاسْمِ الْفَاعِلِ .
 ١٩٧ - النَّحْوُ : الْحُرُوفُ الْمُشَبَّهَةُ بِالْفِعْلِ .
 ٢٠٢ - الْقِرَاءَةُ : مِنْ قِصَصِ الْعُرَفَاءِ .

* الدرس السادس - عشر *

- ٢٠٥ - الصَّرْفُ : إِسْمُ التَّفْضِيلِ .
 ٢١٠ - صَيِّغُ الْمُبَالَغَةِ .
 ٢١٣ - النَّحْوُ : الْمَفَاعِيلُ الْخَمْسَةُ .
 ٢١٣ - الْمَفْعُولُ بِهِ .
 ٢١٦ - الْمَفْعُولُ الْمُطْلَقُ .
 ٢١٩ - الْمَفْعُولُ لَهُ (لِأَجْلِهِ) .
 ٢٢٢ - الْمَفْعُولُ فِيهِ .
 ٢٢٧ - الْمَفْعُولُ مَعَهُ .
 ٢٢٩ - الْقِرَاءَةُ : الْحَاجَةُ تُفْتَقُ الْحَيَاةَ .

* الدَّرْسُ السَّابِعَ عَشَرَ *

ص

٢٣٢ - النَّحْوُ: التَّمْيِزُ.

٢٣٦ - النَّدَاءُ.

٢٤٠ - الْحَالُ.

٢٤٤ - الْإِسْتِثْنَاءُ.

٢٤٨ - الْقِرَاءَةُ: تُرَابُ أَرْضِ الْوَطَنِ.

* الدَّرْسُ الثَّامِنَ عَشَرَ *

٢٥٢، ٢٦٦ - الْعَدَدُ.

* الدَّرْسُ التَّاسِعَ عَشَرَ *

٢٦٦، - الْحُرُوفُ.

* * *

(تَنْبِيْهَاتُ)

الف - تَوَابِعُ :

٢٨١ - نَعَتُ تَأْكِيدُ :

٢٨٢ - بَدَلُ .

٢٨٣ - عَطْفُ بِحُرُوفِ .

٢٨٤ - تَبْصِرُهُ (عَطْفُ بَيَانٍ) :

- ۲۸۴ - ب - تغییر یافتن حروف واژه‌های عربی :
- ۲۸۵ - ج - جدول تطبیق اقسام فعل ماضی فارسی با فعل ماضی عربی.
- ۲۸۷ - (فهرس اللغات المفسرة في الهوامش)

الدَّرْسُ الْأَوَّلُ

ألف - الصَّرفُ

١ - الْفِعْلُ الْمَاضِي :

— خَرَجَ عَلَى مِّنَ الصَّفِّ^١ ، وَخَرَجَتْ مَرِيْمٌ مَّعَهُ .

— أَلَسْتَ ذُو الطَّالِبِ خَرَجَ مِّنْ قَاعَةِ الْمُحَاضَرَةِ^١ ، وَمَرِيْمٌ وَزَيْنَبُ خَرَجَتَا مَعَهُمَا .

— أَلَسْتَ ذُو الطَّالِبِ وَمَرِيْمٌ وَزَيْنَبُ خَرَجُوا مِّنَ الْفَصْلِ^١ وَجَاءُوا فِي الْحَدِيقَةِ .

— أَلَطَّالِبَاتُ خَرَجْنَ بَعْدَ لَتِمَاءِ الدَّرْسِ مِّنَ الْكُلِّيَّةِ ، وَذَهَبْنَ إِلَى بُيُوتِهِنَّ .

— أَيْنَ ذَهَبْتَ يَا خَالِدُ؟

— ذَهَبْتُ إِلَى الْجَامِعَةِ^٢ ، وَحَضَرْتُ الدَّرْسَ .

— أَيْنَ ذَهَبْتَ يَا سَعَادُ؟

— ذَهَبْتُ إِلَى الْمَكْتَبَةِ ، وَبَحِثْتُ عَنْ الْكُتُبِ .

— مَتَى خَرَجْتُمَا مِّنْ مُّدْرَجِ^٣ الْكُلِّيَّةِ؟

— خَرَجْنَا فِي السَّاعَةِ السَّابِعَةِ وَالنِّصْفِ مَسَاءً .

— هَلْ دَرَسْتُمْ كُلَّ الْمَوَاضِيْعِ؟^٤

١- كلاس درس . ٢- دانشگاه .

٣- تالار و سالن پله کانی ، [درج : بفتح دال وراء پله کان . درج : بضم دال وسكون راء کشو ، نیمکت] .

٤- مواضیع جمع موضوع و « موضوعات » نیز جمع موضوع آمده است .

- نَعَمْ، دَرَسْنَا الْمَوَاضِيعَ الْمَقْرَّرَةَ.
- أَيْنَ ذَهَبْتُمْ مَعَ الْأَسْتَاذِ بِالْأَمْسِ، أَذْهَبْتُمْ إِلَى الْمَعْهَدِ^١؟
- ذَهَبْنَا مَعَهُ إِلَى الْمَتْحَفِ^٢، لَا إِلَى الْمَعْهَدِ.
- هَلْ ذَهَبْتُمْ مَعَ الْأَسْتَاذِ يَابَنَاتُ؟
- نَعَمْ ذَهَبْنَا.
- مَاذَا شَهِدْتُمْ هُنَاكَ؟
- شَهِدْنَا آثَاراً إِيرَانِيَّةً قَدِيمَةً.
- هَذَا الطِّيفُ^٣، وَأَنَا ذَهَبْتُ إِلَى دَارِ الْإِذَاعَةِ^٣ لِمُقَابَلَةِ صَدِيقِي.

١— آموزشگاه. انستیتو، مدرسه عالی

٢— موزه (متحف الآثار : موزه باستان)

٣— اداره رادیو.

ملاحظه:

۱- مصادر فعلهای ماضی ثلاثی مجرد که در جمله‌های این درس بکاررفته است عبارتند از: الخُرُوجُ، الجُلُوسُ، الذَّهَابُ، الحُضُورُ، البَحْثُ، الدَّرْسُ وَالْدِّرَاسَةُ، الشُّهُودُ.

۲- در جمله‌های این درس تمام چهارده صیغه فعل ماضی از مصادر بالا بکاررفته است آنها را با موارد استعمال بیاموزید.

۳- شکلهائی که آخر صیغه‌های چهارده گانه فعل ماضی^۱ بخود گرفته اند عبارتند از:
الف - فتحه، و آن در چهار صیغه است مانند: خَرَجَ، خَرَجَا، خَرَجَتْ، خَرَجَتَا.

ب - ضمه، و آن در یک صیغه است، مانند: خَرَجُوا.

د - سکون، و آن در نه صیغه است، مانند: خَرَجْنَا، خَرَجْتِ، خَرَجْتُمَا، خَرَجْتُمْ، خَرَجْتِ، خَرَجْتُنَّ، خَرَجْتُ، خَرَجْنَا.
این علامتها در صیغه‌های بالا همیشه ثابت اند و از این جهت آنها را مبنی می‌نامند.

۱- راجع به صیغه‌های چهارده گانه از استاد توضیح بخواهید.

۲- این صیغه در تشبیه مذکر و مؤنث مخاطب بهمین صورت می‌باشد.

٢- المضارع :

- يَذْهَبُ مُحَمَّدٌ إِلَى الْمَدْرَسَةِ ، وَتَذْهَبُ أُخْتُهُ إِلَى الْمَشْغَلِ^١ .
 مُحَمَّدٌ وَأُخْتُهُ يَخْرُجَانِ مِنَ الْبَيْتِ فِي السَّاعَةِ السَّادِسَةِ صَبَاحًا .
 الْأُخْتُ تَرْكَبُ الْأُتُوبَيْسَ ، وَتَقْطَعُ الْمَسَافَةَ فِي سَاعَةٍ وَنِصْفٍ ،
 وَتَرْكَبُ مَعَهَا زَمِيلَتُهَا^٢ وَتَذْهَبَانِ مَعًا .
 - هَلْ تَذْهَبُ يَا عَلِي إِلَى عَمَلِكَ؟
 - لَا ، أُخْتِي تَذْهَبُ إِلَى عَمَلِهَا ، وَأَمَّا أَنَا فَأَذْهَبُ إِلَى الْجَامِعَةِ .
 - هَلْ تَذْهَبِينَ إِلَى حَدِيقَةِ الْحَيَوَانِ^٣ يَا مَرْيَمُ؟
 - كُلُّ الْبَنَاتِ يَذْهَبْنَ .
 - وَانْتُمُ الرِّجَالُ هَلْ تَذْهَبُونَ أَيْضًا؟
 - زَيْنَبُ وَمَرْيَمُ تَطْبُخَانِ الطَّعَامَ وَأَنْتُمَا تَأْكُلَانِ .
 - هَلْ تَأْكُلْنَ مَعَهَا؟
 - لَا ، نَأْكُلُ وَحْدَنَا .

١- كارگاه (ورشة) بفتح واو وسكون راء .

٢- همكار .

٣- باغ وحش .

ملاحظه :

- ۱- مصادر فعلهای مضارع ثلاثی مجرد که در جمله های این درس بکار رفته است عبارتند از: الرُّكُوبُ، القَطْعُ، الطَّبْخُ، الأَكْلُ^۱.
- ۲- در جمله های این درس تمام چهارده صیغه فعل مضارع که از مصادر بالا بکار رفته است آنها را با موارد استعمال بیاموزید.
- ۳- حرفهائی که در اول صیغه های چهارده گانه فعل مضارع بکار می روند عبارتند از^۲ :
 - الف - (یا) و آن در چهار صیغه است ، مانند: يَذْهَبُ، يَذْهَبَانِ، يَذْهَبُونَ، يَذْهَبْنَ.
 - ب - (تا) و آن در هشت صیغه است، مانند: تَذْهَبُ^۳، تَذْهَبَانِ^۴، تَذْهَبُونَ، تَذْهَبِينَ، تَذْهَبْنَ.
 - د - (همزه) و آن در یک صیغه است، مانند: اَذْهَبُ^۵.
 - ج - (نون) و آن در یک صیغه است، مانند: نَذْهَبُ^۶.
- ۴ - فعل مضارع در حالت عادی مرفوع است ، و رفع ممکن است بحرکت باشد یا بحرف^۷.

۱- مصادر افعال دیگر در درس فعل ماضی گذشت ، رك . (ص ۳) .

۲- حرفهائی که در آغاز فعل مضارع بکار میرود حروف مضارعه نامیده میشوند که از آنها به « أَتین » تعبیر می نمایند .

۳- این صیغه در مفرد مؤنث غائب و مفرد مخاطب مذکور بهمین صورت می باشد .

۴- این صیغه نیز در تثنیة غائب مؤنث و تثنیة مخاطب مذکور مؤنث بهمین صورت می باشد .

۵- این صیغه در مذکر و مؤنث یکسان است .

۶- این صیغه نیز در مذکر و مؤنث یکسان است .

۷- این مطلب در درس نحو گزارش می شود رك (ص ۹) .

تمرین :

الف - جای نقطه‌ها را در متن زیر با فعلهای مضارع مناسب پر کنید، ماضی فعلهای مناسب عبارتند از: ذَهَبَ، عَمِلَ، أَكَلَ، شَرِبَ، فَرَعَ.

... الفَّلَّاحُ إلى المَزْرَعَةِ مُبَكَّرًا^۱ و... زوجته مَعَهُ و... في الحَقْلِ^۲ حتَّى الظُّهْرِ، ثُمَّ يَجْتَمِعُ الفَّلَّاحُونَ تَحْتَ ظِلِّ الشَّجَرَةِ و... الطَّعَامَ و... الماءَ والشَّايَ مَعًا، ولكنَّ النِّسَاءَ... إلى بيوتِهِنَّ و... أَلْعَمَالَ المَنْزِلَةِ، فإذا... مِنَ الطَّعَامِ وَالرَّاحَةِ... إلى الحَقْلِ و... حتَّى المَغْرِبِ.

ب - جای نقطه‌ها را در متن زیر با فعلهای ماضی مناسب پر کنید، از این فعلها می‌توانید برای فعلهای مناسب استفاده کنید: ذَهَبَ، عَرَضَ، سَكَنَ، دَفَعَ، رَجَعَ: ... فَسَّاحَتَانِ إلى السُّوقِ و... حَاجَتَهُمَا لِلْبَيْعِ وَاخَذَهَا مِنْهَا رَجُلَانِ... في المَدِينَةِ و... قِيَمَةً عَالِيَةً و... مَسْرُورَتَيْنِ.

ج - فعل‌های مضارع زیر را به ماضی تبدیل کنید: أَذْهَبُ إلى قَرِيبَتِنَا في الصَّيْفِ، وَأَمْكُثُ هُنَاكَ، وَعِنْدَ مَا تَفْتَحُ الجامِعَةُ أبوابَهَا أَرْجِعُ إليها، وَأُخْتِي تَرْجِعُ إلى مَدْرَسَتِهَا مَعَ صَدِيقَاتِهَا، وَيَحْضُرُنَ الدَّرْسَ الأوَّلَ.

- هل تَفْهَمِينَ العَرَبِيَّةَ يَا بَرْوِيْنُ، وَأَنْتِ يَا مُحَمَّدٌ هل تَفْهَمُ العَرَبِيَّةَ؟
- نَعَمْ، أَفْهَمُهُمَا.

د - جمله‌های زیر را به عربی ترجمه کنید، این جمله‌ها برخلاف دستور زبان فارسی به اسلوب زبان عربی نوشته شده‌اند تا دانشجو بهنگام ترجمه دچار اشکال نگردد،

۱- مبكراً: پگاه و پیش از وقت.

۲- الحقْل: مزرعه و کشتزار.

ساختمان این جمله هارا بخاطر بسپارید تا در آینده بتوانید جملات فارسی را به عربی و بالعکس برگردانید:

رقم به دانشکده ، و داخل شدم به کلاس .

خارج شد مریم از خانه ، و رفت به اداره (المَصْلَحَة) .

محمد و علی رفتند به کتابخانه .

مریم و زینب نشستند در باغ .

— آیا داخل شدید به باغ وحش؟

— آری ، داخل شدیم .

— آیا رفتید (شما خانمها) به موزه؟

— آری ، رفتیم .

می نشیند محمد در کتابخانه ، و درس می خواند با دوستش ، سپس می روند با هم به کلاس .

می نشینم در اتوبوس ، و می روم به مدرسه .

— آیا همه دختران می روند به باغ وحش؟

— نه ، می رود مریم فقط ، اما ما می رویم به خانه .

مریم و زینب سوار می شوند اتوبوس را ، آیا می روی با آنان ای فاطمه؟

الدَّرْسُ الْأَوَّلُ

ب : النَّحْوُ

المضارعُ المنصوبُ :

— أريدُ أنْ أَصْعِدَ إلى القمرِ ، وأنتَ تُريدُ ، وأنتَ تُريدُ ، وكلُّ إنسانٍ يُريدُ ذلكَ . وَلَنْ أَصْعِدَ ، وَلَنْ تَصْعِدَ ، وَلَنْ تَصْعِدَ ، والناسُ جميعاً لن- يَصْعِدُوا حتى يأخذوا بالأسبابِ الحقيقيةِ . وَلِكِنِّي يَنْجَحُوا في ذلكَ يَجِبُ أنْ يَجْعَلُوا اللهَ قَصْدَهُمْ ، حتَّى يَفْتَحَ لَهُمُ الطَّرِيقَ لِيَصْعِدُوا .
— قَالَتْ هِنْدُ : أنا أقدرُ أنْ أَصْعِدَ إلى القمرِ ! قلتُ : لَنْ تَصْعِدَ ، وما كانَ القمرُ لِيَصْلُحَ لِيَسْكُنِي أو يَأْمُرَ اللهُ .

— لِمَاذَا تُريدانِ أنْ تَصْعِدَا إلى القمرِ ؟
— لِنَعِيشَ هناكَ ، وَنَقْلَحَ وَنَزَرَ .
— لَيْسَ هُنَاكَ هَوَاءٌ فَتَنْعِشَ ، أو ماءٌ فَتَنْقَلِحَ ، وَنَزَرَ .
— يُريدُ مُحَمَّدٌ أنْ يَذْهَبَ إلى شيرازَ ، وتُريدُ أُخْتُهُ أنْ تَذْهَبَ مَعَهُ ،
— فَعَلَيْهِمَا أنْ يَخْرُجَا مِنَ الْبَيْتِ قَبْلَ السَّادِسَةِ صَبَاحاً .
— تَأْمُرُ الْكُلِّيَّةُ الطُّلَّابَ بِأنْ يَدْخُلُوا الصَّفَّ في السَّاعَةِ الثَّامِنَةِ صَبَاحاً .

— عَادَةُ هِنْدٍ أنْ تَرْكَبَ الْأَتُوبِيسَ مَعَ صَاحِبَتَيْهَا ، وَأَنْ تَذْهَبَا مَعاً إلى الْكُلِّيَّةِ .

— أَرْغَبُ فِي أنْ أَذْهَبَ إلى الْكُلِّيَّةِ الْيَوْمَ ؛ أترغبينَ فِي أنْ تَذْهَبِي مَعِي ؟
— على الطَّالِبَاتِ أنْ يَذْهَبْنَ ، أترحبونَ أنْ تَذْهَبُوا أيضاً أَيُّهَا الطُّلَّابَةُ ؟
— عَلَيكُنَّ أنْ تَجْلِسْنَ بَعْدَ أنْ يَجْلِسَ الْأُسْتَاذُ .

ملاحظه :

۱- مصادر افعال ثلاثی مجرد این درس عبارتند از: الصُّعُود، النَّجَاح، الْجَعْلُ، الْفَلَح، الصَّلَاح وَالصَّلَاحِيَّة، الْأَمْر، الدُّخُول، الْجُلُوس.

۲- همانطور که گفته شد فعل مضارع در حالت عادی مرفوع است، اما اگر ادوات نصب (که عمده آنها عبارتند از: أَنْ، لَنْ، كَيْ، يَأْ، لِكَيْ، إِذَنْ) بر آن اضافه شود منصوب می‌گردد. نصب فعل مضارع یا به حرف است (در افعال خمسة که در ملاحظه شماره ۴ بآنها اشاره شده است) و یا به حرکت. اما صیغه جمع مؤنث بهیچوجه تغییر نمی‌کند، زیرا مبنی است: يَجْلِسْنَ، أَنْ يَجْلِسْنَ، تَجْلِسْنَ، ان تَجْلِسْنَ (اگر نون تأکید نیز بفعل مضارع مفرد ملحق شود آنرا مبنی می‌کند).

۳- گاهی حروف چهارگانه ناصبه مستقیماً نصب می‌دهند و گاهی «أَنْ» در پس حرفهائی از قبیل: حتی، لام، او، واو، فاء؛ مقدّر است و فعل مضارع را نصب می‌دهد (مثالهای لازم در متن موجود است).

۴- در فعل مضارع پنج صیغه است که آخرشان در حالت رفع نون است و در حالت جزم و نصب این نون حذف می‌شود، این پنج صیغه را اصطلاحاً افعال خمسة می‌نامند و عبارتند از: يَفْعَلَانِ، تَفْعَلَانِ، يَفْعَلُونَ، تَفْعَلُونَ، تَفْعَلِينَ. ۵- باین نکته توجه کنید:

مضارع منصوب در اغلب موارد با وجه التزامی در دستور زبان فارسی مطابقت می‌کند:

أُرِيدُ أَنْ أَذْهَبَ = می‌خواهم بروم.

تمرین :

الف - فعلهای جمله‌های زیر را تصحیح کنید :

- علی الأساتذة أن يُحَسِّنُونَ تربيةَ تلاميذِهِمْ .

- قال الطالبُ : إِنَّنَا سَنَجْتَمِدُ . قالَ الأستاذُ : لِمَ ذَنْ تَنْجَحُونَ .

- لَنْ أَفْتَحُ الرَّادِيو حَتَّى يَقُومُوا مِنَ النَّوْمِ لِكَيَّ تَسْتَرِيحُوا جَيِّدًا ، فَأَسْتَطِيعُ أَنْ أَتَكَلَّمَ ، وَأَنْ تُجِيبُون .

- لَنْ أَكْثِرَ السُّؤَالَ فَتَغْضَبُونَ مِنِّي ، وَأَنْتَ يَا هِنْدُ أَنْ تَصْنَعِينَ الشَّيْءَ وَتَحْضُرِينَ لِي شَرِبُونَهُ هُنَا .

ب - جمله‌های زیر را به عربی ترجمه کنید :

- باید که فلاح برود به مزرعه .

- هرگز نمی‌رود فلاح به مزرعه .

- من کوشش می‌کنم - پس موفق می‌شوی .

- هند گفت درس می‌خوانم ، گفتم برای اینکه قبول شوی .

- محمد و علی هرگز سکونت نمی‌کنند در قریه ، ولی زینب و هند هرگز ترك نمی‌کنند قریه را .

- لازم است که بخوانیم فلسفه را امسال .

- دستور داد وزارت بهداشت (وزارة الصحة) زنان فلاح را (الفلاحات) که نشویند لباسهای خودشان را درنهر .

- سعی می‌نمایند (يحاول) دانشمندان که کشف کنند عیلاج سرطان را .

الدَّرْسُ الْأَوَّلُ

ج : الْقِرَاءَةُ

إِبْرَاهِيمُ يَحْصُدُ الْقَمْحَ

نَضَجَ^١ القمحُ في مَزْرَعَةِ إِبْرَاهِيمَ ، فَذَهَبَ وَذَهَبَتْ أُسْرَتُهُ مَعَهُ لِلْحِصَادِ^٢ ، إِلَّا أُمَّهُ ، تَرَكوها في الْمَنْزِلِ ، أَخَذَ كُلُّ مِّنْ إِبْرَاهِيمَ وَآخِيهِ أَحْمَدَ مِنْجَلًا^٣ وَشَرَعَا يَحْصُدَانِ ، أَمَّا هِنْدٌ وَلَيْلَى فَكَانَتَا تَضُمَّانِ مَا يَحْصُدَانِ وَتَرْبِطَانِهِ بِالْحِبَالِ ، ثُمَّ تَضَمَّعَانِهِ عَلَى ظَهْرِ الْحِمَارِ ، وَأَمَّا أَبُوهُمَا فَكَانَ يَأْخُذُ الْحِمَارَ إِلَى الْجُرْنِ^٤ وَيَتْرَكُ الْقَمْحَ هُنَاكَ ثُمَّ يَرْجِعُ وَيَأْخُذُ غَيْرَهُ .

فَلَمَّا جَاءَ وَقْتُ الظُّهْرِ وَكَانَتِ الْأُمُّ قَدْ فَرَّغَتْ مِنْ عَمَلِ الطَّعَامِ حَمَلَتْهُ وَحَضَرَتْ بِهِ إِلَى الْمَزْرَعَةِ ، وَهُنَاكَ تَحْتَ ظِلِّ الشَّجَرَةِ الْكَبِيرَةِ ، جَلَسُوا جَمِيعًا لِيَأْكُلُوا وَوَضَعَتِ الْأُمُّ الطَّعَامَ لِلْأَبْنَاءِ وَابْنِهِمْ عَلَى طَبَقٍ ، فَأَكَلُوا مَعًا ، أَمَّا الْبَنَاتُ وَأُمُهُنَّ فَأَكَلْنَ مَعًا . وَلَمَّا فَرَّغُوا ، شَرَبُوا الشَّايَ ، وَأَخَذُوا رَاحَتَهُمْ قَلِيلًا مِنَ الْوَقْتِ وَشَرَعُوا فِي الْعَمَلِ مِنْ جَدِيدٍ ، حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهِمُ الْمَغْرِبُ . وَعَمَلَ إِبْرَاهِيمُ وَأُسْرَتُهُ عَلَى هَذِهِ الصُّورَةِ أُسْبُوعًا حَتَّى مَرَضَ وَذَهَبُوا بِهِ إِلَى الْمَنْزِلِ .

إِبْرَاهِيمُ فَتِلَاحٌ مِنَ الطَّرَازِ الْقَدِيمِ ، لَا يَرِغِبُ فِي الْآلَاتِ الزَّرَاعِيَّةِ الْحَدِيثَةِ ، فَهُوَ مِثْلُ

١- در رسید ، پخت (در میوه و اشغال آن) و قمع بمعنی گندم است .

٢- درو .

٣- داس .

٤- جائی که جو و گندم را در آن خرمن می نمایند - (أرض البیادر) .

٥- سبک ، روش ، سیستم .

أَبِيهِ يَسْكُرُهُ أَنْ يَتْرَكَ سُنَّةَ آبَائِهِ وَأَجْدَادِهِ ؛ وَأُمُّهُ كَذَلِكَ تَكْثُرُهُ التَّجَدُّدَ . وَلَكِنْ أَحْمَدُ يَسْخَرُ مِنْهُمْ ، وَاخْتَاهُ عَلَى رَأْيِهِ فِي أَنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا رَاحَةً وَهُمْ يَعْمَلُونَ بِالطَّرِيقَةِ الْقَدِيمَةِ ، وَيَقُولُونَ : يَجِبُ أَنْ نَأْخُذَ لَنَا جِرَارًا لِيَحْرُثَ وَيَحْصُدَ وَيَنْقُلَ ، حَتَّى نَجِدَ الرَّاحَةَ وَلِكِنِّي نَرْفَعُ مُسْتَوًى لِإِنْتَاجِنَا .

فَلَمَّا مَرَضَ إِبْرَاهِيمُ ، وَتَرَكَ الْقَمْحَ دُونَ أَنْ يَحْصُدَ أَوْ يَدُوسَ مَا حَصَدَ رَجَعَ أَبُوهُ فِي رَأْيِهِ ، وَسَأَلَ اللَّهَ أَنْ يَأْخُذَ بِيَدِهِ وَلَدَهُ حَتَّى يَجْمَعَ الْمَحْصُولَ ، وَقَالَ لِأَوْلَادِهِ :

« لَا تَغْفَلُوا عَنِ الْقَمْحِ فَتَأْكُلَهُ الطَّيُورُ ، وَعِنْدَمَا أَذْهَبُ بِهِ إِلَى السُّوقِ لَنْ أَرْجِعَ أَوْ أُحْضِرَ الْجِرَارَ مَعِيَ فَمَا كُنْتُ لِأَحْرِمَكُمْ نِعْمَةَ التَّجَدُّدِ وَأَنْتُمْ كَكُمْ تَمْرَضُونَ » .

فَضَحِكَ الْجَمِيعُ وَضَحِكَ إِبْرَاهِيمُ .

الدَّرْسُ الثَّانِي

الف : الصَّرْفُ

الفِعْلُ المَهْمُوزُ :

— أَمَرَ اللَّهُ أَنْ نُحِبَّ الضُّعَفَاءَ وَأَنْ نَأْخُذَ بِأَيْدِيهِمْ إِذَا سَأَلُونَا حَتَّى نَنْجَحَ .
— يَقْرَأُ الْمُعَلِّمُ وَيَقْرَأُ التَّلَامِيذُ مَعَهُ ، وَبَعْدُ أَنْ يَقْرَأَ التَّلَامِيذُ مَعَهُ ، وَبَعْدُ
أَنْ يَقْرَأُوا ، يَسْأَلُونَهُ عَمَّا يَصْنَعُ عَلَيْهِمْ .
— تَخْرُجُ الطَّالِبَاتُ فِي الْفُرْصَةِ وَيَأْكُلْنَ الشَّطَائِرَ^١ ، أَمَّا هُنْدُ وَسَعَادُ فَتَأْكُلَانِ
الْحَلَوِيَّاتِ .

— أَسِفَتِ سَمْرَاءُ لِغِيَابِهَا عَنِ الْكَلِيَّةِ بِالْأَمْسِ . قَالَ الْإِسْتَاذُ : لَا يَنْبَغِي أَنْ تَتَأَسَّفِي ،
فَكُلْنَا يَمْرَاضُ ، وَأَسْأَلُ اللَّهَ لَكِ النِّجَاحَ .
— طَرَأَ عَلَى وَالِدَتِي مَرَضٌ لَيْلَةَ الْأَمْسِ وَجَاءَ أَبِي بِالطَّبِيبِ ، وَأُخْتَايُ أَرَقْنَا طُولَ
الَّيْلِ فِي خِدْمَتِهَا حَتَّى بَرِّثَتْ مِنْ مَرَضِهَا ؛ فَأَنْسَنَاهَا وَأَنْسَتْ إِلَيْنَا ؛ فَضَحِكْتُ أَبِي
وَقَالَ : الْحَمْدُ لِلَّهِ قَدْ أَنْسَتُنَا .

١ — شطائر : جمع شطيرة : ساندويچ . شطر : دونيم كرد وچون نان ساندويچ معمولاً از
ميان بدونيم ميشود آنرا شطيرة گويند و از واژه هاي مستحدث است .
٢ — الْأَرَقَ : بي خواب شدن .

ملاحظات:

- ۱- مصادر افعال ثلاثی مجرد این درس عبارتند از:
 الأخذ، السؤال، القراءة، الصعوبة، الأسف، المرض والمرض (بسكون
 راء)، الطرء والطروء، المجيء، الارق، البرء.
 ۲- فعل مهموز آنست که یسکی از حروف اصلی آن همزه باشد. ممکن است این
 همزه در فاء الفعل باشد مانند أمر و به آن «مهموز الفاء» می گویند. و یا در عین الفعل مانند
 سأل و به آن «مهموز العین» می گویند. و یا در لام الفعل مانند قرأ و به آن «مهموز اللام»
 می گویند.

هنگام نوشتن همزه به قواعد کلی زیر توجه کنید:

الف - همزه در ابتدای کلمه همیشه به صورت الف نوشته می شود مانند: أكرم،
 أنصُر، أعلم.

ب - همزه در آخر کلمه: اگر ما قبل آن ساکن باشد عیناً همزه را می نویسند مانند:
 همزة شيء، و اگر قبل از آن حرف متحرک باشد، همزه را به صورت مصوت طویلی که
 با آن حرکت مناسب است می نویسند مانند: بدأ، جرؤ، دَفِیء.

ج - همزه مفتوح همیشه بعد از الف به صورت اصلی خود نوشته می شود مانند
 تساءل، جاء.

د - همزه در وسط کلمه، همزه متحرك به صورت مصوت طویلی که با حرکت خود
 همزه مناسب دارد نوشته می شود مانند: سأل، رؤف، سئم.

ه - همزه ساکن در وسط کلمه به صورت حرکت ما قبل نوشته می شود، باین
 معنی که اگر حرکت ما قبل آن ضمه باشد بصورت واو (بؤس) و اگر فتحه باشد بصورت
 الف (بأس) و اگر کسره باشد بصورت یاء (بیئر) نوشته می شود.

المعتلُّ اللام:

دعاني صديقي إلى منزله لِنَتناولِ الطَّعامَ . ثم دعوته إلى بيتي أيضاً ، ونسيَ أنْ
يَحْضُرَ في اليومِ المَحْدَدِ ، وأنا في مَعْ أخيه يومَ الجمعةِ مُعْتَذِرًا . فقلتُ : لماذا نَسِيتَ
وَعَدَكَ؟ قال : لِكثَرَةِ المِشْغَلِ . ثُمَّ عَرَضْتُ عليها أنْ يَتناولَا الغَداءَ عِنْدِي ، ولكنَّهما
أَبَيَا ذلكَ وشَكَراني ، وذهبا إلى أَعْمالِهِما .

— رأتُ أُخْتِي ظَبِيَّةً تَعْدُو ، فَرَمَتْها بِرِصَاصَةٍ في رِجْلِها ، فَسَعَتْ الظَّبِيَّةُ إلى
أنْ تَهْرَبَ مِن أَيْدِينَا وَلَكِنِّي مَسَكْتُ بِها ، وَأَرَدْتُ أنْ أَذْبَحَها ، أَمَّا أُخْتِي فَحَنَنْتُ^١
عليها ، وما رَضِيتُ بِذلكَ .

— قلتُ : يافَتَيَاتُ ، هل تَرْضَيْنَ بآن تَرْمِينَ ظَبِيَّةً بِسَهْمٍ ؟

— قلنَ : لا ، لَأَنَّنَا نَخْشَى أنْ تَكُونَ لَها صِغارٌ تُرْضِعُها .

— الطُّلابُ يَأْتُونَ في السَّاعَةِ الثَّامِنَةِ صَبَاحًا وَالطَّالِبَاتُ يَأْتِينَ في الخَامِسَةِ مَسَاءً .

— يَسْعَى الطُّلابُ إلى أنْ يَنْجَحُوا في الِامْتِحانِ ، لأنَّ الرَّاكِبِينَ يَشْقَوْنَ

في حَيَاتِهِمْ .

— ذَهَبَ الْأَطْفَالُ إلى الحَدِيقَةِ ، وَرَمَوْا العِصافِيرَ بِالْحَصَى فَنَعَتْهُمْ الْأُمّهَاتُ ،

لأنَّهِنَّ يَخْشَيْنَ مِن أنْ يَجْرَحُوا أَنْفُسَهُمْ .

١ — فَشَنَك . قلم الرصاص : مداد

٢ — شَفَقَتْ كَرْدِ بَرَاو .

ملاحظه:

۱- مصادر افعال ثلاثی مجرد این درس عبارتند از: الدَّعْوَةُ، النَّسِيَانُ، الْإِنْيَانُ، الْقَوْلُ، الْعَرَضُ، الشُّكْرُ، الرُّؤْيَةُ، الْعَدْوُ، الرَّمْيُ، السَّعْيُ، الشَّقَاوَةُ، الْمَنَعُ، الْجَرَحُ، الْهَرَبُ، وَالْهُرُوبُ، الْمَسْكُ، الذَّبْحُ، الْحَنُو، الرِّضَاءُ، الْخَشْيَةُ.

۲- به صیغه جمع این دو فعل توجه کنید: دَعَا - دَعَوْا. رَمَى - رَمَوْا.

اما جمع فعلی که ماقبل حرف علّه آن مفتوح نیست چنین می شود: رَضِيَ - رَضُوا. در مضارع نیز حکم از همین قرار است.

۳- به صیغه مضارع مفرد مؤنث مخاطب نیز توجه کنید: تَدْعُو - تَدْعِينَ. تَرْمِي -

تَرْمِينَ.

اما در فعلی که ماقبل حرف علّه آن مفتوح است چنین می شود: تَرْضَى - تَرْضِينَ.

پس این تلفظ های خاص، به حرکت حرفی که قبل از حرف علّه قرار دارد بستگی

دارد یعنی اگر مفتوح باشد صورت: (أَوْ) یا (أَيُّ) ایجاد می شود و اگر مکسور یا

مضموم باشد (أُو) به دست می آید.

تمرین :

الف - جمله‌های زیر را به عربی ترجمه کنید و هر بار یکی از فعل‌های را که ماضی آنها در زیر داده شده است یک بار به صورت ماضی و یک بار به صورت مضارع در آنها به کار برید (= أَمَرَ، قَرَأَ، أَخَذَ، أَكَلَ، أُسِفَ).

- دستور داد استاد دانشجو را که بخواند کتاب کلیله و دمنه را.

- گرفتم قلم خود نویسنده را (قلم الحبر) از برادرم.

- می‌خورد برادرم ساندویچ را، اما خواهرانم نمی‌خورند چیزی.

- آیا تأسف می‌خوری (ای مریم) بر غائب بودن از دانشکده؟

ب - جای نقطه‌های زیر، افعال مناسبی که فعل ماضی آنها داده شده است بگذارید (قَرَأَ، مَلَأَ، سَأَلَ، شَاءَ).

- بدأ الامتحان، وحانت ساعة دخول الصف، والطالب الآن... برنامج الامتحان.

- على الطالب أن... أوراق الإجابة بخط واضح... المصحح.

- لا ينبغي للطالب أن... زميله، وإذا... شيئاً فالأستاذ حاضر لأن...

ج - جمله‌های زیر را به عربی ترجمه کنید و یکی از افعال زیر را به مناسبت صرف کرده و در آنها بگذارید: (سَعَى، قَضَى، دَعَا، أَبَى، مَشَى، شَقِيَ).

- شما دو دانشجو کوشش می‌کنید تا قبول شوید.

- تو (مؤنث) می‌کوشی تا قبول شوی.

- دانشجویان ترسیدند که روزه شوند (الرُسُوب) در امتحان.

- قاضیان حکم کردند بر مجرمین به زندان.

- آیا دعوت کرد (مؤنث) تو را (مؤنث) به منزلش برای خوردن غذا؟

- بله دعوت کرد مرا، اما من سربازدم (الاباء).

- محمد و علی راه می‌روند در باغ وحش.

- دانشجویان تنبل (مؤنث) بدبخت می‌شوند در زندگی.

الدَّرْسُ الثَّانِي

ب : النَّحْوُ

النَّصْبُ فِي الْمَضَارِعِ الْمَعْتَلِ التَّلَام :

- عَلَى الطَّالِبِ أَنْ يَسْعَى لِيَرْقَى إِلَى مَرَاتِبِ الْعِلْمِ الْعَالِيَةِ .
- رَأَى زَمَلَاؤُنَا أَنْ يَدْعُونَا، وَرَأَيْنَا أَنْ نَقْبَلَ الدَّعْوَةَ .
- إِذَا مَرِضْتَ يَنْبَغِي أَنْ تَدْعُوَ طَبِيبًا لِيَفْحَصَكَ .
- إِذَا أَرَادَ الْفَلَاحُونَ أَنْ يَسْقُوا الزَّرْعَ ، يَجِبُ أَنْ يَرْفَعُوا السَّدَّ حَتَّى تَجْرِيَ الْمِيَاهُ ، وَتَسْقِيَ الزَّرْعَ .
- عَلَيْكَ أَنْ تَرْضَيْنَ بِمَا تَجْرِي بِهِ الْمَقَادِيرُ حَتَّى لَا تَأْتِيَ الرِّيَّاحُ بِمَا لَا تَشْتَهِي السُّفُنُ .
- إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَدْعِينَ الْأَطْفَالَ إِلَى الْوَلِيمَةِ ، فَعَلَيْكُمْ أَنْ تَرْضَيْنَ بِقَطْفِ أَزْهَارِ الْحَدِيقَةِ .
- قَالَ الْأَسَازُ لِلتَّلَامِيذِ : أَحَبُّ أَنْ تَحْكُوا لِي قِصَّةَ الْأَمْسِ .
- عَلَى الْفَتَيَاتِ أَنْ يَجْتَنِبْنَ مُصَاحَبَةَ الْمُفْسِدِينَ لِيَنْجِينَ سَوْءَ السَّمْعَةِ^١ .
- رَضِعَتِ الطِّفْلَتَانِ ، وَلَنْ تَبْكِيَا بَعْدَ ذَلِكَ .
- اِعْتَادَ عُصْفُورَانِ أَنْ يَأْتِيَا إِلَى هَذَا الشُّبَّاكِ^٢ عَصَرَ كُلِّ يَوْمٍ لِيَقْضِيَا بَعْضَ الْوَقْتِ فِيهِ .

١ — بَدَنَاسِي .

٢ — پَنَجَرَه .

— أَيْغُرُّكَ أَنْ تَرَى خُضُوعِي وَوِلَائِي؟ لَقَدْ مَلَكَتُ قُلُوبِي، وَلَنْ تَغْزِيَهُ بَعْدُ،
 فَإِنْ شِئْتَ أَنْ تَكَلِّفَنِيهِ فَعَلَيْكَ أَنْ تَسْمِيَ بِنَفْسِكَ إِلَى حَيْثُ أُرِيدُكَ .
 — أَنَا أَرْجُوكَ وَكُلُّنَا نَرْجُوكَ أَنْ تَحْمِيَ نَفْسَكَ مِنْ عَدُوِّكَ، وَأَنْ تَسْعَى إِلَى
 الصُّلْحِ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ.

ملاحظه:

- ۱- مصادر افعال ثلاثی مجرد این درس عبارتند از: الرُّقْيُ، الْقَبُولُ، الْفَحْصُ، السَّقْيُ، الْوَجُوبُ، الرِّفْعُ، الْجَرَى، الْحِكَايَةُ، النَّجَاةُ، الرِّضْعُ، الرِّضَاعَةُ، الْقَضَاءُ، الْبُكَاءُ، الْمُلْكُ، الْغَزْوُ، الْمَشْيَةُ، السُّمُوءُ، الرِّجَاءُ، الْحِمَايَةُ.
- ۲- ملاحظه کنید که آخر جمع های مؤنث، با اینکه أداة نصب بر آنها اضافه شده، باز هیچ تغییری نکرده اند یعنی مبنی هستند.

- ۳- اگر آخر فعل مضارع الف باشد، نمی توانیم علامت نصب بر آن ظاهر کنیم، از این رواصطلاحاً می گوئیم: اعراب نصب در آن (تقدیری) است. مانند: أَنْ يَسْعَى. اما برعکس در: أَنْ يَدْعُوَ طیباً. یاد: أَنْ تَجْرِيَ الْمِيَاهُ. علامت نصب ظاهر شده است.
- ۴- به این صیغه ها توجه کنید: رَضِيَ - يَرْضَى - أَنْ يَرْضَوْا. خَشِيَ - يَخْشَى - أَنْ يَخْشَوْا.

اما در فعل های زیر که ما قبل حرف عله آن ها مفتوح نیست چنین تلفظ کنید:
دَعَا - يَدْعُو - أَنْ يَدْعُوا. رَمَى - يرمي - أَنْ يرمُوا.
رجوع کنید به ملاحظات درس صرف.

تمرین :

جمله‌های زیر را به عربی ترجمه کنید :

الف - برمریم است که کوشش کند تا قبول شود .

— ای کشاورزان (مؤنث : فلاحات) آیا می‌خواهید مزرعه را آبیاری کنید؟

— آب‌ها جاری می‌شوند که کشت را آبیاری کنند .

— ای پرویز آیا راضی می‌شوی که باقی بمانی در کلاس تا ظهر؟

— آیا میل دارید (شما دونفر) که بیایید به منزل ما ؟ از «أتی»

— بلی دوست داریم که بیایم به منزل شما روز دوشنبه .

توجه :

۱ - برخی از جمله‌های بالا به فارسی درست نوشته شده است ، شما باید براساس

تمرین‌های گذشته ، ساختمان جمله را عربی کنید .

مثلا : «مزرعه را آبیاری کنید» باید اینطور شود : آبیاری کنید مزرعه را .

۲ - . . . باقی بمانی در کلاس تا ظهر» این ساختمان عربی است آنرا بخاطر بسپارید .

بعد از این قیدهای زمان و مکان را در جای حقیقی خود خواهیم گذاشت مثلا خواهیم

نوشت : « تا ظهر در کلاس باقی بمانی » .

ب - سه جمله بسازید که در هر یک فعل مضارع ناقص مرفوعی وجود داشته

باشد ، و جمله هارا طوری انتخاب کنید که در مثال نخستین فعل ، ناقص یائی ، در مثال دوم ،

ناقص واوی ، و در مثال سوم حرف عله الف باشد .

— افعالی را که خودتان نوشته‌اید در جمله‌های درستی آورده و منصوب کنید .

الدَّرْسُ الثَّانِي

ج : الْقِرَاءَةُ

جُيُوشُ الطَّبِيعَةِ

كَانَ نَابَلْيُونُ يَأْمُلُ أَنْ يُنْشِئَ لِنَفْسِهِ إِمْبَرَاطُورِيَّةً عَظِيمَةً فِي التَّارِيخِ ، فَبَدَأَ فِي التَّوَسُّعِ وَدَّأَبًا^١ عَلَى الْحُرُوبِ ، وَفِعْلًا^٢ أَخَذَ بِلَادًا كَثِيرَةً . وَلَمَّا عَلَا أَمْرُهُ ، وَعَلَتْ كَلِمَتُهُ مَلَأَهُ الْغُرُورُ ، وَطَغَى عَلَيْهِ الْهُوسُ ، وَنَوَى أَنْ يَغْزُو رُوسِيَا ، فَنَضَى إِلَيْهَا بِجُيُوشِهِ الْجَرَّارَةِ^٣ . وَمَا كَانَ لِقَائِدٍ عَظِيمٍ مِثْلَهُ أَنْ يَنْسَى مَقَاوِمَ الطَّبِيعَةِ وَأَثَرَ تَحَوُّلِ الْفُصُولِ فَمَا أَنْ يَأْزِفَ الشِّتَاءُ إِلَّا وَيَحِينُ الْوَقْتُ لِنَهْوَى^٤ الثَّلُوجِ وَتَكْسُو الْأَرْضَ بِجِبَالٍ مِنَ الْجَلِيدِ^٥ . فَتَخَفَى مَعَالِمُ الطَّرِيقِ ، وَتَبَأَسَ الْجُيُوشُ مِنْ وَصُولِ الْإِمْدَادِ .

وَمَا أَنْ يَقْسُو الشِّتَاءُ حَتَّى تَزْأَرَ^٦ الْأَعَاصِرُ^٧ ، وَتَضْرَى^٨ الزَّوَابِعُ الثَّلْجِيَّةُ^٩ وَإِذْكَ لَا تَهْدُ الْطَّبِيعَةُ ثَائِرَةً^{١٠} مِنْ حَوْلِ الْجُنُودِ الَّذِينَ لَا يَلْتَقُونَ مِنَ الْهَلَاكِ فِرَارًا وَلَنْ يَمْضُوا إِلَّا مِنَ الْمَوْتِ إِلَى الْمَوْتِ . وَلَكِنَّ نَابَلْيُونَ دَعَا رِجَالَهُ إِلَى النَّصْرِ الْمُسْتَحِيلِ ، وَكَانَ عَلَيْهِمْ أَنْ يَدْنُوا مِنْ مُسْكُو وَإِذْنُ يَقْضَى عَلَى الْحُكْمِ فِيهَا^{١١} ، وَكَانَ

١- ادامه داد و کوشید.

٢- عملاً.

٣- سپاهیان بسیار و آراسته.

٤- فرا میرسد.

٥- فرو میریزد.

٦- کوههای برف.

٧- میغرد.

٨- جمع إعصار: گردباد.

٩- کوبندگی می کند [معنی مجازی]. ١٠- کولاکهای برفی.

١١- هیجان و خشم.

١٢- حکومت را سرنگون کند.

على الروسِ أن يَسْعَوْا إلى المَقَاوِمَةِ، ولكنَّهم أبَوْا ذلك، ورَأَوْا أن يَخْلُوا المَدِينَةَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ فَجَلَّوْا عَنْهَا، وَتَرَكُوا الدِّفَاعَ لِجِيُوشِ الطَّبِيعَةِ .
ولَقِيَ نَابِلْيُونُ أَسْوَأَ مَصِيرٍ هُنَاكَ .
فلو يَحْيَى نَابِلْيُونُ اليَوْمَ، لَن يَجْرَأَ عَلَى أَنْ يَخْطُوَ خُطْوَةً وَاحِدَةً لِلْحَرْبِ فِي الشِّتَاءِ . وَلَكِنْ هِتْلَرُ جَاءَ بَعْدَ ذَلِكَ بَعْدَ قُرُونٍ لِيَبْنِيَ نَفْسَ الإِمْبَرَاطُورِيَّةِ وَأَتَى نَفْسَ الْغُلَاظَةِ وَمَا كَانَ لِيَخْشَى عَاقِبَةَ نَابِلْيُونِ فَبَاءَ^٢ بِنَفْسِ الْفَشَلِ^٣ .
وَمَا كَانَ أَمَامَ الْقَائِدِينَ إِلَّا أَنْ يَرْضِيََا بِغَنِيمَةِ الْإِنْسِحَابِ^٤، وَبَعْدَ أَنْ وَهَنْتْ قُوَاتُهُمَا، وَهَوَى نَجْمَاهُمَا هَرَبَ نَابِلْيُونُ وَنَجَا بِنَفْسِهِ، وَأَمَّا قَائِدُ الْحَمْلَةِ الْأَلْمَانِيَّةِ فَقَدْ أَسْرَهُ الرُّوسُ . وَهَكَذَا يَصْحُو الْأَبَاطِرَةُ^٥ مِنْ أَحْلَامِهِمِ الذَّهَبِيَّةِ .

١- سرنوشت

٢- مجازاً : ههناگونه شکست خورد . ٣- شکست و نافرجامی .

٤- عقب نشینی . ٥- إِبْطَرُ : لقب پادشاهان یونان و روم .

الدَّرْسُ الثَّالِثُ

الف : الصَّرْفُ

المعتلُّ الفاءُ :

- وَعَدَ اللهُ الصَّابِرِينَ أَجْرًا عَظِيمًا.
- وَسِعَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ .
- وَصَلَ الْقِطَارُ إِلَى مَشْهَدٍ بَعْدَ أَنْ وَقَفَ فِي عَشْرِينَ مَحْطَةً^١، وَوَجَدَ الرُّكَّابَ السَّيَّارَاتِ أَمَامَ بَابِ الْمَحْطَةِ فَوَضَعَ كُلُّ حَقَّابَتِهِ فِي سَيَّارَةٍ، وَوَقَّبَ إِلَيْهَا، وَأَنْطَلَقَتْ بِهِ .
- يَضَعُ الْمَرِيضُ نَفْسَهُ تَحْتَ تَصَرُّفِ الْأَطْبَاءِ يَصِفُّونَ لَهُ الْأَدْوِيَةَ النَّاجِعَةَ^٢ فَتَهَبُّهُ الشِّفَاءُ بِإِذْنِ اللَّهِ . مَا أَنَا مُهْمِلٌ^٣ دَوَائِي فَأَقْضِي مِنَ الْعِلَّةِ .
- فِي حَدِيقَتِنَا شَجَرَتَانِ وَقَفْتَا عَنِ النَّسْمِ فَوَضَعْنَا لِهَئِهِمَا سِدَادًا^٤ فَوَرَقْنَا، وَوَرَقْنَا .
- الطَّالِبَاتُ وَعَدْنَ الْأَسْتَاذَ بِأَدَاءِ الْوَاجِبِ ، وَيَجِبُ عَلَيْهِنَّ أَنْجَازُ الْوَعْدِ .
- إِذَا يَتَّسَسَ الْمَرِيضُ مِنَ الشِّفَاءِ يَدَّاسُ الطَّبِيبُ مِنْ عِلَاجِهِ .
- الْعُلَمَاءُ يُثَقِّقُونَ بِتَجَارِبِهِمُ الْعِلْمِيَّةِ ، وَيَثْبُتُونَ وَثَبَاتٍ جَبَّارَةً^٥ ، وَيَضْمَعُونَ الْجُهْدَ وَالْأَمْوَالَ فِي خِدْمَةِ التَّقْدِيمِ الْبَشَرِيِّ .
- الْآبَاءُ وَضَعُوا أَمْوَالَهُمْ لِأَوْلَادِهِمْ فِي صَنَادِيقِ التَّوْفِيرِ^٥، وَالْأُمَّهَاتُ وَضَعْنَ

١- ایستگاه = «مَوْقِف» .

٢- شفا دهنده و مؤثر .

٣- کودشیمائی .

٤- سبز و خرم شدند .

٥- صندوق پس انداز = «صندوق الإِدْخَار» .

لِبَيِّنَاتِهِنَّ .

- هل تصالينَ الى الكليةِ في الميعادِ يا سعادُ؟
- نعم أصِلُ، وتَصِلُ معي زميلتي سلمى.
- وهل تصالانِ أنتما أيضاً في الميعادِ؟
- نعم نَصِلُ .

ملاحظه:

- ۱ - مصادر افعال ثلاثی مجرد این درس عبارتند از: أَلَوَعْدُ، أَلْوَسْعَةُ، أَلْوُثُوبُ، أَلْوَصْفُ، أَلْهَيْبَةُ، أَلْقَضَاءُ، أَلْوُرُوفُ، أَلْوَرَقُ، أَلْيَأْسُ، أَلْوُثُوقُ.
- ۲ - چنانکه ملاحظه می کنید تمام افعال معتل الفاء این درس همینکه حروف مضارع (ی، ت، ا، ن = اُتین) به آنها اضافه شود فاء الفعلشان حذف می شود^۱.

۱ - توجه داشته باشید که فاء الفعل در افعال معتل الفاء هنگامی در صیغه مضارع حذف می شود که واجد شرایط زیر باشد:

الف: مجرد. ب: مثال واوی. ج: عین الفعل مضارع مکسور باشد.
بدیهی است با انتفاء هریک از این شرائط، فاء الفعل در مضارع حذف نمی گردد مانند:
أَوْصَلَ، يَوْصَلُ. يَنْعَى، يَنْعَى. يَسْرَرُ، يَسْرِرُ. وَجَلَ، يَوْجَلُ.

این قاعده در بعضی موارد قابل تطبیق نیست مانند صیغه مضارع وضع «يَضَعُ»
با اینکه عین مضارع مفتوح است فاء الفعل مضارع حذف می شود چون لام الفعل آن از حروف حلق می باشد و از همین قاعده «وَهَبَ، يَهَبُ» نیز مستثنی است.

المعتلُّ العينُ:

- خاضَ الجيشُ المعركةَ، وعادَ الى وطنِهِ بعدَ أن هزَمَ العدوَّ وتركَ الجرحى
يَصِيحُونَ مِنْ أَجْلِ الإِسْعَافِ^١.
- دَارَتْ مُحَرَّرَاتُ الطَّائِرَةِ^١ فَسَارَتْ عَلَى الْأَرْضِ قَلِيلًا ثُمَّ طَارَتْ كَالْعُقَابِ.
- أَلْفَرَّاشَةُ تُعْبِدُ النَّارَ، وَتَحْوُمُ^٢ حَوْلَ الشَّمْعِ.
- يَبِيعُ الْفَلَّاحُ الْقَمْحَ^٣، وَيَعُودُ إِلَى مَتَرْلِهِ فَرِحًا.
- أَلْدَوْلَتَانِ قَامَتَا بِتَنْشِيطِ السِّيَاحَةِ^٤ بَيْنَهُمَا.
- أَلَوْلَدَانِ قَامَا احْتِرَامًا لِلضَّيُوفِ.
- أَعْضَاءُ مَجْلِسِ الْأُمَّةِ^٥ نَابَوْا عَنِ الشَّعْبِ فِي الْإِدْلَاءِ بِصَوْتِهِ.
- يَهِيحُ قَلْبِي لِحِمَامَتَيْنِ تَنْوَحَانِ مِنَ الْفِرَاقِ، وَنِسْوَةٍ يَصِيحْنَ عَلَى حَبِيبِ
سَافِرٍ.

- سَتَنَالِينَ كُلَّ شَيْءٍ فِي الْحَيَاةِ بِالصَّبْرِ.
- قَالَ الْأَسْتَاذُ لِلطُّلَّابِ: سَتَفُوزُونَ، وَلِلطَّالِبَاتِ: سَتَفُزْنَ بِالْجَائِزَةِ الْعِلْمِيَّةِ
لِكُلِّيَّتِكُمْ هَذَا الْعَامِ.
- أُرُومُ^٦ الْمَجْدِ وَأَقُومُ بِمَا يُرِيدُهُ مِنِّي.

١- دربان کردن [سيارَةُ الإِسْعَافِ: آمبولانس . رجالُ الإِسْعَافِ : مأموران

إمدادی و کمکهای فوری] .

٢- می گردد و دور میزند .

٣- گندم [حِنْطَةٌ] .

٤- تنشيط . . . : بفعاليات انداختن برنامه جهانگردی [جلب سياحان] .

٥- پارلمان .

٦- میخواهم .

ملاحظه :

١ - مصادر افعال ثلاثی مجرد بالا عبارتند از: أَلْخَوْضُ ، أَلْعَوْدَةُ ، أَلْهَزِيمَةُ ، التَّرْكُ ، الصَّبَاحُ ، أَلدَّورُ ، أَلدَّورَانُ ، السَّيْرُ ، أَلطَّيْرَانُ ، أَلْعِبَادَةُ ، أَلْحَوْمُ ، أَلْبَيْعُ ، أَلْقِيَامُ ، أَلنِّيَابَةُ ، أَلْهِيَاجُ ، أَلنَّهْيَجَانُ ، أَلنَّوْحُ ، أَلنَّيْلُ ، أَلْفَوْزُ ، أَلرَّوْمُ .

٢ - به صرف این افعال توجه کنید :

عَادَ ← يَعُودُ		بَاعَ ← يَبِيعُ		خَافَ ← يَخَافُ
قَامَ ← يَقُومُ		لَانَ ← يَلِينُ		نَامَ ← يَنَامُ

اختلافی که در مضارع این افعال می بینید مربوط به حروف علّه و کیفیت آنها

است^۱.

تمرین :

١ - افعال عبارت های زیر را اصلاح کنید :

— يَتَسْتِ الكِسلَانُ مِنَ النَّجَاحِ .

— وَعَدَ فاطمةُ أَنْ تُؤَدِّيَ واجِبَها .

— أَلطالِبَانِ وَصَلَ إِلَى الكَلِيَةِ .

— أَلطالِبَاتُ وَصَفُوا صُعُوبَةَ الدَّرْسِ لِلِاسْتَاذِ .

— مَرِيْمُ وَهَبَ سَوَارَها لِأُخْتِها .

— يَا بَنَاتُ هَلْ تَصِلُونِ فِي المِيعَادِ؟ - وَأَنْتُمْ يَا أَوْلَادُ هَلْ تَصِلَانِ فِي المِيعَادِ؟

٢ - فعل های زیر را صرف کرده به مناسبت معنای جمله ها ، در مکانهای نقطه چین

بگذارید : وَصَلَ ، وَضَعَ ، وَثِقَ ، وَقَفَ ، وَقَعَ ، وَفَدَ ، وَضَعَ ، يَتَسَّ ، وَثَبَ .

... نالِی الغابة و ... نالِ العِشْرَةِ^١ فِي مَكَانٍ مَرْتَفِعٍ بَعْدَ أَنْ ... ناهَا بِالْحَبَالِ . ثُمَّ

... كُلُّ فِي مَكَانِهِ وَوَضَعَ الطَّلَقَاتِ^٢ فِي البُنْدُوقَةِ^٣ كُنَّا نَنْتَظِرُ أَسَدًا وَاحِدًا وَالَّذِي

... أَنْ الْأَسَادَ ... مِنْ كُلِّ جَانِبٍ و ... الْخَطَرُ بِالنِّسْبَةِ لَنَا .

و ... مِنَ النِّجَاةِ . فَقُلْتُ : يَا اللَّهُ . فَاخْتَلَفَتِ الْأَسَادُ عَلَى الْقَرِيصَةِ^٤ و ... عَلَى

بَعْضِها . فَأَطْلَقْنَا عَلَيْها الرِّصَاصَ و ... جَمِيعًا عَلَى الْأَرْضِ .

١- بز .

٢- ج طلقة (بفتح طاء) : فشنگ = رصاص .

٣- تفنگ .

٤- طعمه .

الدَّرْسُ الثَّالِثُ

ب : النّحوُ

نصبُ المضارعِ المعتلِّ العَيْنِ والمعتلِّ الفاءِ :

— استَعَدَّ الجيشُ لِيَخْوَضَ المعركةَ ، وَيُحَقِّقَ النّصْرَ ، حتّى يَعُودَ إلى وطنه شريفاً .

— يَزُولُ الخَوْفُ من قلبِ المُسافرِ ، بَعْدَ أن تَدورَ محرّكاتُ الطائرة^١ ، وتَسِيرُ ، وتَطِيرُ .

— دَأْبُ الفَرّاشةِ ، أن تَعْبُدَ النُّورَ ، وتَحُومَ حوله كما يَطُوفُ العابدونَ حولَ الكعبةِ .

— سَعَادَةُ القريةِ أن يَبِيعَ الفَلاحُ القَمْحَ ، وَيَعُودَ إليها مسروراً .

— رَأَى الولَدانِ أن يَقُوما احتراماً للضُّيوفِ .

— إِنْتخَبَ الشَّعْبُ أعضاءَ البرلَمَانِ^٢ لِيَسْتَبُوا عنهم هناك .

— حَانَ للعاشقينِ أن يَوْوِبا ، وللوصالِ أن يَعُودَ .

— إِنْتَهَى العِزَاءُ : والنِّسْوَةُ لَنْ يَصْصَحْنَ بَعْدَ ذَلِكَ .

— لَنْ تَنَالِيَ أَى شَيْءٍ فى الحَيَاةِ إِلَّا بالصَّبْرِ والإِجْتِهَادِ .

— قال العميدُ للطُّلابِ أَحِبُّ أن تَجْتَهِدُوا أَيْهَا الطُّلابُ ! حتّى تَفُوزُوا ،

وَأَنْتُنَّ أَيْتُهَا الطَّالِبَاتُ حتّى تَفْهَرنَ بالجائزةِ العِلْمِيَّةِ لِكُلِّيَّتِكُمْ هَذَا العامِ .

١— موتور هوا پيما .

٢— مُعَرَّبَ پارلمان : مجلسُ الأُمّةِ ، مجلسُ النُّوابِ ، المجلسُ النِّيابيُّ .

- لَنْ أَقُومَ مِنْ مَكَانِي أَوْ أَقُولَ الْحَقَّ .
- مَا كُنْتُ لَأَخُو ضَ غِمَارَ الْحُبِّ^١ .
- عَلَى الْعَالَمِ أَنْ لَا يُكَذِّبَ نَفْسَهُ فَيَشْتَقِ النَّاسُ فِيهِ .
- تَجَنَّهْدُ الْمَمْلَكَةُ حَتَّى تَزُولَ الْأُمِّيَّةُ ، وَيَصِلَ الشَّعْبُ إِلَى مَسْتَوًى أَرْفَى .
- قَالُوا : لَقَدْ رَاجَ الْكِتَابُ وَالْمُعَلِّمُ فِي أَنْحَاءِ^٢ الْبِلَادِ . قُلْتُ : إِذْنُ تَفُوزُوا بِمَكَانِكُمُ الْثَلَاثِ فِي الْمُجْتَمَعِ الْإِنْسَانِي .
- ملاحظه : مصادر افعال ثلاثی مجرد این درس عبارتند از : أَلْزَوَال ، الْحَيَئَةُ ، الْإِيَاب ، أَلْرَّوَج . و برای سایر مصادر بدرس گذشته مراجعه شود .

١ — ما كنت خود را در سختیهای عشق نمی افکندم .

٢ — سطح

٣ — سراسر [أقطار ، أرجاء ، ربوع (بضم الراء) ، نواحي] .

تمرین :

ادوات نصب لازم را در افعال زیر وارد کرده و اعراب صحیح آنها را ظاهر سازید.

— خَيْرٌ عَمَلٍ مَرَرْتُ . . . يتاجرُ في الخيرِ .

— المَرَضَى . . . يَبْرَأُونَ إِذَا أَهْمَدُوا الدَّوَاءَ .

— قال : أُريدُ . . . أعود إلى الكُليَّةِ . قلتُ : . . . تَلَقَى صَدِيقَكَ هناك .

— باعَ التاجرُ انِ السِّلْعَ بِأَسْعَارٍ رَخِيصَةٍ^١ . . . يَنالانِ رِضَا النَّاسِ .

— سَافِرٌ ، و . . . يَطولُ غِيابِي .

— قال : دَخَلَ الأُسْتَاذُ الصَّفَّ . قلتُ : . . . يَقُومُ الطَّلِبَةُ إِحْتِرَاماً لَهُ .

— جاءَ الخَرِيفُ^٢ ، والأزهارُ . . . نفوحَ بالعِطْرِ والبَلابِلُ . . . تَبَوَّحَ بِالْأَغَانِي ،

وَتَسْمُوتُ الأَرْضُ ، و . . . يعودُ الرِّبْعُ .

الدَّرْسُ الثَّالِثُ

ج : الْقِرَاءَةُ

الشَّيْخُ فِي الرَّبِيعِ

جاءَ فَصْلُ الرَّبِيعِ ، وَفَاحَ الْوَرْدُ ، وَطَابَتْ الْأَنْسَامُ^١ . فَوَلَّهَتْ^٢ مِنْ مُشَاهَدَةِ
الطَّبِيعَةِ الضَّاحِكَةِ ، بَعْدَ أَنْ وَجَمَتْ^٣ ، وَوَجَمْنَا مُدَّةَ الْخَرِيفِ .

فَرُحْتُ تَحْمِلُنِي عَصَايَ ، حَتَّى وَصَلْتُ إِلَى الْحَدِيقَةِ ، وَأَخَذْتُ مَكَانَ
سَيْنِ الْأَشْجَارِ . فَذَابَ قَلْبِي فِي لَوْنِهَا الْأَخْضَرِ الزَّاهِي^٤ وَقَدْ ضَمَّنَا عَلَيْهِ نَوْرُ الضُّحَى
الذَّاهِبِي^٥ . وَمُنْذُ أَنْ جِئْتُ الْحَدِيقَةَ وَأَنَا فِي نِعْمَةٍ لَا يُمْكِنُ أَنْ أَصِفَهَا لَقَدْ وَسَّعَتْ
الْحَدِيقَةُ كُلَّ جَمِيلٍ فَقَامَ الْحُبُّ فِي نَفْسِي وَيَقِظُ الشَّبَابُ فِيَّ ، وَعَانَقَتْ رُوحِي كُلَّ
شَيْءٍ حَوْلِي وَكَأَنِّي وَرَدْتُ الْجَنَّةَ . غَدْرَانُ^٦ سَأَلَتْ يَمِينَهَا اللَّهَ^٧ فَأَرْضَصَ^٨ مَا حَوْلَهَا
وَأَشْجَارُ قَامَتْ وَطَالَتْ ، فَوَصَلَتْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ، وَأَغْصَانُ^٩ لَانَتْ فَمَالَتْ ،
فَكَسَتْ الْأَرْضَ بِالسُّنْدُسِ ، وَثِيَارُ^{١٠} طَابَتْ وَطَابَ جَنَّاها^{١١} وَأَزْهَارُ^{١٢} يَنْعَتُ وَحَانُ^{١٣}

١- شيدا شدم .

٢- عبوس وگرفته شد .

٣- درخشان .

٤- وبان نور زرین روز جلوه، خاصی بخشید .

٥- ج ، غدیر : برکه و جوی آب .

٦- مبارک و میمون گردانید .

٧- پر گیاه و سرسبز شد .

٨- هنگام چیدن میوه ها فرا رسید [چیدن میوه ها مطلوب شد] .

قَطَافُهَا، فَوَلَعَتْ بِهَا الْبَلَابِلُ^١ وَصَدَحَتْ^٢ بِأَعْذِبِ الْأَلْحَانِ^٣ وَنَفَسَ^٤ رَحْمَانِي^٥ مَبَارَكُ
يَهْتَبُ الْحَيَاةَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَتَّى لِلتُّرَابِ^٦ فَيْشِي^٧ التُّرَابُ^٨ بِسِيرِ الْقُدْرَةِ الْمُبْدِعَةِ .
فَرَّاحَ النَّاسُ يَفْقِدُونَ زَرَافَاتِ^٩ وَوُحْدَانًا^{١٠} عَلَى الْحَدِيقَةِ^{١١} ، يَرِدُونَ^{١٢} مِينَ^{١٣} بَابِهَا
فَرَحِينَ^{١٤} لِيَتَنَاوُوا نَصِييَهُمْ^{١٥} مِنَ التَّجْدُّدِ^{١٦} وَالنَّشَاطِ^{١٧} وَرَاحَةِ الْأَعْصَابِ^{١٨} . فَتَرَى الرِّجَالَ
قَدَوْضَعُوا هُمُومَ الْحَيَاةِ^{١٩} عَنْ كَوَاهِلِهِمْ^{٢٠} وَالنِّسَاءَ^{٢١} وَدُعْنَ^{٢٢} فِي حَرَكَاتِهِنَّ^{٢٣} كَالْحَمَامِ ،
وَالْأَوْلَادَ كَأَحْلَامِ الشَّبَابِ^{٢٤} هُنَا وَهَنَا^{٢٥} يَتَشَبَّهْنَ^{٢٦} خَلْفَ الْفَرَاشَاتِ^{٢٧} الَّتِي تَحُومُ^{٢٨} حَوْلَ
الْوَرْدِ . وَلَا حَتَّ^{٢٩} فَنَاتَانِ^{٣٠} مَلِيحَتَانِ^{٣١} يَفْقَعَتَا^{٣٢} مَعَ الرَّبِيعِ^{٣٣} تَمِيلَانِ^{٣٤} مَعَ الصَّبَا^{٣٥} حَيْثُ يُمِيلُ^{٣٦} ،
فَزَانَتَا^{٣٧} رَبِيعِ الْحَدِيقَةِ^{٣٨} رَبِيعِ الشَّبَابِ^{٣٩} وَزَادَتَا^{٤٠} عَلَى الْجَمَالِ^{٤١} دِفْءَ الْغَرَامِ^{٤٢} فَوَرِعَتْ^{٤٣} الْقُلُوبُ^{٤٤}
مِنْ سُلْطَانِ الْحُسْنِ الْقَاهِرِ .

وَإِذَاكَ مَالِ قَلْبِي لِأَنِّ أَقْطِيفَ^١ وَرْدَةٍ^٢ . فَسَأَلْتُ^٣ الْبُسْتَانِيَّ^٤ الْهَرِمَ^٥ فَضَحِكَكَ^٦
وَقَالَ : هَذَا عَمَلُ الصَّبِيَّانِ^٧ وَقَدْ وَهَنَ^٨ الْعَظْمُ^٩ مِنْكَ . قُلْتُ : هَلْ فَرَّقَ^{١٠} الرَّبِيعُ^{١١} بَيْنَ شَجَرَةٍ^{١٢}
وَهْنَتَ^{١٣} وَشَاخَتَ^{١٤} ؟ وَآخَرَى^{١٥} نَبَتَتْ^{١٦} بِالْأَمْسِ^{١٧} ، كَمْ شَبْتُ^{١٨} أَلَّا أَعُودَ^{١٩} أَوْ يَعُودَ^{٢٠}
الصَّبَاحُ . قَالَ : إِذَنْ تَقْدِ^{٢١} فَيْكَ^{٢٢} نَارُ الصَّبَا^{٢٣} وَتَيْفَعُ^{٢٤} مَرَّةً^{٢٥} أُخْرَى^{٢٦} أَيُّهَا الشَّيْخُ .
وَرَّاحَ^{٢٧} وَعَادَ^{٢٨} إِلَى بَبَاقَةٍ^{٢٩} مِنْ الْوَرْدِ^{٣٠} فَأَخَذَ^{٣١} نُهَهَا^{٣٢} شَاكِرًا^{٣٣} وَحَمَلَتْ^{٣٤} الْعَصَا^{٣٥} وَعُدْتُ^{٣٦} إِلَى
الْمَنْزِلِ^{٣٧} بَعْدَ مَا حَمَلْتَنِي^{٣٨} إِلَى الْحَدِيقَةِ^{٣٩} .

١- بخوشترین آهنگها نغمه سرائی کرد .

٢- خاك از راز نیروی خلاقه پرده برداشت .

٣- دسته جمعی (به تشدید «فاء» نیز آمده است) .

٤- تك تك (انفرادی) .

٥- ج ، كاهل = عاتق : دوش وشانه .

٦- = تَبَخَّخْتَنَ : می خرامیدند .

٧- آشكار و نمایان شد .

٨- نوجوان و نورس شدند .

٩- مست و ناتوان گشت . ١٠- پیر و فرتوت گشت .

١١- شعله ور می شود ، افروخته می شود .

١٢- یکدسته گل [لکلیل الورد : تاج گل] ،

الدَّرْسُ الرَّابِعُ

ألف - الصَّرفُ

أبوابُ الفعلِ الثلاثيِّ المُجرَّدِ :

— قَعَدَ مُحَمَّدٌ عَلَى الْكُرْسِيِّ^١ وَيَقْعُدُ عَلَيَّ عَلَى السَّرِيرِ^٢.

— جَلَسْتُ فِي الْحَدِيقَةِ وَطَلَبْتُ مِنْ صَدِيقِي أَنْ يَجْلِسَ مَعِيَ وَلَكِنَّهُ ذَهَبَ
وَطَلَبَ مِنْ أَخِيهِ أَنْ يَذْهَبَ مَعَهُ.

— شَرِبَ أَبُو نَوَاسٍ الْخَمْرَ فِي الْحَيَاةِ وَلَنْ يَشْرَبَ مِنْ رَحِيقِ الْجَنَّةِ^٣ لَأَنَّهُ
حَسِبَ الدُّنْيَا بَاقِيَةً وَكَانَ عَلَيْهِ أَنْ يَحْسِبَ حَسَابَ الْمَوْتِ.
— لَنْ يَعْظُمَ فِي عَيْنِ الْكَبِيرِ مَا عَظُمَ فِي عَيْنِ الصَّغِيرِ.

١ — صندلى

٢ — تخت خواب.

٣ — باده بهشتى.

ملاحظه :

در فعل های این درس، شکل های ماضی و مضارع افعال گوناگونی دیده می شود. تمام افعال عربی، از نظر حرکت عین الفعل از آنچه که مثالش در بالا آمده و طرح آن در زیر ارائه می شود خارج نیست، و به این افعال ثلاثی مجرد می گویند.

(ماضی)	{	فَعَلَّ ←
		فَعِلَ ←
		فَعُلَ ←

(مضارع)	{	يَفْعَلُ
		يَفْعِلُ
		يَفْعُلُ

الآلَازِمُ والمتعدّي :

— قَطَفَ^١ عَمْدُ الْوَرْدَةِ . قَطَفَتِ الْبَيْتَانِ الْأَزْهَارَ ، قَطَفَ الْوَلَدُ الْوَرُودَ .

— نَقَرَ^٢ الْعُصْفُورُ الثَّفَاحَةَ .

— فَهِمَ التَّالِمِيزَانِ السُّؤَالَ ، وَكَتَبَا الْجَوَابَ .

— أَلْبَنَاتُ حَكْنُ^٣ الْأَثْوَابِ لِلْفُقَرَاءِ .

١ — جيد .

٢ — نوك زد .

٣ — بافتند .

ملاحظه:

۱ - در جمله های این درس ، کلمه سوم را که فعل بر آنها واقع شده است مفعول به می خوانیم . افعال این جمله ها ، چون بدون واسطه ، مفعول به گرفته اند متعدی نامیده می شوند و اگر بدون واسطه مفعول به نگیرند آنها را لازم می نامند ، مانند :

— تَعْدُو الْجِبَالَ فِي شَمَالِ إِيْرَانٍ ، وَيَذْهَبُ النَّاسُ إِلَيْهَا لِلْإِصْطِيْفِ ، وَيَعُوْدُونَ بِكَامِلِ الصَّحَّةِ وَالنَّشَاطِ .

— يَضْحَكُ الصَّغَارُ لِكُلِّ شَيْءٍ ، أَمَّا الْكِبَارُ فَيَضْحَكُونَ فِي الْمُنَاسِبَاتِ .
— تَطْلُعُ الشَّمْسُ فِي الصَّبَاحِ فَيَطْلُو الظِّلُّ ، وَتَقِفُ فِي وَسْطِ السَّمَاءِ ظُهُرًا ، فَيَقَعُ ظِلُّ الْإِنْسَانِ عَلَى نَفْسِهِ ، ثُمَّ تَغِيبُ ، فَيَذْهَبُ الظِّلُّ ، وَتَزُولُ الْأَلْوَانُ ، وَيَشِيعُ الظَّلَامُ^۲ .

۲ - به چند جمله زیر توجه کنید :

— وَهَبَ اللَّهُ الْإِنْسَانَ الْحُرِّيَّةَ الْكَامِلَةَ .

— مَنْحَتَ^۳ الْجَامِعَةُ الْفَائِزِينَ ، جَوَائِزَهُمْ .

— كَسَا الرَّبِيعُ الْأَرْضَ خُضْرَةً وَوَرْدًا وَحَيَاةً وَثِمَارًا وَجَمَالًا .

۳ - دقت کنید که افعال بالا غیر از فاعل دارای دو مفعول می باشند و بایک مفعول ، مفهوم جمله کامل نمی شود .

۱ - گذراندن تابستان در ییلاق [کنار دریا رفتن] .

۲ - تاریکی گسترش مییابد .

۳ - اعطا نمود .

۴ - برندگان . کسانی که در کاری موفق شده اند .

تمرین :

الف - جمله های زیر را از ماضی به مضارع برگردانید :

نَصَرَ اللَّهُ الْمُسْلِمِينَ عِنْدَ مَا فَتَحُوا الشَّامَ لِأَنَّهُمْ وَثِقُوا بِاللَّهِ ، وَكَسَرَ الرُّومَ وَهَزَمَهُمْ شَرَّ هَزِيمَةٍ ، لِأَنَّهُمْ حَسِبُوا الْغَلَبَةَ بِكَثْرَةِ الْعَدَدِ وَالْعُدَدِ^١ .
وَالَّذِي حَدَّثَ : أَنَّ الْأُمْدَادَ لَحِقَتْ بِجِيوشِ الْمُسْلِمِينَ ، بِقِيَادَةِ^٢ أَبِي عُبَيْدَةَ
ابْنِ الْجَرَّاحِ وَنَزَلَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الْقِيَادَةِ لَهُ . فَعَظُمَتْ قُوَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَقَوِيَتْ
قِيَادَتُهُمْ فَضَرَبُوا ضَرْبَتَهُمْ بِأَسْمِ اللَّهِ فَلَحِقَتْ بِالرُّومِ الْهَزِيمَةُ الْمُنْكَرَةُ^٣ .

ب - از فعل های زیر جمله های صحیحی بسازید :

— جَاءَ ، قَرَأْتُ ، رَأَيْتُ ، يَشْكُرَانِ ، يَفْتَحُونَ ، سَدَّ ، تَعْلَمِينَ ،
دَخَلُوا ، قَامَتَا ، حَسُنْتَ ، خَافَ .

١— جمع ، عِدَّة (بضم العين وتشديد الدال) : آمادگی [ساز و برگ جنگی] .

٢— رهبری و فرماندهی .

٣— زشت .

الدَّرْسُ الرَّابِعُ

ب : النَّحْوُ

جَزَمُ الْفِعْلِ الْمَضَارِعِ السَّالِمِ وَالْمَهْمُوزِ :

— لَمْ يَتَنَجَّحْ كَسْلَانٌ أَبَدًا ، وَلَمْ يَتَظْفِرْ بِأَمَلٍ فِي الْحَيَاةِ .

— الطَّالِبَاتُ لَمْ يَدْخُلْنَ الصَّفَّ ، لِأَنَّ الطَّلَابَ لَمْ يَخْرُجُوا .

— قَال : لَمْ أَقْرَأِ الدَّرْسَ ؟ أَلَمْ تَقْرَأِيهِ أَنْتِ ؟

قَالَتْ : كُلُّ الطَّالِبَاتِ يَقْرَأْنَهُ .

قال : أَصَحِّحُ أَنْ هِنْدًا وَسَعَادٌ لَمْ تَقْرَأَاهُ ، أَوْ أَنَّ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا لَمْ يَقْرَأَاهُ ؟

قَالَتْ : كُلُّ الطَّلَبَةِ يَقْرَأُونَهُ . أَمَّا هِنْدٌ وَسَعَادُ ، فَهِيَ مِثْلُكَ ، لَمْ تَقْرَأَاهُ

وَلَكِنْ تَقُولَانِ ذَلِكَ .

قال : قُولِي لِلطَّلَبَةِ وَالطَّالِبَاتِ : سَيَغْضَبُ الْأَسْتَاذُ إِنْ لَمْ يَقْرَأُوا ، وَإِنْ

لَمْ يَقْرَأْنَهُ .

— قال : سَأَدْرُسُ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ . قُلْتُ : لِيَتَدْرُسَ مَا تَشَاءُ . وَلَكِنْ لَا تَتْرُكْ

لُغَتَكَ الْأَصْلِيَّةَ فَقَدْ دَرَسْتَهَا كَثِيرًا ، وَلَمَّا تَمَلِّكَ نَاصِيَتَهَا .

ملاحظه :

همانطور که ملاحظه می شود، چهار حرف (= لم - ل - لام امر مکسور) « لا » لاء
 نهی «) در آغاز فعل مضارع در آمده و آخر آن را تغییر داده است. این گونه تغییر را جزم
 می نامیم . و جزم، مانند مضارع منصوب به سه صورت ظاهری شود: در افعال پنجگانه ای
 که آنها را افعال نمسه نامیدیم، علامت جزم (یا نصب) حذف نون است . در جمع های
 مؤنث به علت مبنی بودن این صیغه ها - جزم ظاهر نمی شود از این روی گوئیم : محلاً
 مجزوم است، یا: در محل جزم قرار گرفته است . اما در بقیه صیغه ها، علامت جزم، سکونی
 است که روی آخرین حرف فعل مضارع که معتلّ اللام نباشد آشکاری گردد.

جَزَمُ الْفِعْلِ الْمُعْتَلِّ :

قال إخوتي: لَتَأْتِ مَعَنَا إِلَى الْمَتَحَفِّ . قُلْتُ: لَمْ يَحِنْ الْوَقْتُ وَلَمْ يَصِفْ الْجَوْءُ بَعْدُ لِيَتَبَقُوا حَتَّى قُرْبِ الْمَغْرَبِ . قَالُوا: لَا تَقُلْ هَذَا وَلَا تَضِعْ الْوَقْتَ مَيَّأً . قُلْتُ: فَلَتَمَضُّوا وَحَدِّكُمْ وَلِتَصِفُوا لِي مَا حَدَّثَ . قَالُوا: أَلَمْ تَرَهُ مِنْ قَبْلُ؟ قُلْتُ: لَمَّا أَعَدُّ مِنْ هُنَاكَ بَعْدُ . قَالُوا: فَلَتَبَقْ حَيْثُ أَنْتَ، وَسَنَلْقَاكَ هُنَاكَ . وَلَمْ أَمُضْ مَعَهُمْ، وَلَمْ أَخَفْ عَلَيْهِمْ فَقَدْ كَانَ أَبِي يَرُافِقُهُمْ^١ .

* * *

لَمْ تَرُعْنِي^٢ الْأَمْوَاجُ الْمَادِرَةُ^٣ لَمْ أُسِرْ كَثِيرًا عَلَى شَاطِئِ الْبَحْرِ وَأَنَا أُبْحَثُ عَنْ مَكَانٍ هَادِئٍ لِلصَّيْدِ . وَلَمْ يَأْتِ بِفِكْرِي أَنْتَى سَاجِدٌ مِثْلَ هَذَا الْمَكَانِ بَيْنَ الْجَبَلَيْنِ حَيْثُ نَامَتِ الْمِيَاهُ كَأَنْ لَمْ تَقُمْ أَبَدًا . عَلَى حِينٍ قَامْتُ فِي غَيْرِهِ كَأَنْ لَمْ تَنْمَ أَبَدًا . فَقُلْتُ لِنَفْسِي: لِيَتَرَمَّ الشَّبَكَةُ^٤، وَلِيَتَرَمَّ مَا يَرْزُقُكَ اللَّهُ بِهِ . فَأَلْقَيْتُهَا وَلَكِنِّي لَمْ أَقْوِ عَلَى جَرِّهَا، فَتَمَنَيْتُ أَنْ يُسَاعِدَنِي الْمَوْجُ، وَيَدْفَعَهَا إِلَى الشَّاطِئِ، فَهَذَا مَكَانٌ لَمْ يَمَسْ فِيهِ أَحَدٌ مِنْ قَبْلُ لِيُعِينَنِي . فَقُلْتُ: لَا تَنْسَنِي أَيُّهَا الْمَوْجُ، فَزَحَفَ إِلَىَّ وَلَمَّا أُعِدَّ عَلَيْهِ الْقَوْلُ، وَلَمْ تَمُضْ ثَوَانٍ حَتَّى طَرَحَهَا عَلَى الشَّاطِئِ^٥، وَلَمْ يَكُنْ إِلَّا أَنْ أَحْمَدَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ:

١- پدرم همراه آنان بود [باتفاق پدرم رفتند] .

٢- مرا بیمناك ساخت .

٣- خروشان .

٤- تور ماهیگیری .

٥- یورش آورد .

٦- ساحل .

ملاحظه :

برای تلفظ صحیح و فهم تغییراتی که در افعال بالا رخ داده است به موضوع زیر توجه کنید : کلمه عربی « کتاب » را به خط لاتینی چنین آوانویس می کنند : Kitāb . اگر بخواهند همین کلمه را در زبان فارسی به همان خط لاتینی آوانویس کنند چنین می شود Ketāb . منظور اینکه میان تلفظ فارسی و عربی « کتاب » اختلافی موجود است ، یعنی در زبان عربی ، کسره در حقیقت یائی است که کوتاه تلفظ می شود و اگر همان کسره را طولانی تر بیان کنیم « یاء » می شود . همینطور است فتحه — یا صَته — که اگر طولانی تر تلفظ شوند اولی « آ » و دومی « او » می شود . عکس این موضوع نیز صحیح است . یعنی اگر مثلاً « او » را کوتاه تلفظ کنیم صَته بیان می شود ، و این موضوعی است که در افعال معتل بالا رخ داده است . مثلاً اگر بخواهیم یَدْعُو را مجزوم کنیم ، در حقیقت مصوَّت طویل آنرا که « او » باشد کوتاه می کنیم ، می شود : یَدْعُ .

یا ، یَرَمِی ← لم یَرْمِ . یا ، یَرْضَی ← لم یَرْضَ .

در افعال معتل العین هم تقریباً همین حالت پیش می آید . مثلاً « یَقُولُ » را می خواهیم مجزوم کنیم ، اگر بگوئیم : « لَمْ یَقُولْ » به جزم لام ، شکلی می یابیم که اصولاً در زبان عربی کلاسیک موجود نیست ، یعنی در آخر افعال ، هیچ ساکنی نمی یابیم که قبل از آن یک هجای طویل باشد . برای اینکه بتوانیم کلمه را تلفظ کنیم آن مصوَّت طویل را کوتاه می کنیم :

یَقُولْ ← لم یَقُلْ یَخَافْ ← لم یَخَفْ یَبِيعْ ← لم یَبِعْ .

تمرین :

الف - فعل های زیر را مجزوم کنید :

- يَخْوضُ الجيشُ المعركةَ بَيْسَالَةً^١ وَيُحَقِّقُ النَّصْرَ وَيَعُودُ بِشَرَفٍ .
- تَدُورُ مَحْرَكَاتُ الطَّائِفَةِ وَتَرْقَى إِلَى السَّمَاءِ وَيَزُولُ الْخَوْفُ مِنْ قَلْبِ الرَّأْكَبِ .
- تَحْتُمُ الْفَرَّاشَةُ حَوْلَ الْمِصْبَاحِ وَتُلْقِي نَفْسَهَا فِي النَّارِ بِشَجَاعَةٍ الْعِشْقِ .
- تَعُودُ الْحِمَامَتَانِ إِلَى وَكْرِهِمَا^٢ مَعَ الْمَغْرَبِ .

ب - از فعل های ماضی زیر مضارع مجزوم بسازید :

- باعَ الْفَلَّاحُ الْقَمْحَ وَعَادَ إِلَى الْقَرْيَةِ مَسْرُورًا .
- الْوَلَدَانِ قَامَا احْتِرَامًا لِلضُّيُوفِ .
- نَالَتْ سَعَادُ أَمَلَهَا بِالصَّبْرِ فَقَطَّ .
- قُمْتُ مِنْ مَقَامٍ وَقَلْتُ مَا أُرِيدُ .

ج - جمله های زیر را از فارسی به عربی برگردانید .

- گفت: می ترسم در امتحان قبول نشوم. گفتم: نترس و از رحمت خدا مأیوس مشو.
- هرگز خدا را فراموش مکن.
- قبل از امتحان بخواب.
- ای سعاد، خواهرت را در آنچه کرده است ملامت مکن.

١- دلیری.

٢- آشیانه = عَشْشٌ و جمع آن دو «أوكار» و «أعشاش» است.

الدَّرْسُ الرَّابِعُ

ج: الْقِرَاءَةُ

أريدُ أن أرى اللهَ.

لَمْ يَسْأَلِ الْإِنْسَانُ سُؤَالَ وَ عَجَزَ عَنِ الْإِجَابَةِ بِمَا يُرْضِي الْعَقْلَ وَالنَّفْسَ إِلَّا قَوْلَهُ: أَيْنَ اللهُ سُبْحَانَهُ.

فهذا السؤالُ لَمْ يَزَلْ يَجْرِي عَلَى كُلِّ لِسَانٍ فِي كُلِّ زَمَانٍ وَمَكَانٍ وَلَمَّا يَحْظُ^١ بِالْجَوَابِ الْمُقْنِعِ . وَمَهْمَا يَكُنْ ، فَإِنَّ أَحْسَنَ الْأَجْوِبَةِ ، لَا يَخْرُجُ عَنْ كَوْنِهِ مِثْلَ النِّقْطَةِ تَضَعُهَا فَوْقَ مِحِيطِ الدَّائِرَةِ . فَلَا تَحْسِبْ أَنَّهَا مِنَ الدَّائِرَةِ فِي شَيْءٍ فَهِيَ لَمْ تَعْبُرْ الْخَطَّ الْخَارِجِيَّ وَلَمْ تَنْفُذْ إِلَى الدَّاخِلِ . وَالْحَقِيقَةُ أَنَّ الْعَقْلَ لَمْ يَصِلْ بَعْدُ إِلَى الْجَوَابِ الْكَامِلِ ، وَلَمْ يَرْضَ حَتَّى الْيَوْمِ عَمَّا تَعْرِضُهُ لِأَجْوِبَةِ النِّجَازِيَّةِ .

وَالْأَبْنَاءُ يُسْأَلُونَ الْآبَاءَ ، وَالْآبَاءُ يُسْأَلُونَ الْعُلَمَاءَ عَنْهُ سُبْحَانَهُ تَعَالَى ؛ وَلَا أَحَدٌ يَقْدِرُ حَتَّى عَلَى الْجَوَابِ الْجُزْئِيِّ مَا لَمْ يَهْتَمَّ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنْ فَضْلِهِ ، وَيَهْدِيهِمْ إِلَى لَمْحَةٍ مِنْ حَقِيقَتِهِ وَمِنْ ذَلِكَ مَا تَرَوِيهِ لَنَا الْقِصَّةُ التَّالِيَةُ :

كَانَ بَعْضُ الْأَطْفَالِ عِنْدَ مَا يَسْمَعُونَ الْأَذَانَ يَذْهَبُونَ إِلَى الْمَسْجِدِ وَيَلْعَبُونَ فِي فِنَائِهِ^٢ عَلَى عَادَتِهِمْ حَتَّى يَفْرَغَ الْمُصَلِّتُونَ مِنْ صَلَاتِهِمْ يَعُودُونَ مَعَهُمْ . وَفِي ذَاتِ يَوْمٍ رَأَى أَحَدُ الْأَطْفَالِ شَيْخًا يَخْرُجُ مِنَ الْمَسْجِدِ وَالنُّورُ يُشْرِقُ مِنْ وَجْهِهِ وَالثَّيِّبَةُ تَسْطَعُ^٣ مِنْ لِحْيَتِهِ . فَدَنَّا مِنْهُ وَقَالَ لَهُ : أَيْنَ اللهُ يَا وَالِدِي؟ .

١- هَنُوز نَرْسِيدِه وَنَائِل تَكْرِيدِه اَمِت .

٢- حِيَاظ وَفَضَا وَمَحْوُطِه .

٣- بِيدَر خَشِيد .

قال الشيخ: سُبْحَانَهُ فِي كُلِّ مَكَانٍ !!

— أُرِيدُ أَنْ أَرَاهُ لِأَنِّي لَمْ أَرَهُ إِلَى الْآنَ .

فَلَمْ يُجِبْ الشَّيْخُ وَأَخَذَهُ مِنْ يَدِهِ وَلَمْ يَلْبَسْ طَوِيلًا حَتَّى وَصَلَ إِلَى الْمَنْزِلِ

وَقَالَ لَهُ: إِنْ تَرَدُّ أَنْ تَرَى اللَّهَ فَلْتَنْظُرْ إِلَى^١، وَأَتَى بِكُؤُبٍ^٢ فِيهِ مَاءٌ وَقِطْعَةٌ مِنْ

السُّكَّرِ^٣ وَمِلْعَقَةً^٤ وَوَضَعَ السُّكَّرَ فِي الْمَاءِ ثُمَّ قَالَ لَهُ:

— أَيْنَ قِطْعَةُ السُّكَّرِ؟

— فِي الْمَاءِ .

— هَلْ تَرَاهَا؟

— نَعَمْ أَرَاهَا .

فَجَعَلَ الشَّيْخُ يُحَرِّكُ قِطْعَةَ السُّكَّرِ بِالْمِلْعَقَةِ ، فَتَذَوَّبُ شَيْئًا فَشَيْئًا حَتَّى

غَابَ عَنِ الْعَيْنِ . ثُمَّ قَالَ:

— أَيْنَ قِطْعَةُ السُّكَّرِ؟

— فِي الْمَاءِ .

— هَلْ تَرَاهَا؟

— لَمْ أَعُدْ أَرَاهَا .

— أَيْنَ هِيَ؟

— فِي الْمَاءِ .

— كَيْفَ أَعْرِفُ ذَلِكَ؟

— إِنْ لَمْ تَثْقُقْ فَلْتَعْدُقِ الْمَاءَ .

— لَمْ تَقُلْ إِلَّا الصَّوَابَ ، وَهَكَذَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ ؛ فَهُوَ مَوْجُودٌ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَكُلِّ

مَكَانٍ ، وَلَكِنْ لَا تَرَاهُ الْعْيُونَ كَالسُّكَّرِ فِي الْمَاءِ .

٢— جمع أكواب : فنجان .

٤— قاشق .

١— درنگ نکردند .

٣— قند .

٥— دیگر آنرا نمی بینم .

الدَّرْسُ الْخَامُسُ

الف: الصَّرفُ

أبوابُ الفعلِ الثلاثيِّ المَزيدِ :

كَانَ بَشَارُ بْنُ بُرْدٍ مِنْ شُعْرَاءِ الْخَلِيفَةِ الْمَهْدِيِّ، يَحْضُرُ مَجْلِسَهُ وَيُنْشِدُهُ قَصَائِدَهُ^١. وَكَانَ الْمَهْدِيُّ يُدْنِيهِ وَيُجْزِلُ^٢ لَهُ فِي الْعَطَايَا. وَلِبَشَارٍ مَعَ هَذَا الْخَلِيفَةِ أَخْبَارٌ، أُرِدَ بَعْضُهَا صَاحِبُ الْأَغَانِي، مِنْهَا: قَالَ أَبُو الْفَرَجِ الْإِصْفَهَانِيُّ: أَخْبَرَنِي أَبُو جَعْفَرٍ أَنَّ الْمَهْدِيَّ دَخَلَ يَوْمًا عَلَى جَوَارِيهِ فَقُلْنَ لَهُ: لَوْ أَذِنْتَ لِبَشَارٍ فِي الدُّخُولِ عَلَيْنَا لِنُسَامِرَهُ^٣ وَنُحَادِثَهُ. فَأَمَرَ بِهِ فَأَحْضَرُوهُ، وَقَدَّمُوهُ فَاجْتَمَعْنَ عَلَيْهِ فَحَدَّثَهُنَّ وَجَعَلَ يُنْشِدُهُنَّ شِعْرًا أَعْجَبَهُنَّ كَثِيرًا فَردَّدْنَهُ، وَغَنَيْنَهُ بِصَوْتٍ حَسَنٍ، وَقُلْنَ لَهُ: يَا بَشَارُ لَيْتَكَ أَبُونَا، فَلَا نَفَارُكَكَ أَبَدًا.

* * *

- خَرَجَ مُحَمَّدٌ مِنَ الْبَيْتِ وَأَخْرَجَ سَيَّارَتَهُ^٤ مِنَ الْجَرَاجِ.
— يُهْدِبُ الْوَالِدُ أَوْلَادَهُ، وَتُهْدِبُ الْوَالِدَةُ بَنَاتِهَا.

١ — می خواند برای او قصائدش را.

٢ — فراوان می بخشید.

٣ — با هم داستان‌رانی نمائیم.

٤ — بر می گردانند (با هم دم گرفتند).

٥ — آتوبیل.

٦ — معرب گاراژ.

- غَضِبَ مُحَمَّدٌ وَمَزَّقَ كُرَّاسَتَهُ^١ وَأَلْقَاهَا فِي سَلَّةِ الْمُهْمَلَاتِ^٢.
 — فَرَّقَ اللَّهُ كَلِمَةَ الْكَافِرِينَ وَبَدَّدَ^٣ شَمَلَهُمْ.
 — عَلَّمْتُ مَا عَلَّمَنِي اللَّهُ.
 — الْمُمَثِّلُونَ^٤ هَيَّاؤُوا أَنْفُسَهُمْ لِعَرْضِ الْمَسْرُحِيَّةِ^٥.
 — خَيَّمَتِ الْكَشَّافَةُ^٦ عَلَى سَفْحِ^٧ جَبَلِ دِمَاوَنْدَ.
 — كَاتَبْتُ^٨ الْأَسْتَاذَ قَبْلَ أَنْ يُسَافِرَ إِلَى أَوْرَبَا.
 — تُحَاوِلُ الطَّائِرَةُ^٩ الْهَبُوطَ عَلَى مَدْرَجِ^{١٠} الْمَطَارِ بِسَلَامٍ؟

-
- ١— دفتر، جزوه [كراس].
 ٢— سبد كاغذهای باطله.
 ٣— پراکنده ساخت.
 ٤— هنر پیشه گان.
 ٥— نمایشنامه [تمثيلية].
 ٦— پیش آهنگ.
 ٧— دامنه کوه.
 ٨— باند فرودگاه [شریطُ المطار].

ملاحظه :

تا بحال اغلب افعالی که در درسهای گذشته آمده اند از سه حرف تشکیل می یافتند که در مقابل قالب کلاسیک (ف - ع - ل) « فعل » قرار داشتند ، و در زبان عربی با اضافه کردن یک یا چند حرف در ابتداء یا وسط یا آخر این افعال می توان معانی جدیدی بآنها بخشید ، و چون این حروف بر حروف اصلی افعال اضافه می شود به آنها افعال مزید می گویند .

در مثالهای این درس ، سه دسته از این افعال را مشاهده می کنید که از جهت اضافه شدن یک حرف بر آنها با یکدیگر شریک اند :

أَفْعَلَ (أ) همزه قبل از فاء الفعل .

فَعَّلَ (ع) تکرار عین الفعل .

فَاعَلَ (ا) الف بعد از فاء الفعل .

عمده ترین معانی جدیدی که این شکلها بخود می گیرند از این قرار است :

❖ در ، أَفْعَلَ ، يُفْعِلُ ، إِفْعَالًا (فعل امر آن ، أَفْعِلْ) :

۱- متعدی کردن فعل لازم :

أَبْعَدْتُ الْحُكُومَةَ الْأَشْرَارَ عَنِ الْمَدِينَةِ فَبَعَدَ الشَّرُّ عَنْهَا .

۲- بمعنای فعل لازم .

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ - أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا .

❖ در ، فَعَّلَ ، يُفْعِلُ ، تَفْعِيلًا (فعل امر آن ، فَعِّلْ) :

۱- متعدی کردن فعل لازم :

خَرَجَ مُحَمَّدٌ مِنَ الْكَلْبَةِ - خَرَجَتِ الْكَلْبَةُ عَشْرِينَ دَكْتُورًا .

۲- ساختن فعل از اسم :

خَيَّمَتِ الْكَشَافَةُ عَلَى سَفْحِ الْجَبَلِ . . . (از خیمه ، خَيَّمَ ساخته شده است) .

كُلُّ مُوَلَّدٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّى يَكُونَ أَبَوَاهُ يُهُودَانِهِ وَيُنَصْرَانِهِ .

۳- برای مبالغه :

هَدَمَ الْبِنَاءُ الْجِدَارَ - هَدَمَ الْجَيْشُ الْحَصْنَ^١.
 * در فاعِلْ، يُفَاعِلُ، مفاعلة (امرآن، فاعِلْ).

١- برای متعدی کردن فعل لازم و مشارکت:
 نَافَسَ^٢ مَحَمَّدٌ سَعِيداً فِي مَبَارَاةِ^٣ كُرَةِ الْقَدَمِ^٤.

٢- بمعنی فعل لازم (ثلاثی مجرد):
 سَافَرَ الْاِسْتَاذُ إِلَى اُورْبَا.

١- دژ، قلعه .

٢- رقابت کرد .

٣- مسابقه .

٤- فوتبال .

تمرین :

الف - قابلتُ سعادَ، وشاورْتُها في أنْ نَذْهَبَ معاً إلى مَعْهَدِ الموسيقي^١.
 فراققتُني، وأخذتْ في الطريق تُحَادِثُنِي عَنِ الموسيقي: أحلالٌ هي أم حرامٌ؟
 فأكدتْ لَهَا أنَّ الموسيقي كالْماءِ ما لَمْ تُخَالِطْهُ القَدَارَةُ فهو طاهرٌ. فرددتْ خوفها
 من الله. قلتُ لها :

فلنُعَامِلِ الموسيقيَ على أَنَّها تُوصِلُنَا إلى الله، وهنا تُفَتِّحُ لَنَا أبوابَ الصِّفاءِ
 والوصولِ وتُشْبِعُ قلوبَنَا بالإدْرَاكِ المعنَوِي، ومعَ هذا لَمْ تُوَافِقْ أَنْ تُصَاحِبَنِي
 إلى المَعْهَدِ، وأوصَلتْني حتَّى البابِ وعادتْ.

١- افعال مزید قطعه بالا ونوع زیادت را در آن ها بیان کنید.

٢- جمله های بالا را به فارسی روان ترجمه کنید و ثلاثی افعال مزید آنها را معلوم نمایید.

ب - افعال مضارع زیر را ماضی کرده از آنها جمله های کوتاهی بسازید :
 تُرافِقُنِي، تُحَادِثُنِي، تُخَالِطُهُ، تُوصِلُنَا، تُفَتِّحُ، تُشْبِعُ.

الدَّرْسُ الْخَامِسُ

ب : النَّحْوُ

الْأَمْرُ :

- قُلْنَا : أَفْتَحِ الْبَابَ . قَالَ : أَرْجِعُوا ، وَادْخُلُوا مِنَ الْبَابِ الْجَانِبِيِّ .
- مَرَى الْخَادِمَ أَنْ يُحْضِرَ السَّلَّةَ ، وَخُذَ بِهِ مَعَكَ إِلَى السُّوقِ ، وَبَعْدَ أَنْ تَشْتَرِيَ حَاجَاتِ الْمَنْزِلِ ، آذَنِي لَهُ بِالْعَوْدَةِ .
- إِرْأَفَا بِالضُّعْفَاءِ ، وَاسْأَلَا عَنْ حَالِهِمْ ؛ يَرَأْفُ اللَّهُ بِكَمَا ، وَيَسْأَلُ عَنْكُمَا .
- إِنْدُوا أَعْمَالَكُمْ مُبَكِّرِينَ ، وَأَهْنَأُوا^١ بِإِنْجَازِهَا^٢ قَبْلَ الْوَقْتِ .
- أَكْمِلْنِ دِرَاسَتَكُنْ^٣ آيَتِهَا الطَّالِبَاتُ ، وَأَسْسِنِ حَيَاتَكُنْ^٤ عَلَى الْفَضِيلَةِ ، وَأَنْشِئْنَ حَيَاةَ زَوْجِيَّةٍ^٥ سَعِيدَةٍ ، وَعَاشِرْنَ النَّاسَ مَعَاشِرَةً حَسَنَةً .
- وَصَفَ الطَّبِيبُ لَكَ الدَّوَاءَ ، فَصِفْ لِي كَيْفِيَّةَ اسْتِعْمَالِهِ .
- وَهَبَكَ اللَّهُ عُلَمَاءَ وَمَالًا ، فَتَهَبِ النَّاسَ مِمَّا أَعْطَاكَ اللَّهُ .
- إِنْ لَمْ تَصِلُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ ، فَصَلُّوهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ .
- إِيْقِظْ مَعَ الطِّفْلِ إِذَا يَقِظُ .
- إِيْنَعْ مَعَ الرَّبِيعِ إِذَا يَنْعَ .
- إِذَا زَارَكَ صَدِيقٌ زُرَّهُ .
- خَفَّ اللَّهُ ، وَخَافِي اللَّهِ ، فَمَنْ خَافَ سَلِمَ .

١ — شادمان شويد .

٢ — انجام دادن .

٣ — زناشویی .

- إذا باع النَّاسُ كلاماً ، بيعَ سَكُوتاً تَرَبَّحَ .
- إذا دَعَوْتُمُ اللَّهَ ، فَأَدْعُوهُ مُخْلِصِينَ .
- إِدْمِ بِسَهْمِكَ فِي الْحَيَاةِ كَمَا رَمَى غَيْرُكَ ، وَارْضَ بِمَا رَضِيَ اللَّهُ لَكَ .
- صَحَّحْ نَظْرَتَكَ إِلَى الْمُجْتَمَعِ ، وَقَوِّمْ نَفْسَكَ وَفِكَرَكَ ، وَعَامِلِ النَّاسَ مَعَامِلَةً حَسَنَةً ، وَشَارِكْهُمْ آمَالَهُمْ وَأَلَامَهُمْ .

ملاحظه :

۱- صیغه امر در افعال گوناگون بشرح زیر است :

عَلِمْتَ ، تَعَلَّمْتُ ← اِعْلَمْ (بدان) - اِعْلَمِي (بدان، مؤنث) - اِعْلَمَا (بدانید - تنثیه) - اَعْلَمُوا (بدانید، جمع مذکر) - اِعْلَمْنَ (جمع مؤنث).

دَخَلْتَ ، تَدْخُلُ ← اَدْخُلْ ، اَدْخُلِي ، اَدْخُلَا ، اَدْخُلْنَ .

ضَرَبْتَ ، تَضْرِبُ ← اَضْرِبْ ، اَضْرِبِي ، اَضْرِبَا ، اَضْرِبْنَ .

در این شکل ها که همه از افعال ثلاثی مجرد اند دو مسأله را باید در نظر داشت .

۱- حرکت عین الفعل امر (یعنی دومین حرف از فعل ماضی) با حرکت عین الفعل مضارع یکی است (سه مثال بالا) .

۲- در ابتدای این افعال همزه ای اضافه شده که به آن همزه وصل می گویند، زیرا این همزه، اگر چه در همه حال نوشته می شود، ولی اگر کلمه ای قبل از آن بیاید و به آن متصل شود، تلفظ نمی گردد مثلاً در جمله: « قالَ اَرْجِعُوا »، هنگام انتقال نطق از لام، قال، به « راء » « ارجعوا » دیگر همزه تلفظ نمی شود و باید پس از حرکت لام بلافاصله « راء » را تلفظ کرد، یعنی چنین تلفظ می شود « قالَ اَرْجِعُوا » و برای اینکه کیفیت خاص این همزه معلوم شود هنگام نوشتن علامتی شبیه به « َ » کوچک روی آن می گذارند (همزه در افعال ثلاثی مزید پنج حرفی یا شش حرفی نیز بهمین حال است) .

۳- برای بدست آوردن صیغه امر حاضر، از طریقه زیر می توان استفاده کرد :

صیغه مخاطب فعل مضارع را گرفته ابتدا، حرف مضارع را حذف می کنیم ؛ اگر حرف بعد از آن متحرك بود بر اساس همان حرکت، امر، می سازیم مانند: وَعَدْتَ، تَعِدُ ← عِدْ . و مانند: عَاجَلْتَ، تُعَاجِلُ ← عَاجِلْ . عَلِمْتَ، تَعْلَمُ، عَلِمْتُ، عَلِمْتُ . اَمَرْتَ، تَأْمُرُ ← [مَرُ، مَرِي] اَخَذْتَ، تَأْخُذُ ← [خُذْ، خُذِي] .

اما اگر این حرف ساکن باشد برای امکان تلفظ آن، همزه ای بر سر فعل درمی آوریم حرکت این همزه تابع حرکت عین الفعل مضارع است . باین معنی که اگر عین الفعل

مضارع مفتوح یا مکسور باشد، همزهٔ امر مکسور است مانند: جَلَسْتَ، تَجَلَّسَ ← اِجْلِسْ. یا: مَتَعْتَ، تَمَتَّعْ ← اِمْنَعْ. اما اگر عین الفعل مضارع مضموم باشد، این همزه نیز مضموم می‌شود مانند: کَتَبْتَ، تَكْتُبْ ← اُكْتُبْ.

۴- اما باب «إفعال» از این قاعده، مستثنی است و همزهٔ آن همیشه مفتوح است: أَخْرَجْتَ، تُخْرِجُ ← أَخْرِجْ، أَخْرِجِي، أَخْرِجَا، أَخْرِجُوا، أَخْرِجْنَ.

(همزهٔ «أَخْرِجْ» همزهٔ وصل نیست، و در هر حال باید آن را تلفظ کرد زیرا اساس شکل «أَفْعِلْ» را همین همزه تشکیل می‌دهد، و در اصطلاح به این همزه، همزهٔ قطع می‌گویند. پس بطور کلی همزهٔ زائد در فعل چهار حرفی، قطع؛ و در غیر آن وصل می‌باشد، اما همزهٔ اصلی (مانند همزهٔ أَمَرَ و أَخَذَ و أَكَلَ و امثال آنها) همیشه قطع است.

۵- تغییراتی که در افعال درس گذشته دیدید همه در دائرهٔ مباحث اعلال مورد مطالعه قرار می‌گیرد. علمای صرف و نحو قواعد اعلال را به تفصیل بیان کرده‌اند. امروز نیز دانشمندان شرق و غرب، با وسائل و روش‌های جدیدتر، به بحث در این مسائل پرداخته‌اند که در موقع مناسب بآنها اشاره خواهد شد. و در اینجا به آموختن شکل‌هایی که فعل‌های معتدل در حال امر بخود می‌گیرند اکتفا می‌کنیم. اما خوب است موضوع مصوَّت‌های بلند و کوتاه را که در درس قبل دیدید بخاطر بیاورید، زیرا در این شکل‌ها، اغلب یک مصوَّت بلند تحت تأثیر حرکت یا سکون ماقبل یا مابعد خود، جای خود را به یک مصوَّت کوتاه می‌دهد.

صن آموختن شکل‌های زیر، همیشه حرکت عین الفعل را در مضارع و امر در نظر داشته باشید:

وَدَعْتَ - تَدَعُ ← دَعْ - دَعِي - دَعَا - دَعُوا - دَعْنِ.
وَصَفَّتْ - تَصِفُ ← صِفْ - اِلْخ.

قالَ، قُلْتَ، تَقُولُ: قُلْ، قُولِي، قُولَا. اِلْخ } ببینید، همینکه یک مصوَّت طویل
خافَ، خِفْتَ، تَخَافُ: خَفْ، خَافِي، خَافَا. اِلْخ } به آخر حرف ساکن اضافه شود،
باعَ، بَعْتَ، تَبِيعُ: بِعْ، بَيْعِي، بَيْعَا. اِلْخ } مصوَّت عین الفعل نیز به حالت اول

برگشته به مصوت بلند تبدیل می شود.

دَعَا، دَعَوْتَ، تَدْعُو: اُدْعُ، اُدْعِي، اُدْعُوا، اُدْعُون.
 رَمَى، رَمَيْتَ، تَرْمِي: اِرْمِ، اِرْمِي، اِرْمُوا، اِرْمِين.
 رَضِيَ - رَضِيتَ - تَرْضَى: اِرْضَ، اِرْضِي، اِرْضُوا، اِرْضِين.

تمرین:

الف - دوبیت زیر را به فارسی روان ترجمه کنید، و فعل های امر آن را یافته و در جمله های کوتاهی بکار برید:

إِذَا نَامَتْ عَيُونُ اللَّهِ نَامِي وَإِنْ سَهَرَتْ عَلَيْكَ فَلَا تَنَامِي
وَقُولِي كَيْفَ تَغْفُلُ عَنْكَ عَيْنٌ وَأَنْتِ النُّورُ فِي حَمَلِكِ^۱ الظَّلَامِ

ب - از فعل های زیر، فعل امر بسازید، و در همان جمله ها بکار برید:

— يَكْتُبُ الدَّرْسَ، وَيَأْخُذُ الْكِتَابَ.

— وَقَفَ فِي فِنَاءِ الْجَامِعَةِ.

— غَابَ عَنَّا خَالِدٌ.

— يَمْشِي عَلَى عَلَى الرَّصِيفِ^۲ دَائِمًا.

— أَقَامَ مُحَمَّدٌ الصَّلَاةَ.

— أَدَّبَ الْوَالِدُ الطِّفْلَ.

— بَارَكَ^۳ الْأَصْدِقَاءُ لِلطَّالِبِ نَجَاحَهُ.

۱- سیاهی.

۲- پیاده رو.

۳- تبریک گفت.

الدَّرْسُ الْخَامِسُ

ج: القراءة

الْعَمِيدُ^١ فِي مَكْتَبِهِ^٢

حَضَرَ عَمِيدُ الْكُلِّيَّةِ صَبَاحاً كَالْمُعْتَادِ ، وَأَخَذَ مَكَانَهُ فِي مَكْتَبِهِ^٢ . فَتَأَبَّطَ^٣ السَّكْرَتِيرُ الْبَرِيدَ^٤ ، وَدَخَلَ الْغُرْفَةَ وَقَدَّمَهُ إِلَيْهِ بَعْدَ أَنْ حَيَّاهُ بِتَحِيَّةِ الصَّبَاحِ ، ثُمَّ قَالَ : هُنَاكَ بَعْضُ الزَّائِرِينَ يَرْغَبُونَ فِي أَنْ يُقَابِلُواكُمْ . فَلَمْ يُمَانِعْ ، وَقَالَ : أَتَذُنْ لَهُمْ بِالْحُضُورِ ؛ وَغَادَرَ السَّكْرَتِيرُ الْغُرْفَةَ .

كَانَ الزَّائِرُونَ سَيِّدَتَيْنِ وَسَيِّدَيْنِ قَدِمُوا مِنَ الْخَارِجِ بِقَصْدِ التَّنَوُّرِ فِي حَقِيقَةِ الْإِسْلَامِ . فَدَخَلُوا وَسَلَّمُوا عَلَى الْعَمِيدِ ؛ فَأَمَّا السَّيِّدَانِ فَقَدْ صَافَحَاهُ ، وَأَمَّا السَّيِّدَتَانِ فَحَيَّيَاهُ ثُمَّ جَلَسُوا جَمِيعاً .

وَأَقْبَلَ الْفَرَّاشُ بِالشَّأْيِ . فَشَرَعُوا يَتَنَاوَلُونَهُ بَيْنَمَا حَاوَلَ الْعَمِيدُ أَنْ يُنْهِى مُرَاجَعَةَ الْبَرِيدِ . فَكَانَ يَقْلُبُ الْأَوْرَاقَ ، وَيُؤَشِّرُ^٥ عَلَيْهَا بِالْقَلَمِ الْأَحْمَرِ حَتَّى أَكْمَلَ الْمُهِيْمَةَ ، ضَغَطَ عَلَى الْجَرَسِ ، فَتَقَدَّمَ الْفَرَّاشُ إِلَيْهِ . فَتَنَاوَلَهُ الْبَرِيدَ وَقَالَ : خُذْ هَذَا الْمِلْفَ^٦ ، أَعِدْهُ إِلَى السَّكْرَتِيرِ وَسَلِّمْهُ إِلَيْهِ . ثُمَّ تَوَجَّهَ إِلَى الزَّائِرِينَ

١- رئيس و بزرگ قوم [رئیس دانشکده ، سرتیپ] .

٢- اطاق و دفتر کار و میز .

٣- زیر بغل گرفت .

٤- پست [پوشه کار روزانه و نامه] .

٥- ترک گفت .

٦- امضاء و پاراف می کرد .

٧- پوشه و پرونده .

وَتَبَسَّمَ لِيُجَدِّدَ التَّحِيَّةَ.

قال أحدُ الزائرين: كُلَّمَا تَقَدَّمَ الزَّمانُ وَرَفَرَفَتِ^١ أنوارُ الشَّرْقِ وَفَاحَ عِبْقُهُ^٢ على الغُربِ أَشْعَرْنَا بِأَتْنَا قَصَرْنَا فِي أَمْرِ الْبَحْثِ عَنِ الْحَقِيقَةِ، وَلِهَذَا سَارَعْنَا إِلَيْكُمْ لِنُوقِيَ الْمَسْأَلَةَ حَقَّتْهَا مِنَ الْبَحْثِ.

وقال الآخرُ: « وَمَنْ قَصَدَ الْبَحْرَ اسْتَقْلَ^٣ السَّوَابِياءُ » وَكَمْ يُسْعِدُنَا أَنْ نُصَرِّحَ لَكُمْ بِأَنَّ هَذَا الْمَرْكَزَ الْعِلْمِيَّ لَمْ يُؤَدِّ وَاجِبُهُ نَحْوَ الْوَطَنِ الْإِسْلَامِيِّ فَقَطْ، وَأَتَمَّا أَرْسَلَ أَشْعَثَهُ إِلَى جَمِيعِ أَنْحَاءِ الدُّنْيَا وَعَمَمَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ.

قال العميدُ: شَأْنُ الْإِسْلَامِ أَنْ يَسْعَى إِلَى النَّاسِ، فَقَدْ أَنْزَلَهُ اللهُ مِنَ السَّمَاءِ عَلَى الرَّسُولِ لِيُبَلِّغَهُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً، وَإِذَا لَمْ يَكُنْ قَدْ وَصَلَ إِلَيْكُمْ كَمَا يَجِبُ، وَحَرَّكَتُكُمْ قُلُوبُكُمْ إِلَيْهِ، فَقَدْ أَلْهَمْتُكُمْ قُلُوبَكُمْ إِلَى طَرِيقِ الْهُدَى.

ثُمَّ أَمْسَكَكَ التَّلْفِينُونَ^٥ وَحَادَثَ بَعْضُ الْأَسَاتِذَةِ، وَنَاشَدَهُمْ^٦ الْحُضُورَ حَتَّى يُعَرِّفَهُمْ عَلَى ضُيُوفِهِمْ، وَيُوسِّعَ مَجَالَ الْبَحْثِ وَالنَّقَاشِ.

قَالَتْ سَيِّدَةٌ: هَلْ تَشَارِكُ الْمَرْأَةُ الْمُسْلِمَةُ فِي النَّشَاطِ الْعِلْمِيِّ؟

أَجَابَهَا قَائِلًا: نَعَمْ، إِنَّ الْإِسْلَامَ قَرَضَ التَّعَلَّمَ عَلَى الرَّجُلِ وَالْمَرْأَةِ عَلَى السَّوَاءِ.

وَقَالَتْ: الْآخَرَى، وَلِهَذَا نَشَاهِدُ أَنَّ الشَّهِيرَاتِ فِي أَلْعَالَمِ الْإِسْلَامِيِّ أَكْثَرُ مِنْهُنَّ فِي الْعَالَمِ الْآخَرِ.

فَتَبَسَّمَ الْعَمِيدُ، وَقَبِلَ أَنْ يُجَاوِبَهَا، دُقَّ جَرَسُ التَّلْفِينُونَ، فَقَالَ: أَسْمَحُوا لِي لِحَظَّةٍ^٧.

١- بال خود را گسترد [أنوار شرق همه جا پرتو افکن شد].

٢- بوی خوشش منتشر شد.

٣- کم می شمارد.

٤- جمع ساقیه : جویبارها.

٥- = هاتف.

٦- از آنها خواست و تقاضا کرد.

٧- لطفاً لحظه ای اجازه بفرمائید.

وَأَمْسَكَكَ السَّمَاعَةُ^١ وَأَصْغَى قَلِيلًا ثُمَّ قَالَ : لَا تُرْسِلْهَا بِالْبَرِيدِ وَلَكِنْ
إِصْحَبْ أَخَاكَ وَآذْهَبَا مَعًا إِلَى إِدَارَةِ الْجَامِعَةِ ، وَقَدْ مَا الْأَوْرَاقَ وَأَسْأَلَا .
فَإِنْ كَانَتْ نَاقِصَةً ، عِذَا بِتَقْدِيمِ مَا يَلْزَمُ فِي أَقْرَبِ مُدَّةٍ ، وَعُودًا إِلَى بَعْدِ
ذَلِكَ .

ثُمَّ وَضَعَ السَّمَاعَةُ ، وَقَبَلَ أَنْ تَلْتَقِيَ عَيْنَاهُ بِعَيْنَيْ السَّيِّدَةِ ، دَخَلَ وَكَيْلُ
الْكَلِيَّةِ^٢ وَمَعَهُ آخَرُ عَرَفَ الْعَمِيدَ عَلَيْهِ ، قَالَ :
الْمُهَنْدِسُ جَمَشِيدُ الَّذِي كَلَّفْتَهُ^٣ إِدَارَةَ الْجَامِعَةِ بِأَنْ يُجْرِيَ التَّوَسُّيَعَاتِ
الَّتَالِزَةَ لِلْكَلِيَّةِ .

فَحَيَّاهُ الْعَمِيدُ ، وَرَحَّبَ بِهِ لِلْغَايَةِ^٤ وَأَشَارَ إِلَيْهَا بِيَدِهِ قَائِلًا : تَفَضَّلَا
وَأَجْلِسَا . فَجَلَسَا . ثُمَّ قَالَ لِلْمُهَنْدِسِ جَمَشِيدَ : سَامِحْنَا فِي أَنْ نُرْهِقَكَ مَعَنَا ،
فَنَحْنُ فِي حَاجَةٍ شَدِيدَةٍ لِأَنْ نُوسِّعَ الْكَلِيَّةَ ، فَقَدْ أَقْبَلَ الطُّلَّابُ عَلَيْنَا بِشَكْلِ لَمْ
نَتَصَوَّرْهُ ، فَرْتَّبْ أَمْرَكَ عَلَى أَنْ تُسَلِّمَ الْمَأْمُورِيَّةَ قَبْلَ أَنْ نُبَاشِرَ الدِّرَاسَةَ^٥ فِي
الْعَامِ الْجَدِيدِ .

قَالَ : إِذَنْ أَعْطِنِي أَوْصَافَ مَا تُرِيدُ بِأَسْرَعٍ مَا يُمَكِّنُ ، وَلَا تُضِيعْ
لِحِظَةً وَاحِدَةً ، فَالْوَقْتُ فِي غَايَةِ الضِّيقِ .

قَالَ : أَبْنِ لِنَاسِئَةِ فُصُولٍ كَبِيرَةٍ فِي الْفَنَاءِ الْخَلْقِيِّ ، وَأُزِلْ قَاعَةَ الْمَحَاضِرَاتِ^٦
الْقَدِيمَةِ ، ثُمَّ أَقِمْنَا مِنْ جَدِيدٍ عَلَى ضِعْفِ الْمَسَاحَةِ ، وَجَهِّزْهَا بِمَسْرَحٍ^٧ وَمُلْحَقَاتِهِ^٨

١- گوشى تلفن .

٢- معاون دانشکده .

٣- موظف نمود اورا - باو دستور داد .

٤- بی اندازه .

٥- ببخشید شما را بزحمت بیاندازیم .

٦- درس را آغاز نمائیم .

٧- سالن کنفرانس .

٨- سن تاتر .

وشاشة^١ للسینما وغرفة للمكنة^٢، وأفرِدْ لمنصة الخطابة^٣ مكاناً خاصاً فقد
نَجْمَعُ بَیْنَ العَرَضِ الْمَسْرُحِيِّ أَوِ السِّينَمَائِيِّ وَالْمَحَاضِرَةِ؛ وَرَاعَ أَنْ یَكُونَ
وَضَعُ الْكُرَاسِيِّ مُرَبَّحاً، وَالتَّهْوِیَّةُ وَالتَّدْفِیئَةُ^٥ عَلَى خَیْرِ مَا یُرَامُ. هَذَا. وَأُنْشِئْ
فِی وَسْطِ الْفِنَاءِ الْأَمَامِيِّ نَافُورَةً^٦ وَحَوْضاً كَبِیْراً، وَأَزْرَعْ فِی هَذَا الْفِنَاءِ حَدِیْقَةً لِتُنْقِیَ
الهُوَاءَ.

قال المهندس: من حُسْنِ الْحِظِّ^٧ أَنْ مَسَاحَةِ الْأَرْضِ تُسَاعَدُ عَلَى ذَلِكَ
وَسَأُقَدِّمُ الْمَشْرُوعَ^٨ إِلَى إِدَارَةِ الْجَامِعَةِ لِتَوَافِقِ عَلَيْهِ ثُمَّ أَنْجِزُ الْعَمَلَ فَوْرًا.

قال العمیدُ مُتَبَسِّمًا: عِدْنِي، مَتَى تَبْدَأُ؟

قال: سَأُحَاوِلُ الْبَدْءَ بَعْدَ أُسْبُوعَيْنِ.

قال: أَسْعَ أَنْ یَكُونَ قَبْلَ ذَلِكَ.

ثُمَّ نَهَضَ الْمُهَنْدِسُ وَالْمَعَاوَنُ لِیَخْرُجَا وَقَامَ الْعَمِيدُ لِيُودِّعَهُمَا. ثُمَّ عَادَ
إِلَى مَكَانِهِ لِیَتَحَدَّثَ مَعَ الزَّائِرِينَ.

وَهُنَا، حَضَرَ الْأَسَاتِذَةُ الْعُلَمَاءُ، وَقَدَّمَ لَهُمُ الْعَمِيدُ إِلَى الزَّائِرِينَ، ثُمَّ أَصْدَرَ
أَمْرًا بِتَأْجِيلِ الْمَقَابِلَاتِ إِلَى الْغَدِ^٩، فَقَدْ اشْتَغَلَ بِالنَّبِیْحِ مَعَهُمْ، وَفِعْلًا بَدَأَ أَوْ
یَتَجَادَّبُونَ النِّقَاشَ فِی مَوْضُوعِ النَّبِیْحِ.

١- پرده سینما .

٢- موتورخانه [اطاق آهارات] .

٣- تربیون سخنرانی .

٤- نمایش .

٥- گرم کردن .

٦- فواره .

٧- خوشبختانه .

٨- طرح و پروژه .

٩- تأجیل ... : موکول کردن ملاقاتها به فردا .

الدَّرْسُ السَّادِسُ

الف : الصَّرْفُ

الأفعالُ المَزِيدَةُ: (٢)

الفنُّ الخَالِدُ

دَخَلْتُ وَصَدِيقَتِي الْمَعْبَدَ ، وَكَانَ اللَّيْلُ قَدْ أَنْتَصَفَ ، وَأَنْسَدَلَ^١ سِتَارُ الظَّلَامِ ، وَاكْفَهَرَ اللَّيْلُ وَأَسْوَدَّتْ^٢ الْأَلْوَانُ جَمِيعًا ، وَاقْتَرَبَ النَّعَاسُ^٣ وَبَعْدَ قَلِيلٍ لَا مَسَتْ أَشِعَّةُ الْقَمَرِ الْأَرْضَ ، وَأَنْبَسَطَ سُلْطَانُهُ ، وَأَتَسَّعَتْ دَوَائِرُ الرُّؤْيَا أَمَامَ النَّاظِرِينَ ، وَمَا إِنْ دَخَلْنَا قَاعَةَ الْمَعْبَدِ حَتَّى تَمَثَّلَتْ^٤ أَمَامَ أَعْيُنِنَا حِكْمَةُ الْفَنِّ الْخَالِدِ الَّذِي أَبْدَعَهُ بَدْءُ الْفَنِّانِ ، وَأَسْتَخْلَصَهُ^٥ مِنْ تَفَاعُلِ عِبَقَرِيَّتِهِ^٦ مَعَ الْحَيَاةِ ؛ فَرَاغَتْهَا ، وَنَسِيَتْ ذَاتَهَا الْمَادِيَّةَ ، وَالتَّقَيَّتْ^٧ بِذَاتِهَا الْحَقِيقِيَّةِ ، وَقَالَتْ : لَأَنْتَى أُرِيدُ أَنْ أَنْفَرِدَ بِنَفْسِي ، لِيَكُنَى أَرَى رَمَزَ الْخُلُودِ الَّذِي تَجَلَّيَ فِي هَذِهِ الْهِيَائِ كُلِّ عِبَرَةٍ الْقُرُونِ وَالْأَجْيَالِ ، دُونَ أَنْ يَتَطَاوَلَ عَلَيْهِ الزَّمَنُ ؛ أُرِيدُ أَنْ أَتَأَمَّلَ كَيْ يَتَبَدَّلَ نُعَاسِي بِقُضْطَةٍ رُوحِيَّةٍ أَبَدِيَّةٍ ، وَلِيَتَّضِحَ لِي مَعَالِمُ هَذَا الْفَنِّ الْخَالِدِ .

فَأَخَذْتُ تَتَجَوَّلُ^٨ فِي الْقَاعَةِ ، وَتَتَأَمَّلُ مِنْ أَعْمَاقِ رُوحِيهَا وَوَجْدَانِهَا ،

١ - فرو افتاد .

٢ - پینکی و چرت [خوابیدن] .

٣ - نبوغ .

٤ - در طی و بمرور .

٥ - نسلها .

٦ - جولان می کرد [قدم میزد] .

وَالْأَفْكَارُ تَتَجَاذِبُهَا مِنْ قَرِيبٍ وَمِنْ بَعِيدٍ، وَلَمْ تَمُضْ دَقَائِقُ مِنْ هَذَا التَّأَمُّلِ الْرُّوحِيِّ حَتَّى فَتَحَتْ عَيْنَيْهَا، وَالتَّفَتَتْ إِلَى، فَالْتَفَتَتْ عَيْنَاهَا بِعَيْنَيْنِ؛ ثُمَّ تَرَا جَعَتْ وَافْتَرَبَتْ مِنْ أَحَدِ الْهَيَاكِلِ، وَحَدَّقَتْ^٧ إِلَيْهِ، وَأَنْحَنَتْ عَلَيْهِ، فَأَخَذَتْ تُقَبِّلُهُ، وَشَفَتَاهَا تَرْتَجِفَانِ^٨ كَزَهْرَةِ ذَابِلَةٍ أَمَامَ نَسِيمِ الْفَجْرِ، وَأَسْتَيْقَظَتْ وَتَمَشَّيْنَا خُطُواتٍ إِلَى فَنَاءِ الْمَعْبَدِ، وَأَتَّخَذْنَا أَمَاكِنَنَا عَلَى حِجَارَةٍ هُنَاكَ، وَتَجَاذَبْنَا أَطْرَافَ الْحَدِيثِ^٩، وَقُلْتُ لَهَا: مَا ذَارَأَيْتَ؟ قَالَتْ: وَكَانَ الْحَجَرُ يُخَاطِبُنِي مِنْ وَرَاءِ الْقُرُونِ. فَقُلْتُ: هَذَا هُوَ الْخُلُودُ الَّذِي يَتَضَمَّنُهُ الْفَنُّ، ذَلِكَ الْفَنُّ الَّذِي يُتَرْجِمُ عَنْ كِيَانِ الْفَنَّانِ وَعَبَقَرِيَّتِهِ.

١- چشم دوخت.

٢- میلرزیدند.

٣- وتجاذبنا ... : بگفتگو برخاستیم [از هر دری سخن گفتیم].

ملاحظه :

در درس پنجم ، سه دسته از افعال را که مزید نامیدیم ، آموختید ، این سه دسته فعل در یک مورد با هم شریک بودند : هر سه گروه فقط یک حرف زائد داشتند . در درس ششم ، مشهورترین افعال مزید را که دو حرف یا بیشتر اضافه دارند ذکر کردیم . لازم ندیدیم که افعال را به همه صیغه ها صرف کنیم ، زیرا وقتی صرف یک فعل ساده را بیاموزید فعل های مزید را هم می توانید بهمان روش صرف کنید . مثلاً :

خَرَجَ ← خَرَجَا ، خَرَجُوا ، خَرَجَتْ ، خَرَجَتَا ، خَرَجْنَ ...
 اسْتَخْرَجَ ← اسْتَخْرَجَا ، اسْتَخْرَجُوا ، اسْتَخْرَجَتْ ، اسْتَخْرَجَتَا ، اسْتَخْرَجْنَ ...

تَخَرَّجَ ← تَخَرَّجَا ، تَخَرَّجُوا ، تَخَرَّجَتْ ، تَخَرَّجَتَا ، تَخَرَّجْنَ ...
 اما همانطور که گفتیم وقتی یک فعل ساده به این شکل های گوناگون درمی آید معنای آن نیز عوض می شود ، در زیر به عمده ترین این معانی اشاره می کنیم :

❖ تَفَعَّلَ ، يَتَفَعَّلُ ، تَفَعَّلَا (امر : تَفَعَّلْ) .

كَسَّرَ مُحَمَّدٌ الْقَلَمَ فَتَكَسَّرَ . در جمله كَسَّرَ الْقَلَمَ ، قلم مفعول است و محمد ، عمل شکستن را بر روی آن انجام داده است . در جمله تَكَسَّرَ ، فاعل خود قلم است ، یعنی قلم ، عمل شکستن را برای خود می پذیرد . به این سبب می گویند : باب تَفَعَّلَ ، مطاوع (= اثر پذیر) ، فَعَّلَ است . در متن درس ششم ، فعل « تَمَثَّلْتُ ... وَ يَتَبَدَّلُ ... وَ تَتَجَوَّلُ ... » بهترین مثال برای این موضوع است . و ناگفته نماند ، فعلی که بمعنی مطاوعه است همواره لازم می باشد .

* تَفَاعَلَ ، يَتَفَاعَلُ ، تَفَاعَلَا (امر : تَفَاعَلْ)

مشهورترین معانی این باب عبارتند از :

۱- مشارکت و نفع یا بیشتر در کاری بطور تساوی و این معنی عمده ترین معانی این

باب است :

تَضَارَبَ مُحَمَّدٌ وَسَعِيدٌ (محمد و سعید زد و خورد کردند) .

۲- تظاهر به کاری:

تَمَارَضَ عَلِيٌّ (علی به بیماری تظاهر کرد).

در متن درس ششم فعل تَجَاذَبْنَا... بهترین مثال برای معنای اول است.

﴿ إِنْفَعِلَ ، يَنْفَعِلُ ، إِنْفِعَالًا ﴾ (امر: إِنْفَعِلْ).

این وزن اغلب مطاوع فَعَلَّ است: كَسَرَتْ الْقَلَمَ فَأَنْكَسَرَ.

در متن درس ششم فعل انْبَسَطَ ساطانه... مثال این معنی است.

﴿ إِفْتَعِلَ ، يَفْتَعِلُ ، إِفْتِعَالًا ﴾ (امر: إِفْتَعِلْ).

این باب اغلب مطاوع فَعَلَّ است: جَمَعَتْهُ فَأَجْتَمَعَ. در متن درس ششم،

فعلِ إِنْتَصَفَ مثالی برای این معنی است. در این باب گاهی با مسائلی روبرو می‌شویم که

اغلب در مبحث ابدال^۱ مطالعه می‌شوند. در اینجا ما به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم: در

این وزن دو حرف اضافی داریم: «همزه و تاء» إِجْتَمَعَ «ا، ج، ت، م، ع» حرف «تاء»

زائد را یکت بارتلفظ کنید و ببینید از کجای دهان ادا می‌شود، یعنی مخرج آن کجاست:

از سر زبان و پشت دندانهای پیشین. ضمناً فراموش نکنید که در «افتعل» فاء الفعل که پیش

از این «تاء» قرار دارد ساکن است. اکنون اگر بخواهید یکت فعل را که فاء الفعل آن نیز

«تاء» باشد به باب افتعال ببرید: تبع ← اتبع. تلفظ تای ساکن، و بلافاصله بعد از

آن، تای دوم، دشوار است. ازین رو آن دورا درهم ادغام کرده بانشدید بیان می‌کنیم:

إِتَّبِعَ. و اگر فاء الفعل حرف دیگری باشد که مخرج آن به مخرج «تاء» نزدیک باشد باز

تلفظ دشواری شود، مثلاً: ثَبَتَ ← إِثْنَبَتَ. در اینجا نیز برای آسانی تلفظ یکی از دو

حرف را بدیگری تبدیل و در آن ادغام می‌کنیم: اِتَّبَتَ، یا، إِثْبَتَ که این اخیری البته

رایج تر است.

اگر فاء الفعل باب إِفْتَعِلَ «دال» باشد «تاء» باب إِفْتَعَال را به «دال» تبدیل نموده و

«دال» را در «دال» ادغام می‌کنیم: دَرَكَ ← إِدْرَكَ.

اگر فاء الفعل «ذال» باشد «تاء» را به «ذال» تبدیل نموده و در آن ادغام می‌نمائیم:

ذَكَرَ ← إِذْكَرَ. حتّٰی ممکن است « ذال، و، تاء » را به « دال » مشدّد، تبدیل و تلفظ کرد: ذَكَرَ ← إِذْكَرَ. ویا مانند: ذَخَرَ ← إِذْخَرَ ← إِذْخَرَ.

اگر فاء الفعل « زاء » باشد « تاء » به « دال » تبدیل می شود: زَوَجَ ← إِزْدَوَجَ.
اگر فاء الفعل « طاء » (یعنی تاء مفخّم) یا « ظاء » باشد، باز « تاء » به همان حرف مبدّل شده و در آن ادغام می گردد: طَرَدَ ← إِطَرَدَ. ظَلَمَ ← إِظَلَمَ.
اگر فاء الفعل « صاد یا ضاد » (یعنی یکی از این دو حرف مفخّم) باشد « تاء » را به پیروی از تفخیم فاء الفعل، مفخّم می نمائیم: صَلَحَ ← إِصْطَلَحَ. ضَرَبَ ← إِضْطَرَبَ.

﴿ اِفْعَلْ ، يَفْعَلُ ، اِفْعِلَالاً ﴾ (أمر: اِفْعَلْ - اِفْعِلْ)

غالباً افعال این باب بر رنگ یا عیب و نقص بدنی دلالت دارند و از اصل صفت گرفته شده اند: اِحْمَرَّ. اِعْوَجَّ.

در متن درس ششم، جمله « اِسْوَدَّتْ اَلْاَلْوَانُ » مثالی برای این معنی است. در درس قرائت نیز مثالهایی در این مورد دیده می شود.

﴿ اِسْتَفْعَلَ ، يَسْتَفْعِلُ ، اِسْتَفْعِلَالاً ﴾ (أمر: اِسْتَفْعِلْ)

معنی عمده این باب، طلب و باز یافتن چیزی است در متن درس صرف، فعل « اِسْتَخْلَصَ » مثالی برای این معنی است.

چند باب دیگری وجود دارد که کمتر استعمال می شوند و درباره آنها از استاد توضیح بخواهید، و مثالی چند از آنها نیز در متن درس صرف آمده است.

فعل رباعی مجرد:

فَعْلَلْ ، يُفَعِّلُ ، فَعْلَلَةً وَفَعْلِلَالاً (أمر: فَعْلِلْ)

و آن فعلی است که چهار حرف، حروف اصلی آنرا تشکیل داده و حرف زائد نداشته باشد و این باب در قالب کلاسیک « فَعْلَلْ » (ف، ع، ل، ۱، ل، ۲) قرار دارد، و لام دوم را اصطلاحاً « لام الفعل » دوم می نامند: تَرَجَّمَ.

فعل رباعی مزید :

تَفَعَّلَلْ ، يَتَفَعَّلَلُ ، تَفَعَّلَلَا (امر : تَفَعَّلَلْ)

إِفْعَنْلَلْ ، يَفْعَنْلَلُ ، إِفْعَنْلَلَا (امر : إِفْعَنْلَلْ)

إِفْعَلَلْ ، يَفْعَلَلُ ، إِفْعَلَلَا (امر : إِفْعَلَلْ)

چنانکه در ابواب بالا دیده می شود گاهی رباعی مزید دارای یک حرف زائد و

گاهی دارای دو حرف زائد است که مثالهای آن به ترتیب عبارتند از :

تَبَخَّرَ ، إِحْرَنْجَمَ^۱ ، إِكْفَهَرَ^۲.

۱- اجتماع وازدحام کرد.

۲- قیره شد.

تمرین :

برای اینکه وزن‌های گوناگون افعال ثلاثی و رباعی ، وصیغه‌های مختلف آنها در ذهنتان بماند ، باید مطالعه و دقت بیشتری نمائید.

در متن درس صرف « الفنُّ الخالِدُ » ، جمله‌هایی را که شامل فعل‌های مورد نظر هستند ، با صدای بلند ، چندین بار تکرار کنید ، وصیغه‌های گوناگونی از آن افعال را در جمله‌های کوتاهی بنویسید . در درس نحو و قرائت نیز افعال فراوانی در همین مورد آمده است ، آنها را نیز با صدای بلند بخوانید و تکرار کنید .

الدرس السادس

ب : النَحْوُ

مناجاةُ الروح

إِسْتَقِظِي بِحَبِيبَتِي؛ إِسْتَقِظِي لِأَنَّ رُوحِي تُنَادِيكِ مِنْ وَرَاءِ الْبَحَارِ؛ إِسْتَقِظِي؛
لَقَدْ سَكَنْتِ الْحَرَكَةُ ، وَأَوْقَفَ الْهَدْوُ ضَجَّةَ سَنَابِكِكِ^١ الْخَيْلِ وَوَقَعَ أَقْدَامُ
الْعَابِرِينَ ، وَعَانَقَ النَّوْمُ أَرْوَاحَ الْبَشَرِ ؛ فَتَقَبَّيْتُ وَحْدِي مُسْتَقِظًا ، لِأَنَّ الشَّوْقَ
يَنْتَشِلُنِي^٢ كُلَّمَا أَعْرِقَنِي النَّعَاسُ ، وَالْمَحَبَّةُ تُدْنِينِي إِلَيْكِ عِنْدَمَا تُقْصِبُنِي الْهَوَاجِسُ^٣ .
لَقَدْ تَرَكْتُ مُضْجَعِي وَرَمَيْتُ بِالْكِتَابِ . إِسْتَقِظِي ، وَأَسْمَعِي .

— هَا أَنَا يَا حَبِيبِي ، قَدْ سَمِعْتُ نِدَاءَكَ مِنْ بَعِيدٍ ، فَأَنْتَبَهْتُ ، وَتَرَكْتُ فِرَاشِي ،
وَسِرْتُ عَلَى الْأَعْشَابِ ؛ فَتَبَلَّلْتُ قَدَمَيَّ وَاطْرَافُ ثَوْبِي مِنْ نَدَى اللَّيْلِ .
— تَكَلَّمِي يَا حَبِيبَتِي ، فَلَيْسَ هُنَاكَ مَنْ يُصْغِي إِلَيْكِ غَيْرِي ، لِأَنَّ الظُّلْمَةَ
وَالنَّعَاسَ قَدْ أَسْكَرَا سُكَّانَ الْمَدِينَةِ ، وَلَنْ يَضْطَرِبَ الْهَدْوُ طَوْلَ اللَّيْلِ .

— وَهَنَا قَدْ أَلْتَجَأَ سُكَّانُ الْقُرَى إِلَى أَكْوَاحِهِمُ الْقَائِمَةِ بَيْنَ أَشْجَارِ الْجُوزِ
وَالصَّفْصَافِ^٤ وَتَسَابَقَتْ نَفُوسُهُمْ نَحْوَ مَسَارِحِ الْأَحْلَامِ^٥ فَأَرْتَمَوْا^٦ عَلَى الْفُرُشِ ،

١ — جمع ، سنيك ، سم .

٢ — ييرون مي كشده را .

٣ — خاطرها .

٤ — تروخيستد .

٥ — شبنم .

٦ — بيد .

٧ — افتادند [آرميدند] .

وأشباحُ الخوفِ والقنوطِ تُعَذِّبُ قلوبَهُم يا حبيبي !! .

— قد تَمَيَّلَتِ الأغصانُ يا حبيبي و تَمَازَجَ حَفِيفُهَا^١ مع خَرِيرِ^٢ الغديرِ .
تَصَايَحَتِ الحديقةُ : أَيْنَ أَنْتَ ؟

— هَاقْدَجَاءَ الصَّبَاحُ يا حبيبي ، وفَاحَتِ روائحُ التَّرَجِيسِ والزَّنْبِقِ وعانقتِ عِطْرَ الياسمينِ والبِلِسَانِ^٣ ؛ ثم تَمَازَجَتِ بأنفاسِ الأرضِ الطَّيِّبَةِ فَدَا عَبَتِ^٤ أَصَابِعُ اليَقْظَةِ أَجْفَانِ النَّيَامِ ، وفَاضَتِ الأشْعَةُ البَنَفَسَ سَجِيَّةً مِنْ وَرَاءِ اللَّيْلِ وأَزَالَتْ غِشَاءَ اللَّيْلِ عَنْ عِزَمِ الْحَيَاةِ ومَجَّدَهَا . فَاسْتَفَاقَتِ الْقُرَى الْمُتَكَشِّةُ بِهَيْدُوءٍ وَسَكِينَةٍ عَلَى كَتِفَيْ الْوَادِي ، وَتَرَنَّمَتِ أَجْرَاسُ الْكِنَائِسِ ، فَتَرَجَّعَتِ الْكَهُوفُ رُنِينَهَا . قَدْ غَادَرَتِ الْعَجُولُ مَرَابِضَهَا^٥ وَتَرَكْتَ قِطْعَانَ^٦ الْغَنَمِ وَالْمَاعِزِ حَظَائِرَهَا^٧ وَأَنْشَنَتِ^٨ نَحْوَ الْحَقُولِ تَرْتَعِي رُؤُسَ الْأَعْشَابِ الْمُتَلَالِئَةِ بِقَطْرِ النَّدى .

— وَجَاءَ الصَّبَاحُ يا حبيبي ، وَأَنْبَسَطَ النَّهَارُ فَوْقَ الْمَنَازِلِ مُؤَذِّنًا بِالْعَمَلِ وَالْكَدِّ ، وَارْتَفَعَتِ السَّتَائِرُ عَنْ النُّوَاذِ ، وَأَنْفَتَحَتِ مَصَارِيعُ الْأَبْوَابِ وَاتَّجَهَ الْعُمَّالُ إِلَى مَشَاغِلِهِمْ ، وَأَمْتَلَأَ الْفَضَاءُ بِالدُّخَانِ وَصِيَاحِ الْآلَاتِ وَالْمَعَامِلِ . لَقَدْ أَتَقَلَّ الصَّبَاحُ مِنْ عِنْدِكَ إِلَى هُنَا ، وَلَا تَزَالُ فِي شَفَقَتِي كَلِمَةً لَمْ أَبْحُ^٩ بِهَا بَعْدُ ، وَلَا أَمَّا لَكَ نَفْسِي إِلَّا أَنْ أَقُولَ : تَأَجَّجِي^{١٠} أَيَّتُهَا الْكَلِمَةُ وَأَسْتَبِدِّي^{١١}

١- صدای برخورد برگها .

٢- صدای آب .

٣- بلسان و خنجیده .

٤- بازی کرد و مزاح نمود .

٥- جمع ، مریض : طویله .

٦- گله ها .

٧- جمع ، حظيرة : آغل .

٨- روی آورد .

٩- اظهار نمی کنم [زبان نمی گشایم] .

١٠- شعله ور شو ، آفروخته شو .

١١- چیره و غالب شو .

بِشَفَتِيَّ إِنِّ لَمْ نَتَلَقِ بِالنَّحْبِيَّةِ ، وَلَمْ تُوَافِنَا الْعَوْدَةُ إِلَى الْإِطْوَاطِ .
 — إطمئنَّ يا حبيبي ، فَقَدْ عَانَتْ كَلِمَتُكَ رُوحِي وَأَحْتَوَى شَوْفُكَ
 فؤادي ، وإني لَأَرَى الْبُعْدَ يَتْبَاعِدُ عَنَّا ، وَالْحِرْمَانُ يَتَكَشَّفُ عَنْ لِقَاءِ قَرِيبٍ
 لَمْ يَتَبَادَرَ إِلَى أَحْلَامِنَا مِنْ قَبْلُ . أَنَا لَكَ يَا حَبِيبِي .

ملاحظه :

این درس در حقیقت دنباله درس صرف و مکمل آن است، و افعال مزید را به صورتهای گوناگون در آن آورید تا معنای حقیقی و صرف آنها را بیاموزید. خوب است کاملاً متوجه اهمیت درس ششم باشید. اگر آنرا خوب فراگیرید، برای همیشه از ابهامی که این افعال برای دانشجویان ایجاد می کنند رهائی خواهید یافت. و البته باز در کلاسهای بالاتر معانی مفصل این ابواب را خواهید دید.

تمرین :

الف - فعل های زیر را به باب تفعل برید ، آنگاه جمله را برحسب معنی

تغییر دهید :

- وَسَعَتْ الْبَلَدِيَّةُ مِيَادِينَ الْعَاصِمَةِ .

- غَيَّرَتْ الدُّنْيَا أَحْوَالََنَا .

- وَقَفَ السَّائِقُ الْقِطَارَ .

- أَدَبَ أَرْسَطُوا لِإِسْكَندَرَ ؛ وَمَنْ لَمْ يُؤَدِّبْهُ وَالِدَاهُ تُؤَدِّبُهُ النَّبَالِيُّ .

- نَقَلَتِ الدَّوْلَةُ الْمُؤَوِّظَيْنِ^٢ إِلَى دَرَجَاتِهِمْ الْجَدِيدَةِ .

ب - فعل های زیر را به باب افعال برید ، آنگاه جمله ها را برحسب معنی

تغییر دهید .

- وَسَعَّ خَالِدٌ دَارَهُ .

- وَحَدَّ الشَّعْبُ^٣ كَلِمَتَهُ .

- جَمَعَ الْأُسْتَاذُ الطُّلَابَ .

- صَلَّحَ الْأَمْرَ بَيْنَهُمْ .

- اسْتَتَبَعْتُ الْقَوْمَ .

ج - فعل های زیر را به باب إنفعال برید آنگاه جمله ها را برحسب معنی

تغییر دهید .

- كَشَفَ الْخَرِيفُ الشَّجَرَةَ .

- فَتَحَتْ النَّافِذَةُ .

- هَزَمَ جَمَشِيدُ الشَّيَاطِينِ .

د - فعل های زیر را به باب إستفعال برید آنگاه جمله ها را برحسب معنی

١ - راننده .

٢ - کارمندان .

٣ - ملت .

تغير دھید .

- خَدَمَ السَّيِّدُ عَبْدُ الْحَمِيدِ وَزَارَةَ التَّرْبِيَةِ وَالتَّعْلِيمِ عِشْرِينَ سَنَةً .
- غَفَرَ اللَّهُ ذُنُوبَ التَّائِبِينَ .
- كَثُرَتْ الْفَاكِهَةُ^٢ فِي الصَّيْفِ .

١— وزارت آموزش و پرورش .

٢— میوه .

الدَّرْسُ السَّادِسُ

ج: القِرَاءَةُ

اللُّؤْلُؤُ

اللُّؤْلُؤُ حَيَوَانٌ يَعِيشُ فِي الْبَحْرِ ، وَيَتَوَاجَدُ بِالْقَرَبِ مِنْ بَعْضِ الشَّوَاطِئِ ،
حَيْثُ يَتَوَالَدُ وَيَتَكَاثَرُ عَلَى النَّقَاعِ ^١ . وَقَدْ هُنْدَسَ ^٢ هَذَا الْحَيَوَانُ الضَّئِيلُ ^٣
مَسْكَنَهُ بِطَرِيقَةٍ تَتَرَجِّمُ عَنْ ذِكَاةٍ خَارِقٍ يَسْتَشِيرُ الْأَعْجَابَ وَالِدَهْشَةَ ^٤ . فَنَزَلُهُ
يَتَكَوَّنُ مِنْ مَحَارَةٍ ^٥ تَنْفَتِّحُ وَتَنْغَلِقُ حَسَبَ إِرَادَتِهِ ؛ فَهُوَ يَفْتَحُهَا إِذَا أَطْمَأَنَّ ،
وَصَفَا الْجَوْ ، وَشَفَّ ^٦ الْمَاءُ ، وَتَطْمَأَنَّ النَّقَاعُ ؛ وَيُغْلِقُهَا إِذَا أَكْفَهَرَ الْجَوْ ،
وَأَغْبَرَ الْمَاءُ ، وَاهْتَجَّ النَّقَاعُ . أَمَّا دَاخِلُ الْمَحَارَةِ ، فَعِبَارَةٌ عَنْ حُجْرَةٍ مِنَ الصَّدَفِ
الْمُصْقُولِ ، تَتَسَلَّلُ ^٧ إِذَا تَعَرَّضَتْ لِضَوْءِ الشَّمْسِ . وَفِي هَذِهِ الْحُجْرَةِ ثَقَبٌ
صَغِيرٌ يَتَخَلَّلُهُ الْمَاءُ مِنَ الْخَارِجِ إِلَى الدَّاخِلِ وَالْعَكْسُ بِالْعَكْسِ ؛ فَيَسْتَخْلِصُ
اللُّؤْلُؤُ الْهَوَاءَ الَّذِي يَسْتَنْشِقُهُ ^٨ مِنْ هَذَا الْمَاءِ .

وَقَدْ يَحْدُثُ عِنْدَمَا يَتَكَلَّرُ الْمَاءُ ، أَنْ تَتَسَرَّبَ ^٩ ذَرَّةٌ أَوْ ذَرَاتٌ مِنَ الرَّمَالِ

١ - قعر، و ته .

٢ - طرح ریزی کرد .

٣ - ضعیف .

٤ - تعحیر .

٥ - صدف، آنچه که در آن آب جمع می شود .

٦ - خشک شد .

٧ - استنشاق می کند .

٨ - رخنه می کند (راه می یابد) .

من الثَّقْبِ إِلَى دَاخِلِ الصَّدْفَةِ . فَيَضْطَرِبُ الْحَيَوَانُ وَيَنْزَعِيجُ^١ وَيَسْتَنْكِفُ^٢ مِنْ
وَجُودِ هَذَا الْكَائِنِ الْغَرِيبِ ، الَّذِي تَسْلَلُ^٣ إِلَى مَنْزِلِهِ الْجَمِيلِ ، وَشَوْشَ^٤
عَلَيْهِ هُدُوءُهُ وَحَيَاتُهُ النَّاعِمَةُ^٥ . وَكَمَا تَتَأَلَّمُ عَيْنُ الْإِنْسَانِ إِذَا تَقَحَّحَمَتْهَا ذَرَّةٌ^٦
مِنَ الْغُبَارِ ؛ فَتَحْتَمِلُ عَلَى تَدَارُكِ الْأَمْرِ ، وَتَنْهَلُ^٧ بِالذَّمُوعِ^٨ الَّتِي تَسْتَحُوذُ^٩ عَلَى
ذَرَّةِ الْغُبَارِ وَتَتَهَاوَى^{١٠} بِهَا ، يَنْسَابُ^{١١} مِنْ فَمِ هَذَا الْحَيَوَانِ سَائِلٌ خَاصٌّ يُحِيطُ^{١٢}
ذَرَّةَ الرَّمَالِ فَتَتَكَوَّرُ^{١٣} وَتُصْبِحُ فِي شَكْلِ كُرَّةٍ ، ثُمَّ يَجِفُّ السَّائِلُ ، وَيتَحَوَّلُ^{١٤}
إِلَى مَادَّةٍ صَلْبَةٍ بِرَاقَةٍ مُصْقُولَةٍ ، تَشْدَحْرَجُ^{١٥} عَلَى صَدَفِ الْغُرْفَةِ ؛ كَمَا تَنْدَحْرَجُ^{١٦}
كُرَّةُ الْبَلُورِ عَلَى لَوْحِ الزُّجَاجِ ، فَلَا يَتَخَذُ شَيْءٌ^{١٧} وَلَا يَتَهَشَّمُ^{١٨} .

هَذِهِ الذَّرَّةُ الرَّمْلِيَّةُ الْمَغْطَاةُ بِالْكِسُوفَةِ الْجَدِيدَةِ هِيَ حَبَّةُ اللَّؤْلُؤِ الْعَظِيمَةِ
الَّتِي تَحْتَلِلُ^{١٩} مَكَانَهَا مِنْ جِيدِ السَّيِّدَاتِ وَمَعَاصِمِهِنَّ^{٢٠} وَأَنَامِلِهِنَّ^{٢١} ؛ بَلْ إِنْ
بَعْضُهُنَّ يَتَسَبَّاهُنَّ وَيَتَفَاخَرْنَ بِتَطْرِيضِ^{٢٢} ثِيَابِهِنَّ بِحَبَّاتِ اللَّؤْلُؤِ . هَذِهِ اللَّؤْلُؤَةُ
الَّتِي أَشْرَأَبَتْ^{٢٣} مِنْ قَاعِ الْمَحِيطِ وَاحْتَلَّتْ مَكَانَهَا بَيْنَ جَوَاهِرِ التَّيْجَانِ الْعَظِيمَةِ ،

١- مضطرب می شود.

٢- رخنه کرد.

٣- پریشان کرد.

٤- وارد شودد رآن.

٥- خوش و با کیزه.

٦- اشک میریزد.

٧- بیابن میاندازد.

٨- جاری می شود.

٩- کروی می گردد.

١٠- خراش بر نمی دارد.

١١- خورد نمی شود.

١٢- جا میگیرد.

١٣- جمع معصم (یکسر میم) : میچ دست.

١٤- زردوزی ، گلدوزی .

١٥- گردن کشید و سر برآورد.

هي مُعْجَزَةُ الصَّفَاءِ وَرَهَافَةُ الْإِحْسَاسِ^١ فِي قَاعِ الْبَحْرِ.
 اللَّؤْلُؤُ الْحَقِيقِيُّ^٢ مِنْ أَغْلَى الْجَوَاهِرِ الْكَرِيمَةِ . وَلَا يُعْرَفُ^٣ مَتَى اكْتَشَفَهُ
 الْإِنْسَانُ أَوْ كَيْفَ تَعْرِفَ عَلَيْهِ وَإِنْ كَانَ قَدْ اسْتَعْمَلَهُ مِنْ أَقْدَمِ الْأَزْمَنَةِ .
 وَهُوَ يَتَفَاوَتُ فِي أَحْجَامِهِ وَتُسَمَّى الْكِبَارُ مِنْهُ بِالْدَّرَارِيِّ ، وَالْوَحْدَةُ دُرَّةً .
 وَتَتَوَقَّفُ عَلَى أَحْجَامِهِ وَأَلْوَانِهِ الَّتِي تَتَغَيَّرُ مِنْ مَكَانٍ إِلَى مَكَانٍ ، فَهُوَ يَبْيَضُّ
 وَيَخْضَرُّ فِي الْخَلِيجِ الْفَارِسِيِّ ، وَيَسْوَدُّ فِي خَلِيجِ الْمِكْسِيكِ ، وَيَحْمَرُّ فِي جِهَاتٍ
 أُخْرَى . وَأَبْيَضُهُ أَغْلَاهُ قِيَمَةً وَأَكْثَرُهُ جَمَالاً .

أَمَا كَيْفَ يُسْتَخْرَجُ اللَّؤْلُؤُ ، فَذَلِكَ مُغَامَرَةٌ^٤ إِنْحَلَتْ^٥ لِكَثِيرِينَ مِمَّنْ
 يَرْتَادُونَ مَجَاهِلَ الْكَوْنِ ، يَتَجَسَّسُونَ عَلَى كُنُوزِ الطَّبِيعَةِ الَّتِي لَا تَنْتَاهِي ، فِيهِمْ
 مَنْ يَرْتَدُّونَ مِنْ مُغَامَرَاتِهِمْ بِالْثَّرَوَاتِ الطَّائِلَةِ ، وَمِنْهُمْ مَنْ يُضْحِكُونَ^٦ بَأَنْفُسِهِمْ
 عَلَى مَذْبَحِ الْأَحْلَامِ ، وَيُشَارُ كَوْنُهُ فِي الذَّهَابِ ، دُونَ أَنْ يَرْتَدَّ مِنْهُمْ سِوَى أَخْبَارِ
 الضِّيَاعِ ، فَقَدْ أَبْلَعَهُمُ الْبَحْرُ . وَهَنَاقَ تَتَوَقَّفُ السَّفِينَةُ عَلَى سَطْحِ الْمَاءِ وَيَتَحَزَّمُ^٧
 صَيَادُ اللَّؤْلُؤِ بِطَرَفِ حَبْلِ طَوِيلٍ رَبَطَ طَرَفَهُ الْآخَرَ بِالسَّفِينَةِ . ثُمَّ يَتَدَلَّى^٨
 إِلَى الْقَاعِ ، وَيَتَوَاصَلُ بِهِ عَمَلِيَّاتُ الْبَحْثِ وَالتَّنْقِيبِ^٩ حَتَّى يَتَوَصَّلَ إِلَى مَسَاكِينِ
 الْمَحَارِ يَجْمَعُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ ، ثُمَّ يُحَرِّكُ الْحَبْلَ ، فَيَجْدُ بُونَهُ إِلَى السَّطْحِ . وَقَدْ
 يَحْدُثُ أَنْ تَتَهَاجَمَ عَلَيْهِ الْوَحُوشُ الْبَحْرِيَّةُ وَتَتَقَاسَمَهُ^{١٠} بَيْنَهَا قَبْلَ أَنْ
 يَتَدَارَكَهُ إِخْوَانُهُ . وَكَثِيرًا مَا يَحْدُثُ أَنْ يَصْعَدَ إِلَى السَّفِينَةِ وَتُنْكَشَفَ لَهُ الْحَقِيقَةُ

١- رقت احساس.

٢- ماجراجویی.

٣- شیرین شد، بشنده آمد.

٤- پنهانها.

٥- فداکاری وجانبازی می کنند.

٦- کمر خود را می بندد.

٧- آویزان می شود.

٨- کاوش کردن و تقب زدن.

بأنَّ ما جَمَعَ مِنَ المَحَارِ، كان خالِياً مِنَ اللُّؤْلُؤِ فَيَضْحَكُ مِنْ قِسْمَتِهِ وَنَصِيبِهِ،
 ويقولُ زَمَلَاؤُهُ: لِمَ تُبَسِّمِلِ^١ عِنْدَمَا نَزَلْتَ، وَيُحَوِّقِلُونُ^٢ لِفَشْلِهِ، فَيَتَّحِدُونَ^٣
 وَيَنْدَفِعُونَ إِلَى القَاعِ مَرَّةً أُخْرَى حَتَّى يُحَقِّقَ أَحْلَامَهُ اللُّؤْلُؤِيَّةَ، وَلَكِنْ بَعْدَ أَنْ
 يَصِيحَ عَالِياً: « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » .

١- « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » كَفْتَن .

٢- « لَا أَحْوَلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ » كَفْتَن .

٣- أَنَّهَا رَأَى بِمَبَارَزِهِ مِى طَلَبَد .

الدَّرْسُ السَّابِعُ

الف: الصَّرْفُ

الفِعْلُ المَجْهُولُ :

- الخَيْرُ فِي النَّاسِ مَصْنُوعٌ إِذَا جُبِرُوا * وَالشَّرُّ فِي النَّاسِ لَا يَفْنَى، وَلَوْ قُبِرُوا .
- عِنْدَ الْإِمْتِحَانِ يُكْرَمُ الْمَرْءُ، أَوْ يُهَانُ .
- قُوتِلَ فِي الْحَرْبِ الْعَالَمِيَّةِ الثَّانِيَةِ مُقَاتِلَةٌ عَنِيْفَةٌ .
- الشَّاعِرُ حَرٌّ لَا يُؤْخَذُ عَلَيْهِ .
- أُعْطِيَ الْفَقِيرُ دِرْهَمًا .
- إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ .
- حُكِيَ أَنَّهُ قُتِلَتْ أَمَامَ الْوَلِيدِ بْنِ الْمُغِيرَةِ الْآيَةُ : « وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي ، وَغِيضَ الْمَاءُ ، وَقُضِيَ الْأَمْرُ ، وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ ، وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ »^١ . فَمَا أُعْجِبَ بِهَا ، وَمَنْحَ الْقَائِلِ عَطَاءَ سُرِّبِهِ ، وَأُسْتَاذِنَ ، وَأُمِرَ لَهُ بِالْإِنْصِرَافِ .
- يُسْتَخْرَجُ النَّمَسُ^٢ مِنْ مَنَاجِمِ^٣ النَّفْحِ الْحَجَرِيِّ^٤ ، وَيُخْتَارُ لِلْعَمَلِ فِي هَذِهِ الْمَنَاجِمِ عُمَالٌ عُرِفُوا بِالْأَمَانَةِ ، وَاشْتَهَرُوا بِالْعِفَّةِ . وَعَلَى الرَّغْمِ مِنْ

١— أَى زَمِينِ آبَتِ رَا فَرُو بِرِوَأَى آسْمَانِ [اَز بَارَش] بَازَايَسْت ، آبِ فَرُو كَشْ كَرْد ، وَفَرْمَانِ كَزَارْدَه شَد . وَ [كَشْتِي] بِرَكُوهِ جُودِي نَشَسْت [آنگاه] كَفْتَه شَد : كِه دُورِي وَ مَرَكِ بَادِ مَرِ مَتَمَكَّارَانِ رَا . (سُوْرَةُ هُوْدِ آيَةُ ٤٦) .

٢— جَمْعٌ ، مَنَجَمٌ : مَعْدَن .

٣— الْفَحْمُ ... : ذَغَالُ سِنَكِ .

ذلك فلا يُطمأنُ إليهم، ولا يُؤمنُ جانبُهُم. ويُعمدُ إلى أن تُستخدَمَ أجراسُ كهربائيةٌ زوّدَتْ بِمَكْبَرَاتِ صَوْتِيَّةٍ^١ وَجُهِيَزَتْ بِمَوْشَرَاتٍ^٢ دَقِيقَةٍ تُشَبِّتُ عَلَى أَبْوَابِ الْمَنَاجِمِ بِحَيْثُ يُطْلَقُ مِنْهَا الرِّنِّينُ^٣ عَالِيًا عِنْدَ مَا يَمُرُّ أَمَامَهَا شَخْصٌ، وَقَدْ خُبِّتْ^٤ فِي جَيْبِهِ قِطْعَةٌ مِنَ الْمَاسِ، وَيُفَاجِئُ السَّارِقُ وَتُضْبِطُ الْمَاسَّةُ الْمَسْرُوقَةُ، وَيُحَالُ إِلَى الْمُحَاكَمَةِ، وَيُسْتَوْدَعُ السِّجْنُ حَتَّى يُبَيَّنَّ^٥ فِي أَمْرِهِ، وَلِهَذَا يُضْطَرُّ الْعُمَالُ إِلَى التَّمَسُّكِ بِشَرَفِهِمْ حَتَّى لَا يُسْتَدْلُوا لِهَوَى النَّفْسِ وَطَمَعِهَا.

١- مكبرات... : بلندگوها .

٢- عقربه ها .

٣- صدا (ارتعاش صوت فلزات) .

٤- مخفی گردیده .

٥- تصمیم گرفته شود .

ملاحظه :

فعل‌هایی که تا بحال دیدید همه فعل‌های معلوم بودند ، و فاعلی داشتند و أحياناً مفعولی. اما اغلب فعل‌هایی که در درس هفتم آمده است فعل مجهول می‌باشند . فعل مجهول را در فارسی به دو صورت می‌توان ترجمه کرد :

قتل الحارس اللّصّ ← قُتِلَ اللّصّ } دزد کشته شد
 دزد را کشتند.

ساختن فعل مجهول

❖ در ماضی : حرف ما قبل آخر مکسور و همه حروف متحرک پیش از آن مضموم می‌شوند: نُصِرَ، أُكْنِسِبَ، أُسْتُخْرَجَ...

❖ در مضارع: حرف نخستین مضموم و حرف ما قبل آخر مفتوح می‌شود: يُنْصَرُ، يُكْنَسَبُ، يُسْتَخْرَجُ....

در ماضی افعالی که بر وزن فاعل یا تفاعل هستند ، برای اینکه بتوانیم صمه مورد نظر را ظاهر کنیم ، ناچار مصوت طویل ، یعنی الف را به مصوت طویل دیگری که با صمه مناسب دارد - یعنی واو- تبدیل می‌کنیم: قاتل (معلوم) قُوتِلَ (مجهول) تقاتلَ (معلوم) تُقُوتِلَ (مجهول) .

ساختن مجهول افعال معتلّ

— ماضی معتل الفاء و معتل العين مشکل نیست: وَعَدَ ← وَعِدَ . رَضِيَ ← رُضِيَ . رَمَى ← رُمِيَ . دَعَا ← دُعِيَ .
 — مضارع معتلّ اللام نیز ساده است: يَرَضِي ← يَرْضَى . يَرْمِي ← يُرْمِي . يَدْعُو ← يُدْعَى .

— در مضارع مجهول معتل الفاء (مثال واوی)؛ واوی که در حالت معلوم حذف شده بود دوباره ظاهر می‌شود: وَصَفَ ← يَصِفُ (معلوم) ← يُوصَفُ (مجهول) .
 — در مورد معتل العين به این مثال توجه کنید: قَالَ تبدیل می‌شود به ← قِيلَ .
 و تا وقتی که لام متحرک است بهمین صورت تلفظ می‌شود: قِيلَ قِيلَا- قِيلَتْ ... اما

اگر لام ساکن شود، مانند: قِيلْتُ، در این حال یک مصوت طویل (= ی) قبل از یک ساکن آمده است و در درس های پیش گفتیم که چنین تلفظی در عربی وجود ندارد. در نتیجه مصوت طویل را به مصوت کوتاه تبدیل می کنیم: قِي ← قِ = قِيلْتُ ← قِلْتُ، قِيلْتُما ← قِلْنِ... (البته برخی از این صیغه ها در زبان عربی کمتر استعمال می شود). در فعل های معتل العینی که عین الفعل مضارع معلوم آنها دارای کسره است به ناچار در برخی از فعلها کسره را به صمه تبدیل می کنیم: بَيْعَ، بَيْعَتُ... اما دیگر نمی گوئیم، بَيْعُنَ... زیرا با شکل معلوم آن اشتباه می شود. پس: بَيْعُنَ... بَيْعَتُ... بَيْعْنَا... صحیح است. وضع مضارع این گونه افعال نیز مانند بالا است: قِيلَ ← يُقَالُ، يُقَالَانِ... اما اگر لام ساکن شود باز مصوت طویل (= الف) را کوتاه می کنیم: يُقَالُنِ ← يُقَالْنِ یا: يُبَاعُ = يُبَاعُنِ ← يُبْعُنُ...

— اصطلاح فعل معلوم و مجهول خالی از تکلف نیست زیرا فاعل است که گاه معلوم و گاه مجهول است. ولذا در اصطلاح به فعل معلوم «المبني للمعلوم» و به فعل مجهول «المبني للمجهول» گفته می شود.

تهرين :

الف - فعلهای جمله های زیر را مجهول کنید :

- سَقَى الْفَلَّاحُ الزَّرْعَ .

- قَرَأَ الطَّالِبُ الْكِتَابَ .

- رَعَى الْقَطِيعُ الْمَرْجَ .

- اِلْتَزَمَ الطَّالِبُ حُدُودَ الْأَدَبِ .

- اِسْتَسْقَى سُكَّانُ الصَّحَرَاءِ السَّحَابَ .

- اِمْتَحَنَ الْأُسْتَاذُ الطَّالِبَ .

- اِسْتَوْعَبَ الطَّلَبَةُ الدَّرْسَ .

- تَأَمَّلْتُ عَاقِبَةَ الْأَمْرِ وَتَبَيَّصْتُ فِيهَا فَوَجَدْتُهَا خَيْرًا .

- تَرَجَّمْ أَبْنُ الْمَقْفَعِ كِتَابَ كَلِيلَةِ وَدُمْنَةَ مِنَ الْفَهْلَوِيَّةِ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ .

- اِسْتَعْدَمَ أَمْرِيكَا الْقُسْبُلَةَ الذَّرِّيَّةَ^۱ فِي الْحَرْبِ الْعَالَمِيَّةِ الثَّانِيَةِ ، لِأَوَّلِ

مَرَّةٍ وَأَلْقَتْهَا عَلَى هِيروشيما، فَدَمَّرَتْ^۲ مَسَاحَةً^۳ وَاسِعَةً وَقَتَلَتْ^۴ نَفُوسًا قَدَرُوهَا
بِالْمِائَلِينَ .

ب - این جمله ها را بعربی ترجمه کنید :

- پیامبر (ص) برای ارشاد مردمان فرستاده شد و رسالت آسمان به زمین ابلاغ شد

و مردم به ایمان به حق دعوت شدند .

- در ایران به نشر فرهنگ اهتمام می ورزند و دانشگاه های متعددی در انحاء مملکت

بنا می شود و به بهترین وسائل مجهز می شوند .

۱- بمب اتمی .

۲- ویران کرد .

الدَّرْسُ السَّابِعُ

ب : النَّحْوُ

الْفَاعِلُ وَنَائِبُ الْفَاعِلِ :

— قرأتُ في بعضِ الكُتُبِ أَنَّ السَّيِّدَةَ سُكَيْنَةَ (ع) كانتُ تَجْلِسُ لِشُعْرَاءٍ وَتَنْقُدُ أَشْعَارَهُمْ نَقْدَ الْبَصِيرَةِ بِصَنَاعَةِ الْكَلَامِ ، وَكَانَتْ سُكَيْنَةُ (ع) إِذَا رَأَتْ رَأْيًا ، خَضَعَ رِجَالُ الشُّعْرِ لِمَاتَرِي ، وَقَدْ رَاجَتْ سُوقُ الْأَدَبِ فِي ذَلِكَ الْعَصْرِ وَازْدَهَرَتْ^١ ، وَنَثَرَ الْأُمَرَاءُ الْأَمْوَالَ مِنْ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ يُشَجِّعُونَ بِهَا الشُّعْرَاءَ ، فَتَسَابَقَ الْمُجِيدُونَ ، وَازْدَادَ السَّامِعُونَ وَالسَّامِعَاتُ ، وَأَنْتَشَرَتْ الْقِصَائِدُ الْجَيِّدَةُ فِي كُلِّ مَكَانٍ ، وَبِهَذَا ضَرَبَتْ السَّيِّدَةُ سُكَيْنَةُ (ع) مَثَلًا عَلَى سُمُوِّ مَكَانِ الْمَرْأَةِ فِي الْمُجْتَمَعِ الْإِسْلَامِيِّ وَتَقْدِيرِ الرَّجَالِ لَهَا .

* * *

— إِنَّ أَبْتُلَيْتَ بِصُحْبَةِ وَالٍ لَا يُرِيدُ صِلَاحَ رَعِيَّتِهِ ، فَأَعْلَمَ إِنَّكَ قَدْ خُيِّرْتَ بَيْنَ خِلَائِطَيْنِ لَيْسَ مِنْهُمَا خَيْرٌ (إِبْنُ الْمُقَفَّعِ) .

— كَثِيرًا مَا نُشِيرُ فِي الصُّحُفِ^٢ عَنْ أَضْرَارِ الْمَوَادِّ الْمَخْدُورَةِ ، وَلَكِنْ يَبْدُو أَنَّ أَخْبَارَ الصُّحُفِ لَا يُبَالِي بِهَا ، وَلَا يُؤْبَهُ^٣ لَهَا ، وَلَا تُتَّبَعُ نَصَائِحُ الْكُتَّابِ وَالْأَطْبَاءِ ، وَلَا يُتَعَظُّ بِسُوءِ حَالِ الْمُدْمِنِينَ^٤ ، فَلَا يُرَى إِلَّا أَنَّ الْإِقْبَالَ عَلَى الْمَخْدُورَاتِ يَزْدَادُ

١ — درخشيد و رونق یافت .

٢ — جمع صحيفه : روزنامه = جريده .

٣ — بدان توجه و اعتنا نمی شود .

٤ — معتادان .

وَيُرَوِّجُ يَوْمًا فَيَوْمًا ، حَتَّى فَقَدَ حُصِرَتِ النَّفَقَاتُ فِي هَذَا الْبَابِ ، فَوُجِدَ أَنَّهُ يُنْفَقُ مِنْ جَانِبِ الْمُدْمِنِينَ عَلَى الْمَخْدَرَاتِ أَكْثَرُ مِمَّا يُنْفَقُ عَلَى غِذَائِهِمْ ، وَأَنَّهُمْ جَمِيعًا قَدْ أُصِيبُوا بِأَفْذَحِ الْأَمْرَاضِ ، وَغُلِبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ ، وَأُسْقِطُوا فِي مَخَالِبِ هَذِهِ الْعَادَةِ الْفَتَّاكَةِ^١ ، وَرَأَتْ الدَّوْلَةُ — حَتَّى يُحَالَ بِبَيْنِهِمْ وَبَيْنَ الْهَلَاكِ — أَنَّ تَكَاثُفَ الْمَخْدَرَاتِ ، وَأَنَّ تَشَدُّدَ الرِّقَابَةِ عَلَى مَنْعِ زَرَاعَتِهَا ، وَأَنَّ تَصَادَرَ تِجَارَتِهَا ، وَأَنَّ تَحْرِقَ الْكَمِّيَّاتِ الَّتِي تُضَيِّطُ .

فَضُوعِفَتِ الْعُقُوبَةُ وَفُرِضَتِ أَشَدُّ الْغَرَامَاتِ عَلَى آسَتِعْمَالِهَا وَتِجَارَتِهَا ، وَرُوقِبَتِ الْحُدُودُ بِدِقَّةٍ فَائِقَةٍ ، حَتَّى لَا تَنْهَيَا الْفُرْصَةَ لِلْمُهَرِّبِينَ^٢ ، فَتُهَرَّبَ مِنْ الْخَارِجِ إِلَى الْبِلَادِ . وَأُمِيرُ الْمُدْمِنُونَ بِالْإِلْتِجَاءِ إِلَى الْمُسْتَشْفِيَّاتِ^٣ لِيُفْحَصُوا^٤ وَيُعَالَجُوا وَتُرَدَّ إِلَيْهِمْ صِحَّتُهُمْ كَامِلَةً .

١ — شديدترین .

٢ — جمع مخلب : چنگال و پنبجه .

٣ — كشنده و درنده .

٤ — مبارزه شود .

٥ — قاچاقچیان .

٦ — جمع مُسْتَشْفَى : بیمارستان .

٧ — تا معاينه شوند .

ملاحظه :

۱- فاعل همیشه مرفوع است.

۲- لازم نیست که فاعل همیشه به صورت اسم در جمله ظاهر شود ، بلکه ممکن است ضمیری بجانشین آن گردد: « ذهبْتُ » در این جمله ضمیر متصل « تْ » جانشین فاعل است.

۳- در متن این درس می بینید که چه بسا برای گروهی : چند نفر = تثنیه و جمع ، فعل مفرد بکار برده شده است ، یا برای یک اسم مؤنث ، فعل مذکر آورده ایم . و این مطلب را باگزارش زیر می توان بیان کرد :

الف - هرگاه فاعل ، اسم ظاهر مفرد یا مثنی یا جمع باشد فعل را بصورت مفرد

می آوریم :

جاءَ الرَّجُلُ جاءَ الرَّجُلَانِ جاءَ الرَّجَالُ
جاءَتِ الطَّالِبَةُ جاءَتِ الطَّالِبَتَانِ جاءَتِ الطَّالِبَاتُ

ب - اگر فاعل ضمیر باشد ، فعل با آن از لحاظ تأنیث و تذکیر و افراد و تثنیه و جمع

مطابقت می کند:

محمدٌ جاءَ - هُمَا قَامَا - أَنْتُمْ قُمْتُمْ
فاطمةٌ جاءَت - هُمَا قَامَتَا - أَنْتُنَّ قُمْتُنَّ

ج - اگر فاعل ، جمع مکسر و یا مؤنث مجازی باشد ، فعل را هم مؤنث می توان

آورد و هم مذکر:

جاءَ الرَّجَالُ ← جاءَتِ الرَّجَالُ
أثمرَ الأشجارُ ← أثمرتِ الأشجارُ
إنتهى الحَرْبُ ← إنتهتِ الحَرْبُ.

د - اگر فاعل بر فعل مقدم شود ، خواه مؤنث مجازی باشد و خواه مؤنث حقیقی ،

فعل با آن مطابقت می کند: فاطمةٌ جاءَت ، الحَرْبُ إنتهت .

ه - نائب فاعل در حقیقت همان مفعول به است ، یعنی فعل بر آن واقع می شود: قُتِلَ

اللَّصُّ ، یعنی عمل کشته شدن بر دزد واقع شده است . اما از نظر اعراب کاملاً مثل فاعل

است، یعنی مرفوع است و تقریباً بهمان صورت با فعل مطابقت می‌کند:

د - به این نکته توجه کنید:

رَزَقَ اللَّهُ الْفَقِيرَ مَالاً ← رَزَقَ الْفَقِيرُ مَالاً. بنابراین افعالی که دو مفعول دارند

مفعول اول در حالت مجهول نائب فاعل می‌شود مفعول دوم بهمان صورت نخستین و منصوب باقی می‌ماند.

تمرین :

الف - برای فاعل های زیر صیغه های مناسبی از این افعال بیاورید : اجتمعَ ،
انثشرَ ، أوزقَ ، أنمَرَ ، أشرفَ .

- ... الطُّلَابُ فِي فِنَاءِ الْكَلْبَةِ .

- ... خبرُ وصولِ الصَّاروخِ^١ إِلَى الْقَمَرِ بِسُرْعَةِ الْبُرْقِ .

- ... الأشجارُ فِي فصلِ الرَّبِيعِ و... فِي الصَّيْفِ .

- رَأَيْتُ شَجَرَتَيْنِ بِاسْقَتَيْنِ^٢ ... عَلَى سُورِ الْمَدِينَةِ .

ب - فعل های معلوم زیر را مجهول کنید و نائب فاعل آنها را نشان دهید :

- بَنَى الْهَخَامَنشِيُّونَ^٣ آثَاراً خَالِدَةً نَفْتَخِرُهَا حَتَّى الْيَوْمِ .

- عَرَفَ الْإِنْسَانُ السُّوقَ الْمَشْرُوكَةَ عِنْدَمَا، وَحَدَّ كُورْشُ الْكَبِيرُ الْأُمَمَ
تَحْتَ حُكْمِهِ .

- اِكْتَشَفَتِ الْعُلَمَاءُ آثَاراً قِيَمَةً^٤ فِي «تُورفان» وَأَضَافُوا إِلَى الْعِلْمِ مَعْلُومَاتٍ
عَظِيمَةً .

- تَعَتَزْتُ لِإِيرَانُ بِمَتَاحِفِهَا الْأَثَرِيَّةِ^٥، وَتَعَرَّضْتُ فِيهَا آثَارَ الْأَدْوَارِ التَّارِيخِيَّةِ
مِنَ التَّيْجَانِ وَالْأَسْلِحَةِ وَالنَّقَائِصِ ، وَلِهَذَا أُسِّسَتِ الْحُكُومَةُ مَصْلَحَةً^٥ لِمَصَائِنِهَا .
- قَالُوا: عِنْدَمَا بَنَى كُورْشُ شُوشَ، اسْتَحْضَرَ الصُّنَّاعَ وَالْأَحْجَارَ وَالْأَخْشَابَ
مِنْ جَمِيعِ أَنْحَاءِ الْإِمْبَرَاطُورِيَّةِ وَشَيَّدَ قَصْراً فَخْماً زَيْنَهُ بِالْأَحْجَارِ الْكَرِيمَةِ .

١- موشک .

٢- بلند .

٣- «الْإِخْمِينِيُّونَ» نيز نامند .

٤- متاحف ... : موزه های آثار باستانی .

٥- اداره ، مؤسسه ، سازمان .

الدَّرْسُ السَّابِعُ

ج : القِرَاءَةُ

إِذَا دُقَّ الْبَابُ

عند ما عُدْتُ إلى منزلي اليومَ ، أُخْبِرْتُ أَنَّ ضَيْفًا سَأَلَ عَنِّي .
— ما أَسْمُهُ ؟

— لَوْ عَرِفَ أَسْمُهُ لَذَكَرَ لَكَ .

— ما هَذَا الَّذِي يُقَالُ ؟ وكيف يُجْهَلُ أَسْمُ الضَّيْفِ ؟ إنَّ هَذَا شَيْءٌ يُؤَسَفُ
لَهُ ، أَيْطَرَقُ بَابُ مَنْزِلِي وَلَا يُعْرَفُ مَنْ الطَّارِقُ ، ولماذا طَرِقَ ؟

— هُوَ عَلَى نَفْسِكَ ، فَالْمُحْتَاجُونَ يَعُودُونَ ، وَلَا يَبْأَسُونَ مِنْ قَرَعِ الْأَبْوَابِ .
— نَحْنُ الَّذِينَ نَحْتَاجُ إِلَى الضَّيْفِ .

وَشَعَرْتُ كَأَنِّي أُلْقِيتُ فِي بَحْرِ مِنَ الْخَجَلِ ، وَوَدَدْتُ لَوْ تَوَضَّعْتُ لِي
النُّفُوسَةُ فَأَخْرَجَ إِلَى الطَّرِيقِ لِأَبْنَحَثَ عَنْ هَذَا الضَّيْفِ الَّذِي رُدَّ عَنْ بَابِ بَيْتِي
دُونَ أَنْ تُقْضَى حَاجَتُهُ .

كَانَ الْوَقْتُ ظَهْرًا ، وَقَدْ أُعِدَّتِ الْمَائِدَةُ وَهِيَ الطَّعَامُ فَوَضَّعَ عَلَيْهَا
مَا لَذَّ وَطَابَ مِنْ كُلِّ مَا يُشْتَهَى وَيُتَمَنَّى مِنْ لَحْمِ شَوِيٍّ^٢ وَدُجَاجٍ حُمْرٍ ، وَسَمَكٍ
قُلِيِّ^٣ ، وَأُرْزِيٍّ^٤ ، طَبَّقَ^٥ ، وَخُضْرَوَاتٍ حُشِيَّتٍ^٦ ، وَأُخْرَى طُهِيَّتٍ^٧ ، وَعَبِيٍّ^٨

٢- مرغ کرده شد .

١- داده شود .

٤- برنج .

٣- بریان شد .

٦- دلمه شد .

٥- ته چین شد .

٨- آکنده شد .

٧- پخته شد .

النَّجْوُ بِفَوْحَةٍ^۱ الطَّعَامِ وَنَكْهَةً^۲ الْمُخْلَلَاتِ^۳ وَالْفَاكِهِةِ شَيْءٌ يَدْعُو وَلَا تُخَيَّبُ لَهُ دَعْوَةٌ، بَلْ إِنَّ الْفُرْصَةَ لَتُغْتَنِمَنَّ، وَالْمَائِدَةَ لَتَلْتَمِسَنَّهُمْ، فِكُلُّ مَا فِيهَا يُتَدَوَّقُ وَيُسْتَحَالَى، وَلَكِنْ عَيْنَايَ كَانَتَا كَأَنَّهَا أُغْمِضَتَا وَكُفَّتَا وَنَفْسِي كَأَنَّهَا صُرِفَتْ عَنْ هَذَا الطَّعَامِ وَالنَّظَرِ إِلَيْهِ.

فَالطَّعَامُ لَا يُتَنَاوَلُ وَالْقَلْبُ مَهْمُومٌ وَلَا يُؤْكَلُ وَالْفِكْرُ مُتَشَتَّتٌ. فَأَخَذْتُ مَكَانِي فِي غُرْفَةِ أُخْرَى وَجَلَسَ أَهْلُ مَنْزِلِي حَوْلِي لِيَسْأَلُونِي، حَتَّى يُرْفَعَ الْغَمُّ عَنِّي. فَتَنَادَيْتُ الْخَادِمَ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ:
— قُصَّ لِي مَا حَدَّثَ.

— كُنْتُ أُسْقِي أَحْوَاضَ الْوَرْدِ، فَقَدْ أَهْمَلْتُ وَتَرَكْتُ مَدَّةً طَوِيلَةً دُونَ أَنْ تُسْقَى حَتَّى ذَبُلَتْ وَقَارَبْتُ الْجَفَافَ، وَإِذَا بِجَرَسِ الْبَابِ يُدَقُّ. قُلْتُ: مَنْ؟ قِيلَ: هَلِ الْأَسْتَاذُ مُوجُودٌ؟ قُلْتُ: كَلَّا، وَالْوَقَاعُ أَنِّي كُنْتُ مَشْغُولًا، فَتَأَخَّرْتُ قَلِيلًا حَتَّى تَرَكْتُ مَائِدِي، وَذَهَبْتُ نَحْوَ الْبَابِ؛ وَإِذَا بِصَوْتِ مُحَرِّكِ السَّيَّارَةِ يَدُورُ، وَتُسْمَعُ وَهِيَ تَبْتَعِدُ. فَلَمَّا فَتَحْتُ الْبَابَ، كَانَتْ قَدْ ابْتَعَدَتْ وَلَمْ تَعُدْ تَرَى.

— مَا لَوْئَهَا؟

— إِنَّهَا بِيضَاءُ.

— يُكْتَفَى بِهَذَا.

وَقُمْتُ مِنْ فَوْرِي وَأَتَصَلْتُ تَلِفُونِيًّا إِلَى صَدِيقِ خِيَلٍ إِلَى أَنَّهُ هُوَ. فَإِذَا بِهِ. فَدَعَوْتُهُ عَلَى الْغِذَاءِ فَتَقَبَّلْتُ دَعْوَتِي وَرُحِّبَ بَهَا ثُمَّ عُدْتُ حَتَّى أَتِمَّ الْحَدِيثَ مَعَ الْخَادِمِ.

— مَاذَا تَظُنُّ أَنِّي فَاعِلٌ بِكَ؟

— كُلُّ مَا يَسْتَحْسِنُهُ سَيِّدِي مُسْتَحْسَنٌ عِنْدِي.

— لَنْ تُعَاقَبَ وَإِنَّمَا سَتُكَافَأُ وَسَيُضَاعَفُ رَاتِبُكَ عَلَى أَنْ تَفْهَمَ مَا

۳- ترشی ها.

۲- بوی خوش.

۱- بو.

۴- بلعیده می شود. ۵- حقوق.

أقولُ وتَعَمَلُ بِهِ .

في مثل هذه الحالة ، يُسْرَعُ إلى الباب فوراً ، فيُفْتَحُ وَيُحْيَى القادمُ وَيُسَلِّمُ عليه ، ثُمَّ يُطَلِّبُ إليه أَنْ يَتَمَفَّضَلَ بالدُّخُولِ . فَإِنْ سَأَلَ عَنِّي وَكُنْتُ موجوداً ، فيُقالُ له : تَمَفَّضَلْ . وَيُرْشَدُ إلى غُرْفَةِ الأَسْتِقْبَالِ لِيَسْتَقِرَّ في مكانه حتى أَحْضَرَ وإنْ لم أَكُنْ في البيتِ ، يُقالُ له إنَّني خارجٌ وسأحضرُ عن قريبٍ وَيُعَادُ عليه طلبُ الدُّخُولِ . فَإِنْ قَبِلَ الطَّلَبُ ، فَالْتَوَدَّ له تَحِيَّةُ الضَّيْفِ وَيُقَدِّمُ له ما يُقَدِّمُ للضيوفِ من شرابٍ وطعامٍ لوقتِ حُضُورِهِ وَلِيُؤَانَسَ بينَ الحينِ والحينِ حتى أَحْضَرَ شخصياً وَإِنْ رَفِضَ فَلْيَلِئْتَمَسْ مِنْهُ اسْمُهُ وَعنوانُهُ والغَرَضُ من الزَّيَارَةِ ، ثُمَّ يودَّعُ بكلِّ أَحْتِرَامٍ وَيُحَفِّظُ الكَارْتُ حتى أَجِيبِي .

— سَمِعاً وَطَاعَةً وَلَكِ الشُّكْرُ عَلَى مَا أَنْعَمْتَ بِهِ .

وهنا دُقَّ الجَرَسُ وأقبلَ صديقي النَّدَى أَسْتَقْبِلَ بِحَرَارَةِ هَذِهِ المَرَّةِ ، وَكَانَ أَجْوَعَ مِنَّا . فَجَلَسْنَا إلى المَائِدَةِ وَقَدْ حُلَّتِ المَشْكِلَةُ وَلُوْحِظَتْ علائمُ الإِرْتِياحِ على وجوهِ الجميعِ فَهَمَّ يَحْزَنُونَ لِحُزْنِي وَيَفْرَحُونَ لِفَرَحِي .

الدُّرُسُ الثَّامِنُ

الف : الصَّرْفُ

١- التَّكْرِيرُ وَالْمَعْرِفَةُ:

مَرَصَّبِيٌّ فِي الطَّرِيقِ ، وَوَجَدَ شَجَرَةً تُطِيلُ^١ مِنْ فَوْقِ سُورِ حَدِيقَةٍ ،
وَوَجَدَ فِي غُصْنِ ثُفَّاحَةٍ وَأَرَادَ أَنْ يَقْطِفَهَا .
فَفَكَّرَ الصَّبِيُّ فِي أَنْ يَصْعَدَ عَلَى السُّورِ ، وَأَنْ يَأْخُذَ الْغُصْنَ بِيَدِهِ ثُمَّ
يَقْطِفُ الثُّفَّاحَةَ . وَلَكِنْ صَاحِبُ الْحَدِيقَةِ فَاجَأَهُ ، وَعَرَفَ الْقِصَّةَ ، فَزَبَنَتْ^٢
عَلَى كَتِفِهِ ، وَمَدَّ يَدَهُ إِلَى الثُّفَّاحَةِ ، فَقَطَفَهَا ، وَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا .

* * *

تَلَطَّفَ زَمِيلِي خَالِدٌ ، وَقَصَّ عَلَى الْقِصَّةِ التَّالِيَةِ:
دَخَلَ الْمُفْتَشُّ إِحْدَى الْمَدَارِسِ ، وَسَأَلَ التَّلَامِيذَ: مَنْ هُوَ الْحَاجُّ؟ وَبَعْدَ
فِتْرَةٍ مِنَ التَّفَكُّيرِ ، قَالَ أَحَدُهُمْ: الْحَاجُّ يَا سَيِّدِي، رَجُلٌ .
فَقَالَ الْمُفْتَشُّ: هَذَا لَا يَكْفِي، قُلْ لِي شَيْئًا آخَرَ عَنْهُ . فَأَرْتَبَكَ^٣ التَّلَامِيذُ ،
فَقَالَ: أَنَا رَجُلٌ ، فَهَلْ أَنَا حَاجٌّ؟
فَأَجَابَ أَحَدُ التَّلَامِيذِ بِسُرْعَةٍ: لَا يَا سَيِّدِي ، الْحَاجُّ هُوَ الرَّجُلُ الطَّيِّبُ .

١- مشرف بود .

٢- دست بشانه اش زد و نوازشش داد .

٣- مضطرب شد .

ملاحظه :

دقت کنید که جمله زیر را چگونه ترجمه می کنیم: جاء رجلٌ: مردی آمد، یعنی مردی که نمی شناسیم؛ در این صورت کلمه «رجل = مردی» اسمی است نکره. در فارسی برای نکره از «یای وحدت» یا کلماتی مانند «یک» استفاده می کنیم، و حال آنکه در عربی، کلمه از هر گونه أداة تنکیر خالی است و تنوین می گیرد.

اکنون به ترجمه این جمله توجه کنید: جاء الرجلُ: مرد آمد؛ یعنی مردیکه می شناسیم یا از او صحبت کرده ایم. در زبان فارسی کلمه کاملاً عریان است ولی به عکس در عربی «ال» بر آن اضافه شده است و تنوین نیز از میان رفته است. در این صورت آن اسم را «معرفه» می نامیم.

در متن چنین ترکیبی داریم: صاحبُ الحديقة. کلمه صاحب «الف و لام» ندارد، اما همانطور که می بینید تنها نیامده است و به کلمه معرفه ای اضافه شده است. در این صورت، باز معرفه است.

البته متوجه هستید که اسمهای خاص (اعلام) همگی معرفه اند.

معارف شش بود «مضمَر»، «إضافة»

«عَلَمٌ»، «مَوْصُولٌ» و «ذَوَاللَّامِ» و «إِشَارَةٌ»^۱

٢- الاسمُ المقصورُ والمنقوصُ والممدودُ .

— قال: «ماتِلِكْكَ بيمينِكَ يا موسى؟» قال: هي عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا^١ وَأُشْشُ^٢ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَّ فِيهَا مَأْرَبٌ^٣ أُخْرَى .

— وقع المجنونُ في هوى ليليٍّ ، وبلغَ به أذى العِشْقِ أَقْصَى مَبْلَغٍ ، وَأَنْطَقَهُ بِأَعْذَبِ شَكْوَى . . . وقالَ في الشَّوقِ:

أَسْرِبُ الْقَطَا، هَلْ مَنْ يُعِيرُ جَنَاحَهُ؟
لَعَلِّي إِلَى مَنْ قَدْ هَوَيْتُ أُطِيرُ
وقال في الهَيْامِ:

أَرَانِي إِذَا صَلَّيْتُ يَمَمْتُ^٤ نَحْوَهَا بِوَجْهِي وَإِنْ كَانَ الْمُصَلِّي^٥ وَرَأْيَا
— مِنْ أَيَّامِ الْعَرَبِ الْمَعْرُوفَةِ حَرْبُ دَاخِسٍ وَالْغُبَرَاءِ حَيْثُ حُلَّ وَبَاءُ الْحَرْبِ
بَيْنَ الْقَبَائِلِ وَهَاجَتِ الْعَصَبِيَّةُ الْعَمِيَاءُ الَّتِي لَا تَجِدُ لَهَا بَيْنَ الْجُهْلَاءِ مِنْ دَوَاءٍ
فَأَمَلَى الشَّرُّ حُكْمَهُ^٦ عَلَيْهِمْ إِمْلَاءً فَكَسَتْ أَلْدَمَاءُ الصَّحَرَاءِ وَحَجَبَ الْبُكَاءُ^٧
نُورَ السَّمَاءِ وَلَمَّا رَجَعَ الْإِنْسَانُ إِلَى نَفْسِهِ وَجَدَهَا تَتَحَكَّمُ^٨ عَلَيْهَا الْعَصَبِيَّةُ
الْحَمَقَاءُ مِمَّا بَكَتْ لِمِثْلِهَا طُولَ عُمْرِهَا الْخُنُسَاءُ صَاحِبَةُ الْقَدْرِ الرَّفِيعِ فِي
الرِّثَاءِ .

١- تكيه می كنم .

٢- برگ می ریزم .

٣- جمع مأرب: نیاز و حاجت .

٤- گروه و دسته .

٥- عشق .

٦- میل می کنم و توجه می نمایم .

٧- نماز گاه [قبله] .

٨- فاملی: شر، دستور خود را صادر کرد .

٩- تحکم و زور گوئی می کرد .

ملاحظه:

الف - الفَتَى ، العَصَا . آخر این دو کلمه ، أَلْفی واقع است که در نخستین ، به صورت « یاء » نوشته می شود و الف تلفظ می گردد و در دومی به صورت « الف » طویل ، تلفظ و نوشته میشود و به اینگونه اسمها مقصور می گویند .

ب - السَّمَاء - الحَسَنَاء : آخر این کلمات ، « الف » و پس از آن ، همزه ای آمده است ، و به آنها ممدود می گوئیم .

ج - الْقَاضِي - الْوَافِي - الرَّأْيِي : در آخر این کلمات ، « یائی » ما قبل مکسور به صورت مصوَّت طویل اضافه شده است ، و به آنها منقوص می گوئیم .

المذكر والمؤنث :

- هل تَسْتَطِيعُ أن تُفَرِّقَ بَيْنَ أَخْتِكَ هِنْدَ وَأَخِيكَ عَلِيٍّ ؟ إن
 أَسْتَطَعْتَ ، فقد وَضَحَ المذكرُ والمؤنثُ أمامَكَ وضوحَ الشَّمْسِ الطَّالِعَةِ .
- كَانَتْ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ (ع) آيَةً كُبْرَى لأكبرِ مجتمعِ مؤمنٍ .
- أسَّسَ معاويةُ دولةَ بَنِي أُمَيَّةَ ، وكان طَلْحَةُ والزُّبَيْرُ يطمعانِ في الحُكْمِ .
- كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلَمَاءُ ، فَثَبَّتْ بِالْمَشِيئَةِ الإلهِيَّةِ .
- كَانَتْ كَرْبَلَاءُ مَعْرَكَةُ الْعَطَشِ ، فَقَتِلَ الرَّضِيعُ ١ وهو عَطْشَانٌ ،
 وَاسْتُشْهِدَ الْحُسَيْنُ (ع) وهو عَطْشَانٌ وَبَقِيَتْ زَيْنَبُ (ع) وهى عَطْشَى .

ملاحظه :

١ - اقسام مؤنث

١- مؤنث حقیق ، و آن مؤنثی است که در برابر آن ، مذکر ی یعنی جنس مخالفی از خود داشته باشد .

مؤنث حقیق بر دو قسم است :

الف - مؤنث حقیق لفظی ، مانند : فاطمة وسُكَيْنَة .

ب - مؤنث حقیق معنوی ، مانند : زینب و مریم .

٢- مؤنث مجازی ، و آن ، مؤنثی است که از خود ، جنس مخالفی نداشته باشد :

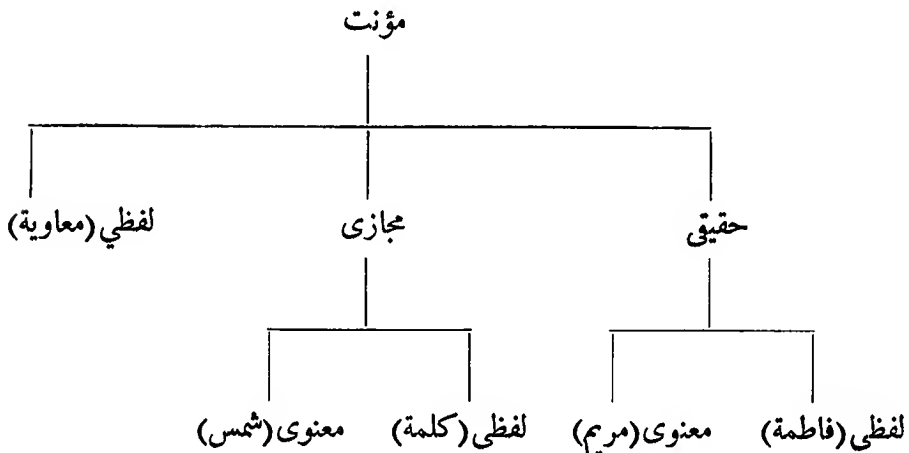
مؤنث مجازی نیز بر دو قسم است :

الف - مؤنث مجازی لفظی ، مانند : لقمة ، کلمة ، مشیئة ، عُلْیا ، کربلاء .

ب - مؤنث مجازی معنوی ، مانند : شَمْس ، دَار .

٣- مؤنث لفظی ، و آن مؤنثی است که در معنی مذکر و در ظاهر دارای علامت

تأنیث می باشد مانند اُمیَّة ، طلحة ، حمزة .



٢ - علامات تأنيث :

مؤنث مذکر مؤنث

الف - تاي مربوطه : كاتب ← كاتبة . طالبٌ إيرانيٌّ ← طالِبةٌ إيرانيّةٌ .

ب - الف مقصوره^١ : أكبر ← كُبُرى . طالبٌ أفضَلُ ← طالِبةٌ فُضِّلَتِ .

ج - الف ممدوده^١ : أزْهَر ← زَهْرَاء . وَرْدٌ أَحْمَرٌ ← وَرْدَةٌ حَمْرَاءُ .

١ - أَلِف مقصور و ممدود در صورتی علامت تأنيث می باشد که از ریشه کلمه بنا شد

بنابراین « فتي » و « بناء » مذكّرند .

تمرین :

چگونگی اسمای زیر را از نظر مذکر و مؤنث، معرفه و نکره، مقصور و منقوص و ممدود بودن بیان کنید و تا آنجا که ممکن است جای فعل ها را با فاعل های واقعی عوض کرده جمله را مجدداً بنویسید :

— ظَهَرَتْ الْحُمَّى الصَّغْرَاءُ^۱ فِي أَنْحَاءِ الْبِلَادِ وَلَمَّا أَشْتَدَّ الْبَلَاءُ، أَعْلَنْتْ^۲ وَزَارَةُ الصَّحَّةِ حَالَةَ الطَّوَارِيءِ^۳ وَبَدَلَتْ أَقْصَى جُهْدِهَا فِي مُحَاصِرَةِ الْوَبَاءِ وَالْقَضَاءِ عَلَيْهَا. وَقَامَ الْأَطْبَاءُ وَالْمَرْضُونَ^۴ وَالْمَرْضَاتُ بِوَاجِبِهِمْ حَسَبَ إِمْلَاءِ الضَّمِيرِ وَكَانَ مَرْمَاهُمُ الْوَحِيدُ أَنْ يَهْشُمُوا رَأْسَ الْأَفْعَى قَبْلَ أَنْ يَسْتَطِيبَ^۵ الْهَوَاءَ وَالْغِذَاءَ وَيَسْتَفْجِلَ^۶ الْأَمْرُ.

وَحَدَّثَ أَنْ أَنْكَسَرَتْ حِدَّةُ الشَّمْسِ فِي السَّمَاءِ فَهَبَطَتْ حَرَارَةُ الْغَبْرَاءِ^۷ وَكَانَ لُطْفُ الْجَوِّ أَكْبَرَ مُسَاعِدٍ عَلَى الْقَضَاءِ عَلَى حِدَّةِ الْمَرَضِ وَكَانَتِ الْبَعَثَاتُ^۸ الطَّبِيبِيَّةُ الْعَالَمِيَّةُ مُسَاعِدَاتٍ عَظْمَى أُضِيفَتْ إِلَى جُهْدِهِمْ فَتَمَّتْ إِبَادَةُ^۹ الْوَبَاءِ فِي أَسْرَعِ مَدَّةٍ.

وَبَعْدَ أَنْ تَحَقَّقَ الرَّجَاءُ وَاسْتَحَقَّ الثَّنَاءُ مِنْ يَسْتَحِقُّ الثَّنَاءَ وَاسْتَوْجِبَ الْعَطَاءَ أَهْلُ الْعَطَاءِ اجْتَمَعَ الْقَاصِي وَالِدَّانِي^{۱۰} مِنَ الْكُبَرَاءِ وَهَنَّاؤُا النَّاسِ يَوْمَ الشِّفَاءِ.

۱- تب زرد.

۲- حالت فوق العاده و غیر عادی.

۳- پرستاران.

۴- خورد کنند و بگویند.

۵- خوش بیابد.

۶- ریشه دواند و علاج ناپذیر شود.

۷- زمین.

۸- اکیپ ها، هیئت ها.

۹- از میان بردن.

۱۰- دور و نزدیک.

الدَّرْسُ الثَّامِنُ

ب : النَّحْوُ

المُفْرَد :

- دَخَلَ النَّبِيُّ (ص) الْكُعْبَةَ وَكَسَّرَ الْأَصْنَامَ فِي عَامِ الْفَتْحِ .
— سَمِعْتُ أَنَّ الْعَمِيدَ هُنَا طَالِبًا عَلَى نَجَاحِهِ وَقَدَّمَ لِطَالِبَةٍ جَائِزَةً لِتَفَوُّقِهَا^١ .
— تَرَسُّمُ الرَّسَامَةِ^٢ صُورَةً ، فَإِنْ أُعْجِبَتْهَا^٣ الصُّورَةُ حَفِظَتْهَا وَإِنْ لَمْ تُعْجِبْهَا بَاعَتْهَا .
— يَتَرَدَّدُ عَلَى^٤ مَكْتَبَةِ ثَمِينَةٍ^٥ تَزْخُرُ بِالْكَتَبِ الْخَطِيَّةِ :
— إِعْتَادَتْ حِمَامَةً^٦ أَنْ تَقِفَ عَلَى الشُّبَّانِ كُلِّ صَبَاحٍ وَتُعْنِيَ^٦ أُغْنِيَةً لَطِيفَةً .

١- برتری [ممتاز بودن].

٢- نقاش .

٣- فان ... : اگر آن تابلو او را بشگفت آورد [اگر تابلو را پسندید] .

٤- گرانبها .

٥- پروا کننده است .

٦- نغمه سرائی کند .

ملاحظه :

تا بحال اغلب اسم هائی که دیدید کیفیتی داشتند که می توانستیم باسانی اعراب لازم را در آخر آنها تلفظ کنیم . این بخش نیز شامل همین موضوع است : تَرْسُمُ الرَّسَامَةُ . «الرَّسَامَةُ» مرفوع است و علامت رفع ضمه ای است که در آخر آن ظاهر شده است . اگر نکره بود ، رسامة می شد (با تنوین) یا ، دَخَلَ النَّبِيُّ الْكُعْبَةَ ، «الْكُعْبَةُ» منصوب است ، و علامت نصب آن فتحه ظاهر بر روی «ة» است . تاکنون چه بسا دیده اید که اسم بوسیله عاملی مجرور شده است و علامت جر کسره است که در آخر آن ظاهر می گردد . این عاملها که حروف جارّه نامیده می شوند معانی مختلفی دارند و گاهی با حروف اضافه فارسی مطابق اند . و عبارتند از :

باء ، تاء ، كاف ، لام ، واو ، منذ ، مذ ، خلا

ربّ ، حاشا ، مِن ، عدا ، فی ، عن ، علی ، حتّی ، إلى^۱ .

اسم در حالت دیگری نیز مجرور می شود و آن عبارت از مضاف الیه بودن است مانند : عام الفتح . کلمه « عام » به « الفتح » اضافه شده ، اوّلی مضاف ، ودومی مضاف الیه و مجرور است .

إعرابُ الإسمِ المقصُورِ والمنقُوصِ والممدُودِ :

— ذَهَبْتُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ إِلَى شَاطِئِ الْبَحْرِ، فَرَأَيْتُ فَتًى يُلْقِي بِنَفْسِهِ فِي الْمَاءِ، فَخَشِيتُ عَلَيْهِ مِنَ الْغَرَقِ، فَقَدْ غَامَرَ فَتًى بِالْأَمْسِ بِنَفْسِهِ فَلَمْ يَعُدْ، وَقَبْلَ ذَلِكَ عَشْرَ السَّابَّاحُونَ عَلَى فَتًى مُلْقًى فِي الْمَاءِ طُرِحَ عَلَى رِمَالِ الشَّاطِئِ، وَهُوَ يَلْفِظُ أَنْفَاسَهُ الْأَخِيرَةَ .

— قَالَ قَاضٍ لِفَتًى جَانٍ : إِنَّكَ فَتًى قَلِيلُ الْحَيَاءِ لِأَنَّنِي مَا رَأَيْتُ فَتًى مِثْلَكَ يُجْلِبُ إِلَى الْمَحْكَمَةِ كُلَّ أُسْبُوعٍ .

أَجَابَ الْفَتَى : عَفْوًا يَا سَيِّدِي^١، إِنِّي أَرَاكَ أَيْضًا قَاضِيًا قَلِيلَ الْحَيَاءِ لِأَنَّكَ تَتَرَدَّدُ عَلَى الْمَحْكَمَةِ كُلَّ يَوْمٍ بَيْنَمَا أُحْضَرُ إِلَيْهَا مَرَّةً كُلَّ أُسْبُوعٍ فَإِنِّي لَمْ أَلْتَقِ بِقَاضٍ مِثْلَكَ يَتَسَرَّعُ فِي إِصْدَارِ الْأَحْكَامِ .

— بَعَثَ اللَّهُ مُوسَى نَبِيًّا إِلَى قَوْمِهِ، فَدَعَا مُوسَى قَوْمَهُ إِلَى الْهُدَى^٢ وَسَبِيلِ الرِّشَادِ، وَلَكِنَّهُمْ اتَّبَعُوا آلَ هَارُونَ، وَأَعْرَضُوا عَنْ دَعْوَةِ مُوسَى، وَأَشْرَكُوا بِاللَّهِ .
— نَفَى^٣ الْمُسْتَعْمِرُونَ الشَّاعِرَ الْمِصْرِيَّ مُؤَسِّسَ الْمَدْرَسَةِ الْحَدِيثَةِ مُحَمَّدَ سَامِي الْبَارُودِيَّ، وَكَفَّ^٤ بَصْرَهُ فِي الْمَنْفَى^٥ .

— قَابَلْتُ يَوْمَ أَمْسٍ صَدِيقَ الْهَادِي فِي نَادِي الْجَامِعَةِ^٦، وَأَتَانِي بِبُشْرَى نَجَاحِهِ فِي آمْتَحَانَاتِ كُلِّيَّةِ الْحُقُوقِ . فَسَأَلْتُهُ : مَا هِيَ الْمِهْنَةُ^٧ الَّتِي تُرِيدُهَا لِمُسْتَقْبَلِكَ، فَإِنَّ سَعَادَةَ الْفَتَى تَتَوَقَّفُ عَلَى الْعَمَلِ الَّذِي يُبَاشِرُهُ فِي الْمُسْتَقْبَلِ . وَبَعْدَ أَنْ أَتَمَمْتُ كَلَامِي، أَجَابَ الْهَادِي : أَحِبُّ مِهْنَةَ الْقَضَاءِ فَإِنَّ الْقَاضِيَّ

١- ببخشید آقا .

٢- تبعید کرد .

٣- کور شد، نایبنا شد [ضریر، کفیف، أعمى] .

٤- تبعید گاه .

٥- باشگاه دانشگاه .

٦- شغل و پیشه .

يَحْتَلُّ مَكَاناً مرموقاً في المجتمع^١.
 — أنا أُحِبُّ وطني ، وأُؤدِّي واجبي ، وأمانتي نحوهُ وأسمو بأخلاقِي ،
 وآدابِي مِنْ أَجْلِ إِعْلَاءِ كَلِمَتِهِ ؛ فَلَسْجَعَلَا يَا مِوَاتِنِي^٢ ، الْوَفِيِّينَ ، طَرِيقِي
 وَهَوَايَ لِلْوَطَنِ قُدُوةً^٣ لَكُمْ مآ.

١ — يحتل : احراز می نماید مکانت ارجمندی را در جامعه .

٢ — هم میهنان با وفا .

٣ — سرمشق .

ملاحظه :

گاهی آخر اسم چنان است که اعراب بر آن ظاهر نمی شود . در این درس اسماء گوناگونی از این نوع آورده ایم که می توان احکام آنها را از نظر اعراب بشرح زیر خلاصه کرد :

۱- اسمهاییکه به « الف مقصوره » ختم می شوند مانند : الفَتَى، العَصَا ؛ اعراب در هیچیک از سه حالت (رفع ونصب وجر) بر آنها ظاهر نمی شود، و در صورت نکره بودن نیز در هر سه حالت، فتیّ وعصاً^۱ تلفظ میشود.

۲- اسمهاییکه به « یاء » ختم می شوند (= منقوص) مانند : القاضي، فقط در حالت نصب، اعراب بر آنها ظاهر می شود (رأيت القاضي) و در صورت نکره بودن، نیز تنها در حالت نصبی اعراب ظاهر می گردد (رأيت قاضياً) و در حالت رفعی و جرّی « قاضٍ، با تنوین » تلفظ می گردد^۲.

۳- اگر « یاء متکلم » (بمعنی از آن من) بآخر اسمی در آید مانند (مواطِنِي) در هیچیک از سه حالت اعراب بر آن ظاهر نمی شود و در هر سه مورد فوق اعراب را (تقدیری) می نامند.

و هر گاه تنبیه یا جمع به « یاء متکلم » اضافه شود (مواطِنِينَ ← یا مواطِنِي) مواطنان ← هم مواطِنای . مواطنون، مواطِنين ← مواطِنِي . یاء متکلم، مفتوح تلفظ می گردد.

۱- تنوین فتیّ وعَصاً تنوین اعراب نیست چون این تنوین روی « تاء » در فتیّ و روی « صاد » در عصاً آمده و « تا » و « صاد » آخر کلمه نیستند بلکه تنوین عوض از الفی است که لفظاً محذوف است و در کتابت می آید.

۲- بطور کلی تنوین اسم منقوص نکره در حالت رفعی و جرّی بما قبل « لام الفعل » محذوف داده میشود، از استاد در این باره توضیح بخواهید.

تمرین :

در جمله های زیر اسمهای را که دارای اعراب تقدیری هستند نشان دهید و نیز اسمهای منقوص را یافته آنها را نکره کنید :

- يَحْكُمُ الْقَاضِي عَلَى الْجَانِي بِالسَّجْنِ .
- يَكْرَهُ النَّاسُ الْبَاغِيَ .
- اشْتَرَكْتُ فِي الْحَفْلَةِ الَّتِي أُقِيمَتْ فِي النَّادِي .
- لَا يَرْسَبُ فِي آلامَتِحَانِ الْفَتَى السَّاعِي إِلَى الدَّرْسِ .
- اِنْتَشَرَ النَّدَى عَلَى أَوْرَاقِ الْوَرْدِ ، وَفَاحَ مِنْهَا الشَّذَا .
- اِشْتَرَيْتُ الْبِنَاءَ الْفَخْمَ الَّذِي يَقَعُ عَلَى شَاطِئِ الْبَحْرِ .
- رَأَيْتُ الْفَتَى الْمَرِيضَ يَدْخُلُ الْمُسْتَشْفَى ، فَدَعَوْتُ لَهُ بِالشِّفَاءِ وَالْهَنَاءِ .

الدَّرْسُ الثَّامِنُ

ج: الْقِرَاءَةُ

الْأُسْرَةُ السَّعِيدَةُ

الأُسْتَاذُ عَبْدُ الْمَعْبُودِ مَدْرَسٌ فِي مَدْرَسَةِ ابْتِدَائِيَّةٍ، وَهُوَ رَجُلٌ طَيِّبُ الْقَلْبِ، سَلِيمُ الضَّمِيرِ، لَا تَرَاهُ إِلَّا وَالْمَسْبَحَةَ فِي يَدِهِ، وَشَفَتَاهُ تَتَحَرَّكَانِ بِذِكْرِ اللَّهِ. فَإِذَا مَرَّ عَلَى جَمَاعَةِ أَلْتَى السَّلَامَ عَلَيْهِمْ، وَإِنْ رَأَى مُشْكِلَةً بِذَلِكَ أَقْصَى جُهُودَهُ حَتَّى يَحْلُلَهَا، أَوْ سَعَى إِلَيْهِ سَاعٍ لَا يَرُدُّهُ خَائِبًا، أَوْ دَعَاهُ دَاعٍ لِأَمْرٍ، لَا يُخَيِّبُ لَهُ رَجَاءً^١. وَلِهَذَا فَهُوَ مَحْبُوبٌ مِنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ، لَا يَذْكُرُهُ النَّاسُ إِلَّا بِالشَّنَاءِ وَالِدُّعَاءِ وَلَا تَذْكُرُهُ السَّمَاءُ إِلَّا بِالْأَسْتِجَابَةِ وَالْقَبُولِ.

وَلِعَبْدِ الْمَعْبُودِ وَلَدَانِ، هُمَا عَبْدُ الْحَكِيمِ وَمُحَمَّدٌ. وَبَيْنْتَانِ هُمَا لَيْلَى وَحَوْرَاءُ. وَهُمُ جَمِيعًا كَأَبْنَائِهِمْ مِنْ كَرَمِ الْأَخْلَاقِ وَالْأَدَبِ وَحُسْنِ مَعَامَلَةِ النَّاسِ، وَهُمْ فِي الْمَدْرَسَةِ مِنْ ذَلِكَ النُّوعِ مِنَ الطَّلَبَةِ الْمُخْلِصِينَ لِلْعِلْمِ، وَالَّذِينَ يُصَادِقُونَ الْكِتَابَ وَيُحِبُّونَ الْأُسْتَاذَ.

أَمَّا زَوْجَتُهُ السَّيِّدَةُ تَهَانِي، فَعَلَاوَةٌ عَلَى كَوْنِهَا زَوْجَةً مَثَالِيَّةً، فَقَدْ اشْتَهَرَتْ فِي الْحَيَاةِ^٢ بِلِقَبِّ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ. لِأَنَّ يَدَهَا مَفْتُوحَةٌ بِالْعَطَاءِ مِنَ الْكِسَاءِ وَالرَّدَائِ وَالْغَدَائِ وَالنَّهَالِ وَالْمَأْوَى، إِلَى مُشَارَكَةِ الْمَسَرَّاتِ وَمَشَاطِرَةِ^٣ السَّلَوى وَالْعَزَاىِ.

١- لَا يُخَيِّبُ.... : نَا اميدش نمی سازد.

٢- كَوَى وَمَحَلُهُ (قَبِيلُهُ).

٣- هَمْدَرْدِي.

٤- تَسْلِيَت.

ويكثرُ سخاؤها خاصةً في الأعياد الدينية والمواسم^١ المشهورة المباركة كعيد الفطر وعيد الأضحى وشهر رمضان، والأعياد الوطنية^٢. وكان والدها قاضياً شرعياً، ابن قاض شرعى إشتهر بين المملأ بالعدل والورع والثقى. وكان والد زوجها من كبار العارفين بالله، اعترف الناس جميعاً من قاص ودان بكرامته وشهدوا بفضله، فلا عجب أن يكونا خير الآباء لخير الأبناء. وكنت قد قصرت في تهنيئة صديق عبد المعبود بمناسبة عودة ولديه من الخارج بعد أن حصل على درجة الدكتوراة في الآداب.

فذهبتُ بالأمس الى منزله لأبارك تلك الأسرة السعيدة بهذه المناسبة وأزف^٣ إلى صديق بشري نجاح كريمته، فقد نجحتا بتفوق ووقع الاختيار على الكبرى لبعثة علمية^٤ إلى أمريكا وعلى الصغرى إلى ألمانيا وفي هذا غاية المني. فاستقبلتني هؤلاء القوم بالحفاوة^٥ البالغة وأنزلوني منزلة واحد منهم حتى لم أعد أتمنى أن أنركهم طول حياتي. وأثناء الحديث، سألت عبد المعبود عن السر في سعادته مع أن راتبه^٦ أقل بكثير من راتب أولئك الأشقياء الذين يتكالبون^٧ على الدرجات والمناصب ويحتالون للغنى والثراء. فقال: التوفيق في رضى الوالدین والسعادة في الرضى بما قسم لك «وأما بنعمة ربك فحدث».

١- جمع موسم.

٢- جشنهای ملی.

٣- به برم.

٤- هیأت اعزامی [بورس تحصیلی].

٥- احترام وتجلیل.

٦- راتب: حقوق، مستمری.

٧- حرص می ورزند.

الدَّرْسُ التَّاسِعُ

الف : الصَّرْفُ

المُثَنَّى:

— يَصْدُرُ الصَّحِيفَتَانِ الرَّسْمِيَّتَانِ : « كِهَانُ » و « إطلاعات » فِي طَهْرَانِ يَوْمِيًّا ، وَهُمَا جَرِيدَتَانِ مَسَائِيَّتَانِ .

— أُرْسِلَتْ وَزَارَةُ التَّرْبِيَةِ وَالتَّعْلِيمِ الْبَسِيتَيْنِ الْفَائِزَتَيْنِ ، وَالْوَلَدَيْنِ الْمُتَفَوِّقَيْنِ فِي بَعْتَةِ عِلْمِيَّةٍ إِلَى أَوْرَبَا .

— فِي مَحَلَّتِنَا أُخْتَانِ حَسَنَاتَانِ خَطَبَ^١ خَالِدٌ إِحْدَاهُمَا وَخَطَبَ عَلَى الْأُخْرَى ، وَكَانَ فَرِيدٌ يُوَدُّ أَنْ يَتَزَوَّجَ بِوَاحِدَةٍ مِنَ الْأُخْتَيْنِ ، وَقَدَّمَ لَهَا هَدِيَّتَيْنِ :

— لَا تَرْفَعَا عَصَوِيكُمَا عَنْ أَهْلِكُمَا ، فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمَا مِنْ فَوَاضِيَيْنِ^٢ :
فَوَاضِيِ الْعِصْيَانِ ، وَفَوَاضِيِ التَّطَاوُلِ^٣ عَلَى الْجِيرَانِ ، وَأَنْتُمَا رَاعِيَانِ مَسْؤُولَانِ عَنْهُمَا .

— النَّاجِيَانِ فِي الدُّنْيَا ، فَاعِلُ الْخَيْرِ ، وَقَائِلُ الْكَلِمَةِ الطَّيِّبَةِ ، وَلَمْ أَرَبَاغِيَيْنِ^٤ مِثْلَ آكَلِ حَقِّ الْيَتِيمِ وَقَاطِعِ الْأَرْزَاقِ . أَلَا وَإِنَّ عَلَى الْبَاغِيَيْنِ تَدَوُّرُ الدَّوَائِرِ .

— فِي مِصْرَ صَحْرَاوَانِ عَظِيمَتَانِ هُمَا : الصَّحْرَاءُ الشَّرْقِيَّةُ ، وَالصَّحْرَاءُ

١- خواستگاری و نازدی کرد . خطیب = ناسزد (مذكر) خطیبة = ناسزد (مؤنث) .

٢- تشنیه فوضی : هرج و مرج .

٣- دستبرد .

٤- تشنیه باغی : متمرد و تجاوزکار .

٥- تدور ... : گرفتاریها براو می چرخد [از هر سو گرفتاریها بدو روی آورد] .

الكُبْرَى، وفي هَاتَيْنِ الصَّحْرَاوَيْنِ واحاتٌ يَسْكُنُهَا الْبَدْوُ^١، وَيُوجَدُ فِي الْوَاحَةِ
 الدَّاخِلَةِ بِنَاءٌ اِنْ فِرْعَوْنِيَّانِ كَبِيرَانِ، وَلَا زَالَتْ عَظَمَةُ الْفَرَاعَةِ تَتَجَلَّى فِي
 هَذَيْنِ الْبِنَاءَيْنِ.
 — شَكَوْتُ الْأَذْيَيْنِ: أَذَى الْأَهْلِ، وَأَذَى الزَّمَانِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ، فَارْتَفَعَ
 الْأَذْيَانِ عَنِّي، وَبَدَّلَنِي شِقَاءَ الْأَذْيَيْنِ بِالرَّضَا.

ملاحظه :

﴿ احكام تثنيه ﴾

۱- همانطور که در بحث فعل بیان شده است، در زبان عربی غیر از مفرد و جمع، صیغه دیگری برای تثنيه (= دوتا) وجود دارد که نشانه آن در حالت رفع « الف و نون » (ا ن) و در حالت نصب و جرّ « یا و نون » (ی ن) ما قبل مفتوح می باشد :
 جریدتان مسائتان = در حالت رفع : (دوزنامه عصر) ... أُرْسَلَتْ ... الْبَنَاتَيْنِ
 الفَائِزَتَيْنِ = در حالت نصب : (فرستاد ... دو دختر برنده را) ... بِوَأَحَدَةٍ
 مِنَ الْأُخْتَيْنِ = در حالت جرّ : (به یکی از دو خواهر) .

۲- نون تثنيه همواره مکسور است، و در صورتی که تثنيه به کلمه ای اضافه شود، این نون، حذف می گردد: اُخْتَايَ : دو خواهر من.

۳- حکم تثنيه مقصور و ممدود و منقوص بشرح زیر است :

الف - اسمهاییکه به « الف مقصوره » ختم می شوند در صورتیکه الف مقصوره حرف سوم باشد، در حالت تثنيه به اصل خود باز می گردد « یاء - واو » : عَصَا - عَصَوَ - عَصَوَانٍ وَعَصَوَيْنِ . فَتَى - فَتَى - فَتَيَانٍ فَتَيَيْنِ . و اگر الف مقصوره حرف چهارم یا پنجم و یا بالاتر باشد، در حالت تثنيه به « یاء » مبدل می شود: فَوْضَى - فَوْضَيَانٍ وَفَوْضَيَيْنِ . مُصْطَفَى - مُصْطَفَيَانٍ مُصْطَفَيَيْنِ .

ب - اسمهاییکه به « الف ممدوده » ختم می شوند اگر الف ممدوده جزو ریشه کلمه باشد، در حالت تثنيه بهیچوجه تغییر نمی کند: بِنَاء (فِعَال) - بِنَاءَانِ وَبِنَاءَيْنِ . و در صورتیکه الف ممدوده برای تأنیث باشد، در حالت تثنيه همزه آن به واو مبدل می شود: أَحْمَرُ - حَمْرَاءُ (فِعْلَاء) - حَمْرَاوَانٍ وَحَمْرَاوَيْنِ . و اگر همزه بجای « واو » یا « یاء » در اصل کلمه باشد هم می توان با همان همزه صیغه تثنيه ساخت و هم می توان آنرا به « واو » قلب نمود: دَعَا - يَدْعُو - دُعَاءٌ - دُعَاءَانِ ، دُعَاوَانِ . حَيَّ - يَحْيَى - حَيَاءٌ - حَيَاءَانِ ، حَيَاوَانِ .

ج - اسمهاثیکه به «یاء منقوص» ختم می‌شوند اگر آن «یاء» محذوف باشد بهنگام تثنیه ساختن، بازمی‌گردد: هادی (هادی) ← هادیان و هادیین. مُهتَدِ (مُهتَدِی) ← مُهتَدیان و مُهتَدِیین و اگر «یاء» منقوص محذوف نباشد طبق قاعده کلی از آن، تثنیه ساخته می‌شود: الهادی والمهتدی ← الهادیان، المهتدیان.

الجمع السَّالمُ:

- اِشْتَهَرَ فِي الْقَرْنِ الثَّالِثِ الْهِجْرِيِّ مُتَصَوِّفُونَ كِبَارٌ^١ هَدَوْا ضَالِّينَ كَثِيرِينَ ، فَصَارُوا مُؤْمِنِينَ ، وَأَصْبَحُوا مِنْ عَارِفِي الْحَقِيقَةِ .
- عَرَفْتُ الْمُصْطَفِينَ بِأَفْعَالِهِمْ ، فَهُمْ الْمُنَادُونَ رَبَّهُمْ بِاللَّيْلِ تَضَرُّعًا^٢ وَخُفْيَةً ، الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ ، وَالنَّاهُونَ عَنْ مَحَارِمِهِمْ ، وَلَيْسُوا مِنَ الْبَاقِينَ الْلَاهِيْنَ^٣ ، الْمَحْرُومِينَ مِنْ رَحْمَةِ السَّمَاوَاتِ .
- الطَّالِبَاتُ حَمَلْنَ بَاقَاتٍ مِنَ الْوَرْدِ ، وَقَدَّمْنَهَا إِلَى الْمُعَلِّمَاتِ ، فَشَكَرْتُهُنَّ الْمُعَلِّمَاتُ .
- جَاءَ وَفْدٌ^٤ مِنْ طَالِبَاتِ جَامِعَةِ بَغْدَادَ لِلِاسْتِمَاعِ إِلَى مُحَاضَرَاتٍ فِي جَامِعَةِ طَهْرَانَ .

١- جمع كبير.

٢- خشوع كردن و خاكساری نمودن.

٣- کسانی که وقت خود را به یهوده گذرانند.

٤- هیأت و گروه.

ملاحظه :

* (احکام جمع سالم) *

۱- بسیاری از واژه های عربی را با اضافه کردن « واو - و - نون » (ون) در حالت رفع . و « یاء - و - نون » (ین) ^۱ برای مذکر، و « الف - و - تاء » (ات) برای مؤنث، جمع بست: منصوف ← منصوفون، مؤمن ← مؤمنین، طالبة ← طالبات .
و چون در اینگونه جمع، در ساختمان مفرد تغییری رخ نداده است، به آن جمع سالم می گویند:

۲- نون جمع همواره مفتوح است و در صورتیکه اضافه شود، این نون، حذف می گردد: ... عَارِفِی الحقیقة (عارفین): حقیقت شناسان .

۳- حکم جمع مقصور و ممدود و منقوص بشرح زیر است :

الف - اسمهاییکه به « الف مقصوره » ختم می شوند، در حالت جمع، الف مقصوره حذف می گردد و فتحه پیش از واو و یا، برای آنکه بر الف محذوف دلالت کند باقی میماند: مصطفی ← الْمُصْطَفَیْن .

ب - اسمهاییکه به « الف ممدوده » ختم می شوند حکمش در حالت جمع، مانند حکم تنبیه است . السماء ← السَّمَاوَات

ج - اسمهاییکه به « یاء منقوص » ختم می شوند باید یاء منقوص را حذف کرد و ما قبل واو را در حالت رفع بمناسبت واو، ضمه داد و ما قبل یاء را در حالت نصب و جر بمناسبت یاء مکسور نمود: الْمُنَادِی ← الْمُنَادُونَ ، الْمُتَنَادِينَ .

۱- ما قبل یاء در جمع غالباً مکسور می باشد .

تمرین :

الف - کلمات زیر را تثنیه کنید :

رِدَاءٌ - صَحْرَاءُ - عَصَا - سَمَاءٌ - بِنَاءٌ - بَقَاءٌ - دُعَاءٌ - رَجَاءٌ - فَتَى -
مُسْتَشْفَى - مُصْطَفَى - رَامِي - دَانِي^۱ - قاصي^۲.

ب - کلمات زیر را جمع سالم ببندید :

سَمَرَاءُ - حَسَنَاءُ - سَمَاءٌ - صَحْرَاءُ - مُصْطَفَى - مُرْتَضَى - مُهَنْدِسٌ -
مُجْتَبَى - مُتَّقَى - مُعْتَدَى - مُنَادَى - هَادِي.

ج - اسم های جمله زیر را یک بار مُثَنَّى کنید و یک بار جمع سالم ببندید :

دَعَا الدَّاعِيَ إِلَى الْهِيجَاءِ^۳ فَتَرَكَ الْمُصَلِّي الصَّلَاةَ وَالطَّيِّبُ الْمُسْتَشْفَى، وَخَلَعَتُ
الْحَسَنَاءُ رِدَاءَ الزَّوْفَانِ.

۱- نزدیک.

۲- دور.

۳- نبرد و جنگ.

الدرس التاسع

ب: النحو

إعرابُ النجمِ السَّليمِ والاسماءِ الستَّةِ .

— كُلُّنَا ذُوْمُنَى^١ ، وَأَخُوهُوَيَّ^٢ ، وَالْوَاعِي^٣ مِّنَ النَّاسِ هُوَ السَّاعِي إِلَى
الْإِقْتَصَادِ فِي آمَالِهِ ، فَلَمْ أَرْمُغَالِيًّا^٤ ذَا شِرِّهِ^٥ ، وَاخْاطَمَ^٦ إِلَّا فَشَلَ . وقال الشاعر :
خَيْرُ الْأُمُورِ الْوَسْطُ حُبُّ التَّنَاهِي غَلَطُ
— أَبَوَاكَ - غَيْرَ أَبِيكَ - : مَن زَوَّجَكَ رَاضِيًا عَنْكَ ، وَمَن عَلَّمَكَ
سَاعِيًا لَخِيرِكَ .

— كَانَتْ الزَّهْرَاءُ (ع) أَفْضَلَ النِّسَاءِ ، وَكَانَ عَبَقُ^٧ الْجَنَّةِ يَتَضَوَّعُ^٨
مِنْ فِيهَا .

— ذُو الْعَقْلِ يَشْقَى فِي النِّعَمِ بِعَقْلِهِ وَأَخُو الْجَهَالَةِ فِي الشَّقَاوَةِ يَنْعَمُ .
— كَانَ أَبُو رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَدْ تُوْفِّيَ قَبْلَ مِيلَادِهِ ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ اخٌ ، فَاتَّخَذَ
عَلِيًّا (ع) اخًا لَهُ وَكَانَ عَلِيٌّ (ع) أَحْسَنَ اخٍ لِرَسُولِ اللَّهِ (ص) وَأَبٍ لِلْمُؤْمِنِينَ .
— لَمْ أَعْرِفْ قَاضِيًا بَيْنَ أَبِي جَعْدَةَ (الذُّب) وَأَبِي الْحُصَيْنِ (الشَّعْب) إِلَّا

١ - جمع منية : آرزو .

٢ - ياد گیرنده و مدرک .

٣ - غلو کننده .

٤ - حرص و آرز .

٥ - بوی خوش .

٦ - پخش می شد .

الدَّهَاءُ^١، فَأَبُو جَعْدَةَ يُغْلِبُ أَبَا الْحُصَيْنِ بِقُوَّتِهِ، وَأَبُو الْحُصَيْنِ يَغْلِبُ أَبَا جَعْدَةَ
بِدَهَائِهِ^١.

— ذُو الْعُقُولِ هُمُ الرَّاعِبُونَ فِي الْعِلْمِ، وَذَوَاتُ الْعُقُولِ هُنَّ الرَّاعِبَاتُ فِي
تَرْبِيَةِ الْوِلَادِ.

— الْمُحَارِبُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَفْضَلُ مِنَ السَّاجِدِينَ فِي بُيُوتِهِمْ « فَضَّلَ اللَّهُ
الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ ».

— لَا يَسْتَوِي الرَّدَاءُ انِ، وَلَا مَنْ فِي الرَّدَائِنِ: رَدَاءُ الْفَضِيلَةِ وَرَدَاءُ الرَّذِيلَةِ.

ملاحظه :

۱- ببینید علامت رفع و نصب و جرّ در جمع های سالم چگونه است :

جاءَ الْمُؤْمِنُونَ (رفع)	جاءَتُ الطَّالِبَاتُ - یا - طالِبَاتٌ .
رَأَيْتُ الْمُؤْمِنِينَ (نصب)	رَأَيْتُ الطَّالِبَاتِ - یا - طالِبَاتٍ .
سَلَّمْتُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (جرّ)	سَلَّمْتُ عَلَى الطَّالِبَاتِ - یا - طالِبَاتٍ .
و در صورت اضافه شدن ، این نون نیز مانند نون تنبیه می افتد :	غیر از اسمهای مؤنث ، آن دسته از مصادر که بیش از سه حرف دارند بالف و ثاء جمع بسته میشوند .
هَؤُلَاءِ مُؤْمِنُوا الْعِرَاقِ . (رفع)	تشریف ← تشریفات .
رَأَيْتُ مُرَرَّتُ {	استعمال ← استعمالات و غیره .
مُؤْمِنِي الْعِرَاقِ . (نصب و جرّ)	

۲- در عربی چند اسم داریم که چون به واژه دیگری اضافه شوند ، اعراب خاصی

می گیرند که آنها را اعراب به حروف نامند و آن اسمها عبارتند از : أَبٌ - أَخٌ - ذُو - حَمٌّ - فَمٌّ

جاءَ أَخُو حُسَيْنٍ : برادر حُسن آمد . جاءَ أَبُو الْحَسَنِ : أَبُو الْحَسَنِ آمد . . . (رفع = و علامت آن واوست) . رَأَيْتُ أَخَا حُسَيْنٍ : برادر حُسن را دیدم . رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ : ابوالحسن را دیدم . . . (نصب = و علامت آن الف است) . سَلَّمْتُ عَلَى أَخِي حُسَيْنٍ : به برادر حُسن سلام گفتم ، سَلَّمْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ : به ابوالحسن سلام گفتم . . . (جرّ = و علامت آن یاء است) البته توجه دارید که اگر این اسمها به « ي » متکلم (= از آن من) اضافه شوند دیگر اعرابی در آنها ظاهر نمی شود و به اصطلاح اعراب در هر سه حالت تقدیری است آنچنانکه در مورد اسم مضاف به « ي » متکلم گفته شد : جاءَ أَبِي ، إِسْأَلُ أَخِي ، عَنْ أَخِي . و دیگر آنکه اسمهای پنجگانه بالا چنانچه بدون اضافه آورده شوند اعراب آنها بحرکت خواهد بود : جاءَ أَخٌ . رَأَيْتُ أَخًا . مَرَرْتُ بِأَخٍ . أما « ذُو » همیشه اضافه می شود و اعرابش بحرف است : هذا ذُو مالٍ . رَأَيْتُ ذَامَالَ . مَرَرْتُ بِذِي مَالٍ .

الدَّرْسُ التَّاسِعُ

ج: الْقِرَاءَةُ

مَدْرَسَةُ الرُّعَاةِ^١

يَأْتِي الرَّبِيعُ، فَيَأْخُذُ الرُّعَاةُ^٢ أَغْنَامَهُمْ إِلَى الْمَرَاعِيِّ^٣ وَالْمُرُوجِ الْخَضِرَاءِ فِي الصَّحَرَاوَاتِ النَّائِيَةِ^٤ الْمُعْشَوْشِبَةِ^٥، وَالْوِذْيَانِ الْحَاوِيَةِ^٦ لِأَنْوَاعِ الْأَشْجَارِ، وَسُفُوحِ الْجِبَالِ الْمُغَطَّاةِ بِالْوَرْدِ وَالْأَزْهَارِ، فَيَسِيرُونَ فَتَيَّيْنِ فَتَيَّيْنِ، يَتَنَقَّلُونَ خَلْفَ الْكَلاَّ^٧ وَالْمَاءِ مِنْ وَادٍ لِيَوَادٍ، يَقْضُونَ شُهُورَ الرَّبِيعِ فِي الْعَرَاءِ^٨، يَقْتَرِشُونَ الْغَبَاءَ^٩، وَيَلْتَحِفُونَ السَّمَاءَ، عَلَى وُجُوهِهِمْ بَسْمَةُ الرِّضَى، وَفِي قُلُوبِهِمْ حَلَاوَةُ الْكَدِّ وَالْمُنَى. وَقَدْ يَبْدُو لِلنَّاطِرِينَ غَيْرِ الْعَالَمِينَ بِأَحْوَالِهِمْ وَأَسْرَارِ مَعِيشَتِهِمْ: أَذَنَّهُمْ بِؤْسَاءٍ وَتُعْسَاءُ^{١٠}. يُظَنُّ أَنَّهُمْ فِي تَنَقُّلِهِمْ وَعَدَمِ اسْتِقْرَارِهِمْ يَعِيشُونَ حَيَاةَ الْأَشْقِيَاءِ النَّبَاحِثِينَ عَنِ الْعَيْشِ وَالْمَأْوَى هُنَا وَهُنَاكَ.

وَالْجَوَابُ عَلَى هَؤُلَاءِ الْوَاهِمِينَ هُوَ أَنَّ الرَّاعِي، ابْنَ الصَّحَرَاءِ، فَهَوَيْهَجْرُ

١- ج، راعى : چوپان.

٢- ج، مرعى : چراگاه.

٣- دور دست.

٤- زمين پر گياه.

٥- علوفه.

٦- بيابان.

٧- زمين.

٨- ج، تعس : بدبخت.

سُكِنَتِ الْبُيُوتُ وَالْإِقَامَةُ فِي الْقُرَى مِنْذُ أَنْ يَسْمَعَ نِدَاءَ الرَّبِيعِ، وَيُشَاهِدَ آيَاتِ
النَّدَى، وَيَشُدَّ حِزَامَهُ^١ سَعِيًّا بِأَغْنَامِهِ إِلَى خِيَوَانِ الطَّبِيعَةِ الْأَخْضَرِ الزَّاهِي فِي رِحْلَةٍ
طَوِيلَةٍ الْمَدَى عَظِيمَةِ الْجَدْوَى^٢.

فَالْوَاقِعُ أَنَّهُمْ هُمُ السَّعْدَاءُ، الْهَانِثُونَ بِحَيَاةِ الْحُرِّيَّةِ، النَّاعِمُونَ^٣ بِجَمَالِ
الطَّبِيعَةِ، السَّارِحُونَ خَلْفَ الصَّفَاءِ^٤، الْمُتَرْقُونَ مِنْ فَيْضِ السَّمَاوَاتِ وَبَرَكَاتِ
الرَّبِيعِ، الْمُتَنَجِّسُونَ لِلْمَدِينَةِ مَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنَ اللَّحْمِ وَالشَّحْمِ، وَلِلْمَصَانِعِ مَا تَحْتَاجُ
إِلَيْهِ مِنَ الصُّوفِ وَالْجِلْدِ.

فَهُمْ فِي الْوَاقِعِ يُمَثِّلُونَ^٥ جَانِباً مَادِّيّاً، وَاقْتِصَادِيّاً عَظِيمَ الْمَغْزَى^٦ بِالنَّسْبَةِ
لِلْأُمَّةِ، وَهَذَا الْجَانِبُ كَانَ فِي الْأَزْمَنَةِ الْمَاضِيَةِ عِبَارَةً عَنْ كُلِّ اقْتِصَادِيَّاتِ الشُّعُوبِ
الْبِدَائِيَّةِ.

وَالرَّعَاةُ يَعِيشُونَ عَلَى مَا تُدْرُهُ^٧ الْأَغْنَامُ مِنْ لَبَنٍ يَصْنَعُونَ مِنْهُ الْجُبْنَ^٨
وَالزُّبْدَ^٩، وَيَصْنَعُونَ خِيَامَهُمْ وَمَلَابِسَهُمْ مِنَ الْجُلُودِ وَالْفَرَا^{١٠}، وَهُمْ كُرْمَاءُ، أَهْلُ
سَخَاءٍ، وَفِي مَا يَقْدَمُونَهُ مِنْ قِرَى^{١١} لِلْوَارِدِينَ هُوَ اللَّبَنُ وَالشَّوَاءُ^{١٢}، حَتَّى إِذَا

١- كمر همت می بندد.

٢- فایده.

٣- ج، ناعم، برخوردار و متنعم.

٤- السارحون.... : جویندگان صفا یند.

٥- مجسم و نمایان می سازند.

٦- هدف و مقصد.

٧- خیر فراوانی که می رساند.

٨- پنیر.

٩- کره.

١٠- پوستین.

١١- آنچه برای میهمان آماده می شود [ما حاضر].

١٢- کباب.

دَخَلَ الْمَسَاءُ ، جَلَسُوا حَوْلَ النَّارِ يَتَعَاطُونَ^١ الْقَهْوَةَ وَالشَّايَ والدُّخَانَ ، حَتَّى إِذَا أَتَتْهُ الْحَكِيمُ مِنْ حِكْمَتِهِ ، وَاللَّاهِي مِنْ لَطِيفَتِهِ ، وَأَغْلَقَ كُلُّ فَاهُ ، يَصْدَحُ^٢ النَّأْيُ بَيْنَهُمْ بِأَعْدَابِ النَّغْمَاتِ ، فَتَهَيَّجُ بِهِمُ الذِّكْرِيَّاتُ^٣ ، وَتَتَقَيَّظُ نَارُ الْحَنِينِ فَيُرْسِلُونَ شِكَاوَاهُمْ مِنَ النَّوَى^٤ ، وَالْفِرَاقِ ، وَعَدَابَاتِ الْهَوَى وَالْأَشْوَاقِ عَلَى جَنَاحِ التَّسِيمِ السَّارِي^٥ فِي نَجَاوَى سَازِجَةِ بَاطِنَاتِ جَنَدِ أَبَةِ مَوْثَرَةٍ إِلَى مَعَشُوقَاتِهِمُ اللَّائِي يَحْسِنُ الْأَيَّامَ لِلْعُودَةِ وَزَوْجَاتِهِمُ اللَّائِي يَنْتَظِرْنَ بِصَبْرِ فَارِغٍ^٦ ، وَأَبْنَائِهِمُ الَّذِينَ حُرِّمُوا مِنْ إِصْطِحَابِهِمْ وَبَنَاتِهِمُ الْمُنْتَظَرَاتِ لِبَرَكَاتِ الْعُودَةِ وَأَخْبَارِهَا السَّعِيدَةِ خَلْفَ حَدُودِ الصَّحَرَاءِ . أَوْ يَتَغَنُّونَ بِبُطُولَاتِهِمْ^٧ وَلَا يَلْبَثُونَ حَتَّى يَرْقُصُوا عَلَى أَصْدَاءِ^٨ النَّأْيِ رَقَصَاتِ جَمَاعِيَّةٍ جَمِيلَةٍ قَدْ تَطَوَّلُ حَتَّى الْفَجْرِ ، وَمَعَ هَذَا فَعَيُونُهُمْ كَكِلَابِهِمْ سَاهِرَةٌ^٩ لِلْحِرَاسَةِ وَعَصِيَّتُهُمْ كَسَلَابِهِمْ حَاضِرَةٌ لِلدَّفَاعِ ضِدَّ ذَنْبِ دَانِي الْعَوَاءِ^{١٠} أَوْ نَمِيرِ بَطْنِهِ خَاوٍ^{١١} ، أَوْ ابْنِ آوَى^{١٢} يَحْتَالُ^{١٣} عَلَى شَيْءٍ فِي الْخِيَامِ .

١- می گردانند.

٢- نغمه مرائی می کند.

٣- خاطرات.

٤- دوری.

٥- وزان ، وزنده.

٦- بی تابی، ناشکیبائی.

٧- قهرمانیها.

٨- آواهای.

٩- بیدار.

١٠- دانی... : روزه اش از نزدیک بگوش می رسد.

١١- خالی، تهی.

١٢- شغال.

١٣- چاره جوئی می کند.

فإذا التقي الراعي بالراعي: فلا يتكلم الراعيان من شيء إلا عن أمورهما الخاصة، ولا يخرُجان عن حديث المهنة إلا إذا قصدَا، أن يزوجَا ابنيهما ببنتيهما.

والرعاة في الغالب أسرة واحدة^١ لأنهم لا يميلون إلى الزواج من أهل المهن الأخرى، فالأب والأخ والأُم والحم^٢ وذو النسب والقرابة جميعاً من أهل الرعي؛ ومهنة^٣ الرعي مدرسة كبيرة، ومسؤولية عظيمة قديضحك الضاحكون من راعٍ حمل حملاً^٤ على كتفيه. أمّا الواعي فيدرك أن قلب الراعي بالنسبة للحمّل كقلب الأم بالنسبة لرضيعها، كقلب النبي بالنسبة لأي فرد من أفراد أمته، وخاصة للضعيف الواهي، فهو مملوء بالرحمة. فالرحمة أول درس يتعلّمه الرعاة من مهنتهم كما أنهم يستفيدون من بركات هذه المهنة، معرفة الطريق بالبيد التي تبتلع السالكين، ومعرفة حالات الجو وتقلباته، وهم أكثر الصابرين صبراً، والعاملين كدّاً، قد حدّثوا قيادة^٥ المئات من الرؤوس، وسياستها سياسة مدبرة منتجة نافعة، وكم يُعجب الإنسان إذا علّم أن لكل شاة مزاجها وطبعها وسلوكها الخاص بها، ثم يرى الراعي يقود قطيعه كله بنداء أو حياءٍ واحد.

فهم يفهمون لغة هذه الحيوانات، وهي تفهم لغتهم، وهذا دليل صفائهم ونقاء فطرتهم^٦، فهم أبناء الطيّبون، الطاهرون، المفكّرون، المتّيجون،

١- خويشاوند.

٢- پيشه.

٣- بره.

٤- جمع بیداء: فلات و بیابان.

٥- رهبری.

٦- آواز ساریان.

٧- پاکیزگی.

أَكْثَرَ مِمَّا يَتَكَلَّمُونَ وَيَتَشَدَّقُونَ^١.

ولهذا كان الأنبياءُ والمُصلِحونَ والدُّعاةُ من تلامذةِ مَدْرَسَةِ الرُّعَاةِ ،
فَمَهْنَةُ الرُّعَىِ إِبْطِلَاحٌ يَعْنِي تَرْبِيَةَ الْأَغْنَامِ . أَمَّا حَقِيقَةُ الْمَعْنَى ، فَظَاهِرَةٌ بِكُلِّ
جَلَاءٍ فِي قَوْلِ الرَّسُولِ الْكَرِيمِ (صَلِّعَم) : كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ .

الدَّرْسُ العَاشِرُ

الف: الصَّرْفُ

إِسْمُ الْأَشَارِهِ وَالْمَوْصُولُ وَالضَّمِيرُ:

— هُوَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ.

— إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ.

— ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ.

لَا تَلْمِزْنِي فِي هَوَاهَا أَنَا لَا أَهْوَى سِوَاهَا

لَسْتُ وَحْدِي أَفْتَدِيهَا كُلُّنَا الْيَوْمَ فِدَاهَا.

— هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ^١ وَطَائِفَةُ^٢

وَالْبَيْتُ يَعْرِفُهُ^٣ وَالْحِلُّ وَالْحَرَمُ.

.....

.....

وَلَيْسَ قَوْلُكَ : مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ

أَلْعَرَبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرْتَ وَالْعَجَمُ.

— إِذَا كَانَ الْعَرَبُ قَدْ حَمَلُوا إِلَى إِيْرَانِ رِسَالَتَهُمُ السَّمَاوِيَّةَ، فَقَدْ حَمَلَ-

الْإِيْرَانِيُّونَ إِلَيْهِمْ حَضَارَتَهُمْ^٣ الْعَرِيقَةَ^٤، وَهَاتَانِ الْحَضَارَتَانِ أَمْتَزَجَتَا،

١- مسيل پهناوری که شن و ریگ در آن جمع شده است.

٢- جای پا.

٣- تمدن.

٤- اصیل و ریشه دار.

كما أَنَّ هَذَيْنِ الشَّعْبَيْنِ ائْتَمَزَجَا وَكَوْنًا نَوَاةً^١ أَبْتَلَعَتْ الْحَضَارَاتِ الْاُخْرَى الَّتِي كَانَتْ حَوْلَهَا ، وَتَكُونَتْ الْحَضَارَةُ الْإِسْلَامِيَّةُ مِنْ تِلْكَ الْحَضَارَاتِ .

وَإِذَا كَانَ أُولَئِكَ الَّذِينَ ائْتَمَزَجُوا الْجَنَاحَ الْغَرْبِيَّ مِنَ الْعَالَمِ الْإِسْلَامِيِّ عَرَبًا ، فَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ ائْتَمَزَجُوا الْعَالَمَ الشَّرْقِيَّ ؛ كَانُوا مِنَ الْإِيرَانِيِّينَ ، كَمَا أَنَّ هَؤُلَاءِ الْأَعْلَامَ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَالْمُتَفَكِّرِينَ الَّذِينَ أَسَّسُوا الْمَكْتَبَةَ الْإِسْلَامِيَّةَ هُمْ فِي غَالِبِيَّتِهِمْ مِنَ الْفُرسِ . وَمَا هَذَا الْمَجْدُ الَّذِي نَفْتَحِرُ بِهِ الْيَوْمَ ، وَهَذِهِ الْحَضَارَةُ الَّتِي نَعْتَزِزُ بِهَا إِلَّا ثَمَرَةُ جَهْدٍ ، هَاتَيْنِ الْأُمْتِنِ اللَّتَيْنِ حَمَلْنَا رِسَالَةَ الْإِسْلَامِ إِلَى الْبَشَرِيَّةِ فِي رُبُوعِ الْعَالَمِ .

— أَلْعَقْلُ مُوَهِّبٌ وَهَبَ اللَّهُ الْإِنْسَانَ إِيَّاهَا .

— نَحْنُ عَلَى أَبْوَابِ الْعَامِ الدَّرَاسِيِّ الْجَدِيدِ^٢ ، وَعَلَيْنَا أَنْ نَبْدَأَ دِرَاسَتَنَا فِي

أَوَّلِ الشَّهْرِ الْقَادِمِ ، وَمَتَى تَبْدَأُ دِرَاسَتَكَ أَنْتَ ؟

— تَبْدَأُ دِرَاسَتَنَا فِي أَوَاخِرِ الشَّهْرِ الْقَادِمِ .

— وَهَلِ ائْتَحَقَّتْ أَخْتَاكَ بِالْجَامِعَةِ ؟

— لَا ، لِأَنَّهَا تَذَوِيانِ السَّفَرَ إِلَى بَارِيسَ ، لِإِلْتِحَاقِ بِجَامِعَةِ السُّرْبُونِ ،

وَهِيَ مِنْ أَشْهُرِ الْجَامِعَاتِ فِي أَوْرِبَا . وَأَنَا كَذَلِكَ ، أَنْوِي^٣ ، بَعْدَ تَخَرُّجِي مِنْ

الْكُلِيَّةِ ، أَنْ أَسَافِرَ إِلَى بَارِيسَ وَائْتَحِقَ بِتِلْكَ الْجَامِعَةِ هُنَاكَ لِمُوَاصَلَةِ^٤ دِرَاسَتِي الْعُلْيَا .

١- هسته [نطفه اوليه]

٢- سال تحصیلی جدید .

٣- قصد می کنم [در نظر دارم] .

٤- ادامه دادن .

٥- تحصیلات عالیہ .

- إنَّ تاريخَنَا الإسلاميَّ حافلٌ^١ بالمواقِفِ البُطُولِيَّةِ^٢ للسَيِّدَاتِ
 المُجَاهِدَاتِ السَّلَاطِيَّاتِ لَنَ نَجِدَ لَهُنَّ نَظِيرًا فِي آيَةٍ (= أَيْ) أُمَّةٍ أُخْرَى .
 — هُنَا مَوْطِنٌ^٣ آبَائِي وَأَجْدَادِي وَأُدَافِعُ عَنْهُ بَدَنِي وَرُوحِي .

١— مالا مال است .

٢— مقامهای قهرمانی

٣— وطن : میهن .

ملاحظه :

- ۱- تمام کلماتی که در زیر می آیند مبنی هستند .
 ۲- با هریک از واژه‌هایی که در تابلوهای زیر آمده است آشنا هستید ، و اگر می‌خواهید طبقه بندی آنها را نیز بدانید این تابلوها را بخوانید :

۱- نخست : همان علاماتی است که به فعل متصل می‌شود : مانند « تاء » و « الف » در جلستُ وجلسا . (که همیشه محلاً مرفوع است) .

۲- علامتی که هم به فعل و هم به اسم و هم به حرف متصل می‌شوند :
 غائب : ه ، هُما ، هُم (مذکر) ها ، هُما ، هُنَّ (مؤنث) .
 مخاطب : كَ ، كَما ، كَم (مذکر) كِ ، كَما ، كُنَّ (مؤنث) .

متصل
بارز

متکلم : ي نا
 این ضمائر همیشه محلاً ، منصوب و یا مجرور هستند : رَأَيْتُهَا (نَصَب)
 سَلَّمْتُ عَلَيْهَا (جَر) یا ، قَرَأْتُ خُطَابَكَ .

ضمائر رفع :

غایب : هُوَ ، هُما ، هُم (مذکر) هِیْ ، هُما ، هُنَّ (مؤنث)
 مخاطب : أَنْتَ ، أَنْتَا ، أَنْتُمْ (مذکر) أَنْتِ ، أَنْتَا ، أَنْتُنَّ (مؤنث)
 متکلم : أَنَا ، نَحْنُ

منفصل
بارز

ضمائر نصب :

إِيَّاهُ ، إِيَّاهُمَا ، إِيَّاهُمْ ، إِيَّاهَا ، إِيَّاهَا ، إِيَّاهُنَّ ، إِيَّاكَ ، إِيَّاكُمَا ،
 إِيَّاكُمْ ، إِيَّاكِ ، إِيَّاكُمَا ، إِيَّاكُنَّ ، إِيَّايَ ، إِيَّانَا .

إسم اشاره: برای اشاره به نزدیک: هَذَا، هَذَانِ، هَؤُلَاءِ (مذكر) هَذِهِ، هَاتَانِ، هَؤُلَاءِ (مؤنث).

إسم اشاره:

برای اشاره به متوسط: ذَلِكَ، ذَانِكَ، أُولَئِكَ (مذكر) أُولَئِكَ (مؤنث).

إسم اشاره:

برای اشاره به دور: ذَلِكَ (مذكر) تِلْكَ (مؤنث).

برای اشاره به مکان: هُنَا (اینجا) هُنَاكَ (آنجا، برای متوسط) هُنَالِكَ وَثَمَّ (آنجا، برای دور).

مشترك: برای مفرد و تثنيه و جمع و مذكر و مؤنث يك شكل دارد:
مَنْ، مَا، أَيْ.

موصولات

خاص: الَّذِي، اللّٰذَانِ، اللّٰذَيْنِ، الَّذِيْنَ (مذكر) الَّتِي، اللّٰتَانِ، اللّٰتَيْنِ، الّٰلَاتِي - يا - الّٰلَاتِي - يا - اللّٰوَتِي (مؤنث)

تمرین :

- جمله‌های زیر را به عربی ترجمه کنید .
- آن استاد را دیدم .
- آن مردی که در آن سالن است ، دوست من است .
- اینجا دانشکدهٔ الهیات است ، و ما در آن درس می‌خوانیم .
- چه کتابی در زبان عربی می‌خوانید ، و چه کسی آنرا نوشته است ؟
- این کتاب قواعد است ، و محمد آنرا بمن داده است .
- این دو دانشجویی که در کلاس اند ، در کوی دانشگاه (المدينة الجامعية) ساکن اند .
- این دانشجویان در دانشکده هنرهای زیبا (الفنون الجميلة) درس می‌خوانند .
- آیا این دوشیزگانی را که داخل دانشکده شدند می‌شناسی ؟

الدَّرْسُ العَاشِرُ

ب : النِّحْوُ

أَسْمَاءُ الْإِشَارَةِ ، وَالْمَوْصُولَاتُ وَالضَّمَائِرُ :

— طَارَتْ مِنْنَى الْحَمَامَتَانِ اللَّتَانِ اشْتَرَيْتُهُمَا فِي الْعَامِ الْمَاضِي . فَاشْتَرَيْتُ حَمَامَتَيْنِ ، وَوَضَعْتُهُمَا فِي قَفْصٍ ، فَبَاضَتِ الْحَمَامَتَانِ ، وَفَقَسَتْ ^١ هَاتَانِ الْبَيْضَتَانِ حَمَامَتَيْنِ ، وَعَوَّضَنِي اللَّهُ أَرْبَعًا عَنِ اللَّتَيْنِ طَارَتَا .

— هَؤُلَاءِ التَّلَاعِبُونَ الَّذِينَ تَرَاهُمُ الْآنَ لَا يَتَّبِعُونَ أَصُولَ اللَّعِبِ ، أَمَّا هَذَانِ الْمُدَافِعَانِ ، فَهُمَا مِنَ الْمَدْرَسَةِ الْقَدِيمَةِ الَّتِي تَتَمَسَّكُ بِشَرَفِ اللَّعِبِ . وَتَغْلِبُ هَذَا الْفَرِيقَ ^٢ رَاجِعٌ إِلَى الْجُحُودِ الَّتِي يَبْذُلَانِهَا وَهُمَا بِالذَّاتِ التَّلَاعِبَانِ اللَّذَانِ لَمَعََا فِي الدَّوْرَةِ الْعَامَّةِ لِمُبَارَاةِ كُرَةِ الْقَدَمِ ^٣ .

— عِنْدَمَا دَخَلْتُ الْكُلِّيَّةَ لِأَوَّلِ مَرَّةٍ لَمْ يَكُنْ لِي صَدِيقٌ هُنَاكَ ، فَاسْتَوْحَشْتُ بَيْنَ الطَّلَبَةِ وَصِرْتُ أَبْحَثُ هُنَا وَهُنَاكَ عَنْ رَفِيقٍ يُعَرِّفُنِي بِالْكُلِّيَّةِ . فَقَابَلْتُ صَدِيقِي مُحَمَّدًا وَكَانَ زَمِيلًا لِي فِي الْمَدْرَسَةِ الْإِبْتَدَائِيَّةِ ، هُنَاكَ ، فِي إِصْفَهَانَ ، وَكَانَ قَدْ أَلْتَحَقَ بِالْكُلِّيَّةِ فِي الْعَامِ الْمَاضِي . وَأَخَذَ يُعَرِّفُنِي بِأَقْسَامِ الْكُلِّيَّةِ ، وَيَقُولُ : هُنَا غُرْفَةُ الْعَمِيدِ ، وَهُنَاكَ ، الْمَكْتَبَةُ ، وَهَذِهِ غُرْفَةُ الدِّرَاسَةِ

١ — تخم باز شد و جوجه از آن سر در آورد .

٢ — تیم و دسته .

٣ — دوره همگانی مسابقات فوتبال .

٤ — احساس وحشت و تنهایی نمودم .

وتلك، الإدارة، وهُنَا غُرْفَةُ مُشْرِفِ الرِّيَاضِيَّاتِ^١ وهُنَاكَ دَوْرَةُ المِيَاهِ^٢.
 - وَقُلْتُ: أَهُنَاكَ مَقْصَفٌ^٣ أَوْ مَطْعَمٌ؟ قَالَ: إِنَّهُ هُنَا؟، فَذَهَبْنَا
 هُنَا لِكَ، وَتَنَاوَلْنَا مِمَّا كَانَ مَوْجُوداً، فَقَدْ كُنْتُ جَائِعاً.

١ - سرپرست ورزش.

٢ - تواليت، مرحاض = سترح.

٣ - بوفية: بوفه، آبدارخانه.

ملاحظه :

همه اسمهای اشاره و موصولات و ضمائر که در درس دهم آمده است مبنی هستند یعنی در آخرشان تغییری حاصل نمی شود . تنها تغییری که در آنها رخ می دهد در مثنای اسم اشاره و موصولات است^۱ که در زیر به آنها اشاره می شود :

هَذَا : رفع	هَذَيْنِ : نصب و جرّ	مذکر
هَاتَانِ : »	هَاتَيْنِ : »	مؤنث
اللَّذَانِ : »	اللَّذَيْنِ : »	مذکر
اللَّتَانِ : »	اللَّتَيْنِ : »	مؤنث

هر اسم موصولی احتیاج به یک صله دارد و به یک ضمیری که عائد صله نامیده می شود .

جاء الطَّالِبُ	الَّذِي	تَعْرِفُهُ
	موصول	صله ، ضمیر عائد

۱ - این دو صیغه مانند سایر صیغه ها مبنی هستند و نظیر آن دو را در اسم مثنای لاء نفی جنس و منادای مثنی میتوان یافت « لارجلین فی الدار » « یا محمد ان » از استاد توضیح بخواهید .

ملحقُ الدَّرْسِ العَاشِرِ

الْعَلَمُ :

— ذَهَبْتُ فِي رِحْلَةٍ جَامِعِيَّةٍ^١ مَعَ زُمَلَائِي فَرِيدُونَ وَعَبْدِ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ وَمَرِيَمَ وَأَحْمَدَ وَخَالِدَ إِلَى إِصْفَهَانَ لِمُشَاهَدَةِ آثَارِهَا التَّأْرِيخِيَّةِ الَّتِي جَعَلَتْ مِنْ هَذِهِ الْمَدِينَةِ مَتَحَفًا يَحْجُجُ^٢ إِلَيْهَا السِّيَّاحُ .

وَقَالَ فَرِيدُونَ وَمَرِيَمُ لِلدَّلِيلِ: نَحْنُ نُحِبُّ أَنْ نَزُورَ سَاحَةَ^٣ نَقْشِ جِهَانَ الَّتِي تَقَعُ فِيهَا عِمَارَةٌ «عَالِي قَابُو»، وَحِينَئِذَا وَصَلْنَا إِلَى مَدْخَلِ قَصْرِ «الشَّاهِ عَبَّاسِ الْكَبِيرِ»، نَزَلَ رِضْوَانُ وَأَحْمَدُ مِنَ السَّيَّارَةِ، وَسَأَلَ فَرِيدُونَ: هَلْ زُرْتِ إِصْفَهَانَ مِنْ قَبْلُ؟ فَأَجَابَهُمَا: إِنِّي زُرْتُهَا زِيَارَةً عَابِرَةً حِينَ سَفَرْتَنِي إِلَى شِيرَازَ بِمَصَاحِبَةِ الْوَلَدِيِّ، وَلَكِنَّ الْفُرْصَةَ سَنَحَتْ لِي أَثْنَاءَ تَوَقُّفِنَا فِي إِصْفَهَانَ أَنْ نُشَاهِدَ قَصْرَ «جِهَلْ سَتُون» الَّذِي يُعْتَبَرُ مِنْ أَرْوَعِ الْآثَارِ الْقَدِيمَةِ الَّتِي تَمَثَّلَتْ فِيهِ رَوْعَةُ الْفَنِّ الْمَعَارِيِّ الْإِسْلَامِيِّ، وَالَّتِي كُشِّيتْ جُدُرَانُهَا بِنُقُوشٍ زَاهِيَةٍ^٤ وَلَوْحَاتٍ فَنِّيَّةٍ^٥ رُسِمَتْ عَلَيْهَا صُورَةُ الشَّاهِ عَبَّاسِ، وَالشَّاهِ «طَهَاسَبِ». وَلِهَذَا الْقَصْرِ بِهِوَ^٦ كَبِيرٌ فِيهِ عِشْرُونَ عَمُودًا تَنْعَكِسُ فِي بَرَكَةِ أَمَامَتِهِ، وَهِيَ تَنْدَكِّرُنِي بِأَعْمِدَةٍ بَعَلَبَكَّتِ الَّتِي تُلْقِي ظِلَالَهَا عَلَى رِمَالِ الصَّحْرَاءِ .

١- رحلة... اردوی دانشگاهی.

٢- روی می آورد. ٣- میدان.

٤- دست داد، اتفاق افتاد، روی داد.

٥- از بزرگترین شاهکارها. ٦- درخشان.

٧- لوحات...: تابلوهای هنری.

٨- صنف و ایوان [جلوخان، پیشگاه سرای، سرمرا، هال].

ملاحظه :

در عربی، اسم های خاص (= عَلَم) گاهی مانند هر اسم دیگر، منصرف اند: خَالِدٌ، خَالِدًا، خَالِدٍ و گاهی نیز غیر منصرف اند، کسره و تنوین نمی پذیرند جز در موقعی که اضافه شوند یا پس از الف و لام در آیند که در آن صورت کسره را می پذیرند. نشانه هایی^۱ موجود است که ما را به باز شناختن این گونه عَلَم ها راهنمایی می کند، از آن گونه :

- مؤنث بودن : مَرِيَمَ، آمَنَةَ.
- واژهٔ بیگانه و به اصطلاح، اعجمی بودن : إِسْحَاقَ، فَرِيدُونَ.
- مرکب مزجی بودن : بَعْلَبَكَّ، حَضَرَ مَوْتَ.
- الف و نون زائد داشتن : رِضْوَانُ، عُمَانُ.
- هم وزن فعل بودن : أَحْمَدُ، يَزِيدُ، تَغْلِبُ.

۱— این نشانه ها را در اصطلاح اسباب منع صرف نامند - و از آن جمله خود علم (بفتح عین و لام) است - و به علل نه گانه معروفند که در دو بیت زیر بآنها اشاره شده است :

عَدْلٌ وَوَصْفٌ وَتَأْنِيثٌ وَمَعْرِفَةٌ وَعَجْمَةٌ ثُمَّ جَمْعٌ ثُمَّ تَرْكِيبٌ
وَالنُّونُ زَائِدَةٌ مِنْ قَبْلِهَا الْفُ وَوزنُ فَعْلٍ وَهَذَا الْقَوْلُ تَقْرِيبٌ

از استاد پیرامون کیفیت منع صرف اسم توضیح بخواهید.

تمرین :

- ۱- جای نقطه هارا با موصول ها واسم های اشاره مناسب پر کنید :
 - دَرَسْتُ الدَّرْسَ شَرَحَهُ الْأُسْتَاذُ .
 - حَمَلْتُ الْحَقِيبَةَ ١ شَرَاهَا لِي أَبِي .
 - الطُّسْلَابُ يَجْتَهِدُونَ ، هُمُ النَّاجِحُونَ .
 - سَمِعْتُ صُرَاخَ ٢ النَّسْوَةِ يَتَدُبْنَ .
 - كَثِيرًا مَا يَحْدُثُ لِلْإِنْسَانِ لَا يُحِبُّهُ .
 - . . . الطَّالِبَاتُ . . . دَخَلْنَ قَاعَةَ الْمُحَاضَرَةِ ، مِنْ هَوَاةٍ ٣ رِیَاضِيَةٍ
 كُرَةِ السَّلَةِ ٤ .
 - هَلْ كِتَابٌ نَافِعٌ ؟ .
 - الصَّدَقُ وَالْإِخْلَاصُ هُمَا الْخِصْلَتَانِ تَرْفَعَانِ شَأْنَ الْإِنْسَانِ
 وَقُدْرَهُ .

- ۲- عَلم های زیر را اعراب گذاری کرده و چگونگی آنها را بیان کنید :
 - لَمَّا بَنَى أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ مَدِينَةَ بَغْدَادَ رَأَى أَنْ يَهْدِمَ أَيْوَانَ كِسْرَى وَ
 يَسْتَعْمِلَ أَنْقَاضَهُ ٥ فَاسْتَشَارَ وَزِيرَهُ خَالِدَ بْنَ بَرْمَكٍ فِي ذَلِكَ . فَقَالَ خَالِدٌ :
 لَا تَفْعَلْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، فَإِنَّ آيَةَ الْإِسْلَامِ وَمُصَلَّى عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) فَقَالَ
 لَهُ الْمَنْصُورُ : مَا أَبَيْتَ يَا خَالِدُ إِلَّا مَيْلًا إِلَى الْعَجَمِيَّةِ .
 ثُمَّ أَمَرَ الْمَنْصُورُ بِهِدْمِهِ ، فَقَسَّحَتْ فِيهِ ثُلُمَةٌ ٦ كَانَتْ النَّفَقَةُ عَلَيْهَا أَكْثَرَ
 مِمَّا حَصَلَ مِنْهَا ، فَأَمْسَكَكَ الْمَنْصُورُ وَقَالَ : يَا خَالِدُ قَدْ صِرْنَا إِلَى رَأْيِكَ .

۱- کیف بکسر کاف [الشنطة] . ۲- فریاد و ناله .

۳- هواخواهان و علاقه مندان . ۴- کرة . . . : بسکتبال .

۵- جمع نقض بکسر نون : آوار [مصالحی که از ساختمان ویران بدست آید] .

۶- سوراخ و شکاف .

الدَّرْسُ العَاشِرُ

ج: الْقِرَاءَةُ

أَحِبُّوا الْأَوْرَاقَ أَيْضاً

أَمَّا بَعْدُ،

لِنَقْضِ ذَلِكِ الرَّبِيعِ، الَّذِي أَسْعَدَنَا وَإِيَّاكُمْ. وَبَقِيَتْ مِنْهُ فِي الْحَدَائِقِ
بَعْضُ الْأَزْهَارِ، عَمَّاً قَرِيبٌ تَسْقُطُ. أَمَّا أَوْرَاقُ الْأَشْجَارِ، فَهِيَ، لَا تَزَالُ
بِرَوْعَتِهَا هُنَا وَهُنَا، هُنَا فِي الْحَدِيقَةِ، وَهُنَاكَ فِي تِلْكَ الْمُرُوجِ الْخَضِرَاءِ.
وَمِنْ عَادَتِنَا نَحْنُ، أَلَّا نَلْتَفِتَ إِلَى الْأَوْرَاقِ، بَلْ نَنْصَرِفُ عَنْهَا،
وَنُوجِّهُ عَيْنَتَنَا إِلَى الْأَزْهَارِ. فَالشُّعْرَاءُ وَالْكَتَّابُ، لَا يَهْتَمُّونَ بِهَا قَدَرُ
أَهْتِمَائِهِمْ بِالْأَزْهَارِ، وَلَا يُعْطُونَهَا حَقَّهَا مِنَ الْأَهْمِيَّةِ؛ وَلِذَا، فَهِيَ لَا تَنْظَهَرُ
فِي كِتَابَاتِهِمْ كَثِيراً. وَالرَّسَامُونَ وَحَدَثُهُمْ، هُمُ الَّذِينَ يَحْتَفِظُونَ بِالْوَرَقَةِ لِأَنَّ
فَهِيَ تَرْمِزُ^٢ إِلَى كَثِيرٍ مِنَ الْمَعَانِي بِالنَّسْبَةِ لَهُمْ.
أَمَّا الْقُدَامَى^٣، فَهُمُ الَّذِينَ قَدَّرُوا قِيَمَةَ الْأَوْرَاقِ. فَقَدْ كَانُوا يَضْفِرُونَ^٤
الْأَكَالِيلَ^٥ مِنْ أَوْرَاقِ الْغَارِ لِمَنْ يَنْتَصِرُونَ فِي الْحَرْبِ. وَاللَّاتِي كُنَّ يَضْعَعْنَ

١ - جمع، مرج (بفتح ميم): چمن، سبزه زار.

٢ - اشاره می کند [مظهري و نموداری می باشد].

٣ - جمع قدیم: قدما، پیشینیان.

٤ - می بافند.

٥ - جمع اکلیل: اکلیل الورد = تاج گل.

٦ - نوعی از درخت.

تَلَكَّ الْأَكَالِيلِ عَلَى رُؤُوسِ الْأَبْطَالِ ، هُنَّ أَجْمَلُ الْفَتَيَاتِ ، اللَّائِي يَعْزِضْنَ رَغْبَتَهُنَّ عَلَى هَؤُلَاءِ الْأَبْطَالِ فِي أَنْ يَصِرْنَ زَوَاجَاتٍ لَهُمْ .

كما أَنَّ الْقُدَامَى أَيْضاً ، قَدْ اسْتَعْمَلُوا وَرَقَةَ الشَّجَرَةِ فِي الزُّخْرُفَةِ^١ عَلَى الرُّخَامِ وَالْمَرَمَرِ وَالْمَجْصَّصَاتِ^٢ ، لِتَزِينِ الْقُصُورِ وَالْمَعَابِدِ وَالنُّصُبِ التَّذْكَارِيَّةِ^٣ وَالْقُبُورِ . وَمَنْ يَذْهَبُ إِلَى رُومَا أَوْ أَثِينَا أَوْ بَارِيسَ أَوْ الْقُسْطَنْطِينِيَّةِ مَثَلًا ، لَا يَرَى هُنَالِكَ مَبْنًى مِنَ الْمَبَانِي الْأَثَرِيَّةِ^٤ ، إِلَّا وَيَدُلُّهُ عَلَى مَا كَانَ لِلْوَرَقَةِ مِنْ تَقْدِيرٍ إِذَاكَ ، بِمَا يُشَاهِدُهُ مِنْ آيَاتِ الزُّخْرُفَةِ ، الَّتِي تَقُومُ أُسَاسِيًّا عَلَى وَرَقَةِ الشَّجَرَةِ كِيَوْحَدَةٍ زُخْرُفِيَّةٍ .

وَالَّذِي حَدَّثَ ، أَنَّ بَاقَاتِ النُّورْدِ أَحْتَلَّتْ مَكَانَ الْأَكَالِيلِ ، وَمَالَ الْفَنُّ إِلَى الْأَزْهَارِ فَأُدْمَجَهَا فِي الزُّخْرُفَةِ . وَكَانَتْ زَهْرَةُ الزَّنْبَقِ هِيَ مَا يُسْتَعْمَلُ عَادَةً فِي الْغَرْبِ ؛ أَمَّا مَا كَانَ مُتَدَاوِلًا فِي الشَّرْقِ ، فَهُوَ : شَقِيقَةُ النُّعْمَانِ^٥ وَالْقُرْنُفْلَةُ^٦ وَزَهْرَةُ اللُّوتُسِ^٧ . وَنُسِيتِ الْوَرَقَةُ شَيْئًا فَشَيْئًا ، وَحَلَّتْ الزَّهْرَةُ مَحَلَّهَا .

فَهَلْ قَصَّرَتِ الطَّبِيعَةُ فِي شَكْلِ الْوَرَقَةِ بِمَا أَزَادَتْهُ^٨ عَلَى الزَّهْرَةِ^٩ ؟ أَنَا شَخْصِيًّا مِمَّنْ لَا يُؤْمِنُونَ بِذَلِكَ ؛ وَإِنَّمَا إِذَا كَانَتْ الطَّبِيعَةُ قَدْ أَظْهَرَتْ جَمَالَ الْمُبَالِغَةِ فِي الزَّهْرَةِ ، فَقَدْ أَظْهَرَتْ جَمَالَ الْإِعْتِدَالِ فِي الْوَرَقَةِ .

كما أَنَّ هُنَاكَ دَائِمًا ، يُوجَدُ الْحَدُّ الْمَشْتَرَكُ بَيْنَهُمَا . فَتَرَى أَزْهَارًا فِي شَكْلِ

١- تزيين و نقش کاری .

٢- گچ کاریها .

٣- ستونهای یادبود .

٤- باستانی .

٥- درآمیخت .

٦- نوعی از لاله .

٧- میخک .

٨- نوعی از گل که نزد فراعنه مصر مقدس بود .

٩- تقویت کرد .

الأوراقِ وَلَوْنِهَا، وأوراقاً في شكلِ الأزهارِ وألوانها ؛ بَلْ هُنَاكَ الْأَوْرَاقُ ذاتُ الرَّائِحَةِ الجميلةِ الَّتِي تفوقُ رائحةَ الأزهارِ ؛ وَهُنَاكَ الأزهارُ عَدِيمةُ الرائحةِ . وَمِنْ قُطْفٍ وَرْدَةٍ دُونَ وَرْقَةٍ خَضْرَاءَ عَلَى عُوْدِهَا ، فَقَدْ أَفْقَدَهَا نِصْفَ جَمَالِهَا .

* * *

لقد ذَهَبَتْ ذاتُ شتاءٍ^١ إِلَى بَعْلَبَكْتٍ ، وَخَرَجَتْ لِلنَّزْهَةِ^٢ يوماً بعدَ أَنْ تَوَقَّفَ المطرُ وَصَفَتِ السَّمَاءُ وَظَهَرَ قَوْسُ قُزَحٍ فِيهَا كَخَطٍ مِنَ الْأَزْهَارِ وَسَطَ حديقَةٍ . وَبَيْنَمَا كُنْتُ أَتَجَوَّلُ أُعْجِبْتُ شَجَرَةً^٣ بديعةً^٤ أَوْرَاقُهَا، فَأَخَذْتُ مِنْهَا وَرَقَتَيْنِ ، صَبَرْتُهُمَا ؛ وَوَضَعْتُهُمَا تَحْتَ لَوْحِ الزُّجَاجِ عَلَى مَكْتَبِي . وَصِرْتُ كُلَّمَا نَظَرْتُ إِلَى هَاتَيْنِ الْوَرَقَتَيْنِ ، اللَّتَيْنِ جَفَّتَا مَعَ احْتِفَاطِهِمَا بِشَكْلَيْهِمَا اللَّذَيْنِ كَانَا ، أَشْعُرُ^٥ بِأَنِّي فِي أَحْضَانِ الطَّبِيعَةِ النَّصْرَةِ^٦ ، وَأَنَّ الرَّبِيعَ يَتَنَفَّسُ حَوْلِي . وَكَمْ أَلْهَمْتَانِي مِنَ الْمَعَانِي وَالْأَفْكَارِ !! فَقَدْ أَضْفَيْتَا عَلَى نَفْسِي مِنَ الْبَهْجَةِ وَالنَّشَاطِ ، مَا لَمْ تُضَفِّهِ الْأَزْهَارُ .

وعندما يَأْتِي الْخَرِيفُ ، تَحْمُرُّ أَوْرَاقُ وَتَصْفَرُّ أُخْرَى ؛ فَإِذَا هِيَ فِي جَفَافِهَا كَالْأَزْهَارِ الْبَانِعَةِ فَلَا يَعْتَرِيهَا مَا يَعْتَرِي الْأَزْهَارَ مِنْ ذُبُولِ الْمَوْتِ ؛ بَلْ ، تَجْمَعُ طَرَفَةً^٧ اللَّوْنِ إِلَى لُطْفِ الشَّكْلِ ؛ ثُمَّ تَسْقُطُ عَلَى الْأَرْضِ ، كَصَفَائِحِ^٨ الذَّهَبِ وَرَقَائِقِ الْبُرْنَزِ ، الَّتِي تُسْتَخْرَجُ مِنْ مَقْبَرَةٍ فِرْعَوْنِ ؛

١- زمستاني ، يك زمستان .

٢- گردش و تفریح [الفسحة] .

٣- نادر ، شگفت انگیز و خوب .

٤- خشکایدم .

٥- میزکار و بمعنای دفترکار نیز می آید .

٦- خشک شدند .

٧- خرم .

٨- تازگی .

٩- جمع صفيحة : لوحه [امروز بمعنای حلب نیز می آید] .

أَوْ كَلَوْنَ مَاءِ النَّيْلِ أَوْ الدَّانُوبِ أَثْنَاءَ فَيْضَانِهِ . وَهُنَا ، يُسْرِعُ إِلَيْهَا أَصْحَابُ مَحَالِّ الْأَزْيَاءِ ، فَيَأْخُذُونَهَا ، لِيَعْرِضُوهَا خَلْفَ الْوَاجِهَاتِ الزَّاجِجَةِ ٢ فِي مَحَافِظَ مَنْ مَخْمَلٍ أَسْوَدَ . فَهِيَ تُوَكِّدُ لِلْجُمْهُورِ أَنَّ الشِّتَاءَ قَدْ قَدِمَ ، وَأَنَّ الضَّرُورَةَ تَقْتَضِي شِرَاءَ الْمَلَابِيسِ الشِّتَوِيَّةِ .

عزيزي زينب^١ ، عزيزي رضوان^٢ ، لَقَدْ وَصَلْتَنِي رِسَالَتُكُمَا وَعَلِمْتُ مَا كَانَ فِيكُمَا بِالنِّسْبَةِ لِأَحْمَدَ ، وَأَعْجَبَنِي مِنْ خَالِدٍ تَدَخَّلُهُ ، وَأَنَّهُ طَيِّبَ خَاطِرُهُ . وَلَقَدْ كَتَبْتُ لَكُمُ هَذَا الْمَوْضُوعَ لِمَسَاءِ نَيِّ مِينَكُمَا مِنْ تَصَرُّفِ شَأْنٍ بِالنِّسْبَةِ لِأَحْمَدَ . نَعَمْ ، أَسَلَّمُ مَعَكُمْ بِأَنَّ الْإِنْسَانِيَّةَ شَجَرَةٌ وَالشَّبْعَاءُ أَزْهَارُهَا . وَلَكِنْ إِذَا كَانَ فَضْلُ الزَّهْرَةِ ، هُوَ حِفْظُ النَّوعِ ، فَفَضْلُ الْوَرَقَةِ فِي هَذَا الصَّدَدِ لَا يَقِلُّ عَنْهَا . فَالْوَرَقَةُ تُؤَدِّي وَظَائِفَ كَعَمَلِيَّةِ التَّنَفُّسِ وَالنَّتَجِ ٣ وَالتَّمْثِيلِ الْكُلُورُوفِيلِيِّ ، الَّتِي لَوْلَاهَا لَمَاتِ النَّبَاتُ وَصَوَّحَتِ الزَّهْرَةُ . وَلَا يُمَكِّنُ أَنْ تَتَكَبَّرَا عَلَى أَخِيكُمَا فِي الْإِنْسَانِيَّةِ لِتَفَوْقِكُمَا وَنُبُوغِكُمَا ؛ بَلْ أَحِبَّاءَ الْآوَارِقِ أَيْضاً وَإِنْ كَانَ النَّاسُ جَمِيعاً يُحِبُّونَ الْأَزْهَارَ .

١- جمع زى : پوشش [مزن بكسر ميم و ضم زا] .

٢- الواجهات ... جمع واجهة : ويترين [نماي ساختمان و مغازه] .

٣- عملية اخراج الماء الزائد عن حاجة النبات ، كالعرق عند الانسان .

٤- عملية تحويل الموارد الممتصة من التربة الى مواد صالحة للغذاء وعن طريقها

تكتسب أعضاء النبات ألوانها .

٥- خشك مى شد .

الدَّرْسُ الحَادِي عَشَرَ

الف : الصَّرْفُ

أَدَوَاتُ الشَّرْطِ :

— إِن تَدْرُسُوا جَيِّدًا تَنْجَحُوا فِي الْإِمْتِحَانِ .

— قَالَ : عَزَمْتُ السَّفَرَ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ . قُلْتُ : مَتَى تَصِلُ ؟ أَذْكَرُنِي
بِالدُّعَاءِ ، مَا تُقَدِّمُ لِلنَّاسِ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُهُ عِنْدَ اللَّهِ . قَالَ : مَنْ يَسْأَلُنِي الدُّعَاءَ يُبَشِّرُنِي
بِقَبُولِ الْفَرِيضَةِ .

قَالَ : أَيْنَمَا أَنْظُرُ أَشَاهِدُ آيَةً لِيُوحِدَانِيَةِ اللَّهِ . قُلْتُ : كَيْفَمَا يَكُنْ
إِيمَانُكَ يَكُنْ قَرْبُكَ مِنَ الْحَقِيقَةِ .

— مَهْمَا يَعْبُدُ الْجَاهِلُ لَا يَصِلُ إِلَى مَكَانَةِ الْعَالِمِ عِنْدَ اللَّهِ . وَأَيُّ إِنْسَانٍ
يَتَّخِذُ مِنَ الْعِلْمِ سُلْمًا^١ يَصْعَدُ إِلَى أَعْلَى دَرَجَاتِ الْكَمَالِ .

ملاحظه :

۱- در این درس ملاحظه می کنید که واژه های، إِنْ (اگر)، مَتَى (هرزمان)، مَا (هرچه)، مَنْ (هرکس)، أَيْنَمَا (هرجا)، كَيْفَمَا (هرطور)، مَهْمَا (هرچه)، أَىَّ (هر) بر سر جمله هائی آمده اند و باعث شده اند که در آن جمله ها دو فعل مجزوم شود. چون در این جمله ها معنای شرط موجود است به آنها عوامل شرط می گویند و تعداد آنها یازده است ولی ما به ذکر مهمترین آنها اکتفا کردیم. این عوامل را همیشه باید در صدر جمله شرط آورد.

۲- به این عبارت توجه کنید: إِنْ تَدْرُسُوا... تَنْجَحُوا. فعل نخستین «تدرسوا» را شرط، و فعل دوم «تنجحوا» را جواب شرط نامند. فعل شرط و جواب شرط از نظر ماضی و مضارع ممکن است به سه صورت بیاید :

الف - إِنْ تَسْأَلْنِي أُجِيبُكَ.

ب - إِنْ صَبَرْتَ تَنْظُرَ.

ج - إِنْ رَسَيْتَ^۱ فِي الْإِمْتِحَانِ فَسَلِّتَ^۲ فِي الْحَيَاةِ.

۳- بر سر جمله جواب گاه می توانیم و گاه مجبوریم که یک «ف» درآوریم، که آنرا «فاء» جواب گویند.

و بطور کلی در شش مورد وجوباً و در دو مورد جوازاً این «ف» بر سر جمله جواب درمی آید. در این باره از استاد توضیح بنخواهید.

۴- جمله شرط پیوسته فعلیه است ولی جمله جواب گاه فعلیه (ملاحظه ۲) و گاه اسمیه است مانند: إِنْ تَغْفِرَ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

۱- رفوزه شدی.

۲- در زندگی شکست خوری.

أَدَوَاتُ الْاِسْتِفْهَامِ :

— مَنْ الَّذِي كَلَّمَكَ فِي التَّلِفُونِ (الهاتف) وماذا كَانَ يُرِيدُ؟

— زميلي محمد، وَطَلَبَ مِنِّي مِعْاداً لِنُخْرُجَ مَعاً إِلَى النُّزْهَةِ .

— إِلَى أَيْنَ تَذْهَبَانِ؟

— إِلَى السَّيْنَةِ .

— مَتَى؟

— فِي السَّاعَةِ الثَّامِنَةِ مَسَاءً .

— وَكَيْفَ تَغَادِرُ الْبَيْتَ وَالْجَوَّ مُمْطِرٌ؟ مَا رَأَيْكَ فِي أَنْ تَحْمِلَ مَعَكَ

مِمْطَرَةً^١ وَمِظْلَةً^٢؟

— لَا بَأْسَ .

— وَكَمْ سَاعَةً تَغِيبُ عَنِ الْبَيْتِ؟

— سَأَعُودُ إِلَى الْبَيْتِ بَعْدَ نِهَآةِ الْعَرَضِ السَّيْنَائِيِّ^٣ مُبَآشَرَةً^٤... أَتُقَرِّضُنِي

عِشْرِينَ تَوْماناً؟

— لَا، فَكَمْ مِنْ مَرَّةٍ أَقْرَضْتُكَ كَذَا وَكَذَا تَوْماناً وَلَمْ تُسَدِّدْ شَيْئاً .

١- بارانی . وبه پالتو « معطف » گویند .

٢- چتر .

٣- نمایش فیلم .

٤- بلافاصله [مستقیماً ، رأساً] .

٥- چیزی از آنرا نپرداختی و باز پس ندادی .

ملاحظه :

۱- در اینجا آنچه را که اسم استفهام می خوانیم مشاهده کردید. مجموعه این اسمها یازده است و ما به ذکر مهمترین آنها اکتفا می کنیم: مَنْ ، (چه کسی؟) ، ما (چه چیزی؟) ، ماذا (چه چیزی؟) ، مَتَى (کی؟) ، اَيْنَ (کجا؟) ، كَيْفَ (چگونه؟) ، كَمْ (چند؟) ، أَيْ (کدام؟) .

-۲-

اشتباه نکنید : $\left. \begin{array}{l} \text{کم کتاباً عندك؟ : چند کتاب داری؟} \\ \text{کم کتاب عندك! : چقدر کتاب داری! یا: کم من کتاب عندك!} \end{array} \right\}$
در جمله اول ، کم را « کم استفهامیّه » نامند و اسمی که بعد از آن می آید منصوب و مفرد است .

در جمله دوم کم را « کم خبریه » نامند و اسم بعد از آن مجرور است ، وغالباً بصیغه جمع می آید و بجملة فعلیه نیز اضافه میشود مانند: کم كنت أتمننى أن أراك مبتهجاً .

۳- در آخرین جمله این درس واژه « كَذَا » دوبار تکرار شده و اسم بعد از آن منصوب آمده است « كَذَا » را در چنین ترکیبی « کنایه » می نامند :

* * *

آیات زیر را حفظ کنید. در آنها مثالهایی برای اسم استفهام و اسم شرط آمده است :

وَأَنْتَ لِكُلِّ مَا تَهْوَى تَبَوُّعٌ ؟ ^۱	وَكَيْفَ تُرِيدُ أَنْ تُدْعَى حَكِيمًا
أَيُّنَ ذَاكَ الْبُيُوتَانُ ذُو الْإِحْكَامِ ؟	أَيُّنَ تِلْكَ الْقُصُورُ الدُّورُ فِيهَا
وَفِكْرُهُ وَقَفٌ عَلَى عَثْرَتِكَ ^۲	كَمْ مِنْ صَدِيقٍ مُظْهِرٍ نَصِيحَةٍ
يَسْجِدُ مُرَّأً بِهِ الْمَاءَ الزُّلَالَا .	وَمَنْ يَكُ ذَا فَمٍ مُرٍّ مَرِيضٍ
وَأَنْتَ مَهْمَا تَأْمُرِ الْقَلْبَ يَفْعَلُ ؟	أَغْرَكَ مِنِّي أَنْ حُبَّتْ قَاتِلِي

۱- پیرو و تابع میشود.

۲- لغزش تو.

تمرین :

۱- به جای نقطه‌های زیر اسم شرط مناسبی گذاشته هر تغییری که از نظر اعراب لازم است در فعل بدهید.

... یَمْشِی عَارِیَ الصَّدْرِ یُصَابُ بِالزُّكَامِ .

... یَأْتِی الصَّیْفُ یَسْعَى النَّاسُ إِلَى الْمَصَایِفِ .

... تَدْخِرُهُ^۱ النَّمْلَةُ فِي الصَّیْفِ تَأْكُلُهُ فِي الشَّتَاءِ .

... یَنْزِلُ الضَّیْفُ یُكْرِمُهُ اللهُ .

... یَكُونُ الْوَالِدُ یَكُونُ الْوَلَدُ .

... طَالِبٌ یَجْتَهِدُ یَرْضَى الْأَسَاتِذَةُ عَنْهُ .

۲- مکالمه کوتاهی بین دو دوست بنویسید و اسمهای استفهام زیر را در آن بکار

برید :

مَنْ ، مَا ، أَيْنَ ، مَتَى ، كَمْ .

۱- الادخار به تشدید دال : اندوختن و پس انداز کردن ، و «توفیر» نیز بهمین معنی می‌آید مانند : صندوق الادخار ، و صندوق التوفیر.

الدَّرْسُ الحَادِي عَشَرَ

ب : النَّحْوُ

الظُّرُوفُ :

وَصَلَ بِيَا لَامْسٍ إِلَى مَطَارٍ « مَهْرآبادَ » عَبْدُ الْجَبَّارِ صَدِيقِي الْعِرَاقِيُّ. وَمُنْذُ أَنْ
وَصَلَ إِلَى الْمَطَارِ، وَهُوَ مُصَمِّمٌ عَلَيَّ أَنْ يَمَخْتَصِرَ رِحْلَتَهُ عَلَى زِيَارَةِ « عَبَّادَانَ » فَقَطْ.
وَكَانَ رَأَى أَنْ نَشَاهِدَ مَتَاحِفَ « طَهْرَانَ » أَوَّلًا، وَأَنْ نَنْذَهَبَ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى حَيْثُ
يُرِيدُ. وَلَكِنَّهُ أَبِي وَصَمِّمَ عَلَيَّ رَأْيَهُ. وَعِنْدَئِذٍ أَخَذْنَا السَّيَّارَةَ وَذَهَبْنَا إِلَى « الْأَهْوَازِ »،
حَيْثُ قَضَيْنَا لَيْلَةً لَدَى أَعْضَاءِ هَيْئَةِ الْإِذَاعَةِ؛ وَمِنْ ثَمَّ تَوَجَّهْنَا إِلَى « عَبَّادَانَ ».
وَلَمَّا شَاهَدْنَا الْمَشَاعِلَ تَطَلَّقَ لَهَيْبِهَا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَ الْمَدِينَةِ، وَالْمُبَانِي مُتَوَاضِعَةً
تَحْتَهَا، وَتَجَلَّى لَنَا مَظْهَرُ الثَّرْوَةِ الطَّبِيعِيَّةِ، قُلْتُ لَهُ: هُنَا آبَارُ الذَّهَبِ
الْأَسْوَدِ، هَذِهِ النِّعْمَةُ الَّتِي تَفَجَّرَتْ عَلَى الشَّعْبِ الْإِيرَانِيِّ مِنَ لَدُنْ اللَّهِ الْكَرِيمِ مِنْذُ
أَكْثَرَ مِنْ نِصْفِ قَرْنٍ تَقْرِيْبًا. وَلَمَّا اكْتَشَفَ النَّفْطُ بَدَأَ الْحَفَرُ أَيْنَ وَجِدَتْ
آثَارُهُ، ثُمَّ كَثُرَتْ الْأَيْدِي الْعَامِلَةُ، وَتَقَدَّمتِ الصَّنَاعَاتُ، وَارْتَفَعَ مُسْتَوَى
النَّحْيَةِ كَمَا تُشَاهِدُ الْآنَ.

قَالَ: لَمْ أَرَ الْبَيْتْرُولَ الْخَامَ قَطُّ، وَكُنَّا قَدْ وَصَلْنَا إِلَى مَعْمَلِ التَّكَرِيرِ^١، قُلْتُ لَهُ:
لَقَدْ وَصَلْتُ الْآنَ حَيْثُ تَجِدُ مَا تَشَاءُ، فَأَنْتَى سِرْتُ، سَتَجِدُ شَيْئًا جَدِيدًا
عَلَيْكَ. ثُمَّ قُلْتُ: لَمْ أَسْمَعْ عَنْ تَارِيخِ كَشْفِ الْبَيْتْرُولِ فِي الْعِرَاقِ مِنْ قَبْلُ
وَأَيْنَ وَأَيَّانَ اكْتَشِفَ!

قَالَ: مَتَى نَنْتَه مِنْ هَذِهِ النِّجَوْلَةِ^٢، أَشْرَحُ لَكَ الْكَثِيرَ عَنِ النَّفْطِ الْعِرَاقِيِّ.

١- پالایشگاه = [مصفى البترول].

٢- گردش و بازديد.

ملاحظه :

۱ - در این درس ظرف های مبنی شرح داده شده است .
 ظرف واژه ای است که بر زمان یا مکان دلالت دارد ، و بردو قسم است : معرب و مبنی . ظرف معرب معمولاً اسم متصرفی است منصوب که بر زمان یا محل دلالت می کند :
 يوم الجمعة (روز جمعه) ، فوق الشجرة (بالای درخت) . این مطلب را مجدداً در باب مفعول فیه خواهید دید .

۲ - ظرف های مشهور مبنی شانزده عدد اند :
 لَدُنْ ، لَدَى ، آيِنَ ، هُنَا ، ثَمَّ = برای مکان .
 اِذْ ، اَمْسَ ، مُذْ وَمُنْذُ ، قَطْ ، لَمَّا ، اَيَّانَ ، مَتَى ، اَلْآنَ = برای زمان .
 حَيْثُ ، اُنْثَى = برای زمان و مکان .
 اشتباه نکنید :

الف - «حَيْثُ» همیشه «حَيْثُ» تلفظ می شود حتی اگر حرف جری بر سر آن درآید ، و نیز معمولاً به جمله اضافه می شود ، مانند اِذْ هَبْ اِلَى حَيْثُ الطَّلَابُ اجتمعوا .
 ب - اَمْسَ : اگر به معنی دیروز باشد مبنی بر کسر است . اما اگر حرف تعریف بر آن درآید یا اضافه شود و یا اصولاً بمعنی یکی از روزهای گذشته (نه دیروز بالأخص) باشد اعراب می پذیرد .

ج - «لَدُنْ» و «لَدَى» : همیشه به اسم اضافه می شوند و آنرا مجرور می کنند :
 د - «قبل» و «بعد» از ظروف دایم الاضافه اند که گاه مضاف الیه آند و حذف شود لذا در دو صورت معرب و در یک صورت مبنی بر ضم می باشند ، مانند :
 جاء محمدٌ قبلَكَ : معرب .

رایتُ هذا الكتابَ قبلاً : معرب .
 والله الامرُ مِنِّي قبلُ وَمِنِ بعدُ : مبنی .

تمرین :

- ظروف زیر را در جمله های کوتاهی استعمال کنید : لَمَّا، حَيْثُ، لَدَى، أَيْنَ، مَتَى، أَمْسَ، الْآنَ .
- در جمله های زیر ، واژه های فارسی را برداشته ، واژه عربی مناسبی بگذارید :
- انزِلْ (جائیکه) المُنَاخُ^۱ طَيِّبٌ .
- (نزد تو) مواهَبُ ، فَأَحْسِنْ^۲ إِسْتِغْلَالَهَا .
- اللَّهُمَّ أَلْهِمْنَا (از نزد خود) رُشْدًا .
- مَا اشْتَعَلَتْ نَارُ الْفِتْنَةِ (هرگز) .
- (هنگامی که) هَاجَرْتُ ، افْتَقَدْتُ بِلَادِي .
- لَمْ يَحْضُرِ الْأَسْتَاذُ (دیروز) إِلَى الصَّفِّ .

۱ - - آب و هوا .

۲ - بهره برداری [سوء استفاده کردن] .

الدَّرْسُ الحَادِي عَشَرَ

ج - أَلْقِرَاءَةُ

إِتَّفَقَ الْأُسْتَاذُ وَالتَّلْمِيزُ عَلَى أَنْ يَتَعَلَّمَ الثَّانِي الْقَانُونَ عِنْدَ الْأَوَّلِ . قَالَ الْأُسْتَاذُ : مَنْ يُعَلِّمُ يُوَجِّزُ ؛ تُكْمِلُ دِرَاسَةَ الْقَانُونَ عِنْدِي ، وَتَدْفَعُ لِي مَبْلَغَ كَذَا . قَالَ التَّلْمِيزُ : مَنْ يَتَعَلَّمُ وَيَجْجَحِدُ حَقَّ الْأُسْتَاذِ يَبْدَأُ حَيَاتَهُ بِالْفَشَلِ ؛ وَلَكِنْ لِي شَرْطًا وَاحِدًا ، هُوَ : « إِذَا مَا أَكْسَبُ أَوَّلَ قَضِيَّةٍ أَدْفَعُ لَكَ أَجْرَكَ » . وَحُرِّرَ الْعَقْدُ^١ بَيْنَهُمَا . وَالتَّزَمَ الْأُسْتَاذُ الدَّرْسَ عَامِينَ ؛ وَمَا يَقُولُ الْأُسْتَاذُ أَوْ يشرحُ مِنَ الْقَانُونَ ، يَسْتَوْعِبُهُ التَّلْمِيزُ ، حَتَّى عَلِمَ الْقَانُونَ وَأَصْبَحَ فِي نَظَرِ الْأُسْتَاذِ عَالِمًا كُفَّاءً . فَطَالَبَهُ الْأُسْتَاذُ بِأَجْرِهِ قَائِلًا : أَلَا تَرَانِي مُسْتَحِقًّا لِلْأَجْرِ الَّذِي تَعَاقَدْنَا عَلَيْهِ ؟ قَالَ : الْوَاقِعُ أَنْتَى مَهْمَا أَجَرْتُكَ قَصَّرْتُ فِي تَقْدِيرِكَ . وَأَيُّ مَبْلَغٍ أَقْدَمَهُ لَكَ ، يَقْضِرُ عَنْ إِيْفَاءِ حَقِّكَ ، وَلَكِنِّي الْآنَ رَجُلٌ قَانُونِيٌّ أَرَى أَنَّ الْإِلْتِزَامَ بِنَصِّ الْعَقْدِ أَوْلَى وَأَوْجِبُ . قَالَ الْأُسْتَاذُ :

كَيْفَا تَنْتَصِرُ^٢ ، وَلَكِنْ مَتَى يَنْتَهِي الدَّرْسُ يُسْتَحَقُّ الْأَجْرُ ، وَمَا دَخَلِي إِذَا تَرَكْتَ مِهْنَةً^٣ الْقَانُونَ ؟ وَكَيْفَ إِذَنْ أَحْصِلُ أَتَعَابِي ؟ ! هَلْ تُمَانِعُ فِي أَنْ تَكُونَ قَضِيَّتُنَا أَوَّلَ قَضِيَّةٍ لَكَ ؟ قَالَ التَّلْمِيزُ مَهْمَا تَأْمُرُ أَتَقْبَلُ ، وَفِعْلًا رَفَعَ الْأُسْتَاذُ الدَّعْوَى أَمَامَ الْمَحْكَمَةِ^٤ ؛ وَمِثْلًا^٥ فِي الْجُلُوسَةِ ؛ وَسَأَلَ الْقَاضِي الْمَدْعَى : مَنْ .. ؟

١ - قَرَارِدَاد . [الْإِتْفَاقِيَّة]

٢ - مَرَا جِه ، بَمَنْ جِه .

٣ - شَغَلَ .

٤ - مَزَدَ وَحَقَّ الْعَمَلِ .

٥ - رَفَعَ ... اِدْعَاؤَهُ رَا تَقْدِيمَ دَادِ كَاهِ كَرْدَ .

٦ - حَضُورَ يَافِتَنَدُ .

مِنْ أَيْنَ؟ ماذا تريد؟ ما دليلك؟ وما إلى ذلك من الأسئلة المعتادة. قال: أتنا
أطالب المدعى عليه بمبلغ كذا أتعاباً^١ إلى على تعليمه القانون. قال المدعى عليه
(= التلميذ): إن تحكم المحكمة على له بمبلغ الأتعاب، أخسر القضية الأولى؛
فلا يستحق شيئاً. وإن تحكم لي، أكسب القضية؛ وعندئذ لأدفع له شيئاً بمقتضى
الحكم. أيتأ تر المحكمة أقبله. فأجاب الاستاذ:

أين يقف المدعى عليه أقيف. فإن يخسر القضية أكسب الدعوى بمقتضى
حكم المحكمة، وإن يكسبها أكسب الدعوى بمقتضى العقد، وأيتأ تر المحكمة
أقبله.

وهنا تعادل الدفاعان، ووقعت المحكمة في إحراج^٢؛ فرفعت الجلسة
للمدأولة^٣. وكنتم من مشكل يُحير القضاة، وكمن حق ضائع لعدم إمكان
الحكم. وأعيدت الجلسة للمرافعة^٤.

قال القاضي: لقد استشكلت القضية، فكيف ترجع المحكمة طرفاً؟ وأى
حكم تصدر، إذا تعادل الطرفان؟ أفلا تصطلحان؟ قال الاستاذ: على ماذا؟
قال التلميذ: على ما؟

قال القاضي: على أنه أيتأ أن يوجد التراضي، ينتف وجود القاضي.

١ - حق الزحمه .

٢ - بن بست ، محظور .

٣ - اسروز بمعناى ، مشورت و تبادل نظر بكار مى رود .

٤ - اقامه دعوى .

الدَّرْسُ الثَّانِي عَشَرَ

ألف - الصَّرْفُ

المصدر :

كتابةُ القِصَّةِ والمِقالَةِ ، وقولُ الشعرِ ، وعزْفُ الموسيقى^١ ، ورسمُ اللّوْحَاتِ^٢ ، ونَحْتُ التَّمَاثِيلِ^٣ ، وعَرْضُ المَسْرُوحِيَّاتِ كُلِّهَا فنونٌ جميلةٌ^٤ في اعتبارِ أهلِ الفنِّ وصناعةِ الكتابةِ ، مثلاً ليست من السَّهولةِ بحيثُ أنَّ كلَّ قولٍ يَحُوزُ قبولَ القاريِّ ، كما أنَّ سَماعَ الشعرِ قد يُحدِثُ صُداً في بعضِ الأحيان وقد تُنتقَدُ خُضْرَةُ لوحَةٍ فنيَّةٍ ، أو ازديادُ صُحْرَتِهَا^٥ لأنَّها لا تُتَّفِقُ مع ذوقِكَ ويحدِثُ أحياناً أنَّ النُّظَّارَ يُظهِرونَ إِبْراءَهم بدونِ هيجانٍ بأنَّ يَسْرُكُوا المسرحَ . والسَّبَبُ أنَّ تِجَارَةَ الفنِّ غَلَبَتْ على أَصَالَتِهِ ، وَاكْتَفَوْا بِفَرَحِ الجَيْبِ على حسابِ مَرَضِ المزاجِ وخاصةً بعدَ رحيلِ كِبَارِ الفَنَّانِينَ وَتَرْكِهِ مَيْدَانَ الفنِّ للأُدْعِيَاءِ . فَإِنْتاجُ الفنِّ يَحْتَاجُ إِلَى صِدْقِ أَنْفَعَالِ الفَنَّانِ وَهَذَا الصِّدْقُ يَعْنِي اسْتِبْعَادَ كُلِّ افْتِعالٍ^٦ فِي الْعَمَلِ الفَنِّيِّ ،

١ - نواختن موسيقى .

٢ - تايلو كشيدين .

٣ - مجسمه تراشی .

٤ - هنرهای زیبا .

٥ - خاکی رنگ به سرخی .

٦ - ساختگی . [مُفْتَعَل ، مُخْتَلَق : پوچ و بی اساس] .

ولكنَّ الصدقَ وحدهُ لا يكفي لِتَقْدِمةِ العَمَلِ الفَنِّيِّ إلى الجُمهورِ تَقْدِماً كافياً،
فلا بُدَّ من وجودِ مُشاركةٍ وأرتباطٍ ومزاجٍ بينَ الفنَّانِ وبينِ الجُمهورِ وهذا لا يَتأتَّى
إِلَّا عِنْدَ آخْتِبارِ الفنَّانِ المَواضِيعَ الَّتِي تَحوزُ اِهْتِمامَ الجُمهورِ وتُتَرَجِّمُ عن المِشاعِرِ
الانسانِيَّةِ المُشترَكةِ .

ملاحظه :

- ۱- در این درس مصادری گوناگون، چه ثلاثی مجرد، چه ثلاثی مزید و چه رباعی آمده است در درسی که ویژه ابواب ثلاثی مزید و رباعی بود دیدیم که از روی قاعده‌ای خاص مصدر هرباب به دست می‌آمد، اینگونه مصادر را قیاسی می‌نامند، اما وزن مصادر ثلاثی مجرد قاعده خاصی ندارد یعنی، این مصادر سماعی هستند و باید آنها را حفظ کرد.
- ۲- نوع دیگری مصدر نیز داریم که آنرا مصدر میمی می‌خوانیم و از فعل‌های ثلاثی مجرد سالم بوزن «مَفْعَل» ساخته می‌شود مانند : مَنظَرٌ بمعنی نگاه کردن .
- اگر ثلاثی مجرد، معتل الفاء و اوای باشد، مصدر میمی آن بوزن «مَفْعِل» می‌آید : وَعَدَ ، يَعِدُ ← مَوْعِدٌ بمعنی وعده دادن .
- اما مصدر میمی از فعل‌های ثلاثی مزید ، بوزن فعل مضارع مجهول است^۱، جز اینکه بجای حرف مضارع میم مضموم می‌گذاریم : يُكْرِمُ ← مُكْرِمٌ .

۱- اسم مکان و زمان و مصدر میمی و اسم مفعول از فعل غیر ثلاثی مجرد بر یک وزن می‌آیند ، به درس چهاردهم رجوع کنید .

الجمعُ المكسّر :

مِنْ الْأَفْلامِ الْمُؤَفَّقَةِ ، فَلِمَ رَأَيْتُهُ عَنْ مَكَائِدِ الْوُثْنِيَّةِ^١ . لِاتِّبَاعِ أَحَدِ الرُّسُلِ وَهُوَ عِيسَى (ع) وَكَيْفَ كَانُوا يُلْقُونَ الرِّجَالَ لِلْأُسْدِ وَالْوَحُوشِ الْكَاسِرَةِ^٢ وَيَحْبِسُونَ الْأَطْفَالَ وَالنِّسَاءَ فِي الْمَعَاقِلِ^٣ وَالسَّرَادِيبِ الْمُظْلِمَةِ تَحْتَ الْأَرْضِ ، الَّتِي لَا يُبْصِرُونَ فِيهَا بَدُونَ اسْتِعْمَالِ الْمَشَاعِيلِ ، وَهَكَذَا كَانَ النَّاسُ يُمَوِّتُونَ فِي قُبُورِ الْأَحْيَاءِ ، خَلْفَ إِرَادَةِ الْمَفَاتِيحِ الظَّالِمَةِ وَالْقُلُوبِ السُّودِ الْمُحْرُومَةِ مِنْ نِعَمِ السَّمَاءِ .

١ - بت پرستی .

٢ - دونده . [المفترسة]

٣ - جمع مَعْقِل : دژ .

ملاحظه :

۱ - هنگامی که در جمع واژه‌ای ، ساختمان اصلی آن دگرگون گردد ، جمع تکسیر خوانده می‌شود ، خواه این دگرگونی در مصوت‌های کوتاه باشد (مانند اُسْد که جمع اُسْداسْت) خواه در حذف حرفی مانند (رُسُل ، جمع رَسول) و خواه در اضافه کردن حرفی (رِجال ، جمع ، رِجُل) . اغلب این جمع‌ها اوزانی سماعی دارند و آنهایی که از قاعده وضابطه‌ای پیروی می‌کنند ، اندك اندك .

۲ - تابلوی زیر مجموعه‌ای از اوزان جمع مکسّر را نشان می‌دهد :

انفس	اَجْداد	اعمدة	فِئَة	حُمُر
اَعین	اَفعال	اَجْراس	اَفْعِلَة	اَطعمَة
اَعین	اَفعال	اَجْراس	اَفْعِلَة	اَطعمَة
انجم	اولاد	افئدة	عِلِیَة	شُقُر

کتب	صور	قطع	هداة	عملة
صحف	عَلَب	فِعْل	رِوَاة	فَعْلَة
صحف	عَلَب	فِعْل	رِوَاة	فَعْلَة
حمر	طرف	مهن	قضاة	طلبة

قردة	سَبَد	کِتَاب	مرضى	رجال
دِبْکَة	رُکْع	عُمَال	فِرْحى	جبال
دِبْکَة	رُکْع	عُمَال	فِرْحى	جبال
فيلة	خَشَع	عَشاق	حَقى	جمال

قلوب	شعراء	انبياء	ولدان	جدران
عُلُوم	عِلْماء	اَتَقِیاء	عِیدان	غدران
عُلُوم	عِلْماء	اَتَقِیاء	عِیدان	غدران
حدود	نِجباء	اوصیاء	سقیان	بلدان

۳- به این وزن‌ها نیز توجه کنید: اَفَاعِلٌ (أقارب) مَفَاعِلٌ (معابد)، فَعَائِلٌ (طبائع)، فَوَاعِلٌ (جواهر) فَعَالِيلٌ (عصافير) اَفَاعِيلٌ (أحاديث). هر جمع مکسری که بطور کلی از نظر هجاء‌های بلند و کوتاه بر وزن مَفَاعِلٌ یا مَفَاعِيلٌ باشد، یعنی خواه مانند مَفَاعِلٌ بامیم شروع شود یا مانند اَفَاعِلٌ باهمزه یا حرفی دیگر، غیر منصرف است یعنی در حال نکره بودن تنوین نمی‌گیرد و علامت جر آن هم فتحه است: بِمَسَاجِدَ، بِأَقْرَبَ... این موضوع را در درس نحو مجدداً خواهید دید.

تمرین :

۱ - مصادر فعل های زیر را پیدا کنید :

ذَهَبَ، خَرَجَ، قَالَ، بَثَّ، كَتَبَ، دَسَّ، شَهِدَ، نَشَرَ، نَجَّحَ، صَلَحَ، جَلَسَ،
 أَرَقَ، بَرَأَ، أَحْسَنَ، أَكْرَمَ، أَنْعَمَ، قَبَّحَ، وَبَّخَ، شَرَّفَ، قَدَّمَ، أَخَّرَ، عَامَلَ، تَاجَرَ،
 نَاصَرَ، وَافَقَ، جَادَلَ، قَاتَلَ، تَصَرَّفَ، تَمَدَّنَ، تَفَحَّصَ، تَفَرَّجَ، تَظَاهَرَ، تَقَارَنَ،
 تَجَادَلَ، تَمَارَضَ، اكْتَسَبَ، اضْطَرَبَ، اصْطَلَحَ، اتَّحَدَ، اصْطَلَمَ، افْتَخَرَ، انْكَسَرَ،
 انْحَلَّ، انْهَدَمَ، انْقَرَضَ، اسْتَعْلَمَ، اسْتَخْرَجَ، اسْتَمَدَّ، اسْتَوْفَى، اسْتَوْلَى، زَلَزَلَ، تَرَجَّمَ،
 تَسَلَّسَلَ، اطْمَأَنَّ، اشْمُزَّ.

۲ - مفرد جمع های زیر را پیدا کنید :

أَنْعَمُ، أَقْفَالُ، أَلْبِيسَةُ، خُضْرُ، رُسُلُ، طُرُقُ، شُعْلُ، خِلَعُ، كَسْبَةُ، نُومُ،
 نُظَّارُ، جِرْحَى، نِبَالُ، رُؤُوسُ، دُخْلَاءُ، أُسْخِيَاءُ: خِرْفَانُ، عُمِيَانُ.

کوشش کنید در حل این تمرینها از کتاب لغت استفاده ننمائید تا راه استفاده از فرهنگهای عربی را نیز بیاموزید.

الدرس الثاني عشر

ب : النحو

إعرابُ جمع التَّكْسِيرِ :

تُفَكِّرُ الدَّوْلَةُ فِي تَعْمِيمِ مَسَارِحِ شَعْبِيَّةٍ^١ فِي أَنْحَاءِ الْبِلَادِ يَكُونُ الدُّخُولُ إِلَيْهَا بِلَاتَذَاكِرٍ وَتُزَوِّدُهَا بِمَقَاعِدٍ كَافِيَةٍ لِعَامَّةِ الشَّعْبِ لِعَرْضِ تَارِيخِهَا الْمَجِيدِ الْحَافِلِ بِحَوَادِثَ وَمَوَاقِعَ وَمَوَاقِفَ وَمَلاحِمٍ^٢ وَمَآثِرٍ^٣ وَمَفَاخِرٍ عَظِيمَةٍ ، فِي مَشَاهِدِ تَمَثِيلِيَّةٍ^٤ تَقْرُبُ الْوَاقِعَ إِلَى أَذْهَانِ النَّاسِ . وَقَدْ خَصَّصَتْ جُزْأً مِّنْ عَوَائِدِهَا لِهَذَا الْمَشْرُوعِ^٥.

وَبَدَأَ تَنْفِيذَ^٦ الْفِكْرَةِ فِي شِيرَازَ بَايْفَادٍ^٧ مَجَامِيْعَ إِلَيْهَا، مِنْ مَشَاهِيرِ فَنِّ الْعَرَفِ وَالْغَنَاءِ وَالْعَرْضِ لِلْمَشَاهِدِ التَّمَثِيلِيَّةِ ، وَقَدْ تَمَّ^٨ أَعْدَادُ مَسْرَحِ ضَخْمٍ فِي الْهَوَاءِ الطَّلَقِ^٩ فِي تَحْتَ جَمَشِيدَ حَيْثُ الْأَثَارُ الْقَدِيمَةُ مِنْ تَمَائِيلَ اسْطُورِيَّةٍ وَابْنِيَّةٍ أَكْثَرِيَّةٍ^{١٠} تُجَسِّمُ تَوَارِيخَ مَجِيدَةٍ وَابْتِغَاءَ سَيْطَرَةِ إِيْرَانِ عَلَى دُنْيَا ذَلِكَ الْوَقْتِ .

١ - تَأْتِرْهَاى عَمُوسى .

٢ - جَمْعٌ ، مَلْحَمَةٌ : حَمَاسَةٌ .

٣ - جَمْعٌ ، مَسْأَثَرَةٌ ؛ نَشَانِهَاى نِيَكْ وَكَارْهَاى بِسَنْدِيْدَهْ كَهْ اَزْكَسِى بِاَقِيْمَانْد .

٤ - صَحْنَهْهَاى تَأْتَرى .

٥ - طَرَحْ ، پَرُوْژَهْ .

٦ - اَجْرَا كَرْدَنْ .

٧ - فَرَسْتَادَنْ ، اِعْزَامَ نَمُودَنْ .

٨ - هَوَاى آزَاد .

٩ - مَجْسَمَهْهَاى اَفْسَانَهْهَاى وَبَنَاهَاى بَاسْتَانِى .

وزُوْدَ الْمَسْرَحِ بِمَصَابِيحَ مَخْتَلِفَةِ الْأَلْوَانِ وَخُصِّصَتْ أَمَاكِنُ لِلضُّيُوفِ الْكِبَارِ
 الْمَدْعُوِّينَ تَمَّ اخْرَاجُهَا طَبَقَ نَمَازَجٍ فَارَسِيَّةٍ أَصِيلَةٍ وَزُوْدَتْ بِأَرَائِكَةٍ وَمَقَاعِدَ
 وَطَنَافِسٍ تُعْتَبَرُ آيَةً فِي رِقَّةِ الصُّنْعِ وَإِتْقَانِهِ لِلْإِسْتِرَاحَةِ فِي فَوَاصِلِ أَعْدَتِ بَيْنَ
 بَرَامِجِ لَيْلَةٍ خَالِدَةٍ يَقْضُونَهَا بَيْنَ مَبَاهِجِ طَبِيعِيَّةٍ وَرَوَائِعِ فَنِّيَّةٍ عَالَمِيَّةٍ عَلَى
 مَرَّءَى مِنْ شَوَاهِدِ تَارِيخِنَا الْعَظِيمِ .

ملاحظه:

- ۱ - در درس صرف به جمع هائی اشاره کردیم که غیر منصرف بودند، در اینجا - چنانکه ملاحظه می شود - مثالهای فراوان آورده ایم که شمارا در آموختن کیفیت آن اوزان یاری می کند خوب است قاعده کلی را یک بار دیگر تکرار کنیم .
هر جمع مکسری که از نظر هجاء بروزن مفاعل یا مفاعیل باشد غیر منصرف است . البته این قاعده فقط در مورد نکره صدق می کند ، یعنی اگر همین اوزان « ال » بگیرند یا به واژه دیگری اضافه شوند اعراب معمولی می پذیرند .
- ۲ - جمع مکسر دیگری نیز داریم که مانند مفاعل و مفاعیل غیر منصرف است :
فُعَلَاء (علماء) و اَفْعَلَاء (انبياء) لکن غیر منصرف بودن آنها به سبب « الف ممدود زائدی » است که در آخرشان اضافه شده است .
این موضوع را در درسهای قبل هم دیده ایم .

تمرین :

درجہلات زیر ، اسمہائی را کہ با حروف درشت تراست جمع تکسیر ببندید و اعراب لازم را بر آنها ظاہر سازید :

- ۱ - هل شاهدت مسجداً في اصفهان ؟
- ۲ - تکرّمْ علیّ بمفتاحِ المكتبةِ .
- ۳ - تحتاج الامّةُ إلى عالمٍ و مدرسةٍ و ساعدٍ لتبني بها مستقبلها .
- ۴ - إلّزمْ جانبَ الاحتياطِ في كلِّ مرحلةٍ من حياتك .
- ۵ - اِسعْ إلى مَخْرَجٍ قبلَ أن تَسعَى إلى مَدْخَلٍ .
- ۶ - التّعاملُ مع مَصْرَفٍ يُعطى فائدةً لك و عائدًا على المجتمعِ ، اَفْضَلُ من حفظِ المالِ في خزانةٍ تحت الأرضِ .

الدَّرْسُ الثَّانِي عَشَرَ

ج : البِقرَاءَةُ

رَكِبَتُ الطَّائِرَةَ مِنْ كازابلانكا (الدَّارُ الْبَيْضَاءُ) بِمَرَاكِشَ قاصِداً طَهْرانَ ، وَكَانَ أَغْلَبُ الطَّرِيقِ فِدْفِداً^١ تَنْتَهَى بِمَهَامِه^٢ عَلَى طُولِ شِمَالِ إِفْرِيقِيَا . ثُمَّ عَرَّجْتُ الطَّائِرَةَ عَلَى الْبَحْرِ إِلَى غَرْبِ آسِيَا وَمِنْهُ إِلَى مَفَاوِزٍ^٣ انْتَهَتْ بِي إِلَى الْمَلِكْلِ ، لِاجْتِرَائِدِ تَسْلِينِي وَلَارِفاقٍ مَعِي ، فَاسْتَعْنْتُ بِالنَّوْمِ عَلَى طُولِ الْمَسَافَةِ . وَكَانَتْ الطَّائِرَةُ ثَقِيلَةً بِمَجَامِيعٍ مُخْتَلِفَةٍ مِنَ الرُّكَّابِ مِنْ عُلَمَاءَ وَخُبَرَاءَ وَسَاسَةِ وَاطْبَاءَ وَتِجَّارٍ وَتَلَامِيذَ مِنْ رِجَالٍ وَنِسَاءٍ ذَوِي مَنَابِتٍ مُخْتَلِفَةٍ وَمَبَادِيٍّ وَمَشَارِبٍ مُتَبَايِنَةٍ جَمَعَتْهُمْ مَصَالِحُ وَمَشَارِيعُ أَوْ مَشَاغِلُ وَمَوَاعِيدُ فِي الطَّرِيقِ الْوَاحِدِ : طَرِيقِ إِيْرانَ . وَأَقْفَتُ لِلْمَرَّةِ الْآخِرَةِ مِنْ سُبَاتِي^٥ عَلَى تَعَابِيرِ تَظْهِيرِ الْأَعْجَابِ ، وَشَاهَدْتُ الرُّؤُوسَ تَتَنَزَّاحُ عَلَى نَوَافِذِ الطَّائِرَةِ وَالْعُيُونَ لَتَوَامِيعَ بِالْفَرَحِ . وَكَانَ هَمُّ الْجَمِيعِ الْحَصُولَ عَلَى مَنَاطِيزٍ وَتَصَاوِيرَ جَدِّ آبَةِ مُنْذُ وَصَلَتْ الطَّائِرَةُ إِلَى سَمَاءِ إِيْرانَ حَيْثُ يُشَاهِدُونَ الْجِبَالَ مِنْ تَحْتِهِمْ تَتَدَاخَلُ فِي تَعَارِيجِ^٦ مَعَ بَعْضِهَا . وَكَانَ الْمَنْظَرُ الْأَكْثَرُ رُوعَةً ، مَا شَهِدْنَاهُ ، عِنْدَ مَا أَخَذَ الطَّيَّارُ يُحَلِّقُ^٧ بِالطَّائِرَةِ فِي سَمَاءِ طَهْرانَ ، حَارِسَةَ الشَّرْقِ .

١ - جَمْعُ فِدْفِدٍ : فِلَات .

٢ - جَمْعُ ، مَهْمَمَةٍ : بِيَابانِ پَهناور .

٣ - جَمْعُ مَفَاوِزَ : بِيَابانِ خَشَك ، صَحْرا .

٤ - بِهْ اصْطِلَاحِ اسْرُوزَ : حَمَلٌ سَيَّ كَرْدَ ، حَامِلٌ بُوْد .

٥ - خَوَابُ .

٦ - جَمْعُ ، تَعْرِيجَ : پِيچَ وَخَم .

٧ - بِهْ پَرِوازِ دَرْسِي آيِد .

مَاذَنُ وَمَسَاجِدُ مُذْهَبَةٍ تَتَبَادَلُ الْأَشْيَعَةَ مَعَ الشَّمْسِ وَمَنَائِرُ وَقِبَابُ زُيْنَتُ
بِالْقَيْشَانِي^١ تَعَكِّسُ مُجَدَّ الْإِسْلَامِ وَفَنَّهُ عَلَى الْمُسْتَقْبَلِ وَمَصَانِعُ وَمَدَاخِنُ
تَلُوحُ^٢ فِي الْفَضَاءِ بِدُخَانِهَا تُعْلِنُ عَنْ مَشَارِيعَ صِنَاعِيَّةٍ وَمَضَامِيرَ^٣ اقْتِصَادِيَّةٍ
لِغَدٍ أَفْضَلَ، وَعَاصِمَةٌ عَظِيمَةٌ نَامِيَّةٌ قَدْ خَرَجَتْ مِنْ مَدَاخِلَ قَدِيمَةٍ إِلَى مَنَافِذَ
جَدِيدَةٍ، فَتَوَلَّدَتْ حَوْلَهَا الْمَدُنُ النَّاشِئَةُ وَالضُّوَا حِى الْعَامِرَةُ. وَدَنَّتِ الطَّائِرَةُ
وَأَزْدَادَتِ الْمَنَاطِيرُ وَضُوحاً وَالْمَدِينَةُ ظُهُوراً قَدْ نُسِغَتْ أَجْمَلُ تَنْسِيقٍ، وَأُخْرِجَتْ
فِي أَحْسَنِ هَنْدَسَةٍ مِنْ شَوَارِعَ رَئِيسِيَّةٍ تَتَوَسَّطُهَا حَدَائِقُ مُتَمَدَّةٌ وَعَلَى جَوَانِبِهَا
أَرْصِفَةٌ مُشَجَّرَةٌ بِأَشْجَارٍ عَالِيَةٍ جَعَلَتْهَا كَالْوَا حَةِ الْخَضِرَاءِ تَدْفَقَتْ تَحْتَهَا
جَدَاوِلُ رَقْرَاقَةٍ^٤ وَاحْتَضَنَتْ بَيْنَهَا مَصَابِيحَ فِضِّيَّةٍ وَعَلَى جَوَانِبِ الْأَرْصِفَةِ قَامَتِ
الْمَبَانِي وَالْعِمَارَاتُ الشَّاهِقَةُ وَتَحْتَهَا حَوَانِيتُ عَامِرَةٍ قَدْ تَدْفَقَتْ السَّيَّارَاتُ سَلَاسِلَ
سَلَاسِلَ فِي شَوَارِعَ تُصَبُّ^٥ فِي مِيَادِينٍ أُقِيمَتْ فِيهَا تَمَائِيلُ شَاهِقَةٍ لِمَشَاهِيرَ مِنْ
عَظَمَاءِ إِيْرَانٍ وَتَمَائِيلُ أُخْرَى مَعْنَوِيَّةٌ رَمَازِيَّةٌ عَلَى مَبَانِي الْحُكُومَةِ كَشَوَاهِدَ وَمَعَالِمَ
بَيْنَ تَارِيخٍ مُجِيدٍ وَرَثَةٍ الْإِيْرَانِيِّونَ وَتَارِيخٍ مُجِيدٍ آخَرٍ يَضَعُونَهُ بِأَيْدِيهِمْ، شَيْءٌ لَعِبَ
بِالْعَوَاطِيفِ وَالْعُقُولِ فَلَمْ نَشْعُرْ بِالطَّائِرَةِ تَهْبِطُ وَالْأَبْوَابُ تُفْتَحُ حَتَّى قِيلَ
لَنَا تَفَضَّلُوا^٦ قَدْ وَصَلْتُمْ سَالِمِينَ.

١ - كاشي.

٢ - نمایان است.

٣ - جمع مضمار: رمينه، عرصه.

٤ - روان شد.

٥ - جاری به نرمی وبا تلاؤلؤ.

٦ - ریخته می شود. در اینجا: سرازیر می شود.

٧ - بفرمائید.

الدَّرْسُ الثَّالِثُ عَشَرُ

الف: الصَّرْفُ

أَلَسَّيْبَةُ :

دَعَانِي صَدِيقٌ بَصْرِيٌّ عَلَى أَكَلَةِ بَغْدَادِيَّةٍ فِي مَقْعِهِ^١ نَوَاسِيٌّ^٢ وَهِيَ عِبَارَةٌ
عَنْ شَيْءٍ^٣ السَّمَكِ النَّهْرِيِّ بِطَرِيقَةٍ فَنِيَّةٍ خَاصَةٍ حَيْثُ يَشْنُونُ الْأَسْمَاكَ الْكُبْرَى
حَتَّى تُصْبِحَ وَرَقِيَّةَ الشَّكْلِ إِذْ يُعْلَقُونَهَا عَلَى عِيدَانٍ سَعَفِيَّةٍ^٤ وَيُشْعِلُونَ تَحْتَهَا
نِيرَانًا حَطَبِيَّةً، وَسَبَبُ امْتِيَازِ هَذِهِ الْأَكَلَةِ أَنَّ الطَّعَامَ لَا يُطَهَّى^٥ عَلَى نِيرَانٍ كَهَرَبَائِيَّةٍ
أَوْ غَازِيَّةٍ. فَالِنَّارُ الْخَشَبِيَّةُ تُظْهِرُ النِّكْهَةَ السَّمَكِيَّةَ وَتَفْتَحُ الشَّهِيَّةَ وَتَسْتَدِرُّ^٦
الْعُصَاةَ الْمَعْدِيَّةَ^٧. وَقَدْ مَ لَنَا السَّمَكُ بِلَوْنِهِ الْبُنِّيُّ^٨ الْحَمْرَاوِيُّ فِي جَوْاءٍ خَوْيٍ
حَيَوِيٍّ عَلَى مَائِدَةٍ مَلَكِيَّةٍ، فَالْتِهَمْنَا الطَّعَامَ بِشَرِّهِ أَشْعَبِيٍّ^٩ وَنَهَرُ دِجْلَةٍ
مُؤْتَنَسٍ بَلِيلَةٍ بَدْرِيَّةٍ، فِي مَجَالٍ مُوسِقِيٍّ شَاعِرِيٍّ. فَخَيَّمَتِ عَلَى النُّجُوءِ أَطْيَافُ

١ - قَهْوَهُ خَانَهُ.

٢ - مَنْسُوبٌ بِهِ «أَبُو نَوَاسٍ» شَاعِرُ عَبَّاسِيٍّ.

٣ - كِبَابُ كَرْدَنٍ.

٤ - مَنْسُوبٌ بِهِ سَعَفٌ : شَاخُهُ دَرَخْتُ خَرْمَا.

٥ - يَخْتَهَ نَمَى شُود.

٦ - مَنْسُوبٌ بِهِ مَعْدَهُ.

٧ - قَهْوَهُ آيٍ.

٨ - مَنْسُوبٌ بِهِ أَشْعَبُ طِمَاعٍ كَهَ مَرْدِيٍّ شَكْمٍ بَارَهُ بُوْد.

كِسْرُويَّةٌ عَبَّاسِيَّةٌ^١.

وعندما، شكرتهُ، قالَ: إِنَّهَا أَكَلَةٌ رِيفِيَّةٌ^٢ ثَانَوِيَّةٌ بِالنِّسْبَةِ لَنَا، أَتَتَكَرَّمُ
وَتَقْبَلُ دُعَوِيَّ عَلَى طَعَامٍ مَدَنِيٍّ^٣؟

١ - اطياف... : رؤيا هائي كه زيبائي ها وعظمت دربار خسروان ايران و عباسيان بغداد را

در بر داشت.

٢ - دهقاني، روستائي.

٣ - شهري.

ملاحظه :

قاعدهٔ نسبت :

با اضافه کردن « یائی مشدد » در آخر هر اسم می توان از آن ، اسم منسوب ساخت ، حال ببینید این یاء را با چه شرایطی می توان به اسم اضافه کرد :

- ۱ - اسمی که مختوم به « تاء مربوطه » باشد : تاء آن حذف می شود : بصره ← بصری .
 - ۲ - اگر در آخر اسم علامات تننیه یا جمع باشد ، حذف می شود .
 - ۳ - اگر اسم بر وزن فَعِیْلَة باشد یاء و تاء آن هر دو حذف می شود : مدینه ← مدنی .
- مگر اینکه واژه خود مضاعف یا معتل العین باشد ، در این صورت یاء آن حذف نمی شود : طَوِیْلَة و جَلِیْلَة ← طَوِیْل و جَلِیْل .

۴ - اگر در آخر اسم یاء مشدد باشد ، چنین منسوب می شود : حی ← حیوی (یاء مشدد کلمه بعد از یک حرف آمده) . نبی ← نبوی (یاء مشدد بعد از دو حرف آمده) کرسی ← تغییر نمی کند (زیرا یاء بعد از سه حرف آمده) .

۵ - اگر لام الفعل واژه ای حذف شده و تنها دو حرف از آن باقی مانده باشد ، حرف محذوف را باز می آوریم : أب ← أَبَوِی .

۶ - نسبت اسم مقصور :

الف - اگر الف مقصور حرف سوم کلمه باشد ، قلب به « واو » می شود : عصا ← عَصَوِی ، فتي ← فَتَوِی .

ب - هرگاه این الف حرف چهارم باشد ، از دو صورت خارج نیست ، یا اصلی است و یا زائد . در صورت اول بیشتر قلب به « واو » می شود . مانند : موسی ← موسوی .

و در صورت دوم ، قلب به واو و حذف هر دو جائز است مانند : حُبَلِی ← حُبَلَوِی و حُبَلَوِی .

این دو مورد در صورتی پیش می آید که حرف دوم ساکن باشد .

ج - اگر الف مقصور حرف پنجم باشد حذف و قلب به واو هر دو جائز است :

مصطفی ← مصطفیّ و مصطفویّ .

۷ - نسبت اسم ممدود :

الف : اگر این الف اصلی باشد بحال خود باقی می ماند . مانند : ابتداء ← ابتدائی .

ب : اگر الف ممدود اصلی نباشد ، ممکن است یا برای تأنیث بیاید یا مقلوب از

حرفی دیگر باشد ، نسبت در این موارد چنین است :

جرء ← حمراویّ (برای تأنیث) .

سماء ← سمائی یا سماویّ (و اصل آن واو بوده : سَمَوَ) .

۸ - نسبت اسم منقوص :

الف : اگر یاء منقوص حرف چهارم باشد : حذف و قلب کردن آن به واو هر دو

جائز است . مانند : قاضی ← قاضیّ و قاضویّ .

ب : اگر این یاء حرف پنجم یا حرف ششم یا بعد از آن باشد ، فقط مشدّد

می شود . مانند : مُعْتَدِی ← مُعْتَدِیّ ، مُسْتَقْصِی ← مُسْتَقْصِیّ .

المُصَغَّر :

أَخْطَأْتُ مَرَّةً وَلَبِيسْتُ نَظَّارَةَ أَبِي، فَرَأَيْتُ كُلَّ شَيْءٍ صَغِيرًا : رَأَيْتُ الرَّجُلَ
 رُجَيْلًا وَالْقَمَرَ قُمْمِيرًا وَجَعْفَرَ جُعَيْفَرًا وَالسَّفَرَ جَلًّا^١ سَفِيرَ جَهٍّ وَالْقَلَمَ قُلَيْمًا
 وَالْكِتَابَ كُتَيْبًا وَالْقِرْطَاسَ^٢ قُرَيْطِيسًا ، فَرَأَيْتُ أَخِي أَخِيًّا وَأَبِي أُبَيًّْا وَأُمِّي
 أُمِّيًّا فَتَصَوَّرْتُنِي فِي جَزِيرَةِ الْأَقْزَامِ^٣ وَسُرْعَانَ مَا شَعَرْتُ بِالْوَحْشَةِ لِأَهْلِي فَخَلَعْتُ
 النَّظَّارَةَ وَرَمَيْتُهَا .

١ - ميوه به .

٢ - كاغذ .

٣ - جمع ، قزم بكسر قاف : كوتوله .

ملاحظه :

- ۱ - برای اینکه مصغر کلمه‌ای را به دست آوریم باید نخستین حرف آن را مضموم و دومی را مفتوح کنیم و به دنبال آن فتحه ، یائی ساکن بیافزائیم : رجل ← رُجَيْل (مردك) . اگر واژه ، چهار حرفی یا بیشتر باشد حرف بعد از یاء هم مکسور می‌شود : درهم ← دُرَيْهَم .
 - ۲ - اگر حرفی که بعد از یاء تصغیر می‌آید « یاء » یا « واو » یا « الف » باشد ، در یکدیگر ادغام می‌شوند : جَمِيل ← جُمَيْل .
- در درس ، شکل‌های دیگری از اسم مصغر نیز آمده‌است که کمتر مورد استفاده واقع می‌شوند .

تمرین :

۱ - به کلمات زیر یاء نسبت اضافه کنید :

محمد، آب، أخ، دم، فتی، عصا، معنی، مصطفی، قاضی، مهدی، نبی، علی، امیة،
زهراء، حمراء، سماء، یونان، آمریکا، قویم، جلیل، حنیفة .

۲ - واژه های زیر را مصغر کنید :

لیل، حبیب، رقیب، دینار، شبّاک، حاجب، قرمز، أخت، أخ، آب، شمس،
قصيدة، شفة، جمل، أم، فتی، نور، حَسَن، دار، نار .

۳ - این شعرها را که بیشتر جنبه فکاهی و تمرینی دارد بخوانید :

لَيْسَلَاتُ تَمَرٌ مَعَ الْحُبَيْبِ بِذِيَاكِ الْحُمَى^۱ بِلَا رُقَيْبِ
أَحِلِّي^۲ مِنْ كُرَى^۳ فِي جُفَيْنِ^۴ أَشْهَى^۵ لِلظُّمَى^۶ مِنَ الشُّرَيْبِ^۷
عَشِقْتُ ظُبِيَّةَ^۸ بِمُقَيْلَتَيْهَا^۹ سُوَيْفُ^{۱۰} أَبْرَزَتْهُ مِنَ الْقُرَيْبِ^{۱۱}
سَطَّتْ بِجَيْرِهَا^{۱۲} فَسَبَتْ^{۱۳} فَوَادِي فَمَالِي فِي وَصِيلِهَا نَصِيبِ

۱ - مصغر، حمی، قبيله .

۲ - مصغر، احلی، شیرین تر .

۳ - مصغر، کری، خواب .

۴ - مصغر، جفن، پلک چشم .

۵ - مصغر، اشهی .

۶ - مصغر، ظامی، تشنه .

۷ - مصغر، شارب، آشامنده .

۸ - مصغر، ظبیه، آهو .

۹ - مصغر، مقله، چشم، سیاهی چشم .

۱۰ - مصغر، سیف، شمشیر .

۱۱ - مصغر، قراب، غلاف شمشیر .

۱۲ - گرسی عشق او .

۱۳ - ربود .

الدَّرْسُ الثَّالِثُ عَشَرَ

ب : النَّحْوُ

الْمُبْتَدَأُ وَالْخَبَرُ :

— الْوَرْدَةُُ اسْمٌ . الْوَرْدَةُُ مُبْتَدَأٌ . الْمُبْتَدَأُ يُحْتَاجُ إِلَى خَبَرٍ . قَوْلُكَ : الْوَرْدَةُُ ، لَا يَكُنِي وَقَوْلُكَ : الْوَرْدَةُُ جَمِيلَةٌ ، يَكُنِي لِإِفَادَةِ الْمَعْنَى التَّامَّةِ ، فَجَمِيلَةٌ خَبَرٌ مُكْمِلٌ لِلْمُبْتَدَأِ .

— الْحِصَانُ جَمِيلٌ . فَإِنْ قُلْتَ : الْحِصَانُ الْجَمِيلُ ، لَا يَتِمُّ الْمَعْنَى . فَنَقُولُ : الْحِصَانُ الْجَمِيلُ غَالٍ^١ .

— أَلَنْهَرُ نِعْمَةٌ ، وَالنَّهْرُ الْجَافُ^٢ نَقْمَةٌ وَنَهْرٌ بَلَدَتِنَا فَيَاضٌ دَائِمًا .

— نَحْنُ طَلَبَةُُ عِلْمٍ وَالَّذِينَ يُعَلِّمُونَنَا أَهْلُ فُضْلٍ .

— أَلَحَامَتَانِ بَيَاضَاوَتَانِ جَمِيلَتَانِ تَطِيرَانِ مِنْ غُصْنٍ إِلَى غُصْنٍ .

— الشِّتَاءُ بَارِدٌ . وَالسُّحُبُ تَتَرَاكُمُ فِي السَّمَاءِ وَالرِّيَّاحُ تُعَصِّفُ بِالْأَشْجَارِ ، وَالتَّلَجُ مَنْظَرُهُ يُفَرِّحُ النُّفُوسَ وَسَطْحُهُ لِلرِّيَاضَةِ^٣ ، وَمَا أَجْمَلَ التَّرَحُّلُ^٤ عَلَى السَّالُوجِ وَمَلَابِيسُ الْفِرَاءِ^٥ عَلَى أَبْدَانِنَا وَالزَّلَاقَاتُ^٦ تَحْتَ أَقْدَامِنَا وَرِيَاضَتُنَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ .

١ - گرانبها .

٢ - خشک .

٣ - ورزش .

٤ - لغزیدن = اسکی بازی [الانزلاق] . و «ما أجمل» فعل تعجب است ، از استاد

٥ - پوشاک پستی .

توضیح بخواهید .

٦ - اسکی .

* * *

دَخَلَ تِلْمِيزٌ مَكْتَبِي وَقَالَ: عِنْدِي سَوَالٌ قُلْتُ مَاذَا؟ قَالَ: مَتَى الْإِمْتِحَانُ؟
 قُلْتُ: كَيْفَ دَرَسُوكَ؟ قَالَ: اللَّهُ الْحَمْدُ. قُلْتُ لَهُ: أَلْحَمْدُ لِلَّهِ لَقَدْ أَطْمَأَنَّنَ
 قَلْبِي، كَيْفَ زُمَلَاؤُكَ؟ قَالَ: لَهُمْ فِي الْأُسْتَاذِ ثِقَةٌ وَلَهُمْ فِي اللَّهِ أَمَلٌ كَبِيرٌ.
 قُلْتُ: إِنَّمَا النَّاجِحُ الْمُجْتَهِدُ.

* * *

تَزَوَّجَ أَيُّوبُ أَفْنَدِي الْأَمْرَأَةَ، وَكَانَتْ سَيِّئَةَ الْأَدَبِ، لِسَانُهَا طَوِيلٌ
 وَكَلَامُهَا لَازِعٌ^۱ قَاتِلٌ^۲. أَبْسَطُ الْأُمُورِ يُثِيرُهَا^۳ وَأَتَفَهُ^۴ الْأَشْيَاءُ يُطْلِقُ لِسَانَهَا،
 ثَوْرَتُهَا أحياناً بلا سبب، وسببُ ثَوْرَتِهَا الْوَحِيدُ هُوَ أَيُّوبُ أَفْنَدِي. وَأَيُّوبُ أَفْنَدِي
 صَابِرٌ صَبْرَ أَيُّوبَ.

مَتَى رَحْمَةُ اللَّهِ تَصِلُ إِلَيْهِ؟ لَا يَنْدَرِي! وَيَوْمًا مَرَضَتْ الزَّوْجَةُ وَجَاءَ الطَّبِيبُ
 وَقَرَّرَ أَنَّهَا مَسْمُومَةٌ، وَالشِّفَاءُ مَيُتَوَسَّسٌ مِنْهُ^۵ لَمْ يَعْرِفُوا مَصْدَرَ السَّمِّ لِيَعَالِجُوهُ
 وَلَا وَلَ مَرَّةٍ بَعْدَ خَمْسِ سَنَوَاتٍ نَطَقَ أَيُّوبُ أَفْنَدِي قَائِلًا: رَبُّهَا غَضَّتْ لِسَانَهَا!!!

۱ - واژه ترکی است بمعنای آقا.

۲ - نیش دار. گزنده.

۳ - اورا برمی انگیزد.

۴ - ناچیزترین. قافیه، ناچیز.

۵ - بدنندان گزید.

ملاحظه :

۱ - این درس را که از مهمترین مباحث نحو عربی است به دقت تمام بیاموزید .
در جمله فارسی زیر دقت کنید : زمستان سرد است . زمستان مسند الیه و سرد
مسند است ، است را هم رابطه می نامند . در زبان عربی به این رابطه لفظی احتیاجی نیست
وما اسنادرا از اعراب و علائم تعریف و معنی جمله و مسائل دیگر درمی یابیم :

أَلَشِّتَاءُ بَارِدٌ . « الشَّتَاءُ » را که مسند الیه است مبتدا می نامیم و همانطور که در متن
این درس ملاحظه می کنید ، مبتدا مرفوع است و اغلب معرفه . « بارِد » که مسند است خبر
نامیده می شود و معنای جمله بدان کامل می شود و اغلب بعد از مبتدا می آید .

۲ - اگر اسمی « نکره مفید » باشد می تواند مبتدا قرار گیرد : رَجُلٌ عَالِمٌ
حَضَرَ . در این جمله ، مبتداء (یعنی : رَجُلٌ عَالِمٌ) نکره مفید است .

۳ - گاهی خبر بر مبتدا مقدم می شود :

الف - اگر خبر مجرور یا ظرف باشد و مبتدا نکره باشد مانند : فِي الصَّفِّ (خبر) طَالِبٌ
(مبتدا) . ولی ما جمله را در فارسی ، به همان شکل طبیعی زبان فارسی ترجمه می کنیم :
دانشجویی در کلاس است . یا : عِنْدَكَ (خبر) قَلَمٌ (مبتدا) ، قلمی نزد تو است .

ب - اگر خبر از آن واژه هائی باشد که همیشه در صدر جمله قرار می گیرند : اَيْنَ
(خبر) الطَّرِيقُ (مبتدا) باز به فارسی چنین می شود : راه کجاست ؟ .

ج - اگر به مبتدا ضمیزی متصل شود که مرجعش خبر باشد . در این حال نیز
ناچاریم خبر را قبل از مبتدا و ضمیر قرار دهیم : فِي الدَّارِ (خبر) صَاحِبُهَا (مبتدا) . اگر
بگوئیم صاحبها فی الدار ، معلوم نیست از صاحب چه چیزی صحبت می کنیم .

د - اگر مبتدا محصور باشد : مَا عَادِلٌ إِلَّا اللَّهُ : در این جمله ، عدالت را به خداوند
منحصر کرده ایم .

۴ - همانطور که ملاحظه می کنید ، لازم نیست که خبر حتماً اسم باشد ، بلکه
ممکن است :

الف - اسم باشد : الطَّالِبُ مُجْتَهِدٌ .

- ب - جمله فعلیه یا اسمیه باشد : الشمسُ ظَهَرَتْ ، یا : الكسلُ عاقبتُهُ الفقرُ .
- ج - شبه جمله باشد : الكتابُ تحتَ الكرسيِّ (شبه جمله ، ظرف است) یا : بلاءُ الانسانِ من اللسانِ (شبه جمله ، جار و مجرور است) .
- ه - ممکن است یک جمله دارای چندین مبتدا و خبر باشد ، مانند : الكسلُ عاقبتُهُ الفقرُ . الكسل مبتدا است و آنچه که معنی مورد نظر ما را می رساند و سخن را تکمیل می کند ، جمله ای است که بعد از آن آمده : عاقبتُهُ الفقرُ . پس تمام این جمله را خبر « الكسل » می نامیم و می گوئیم جمله ، محلاً مرفوع است . اما همین جمله ، نیز خود شامل یک مبتدا و خبر است : « عاقبتُهُ » مبتدا است و « الفقر » خبر آن . و به فارسی چنین ترجمه می شود : عاقبت آن فقر است .

تمرين :

١ - جمله های زیر را اعراب گذاشته مبتدأ وخبر آنها را معین کنید :

طهران مزدحمة بالسيارات ، وازدحام السيارات يسبب الكوارث^١ . فالسائقون^٢ لايتوجهون والعابرون لايلتفتون وقوانين المرور^٣ لايعمل بها وهذا يعرض ارواح الناس للخطر . فالسبب في كثرة الحوادث جرأة السائقين وتهاونهم^٤ . والصحف تكتب والاذاعة تعلن يوميًا والحوادث تكثر وتزداد والناس لايتيقظون الى قيمة ارواحهم واموالهم .

٢ - برای خبرهای زیر مبتدای مناسبی بیاورید :

... في الكلية .

... فوق المنضدة .

... على المأذنة .

... في السماء .

... خلف الباب .

... يتسلق الجبل .

... ماءه عذب .

... تجلسان في المكتبة .

... تتقن صناعة السجاد .

... بدأ الدراسة ؟

كيف ... ؟

٣ - جملات زیر را به عربی ترجمه کنید :

- من دانشجوی دانشگاه ام .

١ - جمع ، كازنة : مصیبت ، سانحه .

٢ - جمع ، سائق ، راننده .

٣ - قوانین راهنمایی .

٤ - سهل انگاری .

- نفت و علم پایه ثروت ایران اند .
- تنها دانشجوی کوشا پیروز می شود .
- گلی زرد پژمرده شده و بلبل غمگین بر آن می گرید . و باغبانی در گوشه باغ نشسته به این امر می اندیشد . طبیعتی که آن گل را برآورد آنرا بکشت و خداوندی که در هستی زیبایی نهاد در نیستی نیز جمالی پنهان داشت .

الدَّرْسُ الثَّالِثُ عَشَرُ

الف: الصَّرفُ

هَذَا الشَّرْقُ الْكَبِيرُ

الشَّرْقُ مِنْبَعُ النُّورِ والإِشْرَاقِ فَهُوَ مَهَبُطُ^١ الرِّسَالَاتِ السَّمَاوِيَّةِ وَهُوَ وَارِثُ الْحَضَارَاتِ الْقَدِيمَةِ الْعَرِيقَةِ كَالْفَارْسِيَّةِ وَالْيُونَانِيَّةِ وَالصِّينِيَّةِ وَالْمِصْرِيَّةِ وَالْهِنْدِيَّةِ وَالرُّومَانِيَّةِ ، فَهُوَ لِهَذَا يُعَدُّ مَدْرَسَةَ الْقِيَمِ الرَّفِيعَةِ وَالْمَثَلِ الْعَالِيَةِ^٢ دِينِيَّةً كَانَتْ أَوْ اجْتِمَاعِيَّةً أَوْ أَخْلَاقِيَّةً أَوْ أُدْبِيَّةً .

وَالشَّرْقُ بِصِفَةِ عَامَّةٍ يَتَحَلَّى بِالنِّفَاضِ النَّفْسِيَّةِ وَالْكَمَالَاتِ الْإِنْسَانِيَّةِ ، فَالْحَيَاةُ الدُّنْيَوِيَّةُ فِي عَقِيدَتِهِ سِيرَةٌ مُوقَّتَةٌ إِلَى حَيَاةٍ أُخْرَوِيَّةٍ خَالِدَةٍ . وَعَمَرُهُ حَقْلٌ^٣ يَحْصُدُ بِنَفْسِهِ مَا زَرَعَ فِيهِ . فَالْخَيْرُ يُثْمِرُ الْخَيْرَ وَالْعَكْسُ بِالْعَكْسِ ، وَلِهَذَا ، مَاتَتْ فِيهِ نَزْعَةُ السَّبْعِيَّةِ وَالْعَنْجَبِيَّةِ^٤ وَحُبُّ الظُّهُورِ وَالْفَرْدِيَّةِ وَحَلَّ مَحَلَّهَا التَّوَاضُّعُ وَالْإِحْسَانُ وَالزَّهْدُ وَالتَّقْوَى .

فَالْأَرْضُ مُسْتَقَرَّةٌ ، مِنْهَا خَلَقَتْهُ وَعَلَيْهَا مَقَامُهُ وَإِلَيْهَا عَوْدَتُهُ ، فَهُوَ تُرَابِيٌّ يَبْنِي حَيَاتَهُ عَلَى الْأَرْضِ ، فَهِيَ حَيَاةٌ زُرَاعِيَّةٌ فِي أُسَاسِهَا وَإِنْ كَانَ نَشَاطُهُ فِي النَّاحِيَةِ التَّجَارِيَّةِ الْقَائِمَةِ عَلَى أُسَاسِ الْإِنْتِاجِ الزَّرَاعِيِّ وَالْمَوَارِدِ الطَّبِيعِيَّةِ لَا يَقِلُّ عَنْهَا فِي الزَّرَاعِيَّةِ . أَمَّا حَيَاتُهُ الصَّنَاعِيَّةُ فَلَمْ تَتَجَاوَزْ الْحِرْفَ وَالصَّنَاعَاتِ الْبَدَوِيَّةَ حَتَّى هَذَا الْقَرْنِ الْآخِرِ

١ - جايگاه نزول .

٢ - ارزش های بلند پایه و مثل اعلى (ايدةآلهای عالی) .

٣ - خوی درندگی و خودستانی .

حيث وجد نفسه أمام الإنتاج الآلى^١ يرى أن جهده أصبح جهيداً وربحه ربيعاً وإنتاجه أنيبيجاً فلم يجد مفرّاً من أن يساير تطور الحياة الصناعية بتبديل العامل الصغيرة بالمصانع الضخمة فيكثر الإنتاج فاذا، السلبيعة^٢ سلعة^٣ والبضعية^٤ بضاعة^٥ والمخيزن^٦ مخزن^٧ والمتيجر^٨ متجر^٩. وبذلك أقدم الشرق على اقتحام الميادين الصناعية وبدأ يشق طريقه في غمار الحياة الآلية.

وكان بيت الشرق متواضعاً لا يرتفع كثيراً عن الأرض، ولكنه يتسع ويتمدد عليها في راحة تامة على خلاف مانجده في ناطحات السحاب^{١٠} فالشرق يعتبر نفسه في خدمة المجتمع، فلذلك نرى أن باب بيته مفتوح بمصراعيه على الضيف والضيفين والجار والقريب وأبن السبيل مرحباً بهم ومكرماً وفادتهم، هذه هي إحدى سمات الشرق التي يتميز بها عن غيره. وأجل ما في الشرق هو أصالة الدين وعراقة العلم والفلسفة المبنية على العقل والإيمان فليشرق أن يعنز بتراثه التليد الخالد الذي بعد ولا يزال نبراساً^{١١} للانسانية عبر القرون والأعصار فأين الشرق من الغرب فأين النور من الدجى^{١٢} ؟.

١ - توليد صنعتي و ماشيني .

٢ - كالا .

٣ - كالا .

٤ - آسمان خراش .

٥ - مقدم آنان .

٦ - شرقى بايد به ميراث كهن خویش بيالده .

٧ - مشعل .

٨ - تاريخي .

الدَّرْسُ الرَّابِعُ عَشَرَ

الف : الصَّرْفُ

إِسْمَا الْفَاعِلِ وَالْمَفْعُولِ :

إِسْمَا الزَّمَانِ وَالْمَكَانِ وَالْمَصْدَرِ الْمِيمِيُّ :

— عند ما قال الحسينُ (ع) : خُطَّ الْمَوْتُ عَلَيَّ وَلِدَ آدَمَ مَخْطَ الْقِلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاةِ ، كَانَ عَلَيَّ مَوْعِدٌ مِّنْ مَّقْتَلِهِ فَقَرَّرَ مَحِيَا الْفَضِيلَةَ بِمَمَمَاتِهِ .
— كَانَ مَكْتَبُ إِصْفَهَانَ الْفَلَسْفَى مَدَّةً خَلَّاهُ جَدِيداً لِلْفَلَسَفَةِ الْأَسْلَامِيَّةِ وَذَلِكَ بِمَجِيئِ الْمِيرْدَادِ وَمُتَلَا صَدْرًا ، بَعْدَ التَّجَاوُّهِ إِلَى أَوْ رَبَّاءَ عَنْ طَرِيقِ ابْنِ رُشْدٍ حَيْثُ اتَّخَذَتْ مَعْقِلَهَا .

— الشَّاعِرُ يَرَى الْأَرْضَ جَمِيلَةً فِي مَصِيفِهَا وَمَشْتَاهَا وَالْأَنْسَانِيَّةَ جَمِيلَةً فِي مَشْيِهَا وَمَصْنَاهَا . فَمَقَامُ كُلِّ شَيْءٍ فِي مَقَامِهِ جَمِيلٌ : هَذَا . لِأَنَّ عَيْنَ الشَّاعِرِ يَرَى كُلَّ شَيْءٍ بِعَيْنِ الْمَحَبَّةِ .

— يَقُولُونَ إِنَّ الْحَيَاةَ مَلْهَاءٌ ، وَالْحَقِيقَةُ أَنَّهَا مَأْسَاءٌ مَا لَمْ تُحَقِّقْ الرُّوحُ مَرَجِعَهَا إِلَى الْمَوْطِنِ السَّمَاوِيِّ الْأَوَّلِ .

— أَلْعَاشِقُ يَصِلُ بِسَهُولَةٍ إِلَى مُسْتَوْدَعِ أَسْرَارِ حُبِّيهِ حَيْثُ لَا مُتَكَشِّفَ وَلَا مُطَّلِعَ لِأَحَدٍ غَيْرِ اللَّهِ .

— دَخَلْتُ السُّوقَ بِالْأَمْسِ ، فَوَجَدْتُ الْبَائِعَ وَالشَّارِيَ مَبْتَسِمِينَ . فَعَرَفْتُ أَنَّ السُّوقَ رَائِحَةُ الْحَالَةِ مَيْسَرَةٌ وَالرِّزْقُ وَافِرٌ ، وَالْعَيْشُ مَطْمَئِنٌّ . فَأَنْفَقْتُ

مُدَّخَرِي^١ كُلُّهُ فِي مُشْتَرِيَّاتٍ ضَرُورِيَّةٍ لَازِمَةٍ .

— إِلَهِي ، أَنْتَ مُلْتَجَأِي وَ مَقْصُودِي وَ مُعْتَمِدِي وَ مُرَادِي وَ مَتَكَلِّي
وَ مَطْلُوبِي... أَللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مُوَفَّقاً إِلَى رِضَاكَ مِمَّا دَأَى فِي خُطَايَ إِلَيْكَ وَ لَا تَجْعَلْنِي
مَحْرُوماً مِنْ عَظَمَتِكَ ، مَطْرُوداً مِنْ رَحْمَتِكَ .

فَتَى مَاتَ بَيْنَ الطَّعْنِ وَ الضَّرْبِ مِيتَةً

تَقُومُ مَقَامَ النَّصْرِ إِنْ فَاتَهُ النَّصْرُ

وَ أَثْبَتَ فِي مُسْتَنْقَعِ^٢ الْمَوْتِ رِجْلَهُ

وَ قَالَ لَهَا مِنْ تَحْتِ أَنْحِصِكَ^٣ الْحَشْرُ

وَ مَا مَاتَ إِلَّا مَاتَ مَضْرَبُ سَيْفِهِ

مِنْ الضَّرْبِ وَاعْتَلَّتْ عَلَيْهِ الْقَنَاةُ السُّمُّرُ .

هُمْ الْأَهْلُ لَا مُسْتَوْدَعُ السَّرِّ ذَائِعُ^٤

لَدَيْهِمْ وَ لَا النِّجَانِي بِمَا جَرَّ يُخْذَلُ .

مَلَامُكَ فِي أَهْلِ النَّبِيِّ فَانْهَمَ

أَحِبَّائِي مَا عَاشُوا وَ أَهْلُ ثِقَاتٍ .

كَلَّمَا قَلْتُ مَتَى مِيعَادُنَا

ضَحِكْتَ هِنْدُ وَ قَالَتْ : بَعْدَ غَدٍ .

١ — اندوخته ، پس انداز .

٢ — باطلاق .

٣ — شست پای تو .

٤ — نيزه .

ملاحظه :

این درس شامل پنج موضوع صرفی است که از نظر ساختمان تاحدی بهم شبیه‌اند:
 ۱- مصدر میمی : در درس‌های قبل مصدر و انواع گوناگون آنرا دیدید . از آنجمله مصدر میمی بود که چون با میم شروع می‌شود چنین خوانده شده است .

و گفتیم این نوع مصدر را از فعل‌های ثلاثی مجرد بروزن مفعّل می‌سازند: مصدر میمی برخی از این افعال از قاعدهٔ بالا مستثنی شده بروزن مفعّل می‌آیند، مانند: مَوَلِد، مَوَسِم، مَوَرِد، مَجِیء، مَشِیْب، مَصِیر .

مصدر میمی در افعال غیر ثلاثی مجرد، کاملاً بروزن اسم مفعول است مانند : مُسْتَخَرَج بمعنی استخراج .

۲ و ۳- اسم زمان و اسم مکان : که بر زمان یا مکان وقوع فعل دلالت می‌کنند و وزن آنها تا حدی شبیه به مصدر میمی است : هر فعل ثلاثی مجرد که عین الفعل آن در مضارع مضموم یا مفتوح باشد یا اگر ناقص باشد، اسم زمان و مکان آنرا بروزن مفعّل سازند، مانند: یَقْتُلُ، یَشْرَبُ، یَدْعُو: مَقْتُلَ، مَشْرَبَ، مدعی .

اما اگر این عین الفعل، مکسور باشد یا اگر فعل مثال باشد اسم زمان و مکان آن بروزن مفعّل است، مانند: یَجْلِسُ، وَضَعَ یَضَعُ: مَجْلِسٌ، مَوْضِعٌ .

چند اسم خیلی مشهور داریم که از این قاعده مستثنی هستند، خوب است آنها را بخاطر بسپارید : مَسْجِدٌ، مَغْرِبٌ، مَشْرِقٌ، مَرَفِیقٌ، مَفْرِقٌ... عین الفعل مضارع هیچیک از این فعل‌ها مکسور نیست و قاعدهٔ بایست می‌گفتیم مَسْجَدٌ .

اسم زمان و مکان فعل‌های غیر ثلاثی مجرد بروزن اسم مفعول آنها است، مانند : اِلْتَجَأَ : مُلْتَجِئاً، اِعْتَمَدَ : مُعْتَمِدٌ، زَلَزَلَ : مُزَلْزَلٌ .

۴ و ۵- اسم فاعل و اسم مفعول: اسم فاعل برکنندهٔ کار و اسم مفعول بر کسی یا چیزی که عمل بر آن واقع شده دلالت می‌کند .

الف - در فعل‌های ثلاثی مجرد اسم فاعل را بروزن « فاعل » و اسم مفعول را بروزن « مفعول » می‌سازند : کاتب، مکتوب .

ب - اسم فاعل در فعل های غیر ثلاثی مجرد از صیغه معلوم مضارع ساخته می شود بدین ترتیب که : اولین صیغه مضارع معلوم را گرفته بجای حرف مضارع آن میم مضموم (م) می گذاریم و حرف ما قبل آنرا نیز اگر خود مکسور نباشد کسره می دهیم : یُسْتَخْرِجُ ← مُسْتَخْرِجٌ ، يُفْعِلُ ← مُفْعِلٌ ... و به این ترتیب اسم فاعل به دست می آید . ولی اسم مفعول از مضارع مجهول ساخته می شود : کافی است که حرف مضارع را به میم مضموم تبدیل کنیم تا اسم مفعول حاصل شود : یُسْتَخْرِجُ ← مُسْتَخْرِجٌ ، يُفْعِلُ ← مُفْعِلٌ ...

* - اگر خواستید از فعل هائی که با یکی از حروف جر متعدی می شوند یا اصولاً با یکی از این حروف همراه اند اسم مفعول بسازید فراموش نکنید که حرف جر بجای خود باقی می ماند مثلاً :

أشارَ الأستاذُ إلى طالِبَةٍ ← طالِبٌ مُشارٌ إليها .

غَضِبَ الحاكمُ على المُجرِمِ ← المُجرِمُ المُغضوبُ عليه .

* - در آنچه که گذشت دیدیم که چهار صیغه از نظر ساختمان با هم هیچ تفاوتی

ندارند و باید از سیاق کلام بفهمیم که کدامیک مراد است :

اسم مفعول ، اسم زمان ، اسم مکان ، مصدر میمی از افعال غیر ثلاثی مجرد .

تمرین:

- ۱ - جمله های زیر را به عربی ترجمه کنید :
 - طبع آب آن است که بر سر اشپی (حدَر) نماند . پس به سوی پستی (خَفَضَ) روان شود اما پرنده ، باز یگاهش هوای آزاد است .
 - در ایستگاه اتوبوس منتظر شدم تا هوشنگ آمد .
 - هجرتگاه پیامبر (ص) مدینه بود .
 - آبادان کان طلای سیاه است .
 - آیا دردانشکده نمازگاهی هست ؟
 - آیا در شهر شما گردشگاههای زیبایی هست ؟
 - هنگام طلوع آفتاب از خواب برخاستم .
- ۲ - اسمهای زمان و مکان زیر را بیابید و حرکت آنها را معین کنید :
 - منضج العنب فی فصل الربیع .
 - مطلع الشمس فی المشرق .
 - مقتل الرجل بین فکیه .
 - مجلس العلم روضة من ریاض الجنة .
 - یطیب لی أن أتمتع بمغرب الشمس و مشرقها .
 - الظلم مرتعة وخیم .
 - العاقل من أخذ ممره لمقره .
- ۳ - به جای فعل هائی که در زیر بحروف درشت نوشته شده است ، اسم فاعل یا مفعول بگذارید :

- الطالب ینجح إذا اجتهد .
- من یقطیف الورد یتحمل الشوک .
- من یرج السلامة لا یدع الشجاعة .
- هل من یقول خیراً للناس ؟

- وجدتُ رجلاً وقد قُتِلَ على الطريق والناس حوله واقِفونَ .
 — ذَهَبْتُ إلى الرِّيفِ وشاهدتُ القمحَ قد زُرِعَتْ ، والبنجرُ قد جُمِعَ ،
 والأرضَ قد كُسِيَتْ برداءها الأخضرِ .

الدَّرْسُ الرَّابِعُ عَشَرَ

ب : النَّحْوُ

أَلْمَصْدَرُ وَالْأَفْعَالُ النَّاْقِصَةُ :

قِصَّةُ حُبِّ الْمَجْنُونِ لِيلَى الْعَامِرِيَّةِ ، وَنَظْمُهُ الشُّعْرَ لَهَا لَيْسَتْ خَافِيَةً لِأَحَدٍ ، غَيْرَ أَنَّ بَعْضَ الْأُدْبَاءِ يَشْكُونُ فِي كَوْنِهِ مَجْنُونًا كَمَا يَرْتَابُونَ أحياناً فِي وَجُودِهِ وَفِي وَجُودِ عَشِيقَتِهِ لِيلَى . وَقَدْ سَرَدَ أَبُو الْفَرَجِ الْإِصْفَهَانِي أَخْبَارَهُ وَأَشْعَارَهُ فِي كِتَابِهِ الْأَغَانِي . مِنْهَا قَوْلُهُ :

إِنَّ قَيْسَ بْنَ الْمُلَوَّحِ كَانَ يُحِبُّ لِيلَى وَهَمَاصِيَّانَ يَرَعِيَانِ الْمَوَاشِيَ ،
فَلَمْ يَزَالَا كَذَلِكَ حَتَّى كَبُرَا ، فَأُبْعِدَتْ لِيلَى عَنْهُ . وَقَدْ قَالَ فِي ذَلِكَ :

تَعَلَّقْتُ لِيلَى وَهِيَ ذَاتُ ذُوَابَةٍ

وَلَمْ يَبْدُ لِلْأَتْرَابِ مِنْ تَذْيِهَا حَجْمُ

صَغِيرَيْنِ نَرَعَى الْبَهْمَ يَا لَيْتَ أَنَّنَا

إِلَى الْيَوْمِ لَمْ نَكْبُرْ وَلَمْ تَكْبُرِ الْبَهْمُ

وَلَمَّا عَرَفَ أَبُوهَا أَمْرَهُمَا ، أَهْدَرَدَمَهُ إِنَّ دَخَلَ فِي حَتَّى لِيلَى . فَانْهَارَتْ قَوَاهُ أَمَامَ هَذَا الْحُكْمِ الْجَائِرِ فَصَارَ مَجْنُونًا هَائِئِذَا عَلَى وَجْهِهِ ، مُشَرِّدًا^٢ لَا يَسْتَقِرُّ . وَيُضَيِّفُ صَاحِبُ الْأَغَانِي قَائِلًا : لَمْ تَزَلْ تِلْكَ حَالَهُ يُتَسَكَّعُ^٣ فِي جَنَابَاتِ

١- همگنان .

٢- آواره .

٣- پرسته می زند .

الحَيُّ مُنْفَرِدًا عَارِيًّا لَا يَلْبَسُ ثَوْبًا إِلَّا لَا يُمَزِّقُهُ وَيَقُولُ:

أَيَاوَيْحَ مَنْ أَمْسَى تُخْلَصَ عَقْلُهُ

فَأَصْبَحَ مَذْهُوبًا بِهِ كُلِّ مَذْهَبٍ

وكانَ رجلٌ من بني عامرٍ يَحْكِي أخبارَ مجنونٍ ويقول: رأيتُهُ في الباديةِ كان قد رَسَمَ على الرَّمْلِ صورةً وباتَ يَنْظُرُ فيها ويقولُ:

أظِلُّ غريبَ الدَّارِ في أرضِ عامِرٍ

أَلَا كُلُّ مَهْجُورٍ هُنَاكَ غَرِيبٌ.

وحدَّثَ^١ أن سافرَ أبو ليليَ و زوجته، فأتتهِزَّ المجنونُ الفرصةَ وذهبَ إلى حيَّها حيثُ أقامَ ليلةً. فلمَّا أرادَ الخروجَ في السَّحَرِ قَالَتْ له: سِرْ إلى فَي كُلِّ ليلةٍ مادامَ القومُ مُسافِرينَ. فلمَّا رَجَعُوا، قالَ المجنونُ:

تَمَتَّعْ إلى أنْ يَرْجِعَ القومُ منهم

مَتَى يَرْجِعُوا يَحْرُمُ عَلَيْكَ كَلَامُهَا.

وما بَرِحَ المجنونُ هائمًا^٢ يتلهَّفُ^٣ على ليلي حتى فارقَ الدنيا.

ومَّا نَظَّمَهُ في حُبِّهَا: قالَ لِنَفَرٍ من أهلِ اليَمَنِ كانوا يَمْرُونُ بِهِ:

أَلَا أَيُّهَا الرِّكْبُ النِّمَانُونَ عَرَّجُوا

عَلَيْنَا فَقَدْ أَمْسَى هَوَانَا يَمَانِيَا

لَمَّا ذُكِرَ عُرْوَةُ عِنْدَهُ قالَ:

عَجِبْتُ لِعُرْوَةِ الْعَدْرِى أَضْحَى أَحَادِيثًا لِقَوْمٍ بَعْدَ قَوْمٍ

وَعُرْوَةُ مَاتَ مَوْتًا مُسْتَرْجَأًا وَهَا أَنَا مَيِّتٌ فِي كُلِّ يَوْمٍ

١- اتفاق افتاد.

٢- سرگردان.

٣- در شوق دیدار بسر می برد.

ملاحظه :

۱- در نخستین قسمت درس چنین جمله ای داریم ؛ نَظْمُهُ الشَّعْرَ ، « النَّظْمُ » مصدر است و مفعول به گرفته است که منصوب می باشد « الشَّعْرَ » پس گاهی ، مصدر نیز عمل فعلش را انجام می دهد ، مشروط باینکه اصولاً به مفعولی احتیاج داشته باشد ، یعنی متعدی باشد و بفاعل خود نیز اضافه شود . « در جمله بالا - ه - » که بجای « مجنون » قرار گرفته است .

۲- أفعال ناقصة :

جمله زیر را در نظر بگیرید ؛ عَلِيٌّ شَاعِرٌ ، عَلِيٌّ شَاعِرٌ است . اگر بخواهیم بگوئیم ، عَلِيٌّ شَاعِرٌ بود ، چنین می گوئیم :

كانَ عَلِيٌّ شَاعِراً . به نصب واژه دوم . در ترکیب حالت اول می گوئیم : مبتدا و خبر و در حالت دوم می گوئیم : اسم و خبر كانَ .

اسم كان واخوات آن همیشه مرفوع است و خبر آنها همیشه منصوب . افعالی که چنین حالتی در جمله اسمیه ایجاد می کنند أفعال ناقصة خوانده می شوند و عبارتند از :

كانَ ، أَصْبَحَ ، ظَلَّ ، أَضْحَى ، صَارَ ، أَمْسَى ، باتَ ، مادامَ . و نیز افعال : مازالَ ، ما فتىءَ ، ما بَرَحَ ، ما آنفَكَتْ . (از این دسته اخیر فعل امر ساخته نمی شود) . و نیز لیس^۱ (که فقط صیغه ماضی آن استعمال می شود) . معانی مختلف این افعال را در درس دیده اید .

* - خبر این افعال کاملاً مانند خبری است که در باب مبتدا و خبر دیدیم ، یعنی ممکن است مفرد (بسیط) باشد یا جمله فعلیه یا جمله اسمیه ، یا شبه جمله . و نیز ممکن است مانند مبتدا و خبر مقدم و مؤخر شوند . (به درس ۴ رجوع شود) .

* - گاهی ممکن است « بائی » به خبر کان (بشرط اینکه منفی باشد) و به خبر لیس اضافه شود که در معنی هیچ تغییر حاصل نمی گردد :

۱- و همچنین است حکم اسم و خبر « ما » و « لا » شبیه بآن و اسم و خبر أفعال مقاربه « یکاد » از استاد توضیح بخواهید .

ما كانَ اللهُ بظالمٍ ، ليسَ اللهُ بظالمٍ .

* — ممکن است که این افعال به صورت تام استعمال شوند و دیگر ناقصه نباشند،

در این حال به خبر احتیاجی نیست : كانَ اللهُ ولم يكنْ معه شيءٌ ، باتَ الولدُ :
كودك خفت .

تمرین :

جمله‌های زیر را ترجمه کنید و فعل‌هائی را که میان پرانتز گذاشته‌ایم بکار ببرید :

— هوا سرد بود (كان) و آسمان پوشیده از ابر (مُلبَّد) بود و برف درخیا بانها
 اُنباشته (مُتْرَاكِم) شده بود (ظَلَّ) . سرما همچنان شدید بود (مازالَ) بحدّی که
 بیشتر میوه‌ها تلف شد .

— درخت از شدت سرما عاری از برگ شد (باتَ) .
 — تا هنگامیکه آسمان ابری است (مادامَ) خورشید پنهان می‌ماند (ظَلَّ) .
 — کتابی که در دست فرید است مفید نیست (لیسَ) .
 — درسهای عربی ما دشوار نیست (لیسَ) .
 — در فصل زمستان ، روز کوتاه می‌گردد (صارَ) و شب بلند (أصبحَ) .
 — هنوز استاد در کلاس است (مازالَ) و همچنان دانشجویان بدرس او گوش
 می‌دهند (لم یزلَ) .

الدَّرْسُ الرَّابِعُ عَشَرَ

ج : القِرَاءَةُ

وَطَنِي

يا موطنَ آبائي وأجدادي ومرتعَ أولادي وأحفادي يا منبتَ مَحْيَايَ
ومدارجَ طفولتي ومسارحَ صباي وشبابي ومراقيَ فتوتي ورجولتي وملجأَ
شيبتي وهرمي^١ ومُدْخَرَ كهولتي ومعجزتي ومُحْتَضَنَ^٢ رُفائي^٣ بعدَ مَمَاتِي
أنتَ ! مَنْ أَنْتَ ؟ يا مَنْ لَكَ في عُنُقِي مَكْرُمَةُ الْخَالِقِ عَلَى الْمَخْلُوقِ وَالْمَعْبُودِ
عَلَى الْعَابِدِ . وأنا ! مَنْ أَنَا ؟ غَيْرُ حَفَنَةٍ مُقْتَبِسَةٍ مِنْ أَدِيمِكَ صَارَتْ
مُتَجَسِّمَةً وَجُرْعَةً مُسْتَهَاءَةً مِنْ زُلَالِكَ أَصْبَحْتُ مُتَحَرِّكَةً وَهَبَّةً مُرْتَجَاةً مِنْ
نَسِيمِكَ بَأْتَتْ مَطْمَئِنَّةً وَلَمَحَّةً مُسْتَضِيئَةً^٤ مِنْ عَقْلِكَ لَا زَالَتْ مُفَكَّرَةً .
أَتَحَرَّكَ مِنْ أَيْنَ ؟ مِنْكَ يَا مَبْدُئِي . عَلامَ ؟ حِجْرِكَ^٥ يَا مَلْعَبِي . إِلَى أَيْنَ ؟
إِلَيْكَ يَا مُنْتَهَى أَمَلِي فَمَنْ أَنْتَ ؟ يا مَنْ لَكَ في عُنُقِي مَرَحْمَةُ الْآبِ وَحُبَّةُ
الْأُمِّ ، وَحَتَّى أَبِي وَأُمِّي فَهِيَ نِعْمَتُكَ الْأُولَى عَلَيَّ أَنْتَ مُنْعِمُهُمَا وَمُهْدِيهِمَا

١ - پیری .

٢ - آغوش .

٣ - استخوانها پوشیده .

٤ - یک مشت .

٥ - کنایه از زمین .

٦ - جلوه‌ای درخشان .

٧ - دامن .

وَأَنَا مَنْ أَنَا؟ رُوحٌ هَائِمَةٌ^١ فِي بَحَارِ مَحَبَّتِكَ بَيْنَ شَاطِئِي نُورِكَ : مَشَارِقِكَ وَمَغَارِبِكَ فِي حُلَّتَيْكَ الْجَمِيلَتَيْنِ : مَشْنَاكَ وَمَصِيفِكَ وَحَالَاتِكَ مِنْ مَطَالِيعِكَ وَمَنَازِلِكَ مَعَ طَائِرِكَ عَلَى ذُرَاكَ يُرْجَعُ^٢ لَكَ مَغْنَاهُ الْعَدَبُ وَفِي مُنْعَطَفِ الْوَادِي عِنْدَ مَسِيلِ الْغَدِيرِ يُوقِعُ^٣ خَرِيرَهُ الْمُمُوسَتِ^٤ فِي مَرَاتِعِكَ الْمُخْضَلَّةِ السَّابِغَةِ^٥ يُوسِعُ الْمُتَنَتِدِي^٦ لِأَطْفَالِكَ . فِي قِصَصِ الْعِشْقِ وَالْهَوَى عَلَى مَبَاسِمِ^٧ الْعَدَارَى يَحْكِيهَا لِلْيَسْبُوعِ فِي مَلَا حِمِكَ وَمَوَاقِفِكَ وَمَقَاخِرِكَ التَّارِيخِيَّةِ وَمَوَاهِبِكَ الْفِطْرِيَّةِ وَمَا تُرِكَ عَلَى بَنِيكَ وَبَنِي جِنْسِهِمْ . نَعَمْ أَنَا مُؤَلَّةٌ^٨ فِي حَبِّكَ مِنْ أَصْغَرِ ذَرَّةٍ مِنْ كَيَانِكَ إِلَى أَعْظَمِ مَعْنَى فِي وَجُودِكَ .

كَانَ فَتَاكَ بِالْأَمْسِ طِفْلاً وَلَمْ يَكُنْ هُنَاكَ مَلَامٌ أَلَا يَشْكُرُ الطِّفْلُ وَالِدَهُ وَقَدْ أَصْبَحَ رَجُلًا وَصَارَتْ قَدَمُهُ تُحَدِّثُهُ بِنِعْمَةِ السَّيْرِ بَيْنَ مَجَانِيكَ وَمَبَاهِجِكَ^٩ وَبَاتَتْ عَيْنُهُ تُحَدِّثُهُ أَمَامَ كُلِّ مَنْظَرٍ وَلَدَى كُلِّ مَظْهَرٍ لِفَضْلِكَ الَّذِي ظَلَلْتَ تُسَبِّغُهُ عَلَيْهِ وَلَا زَالَ مَشْمُولًا بِعَطْفِكَ وَمُنْعَمًا^{١٠} بِلُطْفِكَ مَا دَامَ عَلَى قَيْدِ الْحَيَاةِ وَمَا بَرِحَ وَفَاؤُكَ وَفَضْلُكَ اسْتَأْذَنَ أَقُولُهُ وَالْكَلَامُ عَاجِزٌ وَالْبَيَانُ مُفْحَمٌ^{١١} وَأَيُّ مَقَامٍ أَتَّخِذُ مِنْكَ وَالْعَجْزُ مَهْمَا قَدِمْتُ مُبَيِّنٌ وَإِنْ كَانَ لَا يُسْرُكَ إِظْهَارُ فَتَاكَ الْعَجْزَ بِقَدْرِ مَا تَسْرُكَ قَدْرَتُهُ ، فَمَا عَلَّمْتَهُ الْعَجْزَ . وَلَكِنْ

١ - سرگردان .

٢ - برمی خواند .

٣ - [با نواى موزون] می خواند .

٤ - موزون و آهنگدار .

٥ - پر حاصل و پهناور .

٦ - جایگاه .

٧ - لیان ، تبسم گاه .

٨ - از خود بی خودم .

٩ - بوستانها و شادی گاهها .

١٠ - آگنده .

١١ - بیان ناتوان و قاصر است .

اى جديد اُضيفهُ لم يكن منك وأنت مُستودعهُ^١ ومُستَسفاه^٢ فإذا يقولُ
 الجزءُ لِلْكَلِّ إِلَّا قَوْلُهُ أَنَا جِزْءُكَ؟ أمّا ما يَعْقِدُ لسانى فهو تَرْفَعُكَ عَنِ الْمَنِّ
 عَلَى بَنِيكَ فَمَا لَدَيْكَ تُعْطِيهِ بِكُلِّ سَخَاءٍ فَلَا مُخَيِّبَ^٣ لِمِرَادٍ أَوْ قَصْدٍ عِنْدَكَ، وَكُلُّ
 مَا فِيكَ مُشْجَعٌ لَهُمْ عَلَى الرَّفْعَةِ وَالْمُضَاءِ، لَا مَانِعَ هُنَاكَ مِّنْ أَنْ يَقْنِفُوا إِلَى
 مَصَافِ النُّجُومِ وَهُمْ إِذَاكَ إِنَّمَا يَرْتَفِعُونَ بِأَنْفُسِهِمْ وَيَعْظُمُونَ شَأْنَهُمْ وَإِنْ كَانَتْ
 هُنَاكَ مَقُولَةٌ تُلْزِمُ عَبْدَكَ فَهِيَ قَوْلُهُ عِشْتَ وَطَنِي عَزِيزاً كَرِيماً حُرّاً، مُسْتَقِلاً .

١ - مبردنگاه.

٢ - آبخشور او هستی.

٣ - نا امید کنندہ.

٤ - بچھند.

الدَّرْسُ الْخَامِسَ عَشَرَ

الف : الصَّرْفُ

إِسْمُ الآلَةِ ، الصِّفَةُ الْمَشَبَّهَةُ .

عُدْتُ فِي إِحْدَى اللَّيَالِي مُتَأَخِّرًا إِلَى مَنْزِلِي وَضَغَطْتُ عَلَى الْجَرَسِ فَلَمْ يُجِبْنِي أَحَدٌ وَيَشِئْتُ مِنْ قَرَعِ الْبَابِ وَوَقَفْتُ مُتَسَائِلًا : مَا الَّذِي حَدَثَ وَلَمْ يَكُنْ مَعِيَ مِفْتَاحٌ . فَلَجَّأْتُ إِلَى حَدَادٍ فِي الْحَيِّ مُسْتَعِينًا بِهِ طَالِبًا مِنْهُ فَتَحَ الْبَابَ ، فَحَضَرَ مَعَهُ الْمِيسِرْدُ^١ وَالْمِنْشَارُ^٢ الْحَدِيدِيُّ وَمِطْرَقَةٌ^٣ وَكَانَتِ اللَّيْلَةُ مُظْلِمَةً فَاسْتَعَرْنَا مِصْبَاحًا مِنَ النُّجَيْرَانِ وَبَعْدَ جُهِدٍ فَتَحْنَا الْبَابَ . وَمَا أَنْ دَخَلْتُ الْبَيْتَ إِلَّا وَصَدَمَ الْغَازُ أَنْفِي وَشَاهَدْتُ وَوَجَدْتُ الْمِزْهَرِيَّةَ^٤ مُلْقَاةً مُحَطَّمَةً وَالْمِذْيَاعَ^٥ مُنْكَفًى عَلَى وَجْهِهِ وَالْمَلَاعِقَ^٦ وَالسَّكَاكِينَ^٧ وَالْمَلَأَحَاتِ^٨ وَالشُّوْكَ^٩ مُبْعَثَرَةً فِي كُلِّ مَكَانٍ ، وَالْمُفَارِشَ مُمَزَّقَةً وَمُلْقَاةً فِي أَرْكَانِ الصَّلَاةِ وَشَاهَدْتُ الْقِطْعَةَ^٩

١ - سُوْهَان .

٢ - ارِه .

٣ - چَكش .

٤ - كَلْدَان .

٥ - رَادِيو .

٦ - قَاشِقَها .

٧ - نَمَكْدَانِها .

٨ - چَنگَالِها .

٩ - گَرِيه .

مُنْطَرِجَةً عَلَى الْأَرْضِ لِاحْتِرَاكِ فِيهَا تَضَعُ أَنْفَهَا عِنْدَ عَقَبِ الْبَابِ . لَمَحَتْ^۱ هَذَا فِي لَحْظَةٍ وَقَفَزَتْ إِلَى الْمَطْبَخِ وَفَتَحَتْ الشُّبَّاكَ وَأَغْلَقَتْ صُنْبُورَ الْغَازِ^۲ وَالتَفَتْ فَادَا الْخَادِمُ مُلْقَى مَطْرُوحٌ مَغْشِيٌّ عَلَيْهِ^۳ فَاقْدُ النَّفْسَ فَاسْتَدْعَيْتُ الطَّيِّبَ فَوْرًا وَجَاءَ وَمَعَهُ مُمَرِّضٌ وَأَسْعَفُ^۴ الْخَادِمَ وَنَهَضَتْ الْقِطَّةُ مِنْ نَفْسِهَا، فَسَأَلْتُ الْخَادِمَ بَعْدَ أَنْ أَفَاقَ^۵ لِمَاذَا تَرَكْتَ الصُّنْبُورَ مَفْتُوحًا؟ فَبَيَّكَيْ مُعْتَذِرًا مُقْبِلًا يَدَيَّ مُسْتَغْفِرًا قَائِلًا^۶ وَهُوَ مُنْفَعِلٌ عَمَّا حَدَثَ : وَاللَّهِ لَقَدْ أَغْلَقْتُهُ وَلَكِنْ لَعَنَ اللَّهُ الْجَهْلَ . وَعَلَى كُلِّ حَالٍ لَمْ يَحْصُلْ شَيْءٌ لَقَدْ أَدْرَكْنَا اللَّهَ بِفَضْلِكَ . فَقُلْتُ لَهُ : لَا تَكُنْ مُتَسَاهِلًا فِي الْأُمُورِ ، مُتَفَانًا إِلَى هَذِهِ الدَّرَجَةِ ، فَالْمِثْلُ يَقُولُ : أَعْقِلْهَا وَتَوَكَّلْ^۷ .

* * *

— نَظَرَ فَيَلْسُوفٌ إِلَى رَجُلٍ حَسَنِ الْوَجْهِ خَبِيثِ النَّفْسِ ، فَقَالَ لَهُ مُدَاعِبًا^۸ : بَيِّتْ حَسَنٌ وَفِيهِ سَاكِنٌ نَذْلٌ^۹ . وَرَأَى آخِرُ شَابًا بِهِيَّ الطَّلَعَةِ سَيِّئَ الْخُلُقِ وَقَالَ : سَكَبْتُ مُحَاسِنٌ وَجَنَهِكَ فَضَائِلَ نَفْسِكَ .

۱ — دیدم .

۲ — شیر گاز .

۳ — بی هوش شده .

۴ — درمان کرد .

۵ — بهوش آمد .

۶ — پای [اشترا] به بند و توکل بخدا کن .

۷ — شوخی کنان .

۸ — فرومایه .

ملاحظه :

در این درس باز هم بمنظور تکمیل درس چهاردهم سخنی از جنبه نحوی اسم فاعل و اسم مفعول رفته است . چند نکته مهم را باید در این مورد مراعات کنید :

— اسم فاعل گاهی مانند یک فعل متعدی ، به مفعولی احتیاج دارد :
الطالبُ مُحِبُّ کتابِهِ ، مثل اینست که بگوئیم : الطالبُ يُحِبُّ کتابَهُ . ملاحظه می کنید که در این مثال « مُحِبُّ » الف و لام ندارد . در اینصورت اگر برحال یا آینده دلالت نمی کرد چنین عملی نداشت و ناچار از اسم فاعل و مفعولش (- معمولش -) یک مضاف و مضاف الیه می ساختیم : أَغْنَيْنَا یا خَالِقَ الوجودِ . البته در مثال اول هم می توان اسم فاعل را به مفعول اضافه کرد و گفت :

الطَّالِبُ مُحِبُّ کتابِهِ .

اما اگر اسم فاعل الف و لام داشته باشد حتماً احتیاج به مفعول منصوب دارد ، خواه بر ماضی دلالت کند خواه بر مضارع مانند : أَنَا الْقَارِئُ الْکِتَابَ = أَنَا قَارِئُ الْکِتَابِ .

— اسم مفعولی که ال ندارد نیز مانند اسم فاعل ، اگر بر ماضی دلالت کند حتماً به اسمش - معمولش - اضافه می شود :

كَانَ الطَّالِبُ مُحِبَّ الْعَمَلِ . و اگر برحال یا آینده دلالت کند ، هر دو وجه مجاز است یعنی هم می توانید بگوئید : الطَّالِبُ مُحِبُّ عَمَلِهِ ، و هم : الطَّالِبُ مُحِبُّ الْعَمَلِ . — موضوع دیگری که در این درس مطرح است صفتی است که به « الصفة »

المشبهة بالفاعل مشهور است ، زیرا از نظر معنی کاملاً شبیه به اسم فاعل است جز اینکه ، برخلاف اسم فاعل ، برحالت ثابتی در ذات دلالت می کند و فقط از فعل لازم ساخته میشود^۱ :

رجلٌ شریفٌ کریمٌ . دو صفت شریف و کریم معمولاً دوام و پیوستگی دارند

۱ - اشتباه نکنید که امثال : رحیم و قتیل « فعلیل » بمعنای اسم فاعل و اسم

مفعول اند ، از استاد توضیح بخواهید .

اما اگر بگوئیم : رجلٌ مُشْرِفٌ یا کارِم بر صفتی در زمان کوتاهی دلالت می کنند و اسم فاعل اند .

— صفت مشبّه فعل های ثلاثی مجرد وزن قیاسی ندارد: شریف (شریفه) - طاهر (طاهرة) - عطشان (عطشی) . . . تنها آنهایی که بر رنگ و عیب و زیور دلالت دارند بر وزن « أَفْعَل » ساخته می شوند: أَسْوَدُ (سوداء) اللّون - أَهْيَفُ (هيفاء) القَد - أَلْكَنُ اللّسان (لکنی) : صفت مشبّه ، از افعال غیر ثلاثی مجرد همان صیغه اسم فاعل است : اِعْتَدَلَ ← مُعْتَدِل .

— عمده ترین موضوعی که در این درس آمده اسم آلت است که بر ابزار یا وسیله کار دلالت دارد، و آنرا بر اساس سه وزن می توان ساخت: مِفْعَل ، مِفْعَلَة ، مِفْعَال . در درس ، مثال های فراوانی برای آن آمده است . البته گروهی اسم آلت نیز موجود است که وزن خاصی ندارد و جامد است یعنی مانند اوزان سه گانه بالا از هیچ فعلی مشتق نشده اند مانند: جَرَس ، سِکِّين ، و گاهی بر وزن « فَعَالَة » می آید مانند سَمَاعَة التلیفون (گوشی تلفن) . الفَرَامَة (چرخ گوشت) . العَصَّارَة (آب میوه گیری) الکِبَّاسَة (ماشین پِرس) . الدَّبَّاسَة (ماشین کاغذ دوزی) . الثَّلَاجَة (یخچال)^۱

تمرین :

- ١- به جای فعل های زیر اسم فاعل بگذارید و جمله هارا بنحوشایسته ای تغییر دهید.
مثال : عَجَزَ مُحَمَّدٌ عَنْ الْامْتِحَانِ - مُحَمَّدٌ عاجزٌ عَنْ الْامْتِحَانِ .
- نَفَعَ الدَّوَاءُ لَشِفَاءِ الْمَرِيضِ .
- أَنَا أَخَافُ مِنْ أَنْ أَنَامَ فِي غُرْفَةِ مُظْلِمَةٍ .
- مَرِيْمٌ تَعْتَادُ أَنْ تُذَاكِرَ دُرُوسَهَا فِي مَكْتَبَتِهَا .
- اِحْتَلَّ الْعُدُوُّ الْمَدِيْنَةَ .
- اِمْتَلَأَتْ حَقِيْبَتِي بِالْكِتُبِ .
- عَلَّمَ الْأُسْتَاذُ التَّلَامِيذَ الْفَلَسَفَةَ .
- هَدَمَ الزَّلْزَالُ الْبُيُوتَ .
- أَنَا عَاشَرْتُ الْأُسْتَاذَ مِنْذُ السَّنَةِ الْأُولَى فِي الْكَلِيَّةِ .
- أُعْطِيتُ زَمِيلِي كِتَابًا .
- تَصَفَّرُ أَوْرَاقُ الشَّجَرِ فِي مَوْسِمِ الْخَرِيفِ وَتَتَسَاقَطُ فِي الشِّتَاءِ ثُمَّ تَخْضَرُ
فِي الرَّبِيعِ .

- ٢- بجای فعل های زیر اسم مفعول بگذارید :
- مُنِعَ اسْتِیْرَادُ الْكَمَالِيَّاتِ مِنْ الْخَارِجِ لِأَنَّهَا تُصْنَعُ فِي دَاخِلِ الْبِلَادِ .
- أُرْسِلَ الْخُطَابُ^٢ إِلَى التَّجَاهَاتِ الْمُخْتَصَّةِ^٣ .
- قُدِّرَ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مَصِيرُهُ .
- يُسْتَخْرَجُ النَّفْطُ مِنْ تَحْتِ الْأَرْضِ .
- تَتَدَاوَلُ الْعُمْلَةُ^٤ الْإِیْرَانِيَّةُ فِي الْأَسْوَاقِ الْعَالَمِيَّةِ .
- تُرْجِمَتِ الْكِتَابُ الْفَهْلَوِيَّةُ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ فِي الْقُرُونِ الْإِسْلَامِيَّةِ الْأُولَى .
- اُنْتَزَعَتِ الطِّفْلَةُ مِنْ أُمِّهَا .
٣- از فعل های زیر صفت مشبه بسازید :

١ - اشیاء لوکس و تجملی .
٢ - نامه [الرمالة] .
٣ - مقامات مربوط .
٤ - پول ، اسکناس .

حَكَمَ ، كَرُمَ ، سَوَدَ ، ضَاقَ ، سَادَ ، عَوِجَ ، ضَعُفَ ، مَاتَ ، سَخَا ،
إِعْتَدَلَ ، إِسْتَقَامَ ، طَهَّرَ ، إِنْدَرَسَ ، إِرْتَفَعَ ، رَبَعَ ، ثَلَثَ ، خَمَسَ .

۴- از فعل‌های زیر اسم آلت بسازید:

شَوَى ، فَتَحَ ، قَصَّ ، شَرَطَ ، ثَقَبَ ، قَرَضَ ، وَزَنَ ، دَفِيَءَ ، غَرَفَ ،
غَرِبَلَ ، بَرَدَ ، سَخَنَ ، غَسَلَ ، عَصَرَ ، فَرَمَ ، رَاحَ ، رَشَّ .

الدَّرْسُ الْخَامِسُ عَشَرَ

ب - النِّحْوُ

الحروفُ المشبَّهةُ بالفعل^١:

— رَوَى أَنْ حَكِيمًا دَخَلَ عَلَى أَمِيرٍ وَسَأَلَهُ الْأَمِيرُ: أَيُّهُمَا أَفْضَلُ، الْعِلْمُ أَوْ الْمَالُ؟ قَالَ: إِنَّ الْعِلْمَ أَعَزُّ وَأَفْضَلُ مِنْهُ مَرْتَبَةً وَمَنْزِلَةً. قَالَ: أَمَا تَرَى أَنَّ الْعُلَمَاءَ يَزْدَحِمُونَ عَلَى أَبْوَابِ الْأَغْنِيَاءِ وَالْأَغْنِيَاءَ لَا يَزْدَحِمُونَ عَلَى أَبْوَابِ الْعُلَمَاءِ؟ فَأَجَابَهُ الْحَكِيمُ: لِأَنَّ الْعُلَمَاءَ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْأَغْنِيَاءِ وَلَكِنَّ الْأَغْنِيَاءَ يَجْهَلُونَ قَدْرَ الْعُلَمَاءِ.

— قِيلَ إِنَّ كِسْرَى رَأَى فَلَّاحًا هَرِمًا يَغْرِسُ نَخْلَةً. فَقَالَ لَهُ مُتَعَجِّبًا: أَيُّهَا الشَّيْخُ أَتَرْجُو أَنْ تَأْكُلَ مِنْ ثَمَرِ هَذَا النَّخْلِ وَلَمْ يَبْقَ مِنْ عُمُرِكَ شَيْءٌ؟ قَالَ لَهُ الشَّيْخُ: إِنْ آبَاءَنَا غَرَسُوا فَأَكَلْنَا، فَتَغْرِسْ نَحْنُ لَعَلَّ أَبْنَاءَنَا يَأْكُلُونَ. فَأَعْجَبَ كِسْرَى بِكَلَامِ الشَّيْخِ وَأَعْطَاهُ أَلْفَ دِينَارٍ. فَأَخَذَهَا وَقَالَ: لَا شَجَرَةَ فِي هَذَا الْحَقْلِ أَكْثَرَ ثَمَرًا وَأَسْرَعَ إِنْتَاجًا مِنْ هَذِهِ النَّخْلَةِ، فَإِنَّ فِيهَا بَرَكَةً وَرِزْقًا كَثِيرًا. فَاسْتَحْسَنَ كِسْرَى ذَلِكَ فَأَعْطَاهُ أَلْفَ دِينَارٍ أُخْرَى وَأَنْصَرَفَ.

— قِيلَ إِنَّ أَعْمَى وَمُقْعَدًا^٢ كَانَا فِي قَرْيَةٍ يَبْعِيشَانِ فِي فَقْرٍ وَبُؤْسٍ^٣، لَا رَائِدَ لِلْأَعْمَى وَلَا حَامِلَ لِلْمُقْعَدِ. فَقَالَ الْمُقْعَدُ لِلْأَعْمَى ذَاتَ يَوْمٍ: أَتُحِبُّ أَنْ

١ - این حروف و افعال ناقصه و افعال مقاربه و «لا» نفی جنس و «ما» و «لا» شبیه به «لیس» را در اصطلاح نواسخ نامند، از استاد توضیح بخواهید.

٢ - زمین گیر.

٣ - بدبختی.

٤ - راهنما [پیشرو، سرگرد].

تُبْصِرَ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَلَكِنْ كَيْفَ السَّبِيلُ إِلَى ذَلِكَ؟ قَالَ الْمُقْعَدُ: إِنِّي أَيْضاً أَحِبُّ أَنْ أَمْشِيَ وَإِنِّي لَأُقْتَرِحَاحاً^١ يُحَقِّقُ أُمْنِيَّتَكَ^٢ وَأُمْنِيَّتِي. قَالَ الْأَعْمَى: وَمَا ذَلِكَ؟ قَالَ الْمُقْعَدُ: إِنَّكَ تَحْمِلُنِي فَأَمْشِي بِرَجْلَيْكَ وَتَرَى بَعَيْنِي. فَاسْتَقَامَ أَمْرُهَا بِهَذِهِ الْحِيلَةِ وَأَسْتَطَاعَا أَنْ يَتَجَوَّلَا فِي الْقَرْيَةِ وَيَسْتَطْعِمَا أَهْلَهَا.

- | | |
|---|---|
| — إِنَّ الْعُيُونَ الَّتِي فِي طَرَفِهَا حَوَرٌ | — قَتَلْنَنَا ثُمَّ لَمْ يُحْيِنَ قَتْلَانَا. |
| — إِنَّ يَوْمَ الْفِرَاقِ أَفْضَعُ يَوْمٍ | — لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ يَوْمِ الْفِرَاقِ. |
| — أَلَا لَيْتَ الرِّيحَ مُسَخَّرَاتٌ | — بِحَاجَتِنَا تُبَاكِرُ أَوْ تَزُوبُ. |
| — لَيْتَ هَذَا أَنْجَزْتَنَا مَا تَعِدُ | — وَشَفَّتْ أَنْفُسَنَا مِمَّا نَجِدُ. |
| — وَلَا عَيْبَ فِيهِمْ غَيْرَ أَنْ سَيُوفَهُمْ | — بِهِنَ فُلُولٌ مِنْ قِرَاعِ الْكَتَائِبِ. |

ملاحظه:

در این درس یکی از معروفترین و مهمترین باب‌های نحو عربی. یعنی حروف مشبّهه بالفعل را می‌آموزید:

در درسهای گذشته دیدیم که جمله عربی ممکن است دارای فعل باشد و ممکن است که اصلاً فعلی در آن بکار نرود مانند: الطَّالِبُ مُجْتَهِدٌ. (= مبتدا و خبر). ممکن است که برخی واژه‌ها بر سر این جمله ساده (مبتدا و خبر) درآید و اعراب و معنی آن را دگرگون کند. از آن جمله است افعال ناقصه: كَانِ الطَّالِبُ مُجْتَهِدًا، که در آن خبر منصوب می‌شود.

حروف مشبّهه بالفعل نیز در اعراب جمله تغییری می‌دهد باین معنی که مبتدا را (که در اینجا اسم حروف مشبّهه بالفعل نامیده می‌شوند) منصوب و خبر را مرفوع می‌کنند. یعنی عملشان درست برعکس عمل افعال ناقصه است، مانند: إِنَّ الطَّالِبَ مُجْتَهِدٌ. و حروف مشبّهه بالفعل عبارتند از: إِنَّ، أَنْ، كَأَنَّ، لَكِنَّ، لَيْتَ، لَعَلَّ. إِنَّ و أَنْ: برای تأکید. كَأَنَّ: برای تشبیه. لَكِنَّ: برای استدرak. لَيْتَ: برای تمنی. لَعَلَّ: برای تَرْجُّی.

— خبر حروف مشبّهه بالفعل نیز مانند خبر مبتدا ممکن است مفرد، یا جمله فعلیه، یا جمله اسمیه یا شبه جمله باشد، و برای هر یک مثالهای مکرری در متن موجود است.

— اسم و خبر «إِنَّ و أَنْ» ممکن است که بردیگری مقدم یا مؤخر شوند: اگر خبر ظرف یا جار و مجرور باشد و اسم، معرفه هر دو وجه جایز است: إِنَّ نَجَاحَ الطَّالِبِ فِي الْعَمَلِ، یا، إِنَّ فِي الْعَمَلِ نَجَاحَ الطَّالِبِ. اما در این حال اگر اسم نکره باشد پیش انداختن خبر اجباری است: إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.

همچنین اگر در اسم ضمیری باشد که به خبر «أَنْ» بازگردد در اینصورت نیز تقدیم خبر بر اسم ضروری است: إِنَّ فِي الدَّارِ صَاحِبَهَا (کاملاً مانند مبتدا و خبر).

— «أَنْ» را همه جا مفتوح (= أَنْ) بخوانید مگر در موارد زیر:

اگر در آغاز جمله باشد. اگر بعد از ماده قول، و نداء، و حیث، و إذ (بنا بر قول اسم

بودن آن) ، و نیز بعد از لام استفتاحیه (بمعنی هان !) باشد .

— واژهٔ دیگری نیز داریم که اسم خود را منصوب می کند و آن « لا » نافیه للجنس است . زیرا همهٔ افراد یک « جنس » را نفی می کند مانند : لا طالبَ فی الصَّفِّ ، یعنی : مطلقاً هیچ دانشجویی در کلاس نیست . و اگر در قالب جملهٔ بالا تغییراتی از قبیل فاصله انداختن میان لا و اسمش ، معرفه کردن آن ، تقدیم خبر بر اسم ، اضافه کردن حرف جرّ به اسم . . . داده شود دیگر « لا » عمل نفی جنس انجام نمی دهد .

تمرین :

۱- جمله های زیر را اعراب بگذارید :

— اجتهد لعلّ الله يأخذ بيدك .

— نحن في عصر السرعة ، ولكنّ السلامة في التّأنيّ.

— إنّنا إلهكم إله واحد .

— فإلّيت الشباب يعود يوما فأخبره بما فعل المشيب

— وإنّك كالليل الذي هو مدرّكي وإنّ خلت انّ المتّأى عنك واسع .

— كأنّ النّاس حولك حين قاموا وفود نذاك أيّام الصّلات

— وقفت وما في الموت شكّ لواقف كأنّك في جفن الرّدى وهو نائم

۲- جمله های زیر را ترجمه کنید :

— اطلاع یافتم که تومی خواهی به خارج مسافرت کنی .

— ایکاش پدرت ممانعت نمی کرد .

— اما تو فراموش کردی که ممانعت پدرت بجاست (فی محلها) زیرا سفر به نروژ

در زمستان دشوار است .

— دانشگاه درهای دانش را بسوی آینده خوشبخت گشود ، باشد که دانشجویان

آرزوهای بزرگ خود را جامه عمل بپوشانند (یحقّقون) .

— گفت : ای کاش روزهای گذشته بازی گشت . گفتم : ایکاش می فهمیدی که

روزهای کنونی ما بهتر از گذشته است ، و آنکس که فقط به پشت می نگرد آینده ای ندارد

(ازلاء نافیه للجنس استفاده کنید) .

الدَّرْسُ الْخَامِسُ عَشَرَ

ج - الْقِرَاءَةُ

مِنْ قِصَصِ الْعُرَفَاءِ

يُحْكِي أَنَّ شَيْخاً أَحْسَنَ دُنُوًّا أَجَلَهُ وَأَنَّ الطَّرِيقَةَ تَحْتَاجُ إِلَى خَلِيفَةٍ مِنْ بَعْدِهِ . فَتَنَّبَهُ عَلَى أَتْبَاعِهِ بِحُضُورِ الْحَضْرَةِ الْقَادِمَةِ وَأَنَّ لَا يَتَخَلَّفَ أَحَدٌ مِنْهُمْ لِأَيِّ عُدْرٍ . فَتَرَحَّبُوا جَمِيعاً ، وَخَاصَّةً أَنَّهُمْ مَدْعُوُونَ لِلْعِشَاءِ .

وَفِي الْيَوْمِ الْمُحَدَّدِ أَمَرَ بِإِعْدَادِ وَلِيمَةٍ كَبِيرَةٍ خَارِجَ الْمَدِينَةِ ، فَهَيَّئِ الْمَكَانَ وَمُهَّدَ^٢ بِالْمَعَاوِلِ^٣ وَالْفُؤُوسِ^٤ وَأَعْمَلَتْ فِيهِ الْمَكَانِسُ^٥ وَالرِّشَاشَاتِ^٦ ثُمَّ فَرَّشَ بِالْحَصِيرِ وَالْبُسْطِ^٧ وَذُبِحَ ثَوْرٌ عَظِيمٌ ابْتَلَعَتْهُ الْقُدُورُ وَالْمَرَاجِلُ^٨ الَّتِي رَاحَتْ تَغْلِي عَلَى الْمَوَاقِدِ^٩ وَأَثْنَاءَ ذَبْحِ الثَّوْرِ ، قَالَ الشَّيْخُ إِنَّهُ فِي حَاجَةٍ لِبَعْضِ دَمِ الدَّيَّيْحَةِ ، فَأَخَذَهُ وَدَخَلَ خَيْمَةً نَصِبَتْ لَهُ خَاصَّةً .

وَبَدَأَ الدَّرَاوِشَ يُتَوَارِدُونَ^٨ مُبَكِّرِينَ مُتِهَادِينَ فِي خُطَاهُمْ بِقِلَانِسِهِمْ

١ - نَزْدِيكَ شَدَن .

٢ - آمَادَه گَرْدِيد ، هَمَوَار گَرْدِيد .

٣ - کَلَنگِهَا .

٤ - تَبِرَهَا .

٥ - جَارُوَهَا .

٦ - آب پَاشَهَا .

٧ - أَجَاقَهَا .

٨ - اَز پِی هَم وَارِد مِی شَدَنَد .

٩ - آهَسْتَه گَام بِر مِی دَاشْتَنَد .

المُشْرِئِيَّةُ^١ وشُعُورِهِمُ المُسْتَرْسَلَةُ ومَسَابِحِهِمُ الْمُتَرَاقِصَةُ^٢ بَيْنَ أَنَامِلِهِمْ، فَيَأْخُذُونَ أَمَاكِنَهُمْ ذَاكِرِينَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا، وَكَأَنَّ فُلُوبَهُمْ قَدْ فَرَّغَتْ مِنَ الدُّنْيَا وَلَا شَيْءَ يَشْغُلُهَا إِلَّا اللَّهُ حَتَّى كَانَتْهُمْ نَسْوًا أَنْفُسَهُمْ وَفَتَنُوا فِي ذِكْرِهِ سُبْحَانَهُ. وَبَعْدَ صَلَاةِ الْعِشَاءِ تَجُوعُ الْبُطُونُ دَائِمًا، فَجَلَسُوا فِي أَنْتَظَارِ الْعِشَاءِ الَّذِي فَاحَتْ رَائِحَتُهُ وَحَرَّكَتْ شَهِيَّتَهُمْ. وَلَكِنَّ الشَّيْخَ خَرَجَ مُلْتَمِمًا^٣ مِنْ خِيَمَتِهِ وَفِي يَدِهِ خَنْجَرٌ كَبِيرٌ مَاضٍ يَلُوحُ بِهِ^٤ يُمْنَةً وَيُسْرَةً، نَازِلًا إِلَيْهِمْ بَعِيُونَ مُتَفَتِّحَةً قَائِلًا: لَعَلَّ فِيكُمْ مَنْ يُحِبُّ أَنْ أُذْبَحَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

كَانَ فِي آخِرِ الصُّفُوفِ شَابٌّ يَافِعٌ^٥ قَفَزَ مِنْ مَكَانِهِ فَوْرًا وَارْتَمَى^٦ عَلَى أَقْدَامِ الشَّيْخِ مُقَدِّمًا رَقَبَتَهُ قَائِلًا: لَيْتَنِي أَكُونُ ذَلِكَ السَّعِيدَ. أَخَذَهُ الشَّيْخُ وَدَخَلَ الْخِيَمَةَ وَقَالَ لَهُ: أَنْتَظِرْ هُنَا. وَمَكَثَ قَلِيلًا وَصَبَّ عَلَى الْخَنْجَرِ شَيْئًا مِنَ الدَّمِ وَخَرَجَ فِي هَيْئَةِ الْقَاتِلِ وَالْخَنْجَرُ يَقْطُرُ دَمًا^٨، فَوَجَدَ أَنْ نِصْفَ الدَّرَاوِيَشِ قَدَوْا هَارِبِينَ. فَصَاحَ فِي الْبَاقِينَ: لَيْتَ أَحَدَكُمْ يُدْرِكُ الْفُرْصَةَ، فَبَابَ الْجَنَّةَ مَفْتُوحَ الْآنَ. وَلَكِنَّ الْجَمِيعَ خَرَسُوا^٩ كَأَنَّهُ عَلَى رُؤُوسِهِمُ الطَّيْرُ^{١٠} وَكَانَ فِي آخِرِ الصَّفِّ رَجُلٌ هَرِمٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَقْبَرَةِ خُطُوتَانِ. قَامَ مُرْتَعِشًا إِلَى الشَّيْخِ مُقَدِّمًا خُطْوَةً وَمُؤَخَّرًا أُخْرَى، قَائِلًا: إِنَّ كُنْتُ تَضْمَنُ لِي الْجَنَّةَ

١- كلاهه‌ای دراز قلندری.

٢- وشعورهم.... موهای فروهشته و تسبیح‌های گردان.

٣- نقاب انداخته.

٤- برنده و تیز.

٥- نشان می‌داد آنرا.

٦- جوان نو خاسته.

٧- افکند خود را.

٨- از خنجر خون فرو می‌چکید.

٩- لال شدند.

١٠- در جای خود می‌خکوب شدند.

أَذْبَحْنِي . ثُمَّ أَنْخَرَطَ فِي الْبُكَاءِ^١ . فَأَخَذَهُ الشَّيْخُ إِلَى الْخَيْمَةِ وَأَجْلَسَهُ إِلَى جِوَارِ الشَّابِّ وَعَادَ وَالْخَشَجَرُ يَقْطُرُ دَمًا . فَوَجَدَ الدَّرَاوِيشَ كَانْتَهُمْ لَمْ يَكُونُوا : لَا عَيْنَ وَلَا أَثَرَ . فَقَدْ لَازُوا بِالْفِرَارِ^٢ فَأَمَرَ بِدَعْوَةِ الْفُقَرَاءِ إِلَى الْوَلِيمَةِ وَعَادَ إِلَى الْغُلَامِ وَالرَّجُلِ وَقَالَ لَهَا : إِنَّ عَلَيْكُمَا أَنْ تُؤَدِّيَا امْتِحَانًا صَغِيرًا قَبْلَ أَنْ أَذْبَحَكُمَا . وَأُعْطِيَ كَسَلًا مِنْهُمَا دَجَاجَةٌ وَقَالَ لَهُ : أَذْبَحْهَا وَإِنَّمَا لِي شَرْطٌ وَاحِدٌ وَهُوَ أَنْ لَا يَرَاكَ أَحَدٌ وَأَنْتَ تَذْبَحُهَا . فَاثْنَلْتُمَا وَبَعْدَ قَلِيلٍ عَادَ الرَّجُلُ وَقَدَّمَ الدَّجَاجَةَ مَذْبُوحَةً إِلَى الشَّيْخِ . فَسَأَلَهُ : أَذْبَحْتُمَا؟ قَالَ : نَعَمْ ذَبَحْتُمَا . قَالَ : أَجْلِسْ حَتَّى يَأْتِيَ رَفِيقُكَ . وَفِي مَغْرِبِ الْيَوْمِ الثَّالِي ظَهَرَ الْغُلَامُ عَلَى بَعْدِ حَتَّى إِذَا ذَنِي كَانَ مُتَعَبًا قَلِقًا يَبْكِي وَيَسْتَحِبُّ^٣ والدَّجَاجَةُ فِي يَدِهِ سَالِمَةٌ مُطْمَئِنَّةٌ . قَالَ لَهُ الشَّيْخُ : لِمَ إِذَا لَمْ تَذْبَحْهَا؟ قَالَ : سَيِّدِي لَمْ أَسْتَطِيعَ تَحْقِيقَ الشَّرْطِ الَّذِي أَشْتَرَطْتَهُ لَقَدْ ذَهَبْتُ إِلَى كُلِّ مَكَانٍ وَتَوَارَيْتُ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَكُلَّمَا هَمَمْتُ بِذَبْحِهَا تَلَفَّتْتُ فَرَأَيْتُ وَاحِدًا يَنْظُرُ إِلَيَّ ، ذَهَبْتُ إِلَى الْبَحْرِ فَرَأَيْتُ هَذَا الْوَاحِدَ ، فَرَجَعْتُ خَلْفَ الْجَبَلِ فَرَأَيْتُ الْوَاحِدَ فَصَعَدْتُ الْجَبَلَ فَكَانَ الْوَاحِدُ ، فَدَخَلْتُ الْمَغَارَةَ فَكَانَ الْوَاحِدُ ، فَصَعَدْتُ الْمَاءَ ذَنَةً فَشَاهَدْتُ الْوَاحِدَ فَأَخْفَيْتُهَا تَحْتَ ثِيَابِي فَكَانَ الْوَاحِدُ فَوْقَ رَأْسِي وَلَمْ أَجِدْ مَكَانًا يَخْلُو مِنْهُ حَتَّى أَذْبَحَهَا فَلَا مَكَانَ يَخْلُو مِنْهُ وَكَانَمَا يَتَّبِعُنِي فِي كُلِّ مَكَانٍ . قَالَ الشَّيْخُ : وَكَيْفَ رَأَيْتَ الْوَاحِدَ؟ قَالَ : هُوَ ، هُوَ لَا يَتَغَيَّرُ فِي كُلِّ مَكَانٍ . وَهَذَا خَلَعَ الشَّيْخُ الْخِلَافَةَ عَلَيْهِ قَائِلًا لَيْتَ النَّاسَ جَمِيعًا يَرَوْنَ الْوَاحِدَ كَمَا رَأَيْتُ .

١- بگریه افتاد .

٢- پا بفرار نهادند .

٣- های های میگریست .

٤- خلع ... جامه خلافت را بر او پوشانید .

الدَّرْسُ السَّادِسَ عَشَرَ

الصَّرْفُ

إِسْمُ التَّفْضِيلِ ، صِيغَةُ الْمُبَالَغَةِ :

الف - إِسْمُ التَّفْضِيلِ :

قالَ الأبُّ لِبَنِيهِ : أَيُّهُمَا أَفْضَلُ ، الأَدَبُ أَمْ العِلْمُ ؟
أولَدُ الأصْغَرُ : الأَدَبُ أَفْضَلُ مِنَ العِلْمِ .
أبْنَتُ الصُّغْرَى : كِلَاهُمَا أَفْضَلُ مِنَ الْآخِرِ .

وبعدَ قليلٍ ، قالَ الأكْبَرُ : أَلْجَمْعُ بَيْنَهُمَا هُوَ الْأَفْضَلُ .
فَقَالَتِ الكُبْرَى عَلَى الْفَوْرِ : هَذَا أَحْسَنُ الْأَجْوِبَةِ .

فقالَ الأبُّ : بَارَكَ اللهُ فِيكُمْ ، أَتَمَّ خَيْرُ الْأَبْنَاءِ ، فَقَدْ أَجَبْتُمْ أَصَحَّ الْإِجَابَاتِ
ولَكِنَّ الأكْبَرَيْنِ هُمَا الْأَفْضَلَانِ .

فَقَالَتِ الصُّغْرَى : أَرَأَيْكَ أَكْثَرَ تَقْدِيرًا لَهَا وَأَقْلَّ لِنَصَافًا لِي وَأَنَا أَحْسَنُ مِنْهُمَا
جوابًا وأَجَلُ بَيَانًا .

وقالَ الأصْغَرُ : الْأَوْجَبُ أَنْ يَكُونَ الْجَوَابُ عَلَى قَدْرِ السَّؤَالِ لَا أَقْلَ وَلَا أَكْثَرَ .
قالَ الأبُّ : كُلُّكُمْ أَحْسَنُ جَوَابًا مِنَ الْآخِرِ ، وَلَكِنَّ أَكْثَرَ الْأَجْوِبَةِ تَأْثِيرًا
وَأَسْرَعَهَا لِسْتِقْرَارًا فِي الْعَقْلِ مَا يُسْكِتُ السَّائِلَ عَنْ سَوْأٍ جَدِيدٍ .

ثُمَّ نَظَرَ إِلَى الصُّغْرَى وَقَالَ : وَأَنْتِ أَحَقُّ بِالْقَبْلَةِ مِنْهُمْ جَمِيعًا .

ثُمَّ قَبَّلَهَا قَائِلًا : مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَدَقَّ مَتَكِّتٍ جَوَابًا فَانْتَ أَذْكَى الْأَوْلَادِ

وَأَزَوْعُهُمْ^١ جَمَالًا وَأَكْثَرُهُمْ لِبَاقَةً^٢ وَكَلُّكُمْ أَحْبَابِي وَفُرَّةُ عَيْنِي دُمْتُ لِلْحُبِّ
وَالْأَخَاءِ .

١- با شكوهتر.

٢- ظرافت و دانایی.

ملاحظه :

برای ساختن صفت تفضیلی و عالی^۱ در زبان عربی از وزن «أفعل» برای مذکر و «فعلی» برای مؤنث استفاده می‌شود، و استعمال این صیغه در زبان عربی شرایطی دارد که آنها را براساس مقایسه با صفت تفضیلی و عالی فارسی شرح می‌دهیم :

۱- اسم تفضیل در فارسی از ترکیب «صفت + تراز» به دست می‌آید و در عربی از «أفعلٌ مینٌ» یا «أفعلٌ + من ... + اسم منصوب» ساخته می‌شود و این «أفعلٌ» برای مذکر و مؤنث و مفرد و تثنیه و جمع یکسان است.

مانند:

الف : خالدٌ أكبرٌ من سعيد .

سمراءٌ أكبرٌ من حميراء .

هذان الكتابان أنفعٌ من ذلك الكتاب .

هؤلاء الطلاب أنشطٌ من طلاب العام الدراسي الماضي .

ب : أجاب عليٌ وحسنٌ على أسئلة الامتحان وكان عليٌ أدقٌ منه جواباً .

إن الخنساء والرابعة كانتا من شعراء العرب ولكن الخنساء كانت

أطلقَ منها لساناً .

۲- در فعل هائی که صفت آنها بروزن «أفعل» (صفت مشبهه) می‌آید، مانند:

«أبيض»، «أعرج»، «أهيف» و نیز در کلیه فعلهای غیر ثلاثی مجرد قابل تفضیل، برای

ساختن اسم تفضیل، از «أفعل» های کمکی مناسبی مانند: «أكثر»، «أوفر»، «أشد»،

«أدق» . . . استفاده می‌کنیم، باین ترتیب که آنها را قبل از اسم منصوب مورد نظر

(مصدر فعل) جای می‌دهیم، مانند:

— هذه الوردة أشدُّ حمرةً .

— سعيدٌ أكثرُ ابتهاجاً من زميله .

— محمدٌ أكثرُ ولداً من أخيه، ولكن أخاه أوفرُّ مالاً منه .

۱- در دستور زبان عربی هر دو نوع را بیک اسم خوانده‌اند.

٣ - برای ساختن صفت عالی در زبان فارسی از پسوند « ترين » استفاده می کنیم اما در زبان عربی باز همان وزن « أَفْعَل » را بکار می بریم جز اینکه صیغه « أَفْعَل » خود به کلمه دیگر (= مَفْضَلٌ عليه) ، خواه معرفه خواه نکره اضافه می گردد مانند : « عَلِيٌّ أَكْبَرُ طَالِبٍ فِي الصَّفِّ » (علی بزرگترین دانشجو در کلاس است) . « مَرْيَمُ أَكْبَرُ طَالِبَةٍ فِي الْمَدْرَسَةِ » (مریم بزرگترین دانشجو در مدرسه است) . « عَلِيٌّ أَكْبَرُ الطَّالِبِ فِي الْكَلِيَّةِ » (علی بزرگترین دانشجویان در دانشکده است) . « زَيْنَبُ أَكْبَرُ الطَّالِبَاتِ » (یا) کُبْرَى الطَّالِبَاتِ فِي الْكَلِيَّةِ .

٤ - در صورتیکه « أَل » در أول « أَفْعَل » در آید غالباً معنای صفت تفضیلی دارد مانند : جاءَ الأخُ الأكبرُ . قُتِلَ عَلِيٌّ الْأَكْبَرُ وَعَلِيٌّ الْأَصْغَرُ فِي مَعْرَكَةِ كَرْبَلَاءَ . و بطور کلی می توان گفت که صیغه « أَفْعَل » هرگاه با حرف « مِین » آید بمعنای صفت تفضیلی است و هرگاه اضافه شود بمعنای صفت عالی است و هرگاه « ال » بر آن داخل شود بهر دو معنی می آید و بوسیله قرینه مشخص می گردد.

تمرین :

جمله‌های زیر را به عربی ترجمه کنید :

الف - کورش بزرگترین پادشاهان هخامنشی است.

اصفهان زیباترین شهرهای ایران است .

دانشگاه تهران قدیمتر از دانشگاه تبریز است .

بزرگترین دانشگاههای ایران دانشگاه تهران است .

ابراهیم و محمود از حمید کوچکترند .

این دو دانشجو (دختر) از سایر دانشجویان فعالترند .

این بازیکنان از افراد آن تیم نیرومندترند .

پیراهن تو سفیدتر از برف است .

برادر من منظمتر از برادر تو است .

تولید^۱ این کارخانه^۲ از آن کارخانه بیشتر است .

ب - جمله‌های زیر را به فارسی ترجمه کنید :

فاطمة أطهرُ النساء .

مارأيتُ أحداً أجملَ بياناً وأكثرَ إناقةً من أخيكِ .

الأكثرُ علماً أشدُّ تواضعاً وأقوى إيماناً .

قابَلْتُ الرَّجُلَ الأَعْلَمَ في المَدِينَةِ .

هذان الأخوان أفضَلُ من الآخرين .

جاءَ الأخُ الأكبرُ والأختُ الكبرى إلى البيتِ .

أداءُ الواجبِ^۳ نحو الوطنِ من أهمِّ الواجباتِ .

۱ - الانتاج .

۲ - المصنع .

۳ - انجام وظیفه .

ب - صِبْغُ الْمِبَالِغَةِ :

قالَ الْعَلَّامَةُ يُنْصَحُ مُتَلَفًا^١ لِمَالِهِ مِكْثَارًا^٢ لِشُرْبِ الْخَمْرِ : إنَّ
الْبَحْرَ الْمَوَاجَ الْهَدَّارَ^٣ الْعَمِيقَ الَّذِي لَا تَسْتَقِرُّ عَلَيْهِ ذَرَّةٌ مِنْ غِبَارِ الَّذِي لَا يَتَصَوَّرُ
الْإِنْسَانُ وَسَطَهُ تِكَاةٌ يَسْتَنْدُ عَلَيْهَا إِلَّا جَزِيزَةٌ عَزُوبَةٌ^٤ ، وَالصَّحْرَاءَ الْعَطِشَةَ
النَّهِيمَةَ^٥ الَّتِي تُعْرِفُ بِطَائِرِهَا الْجَزُوعَ^٦ لَا تَنْدِي بِرَفِيفٍ أَوْ حَقِيفٍ^٧ وَلَا تُعْرِفُ
الْمَاءَ إِلَّا مِنَ السَّرَابِ الْكَذُوبِ ، خَصَمَانِ لِدُودَانِ لَا يَتَفَاهَمَانِ مَالَهُمْ يَعْقِدُ الْإِنْسَانُ
الصُّلْحَ بَيْنَهُمَا وَيُفْسِحُ^٨ لِمَاءِ الْبَحْرِ الرَّحِيمِ لِيَسِيلَ عَلَى أَدِيمِهَا الْعَقِيمِ فَتَحْيِيَ
الصَّحْرَاءُ وَتَتَنَفَّسَ بِكُلِّ خِضَلٍ زَهِيرٍ مِعْطِيرٍ^٩ وَتُنْتَسِجَ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ
بِهَيْجٍ .

هكذا الحالُ بينَ رَحْمَةِ اللَّهِ الْوَاسِعَةِ وَالسَّكْرِ الْمُحْتَرِقِ^{١٠} فِي ظَمَأِ
الضَّلَالِ مَالَهُمْ يَعْقِدُ الْهُدَى بَيْنَهُمَا وَمَا لَمْ تَتَغَلَّبْ نَفْسُهُ اللَّوَامَةُ عَلَى نَفْسِهِ الْأَمَّارَةِ
فَيَصْنَفُو قُلُوبَهُ الْكَادِرُ وَتَجُودُ طَبِيعَتُهُ الْمِعْطَاءَةُ^{١١} وَتَبْدُو عَلَى وَجْهِهِ جَنَّةُ
الْأَنْبِيَاءِ .

١ - اسراف كنهده .

٢ - زياده رو .

٣ - خروشان .

٤ - دور افتاده .

٥ - تف زده (نيك آرسند و حريص) .

٦ - پرنده سويه گر .

٧ - لاتندی زمزمه و نوائی از آن برنمی خیزد .

٨ - مجال می دهد .

٩ - بكل خضل : گياه آبنك شكوفان عطرا گين .

١٠ - السكير مست خرابی كه در تشنگی گمراهی ، جگر سوخته است .

١١ - بخشاينده ، بسيار دهش .

ملاحظه :

وزنهای مبالغه در زبان عربی، صیغه‌هایی است که برای تکثیر و فزونی معنای اسم فاعل بکار می‌روند. اوزان مبالغه سماعی و فقط از فعلهای ثلاثی مجرد ساخته می‌شوند و مشهورترین این اوزان عبارتند از : فَعَّالٌ، طَيَّارٌ^۱. فَعَّالَةٌ، بِحَاثَةٌ^۲. مَفْعَالٌ، مَكْتَارٌ. مَفْعِيلٌ، مَنْطِقٌ. فَعَّيْلٌ، سَكَّيرٌ. فَعَّيْلٌ، حَدَرٌ. فَعَّيْلٌ، رَحِيمٌ. فَعُولٌ، عَجُولٌ. توجه داشته باشید پاره‌ای از این اوزان در صفت مشبّه نیز بکار می‌روند مانند : فَعَّيْلٌ، فَعُولٌ، فَعَّيْلٌ. وغالباً این سه وزن اگر لازم باشند صفت مشبّه‌اند و بهر صورت مِلَالُكُ فرق میان صفت مشبّه و صیغه مبالغه در اوزان مشابه هم، سماع است.

۱ - خلبان.

۲ - محقق، پژوهنده.

تمرین :

۱ - صیغه‌های مبالغه فعلهای زیر را پیدا کنید :

كَثُرَ . سَكَّرَ . عَطِشَ . حَسَدَ . كَذَبَ . نَمَّ . وَدَّ . حَمَلَ . بَهَجَ .
وَقُرَّ .

۲ - صیغه مبالغه واژه‌های بالا را (پس از ترجمه به عربی) در جمله‌های مناسب

بکار برید :

الف : خانم پر حرف .

ب : پیر مرد با وقار .

ج : بیابان تشنه .

د : مرد بدمست .

ه : مرد دروغگو .

و : انسان سخن چین .

ز : شخص مهربان .

ج : باربر .

ط : دانشجوی شاد .

ی : انسان رشک‌پر .

الدَّرْسُ السَّادِسُ عَشَرَ

النَّحْوُ

المَفَاعِيلُ الْخَمْسَةُ :

١ - المَفْعُولُ بِهِ :

باضَتْ إحدى الدَّجَاجَاتِ بَيْضَةً^١ وأكلتها، ثُمَّ أعادت ذلك . لقد ذاقَتْ فشَدَّتْ وحرمت صاحبها بيضها ، فذبحها ، وكانت قد حسبت الحرية والاستقلالَ حقاً لها ، وزعمت أنها وجدت ضالتها فتجرائت وأعطت بناتِ جنسها^٢ درساً ، فأراها صاحبها نتيجةَ جرأتِها قطعَ رقبتِها وبينما هو يذبحها نظر إلى بقيةِ الدَّجَاجِ مُتَوَعِّداً^٣ والسَّكِينُ يَقَطُرُ دَمًا في يده وقال : عليك نفسك أيُّها الدَّجَاجُ ، فقال الدَّجَاجُ رُحْمَاكَ يا شاهراً سِكِّينَكَ ، فلن تجد منّا أكلاً بيضه بعد هذا أبداً ، وأستذكر^٤ الدَّجَاجُ أكلَ البيضةِ وكسرَ نواميسِ الطبيعةِ وحقوقِ التربيةِ . فقال صاحبُ الدَّجَاجِ هكذا تكونُ دَجَاجاً عاقلاً ، فأياك وأكل^٥ بيضك .

١ - هم نوعان خود را .

٢ - تهدید کننده .

٣ - ابراز تنفر کرد .

٤ - فایاک این تعبیر را ذرا اصطلاح نحویان « تحذیر » خوانند و اسم پس از « ایاک » مفعول و منصوب است . از استاد توضیح بخواهید .

ملاحظه :

مفعول به که پس از فاعل در جمله فعلیه می آید منصوب است . و دارای احکامی است که مهمترین آنها را یادآوری شویم :

الف - معمولاً مفعول به را پس از فاعل آورند ولی گاه جوازاً یا وجوباً بر فاعل یا بر فعل و فاعل مقدم می شود . و این تقدیم و تأخیر شرایطی دارد که در کتب نحو بطور مفصل آمده است مانند :

قرأ الطالبُ الكتابَ .

قرأ الكتابَ الطالبُ .

إذا أتبلیٰ ابراهیمَ رَبُّهُ .

أیَّ کتابٍ تَقْرَأُ أَقْرَأُ .

ب - گاهی فعل احتیاج به دو مفعول به یا بیشتر دارد و این حالت غالباً هنگامی است که در فعل معنای : بخشش و یا دانستن باشد^۱ مانند : رَزَقَ اللهُ مُحَمَّدًا وَلَدًا ، و برای فعل سه مفعولی : ... فَأَرَاهَا صَاحِبُهَا نَتِیْجَةَ جَرَأَتِهَا قَطْعَ رَقَبَتِهَا (از متن درس) .

۱ - مانند : مَنَحَ . رَأَى . أَعْطَى . خَبَّرَ و غیره :

تمرین :

الف - مفعول به مناسبی برای هر یک از فعلهای زیر پیدا نموده و آنها را در جمله‌ای بکار برید :

كَسَا . تَعَلَّمَ . مَنَعَ . سَأَلَ . وَضَعَ . ظَنَّ . أَكَلَ . شَرِبَ . قَبَّلَ .
حَوَّلَ . قَطَفَ . سَقَى .

ب - مفعول به جمله‌های زیر را معلوم کنید :

أَكَلَ الْكَمْثُرَى مُوسَى . عَلَّمَ عِيسَى مُوسَى . أَيَّأُ تَأْكُلُ أُمُّكَ ؟ .

اربع مسائلَ تعلّمَها فی الصّف . افادنی نصیحة الوالد .

بذل الصّدیق حبّه لصدیقه .

قد یحرم الاسّاذ الطالب الحضور فی الصّف اذا تخلف عن اداءِ واجبه .

۲ - المفعولُ المطلقُ :

سَطَالِصٌ^۱ على منزلِ صديقٍ أثناءَ تَغْيِيبِهِ في السَّقَرِ وَنَهَبَهُ نَهَبًا. فجاءَ نَبِيٌّ
مَجِيءُ الْمُسْتَنْجِدِ، وراحَ يَلَطُمُ خَدَّيْهِ لَطْمًا وَيَفْحَشُ في القولِ فُحْشًا عَجِيبًا.
قُلْتُ : ماذا آذَاهَا^۲ أَفْقَدَتِ الْمَالَ وَالْفَضْلَ^۳ ؟.

إصبر صبراً جميلاً واللهُ الْمُسْتَعَانُ.

قالَ : إِنِّي لأَعْجَبُ عَجَبًا شَدِيدًا!! فاللَّصُّ يَسْرِقُ ما خَفَّ حَمْلُهُ
وَعَلَّامَتُهُ أَمَّا هَذَا الشَّيْطَانُ فَلَمْ يَكْتَفِ بِسَرَقَةِ ما في الْمَنْزِلِ وَإِنَّمَا خَرَبَهُ
تَجْرِبًا وَكَأَنَّهُ سَطَا عَلَيْهِ عِدَّةَ سَطَوَاتٍ . لَقَدْ خَلَعَ كُلَّ شَيْءٍ حَتَّى زُجَّاجَ
النَّوَاذِ وَمَزَالِيجَ^۴ الْأَبْوَابِ خَلَعَهَا تَخْلِعًا . وَاللَّهِ لَوْرَأَيْتُهُ لَأُعَذِّبُهُ أَشَدَّ تَعْذِيبٍ
وَلَا قُطْعَنَةً بِأَسَنَانِي إِرْبًا إِرْبًا^۵.

قُلْتُ : هَوْنٌ عَلَيْكَ^۶ فسيُعَاقِبُهُ اللهُ عِقَابَيْنِ في الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَصَبْرًا
لَا كُفْرًا. وَكَانَ صَدِيقِي حَقًّا، وَلَهُ عَلَى أَفْضَالٍ سَابِقَةٍ فَسَاعَدْتُهُ كُلَّ الْمُسَاعَدَةِ
لِكَشْفِ أَمْوَالِهِ الْمَسْرُوقَةِ وَالْقَبْضِ عَلَى اللَّصِّ الْمُحْتَرِفِ^۱ وَتَسْلِيمِهِ إِلَى الْمَحْكَمَةِ
لِيُجْزَأَ جَزَاءٌ يَسْتَحِقُّهُ كُلُّ مُجْرِمٍ مُعْتَدٍ عَلَى أَمْوَالِ النَّاسِ إِعْتِدَاءً يَسْنَكِرُهُ كُلُّ
إِنْسَانٍ شَرِيفٍ نَبِيلٍ مُؤْمِنٍ بِحُدُودِ اللَّهِ .

۱ - دست برد، زد.

۲ - چه پیش آمده است قرا.

۳ - جمع مزلاج : كلون.

۴ - پاره پاره.

۵ - برخورد آسان گیر.

۶ - پیشینه دار، حرفه ای.

ملاحظه :

* - گاهی برای تأکید فعل، در زبان عربی، مصدر همان فعل را در حالت نصبی پس از آن فعل تکرار می کنند. مانند: شَرَحَ الاسْتَاذُ الدَّرْسَ شرحاً وافياً. اینگونه مصدر منصوب را مفعول مطلق تأکیدی خوانند و در زبان فارسی نیز گاهی با ترکیباتی از این قبیل برخورد می کنیم. مانند این سخن متداول: شکستش دادم، چه شکستی.

* - مفعول مطلق برای غرض های دیگری نیز بکار می رود که عبارتند از:

— بیان نوع فعل. مانند: قَفَزَ المقاتِلُ قَفْزَةً الأسدِ.

— بیان عدد فعل، یعنی: کار چندبار رخ داده است. مانند: دَقَّتْ السَّاعَةُ دُفَّتَيْنِ.

* - بمثال های زیر توجه کنید:

— أنا مُسْتَنْكِرٌ الحَرْبِ استنکاراً شدیداً.

— رأيتُ الطالبَ مُسروراً سروراً الفائزِ.

— فرحتُ من تحقيقكَ المقالِ تحقيقاً علمياً.

ملاحظه کنید که در سه جمله بالا، اولاً اسم فاعل (مستنکیر)، ثانیاً اسم مفعول

(مسرور)، ثالثاً مصدر (تحقیق) همه نقش فعل را بازی کرده عامل نصب مصدر بعدی (مفعول) شده اند.

* - همیشه لازم نیست که مصدری عیناً از لفظ فعل گرفته شود، زیرا گاه ممکن

است بجای مصدر فعل، مرادف آن، یا صفت، یا لفظ «کل» و بعض «یا اسم اشاره،

یا اسم آلت و یا عدد بیاید. مثال هریک به ترتیب عبارت است از:

جَلَسْتُ قُعُوداً. بِالْغِ فِي كَلَامِهِ أَكْبَرُ مُبَالِغَةٍ. أُعْجِبْتُ بِهِ كُلَّ الإِعْجَابِ.

أَعْجَبَنِي بَعْضُ الإِعْجَابِ. وَعَدَنِي ذَلِكَ الْوَعْدُ. ضَرَبْتُهُ سَوْطاً. دَقَّتْ السَّاعَةُ

ثَلَاثَ دَقَّاتٍ.

تمرین :

- ۱- در جمله های زیر مفعول مطلق مناسب بکار برید :
عَزَفَ العازفُ^۱ . ناقش الاستاذُ . جلس الاميرُ . لفَّ حوّلَ الميدان . استقبال الشعبُ . سار الرجلُ .
- ۲- جمله هائی بسازید که در آنها مفعول مطلق ،
الف - از معنای مرادف فعل باشد .
ب - صفت باشد .
ج - لفظ کلّ و بعض باشد .
د - بیان عدد کند .
ه - اسم اشاره باشد .
و - اسم آلت باشد .
- ۳- جمله هائی بسازید که در آنها عامل مفعول مطلق اسم فاعل ، اسم مفعول و یا مصدر باشد .

٣ - المفعول لأجله :

إِلْتَقَى الْمُسَافِرُ بِأَحَدِ الْبَحَّارَةِ^١ عَلَى ظَهْرِ السَّفِينَةِ^٢ وَكَانَتْ قَدْ تَوَقَّفَتْ
عَنِ الْمَسِيرِ فَجَاءَتْ .

المسافر - ماذا حدث؟

الْمَلَّاحُ^٣ - إِنَّ الرَّبَّانَ يُصَلِّي .

- لَيْسَ وَقْتُ صَلَاةٍ !! وَلِمَ ذَلِكَ؟

- يُصَلِّي التَّمَاثُلَ لِلْمُعَاوَنَةِ الْإِلَهِيَّةِ وَيَتَضَرَّعُ طَلِبًا لِلنَّجَاةِ .

- مَاذَا هُنَاكَ؟ ! هُنَاكَ خَطَرٌ؟ !

- لَقَدْ أَصْطَدَمَتْ^٥ الصُّخُورُ عَلَى مُؤَخَّرِ السَّفِينَةِ وَتَوَقَّفَتْ الْمَحَرَّكَاتُ .

- وَلِمَ لَمْ يُصَلِّ أَبْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ مَعَهُ؟

- إِنَّ الْمَلَّاحِينَ يُصَلُّونَ أَبْتِغَاءَ لِمَرْضَاتِهِ . وَإِنَّمَا فِي وَقْتِ الْغَرَقِ

يُنَجِّيهِمُ اللَّهُ . لِلْعَطْفِ عَلَيْهِمْ .

- بَلْ يُنَجِّيهِمْ لِتَأْدِيبِهِمْ بِفَضْلِهِ . وَهَذَا أَهْتَرَتْ السَّفِينَةُ بِفَضْلِ اللَّهِ

وَسَمِعَ صَوْتَ الْمَحَرَّكَاتِ وَتَأَهَّبَتْ^٦ لِمَتَابَعَةِ إِبْحَارِهَا .

١ - ملوانان .

٢ - عرشه كشتى .

٣ - جاشو .

٤ - ناخدای كشتى [القبطان] .

٥ - برخورد نمود .

٦ - آماده شد .

ملاحظه :

* - کلمه «لأجله» یعنی: بسبب آن، بجهت آن، برای آن... بنا بر این هرگاه مصدری منصوب بعد از فعل آید و علت وقوع فعل را بیان کند مفعول «لأجله» (یا مفعول «له») نامیده می‌شود. مانند: كَاتَبَ الْعَشِيقُ عَشِيقَتَهُ إِشْتِيَاقًا إِلَيْهَا. ذَابَ قَلْبُ الْمَسَافِرِ لِفِرَاقِهِ عَنِ الْوَطَنِ.

* - معمولاً مفعول له مصدری است که دلالت بر عواطف و احساسات درونی دارد. مانند: عشق. استقرار. قلق. بغض. شوق. رغبت و صبر....

* - چون در مفعول له معنای «ل» وجود دارد گاهی این «ل» ظاهری شود و در این صورت مفعول له محلاً منصوب می‌باشد مانند مثال دوم بالا.

در مواردی مفعول لأجله را اجباراً با لام جرّ می‌آوریم و آن در صورتی است که مصدر معنایی عاطفی و درونی نداشته باشد و نیز از نظر زمان با فعل متحد نبوده و فاعل آنندویکی نباشد. مثال:

- جَلَسَ الْأُسْتَاذُ لِلتَّدْرِيسِ = مصدر عاطفی و درونی نیست.
- أَوْفَدَ الطَّالِبُ لِلدِّرَاسَةِ = زمان فرستادن و فراگرفتن درس یکی نیست.
- قَدَّرَنِي لِإِشْفَاقِي عَلَيْهِ = فاعل «قَدَّرَ» و «إِشْفَاق» یکی نیست.

تمرین :

۱ - از مصادر زیر، مفعول له در جمله مناسب بکار برید :
 ابتغاء . احترام . استهانة . رغبة . حُبّ . استنكار . استغلال^۱ . اكرام . خَشية .
 تأديب .

۲ - جمله‌های زیر را به عربی ترجمه کرده و مفعول له آن را نشان دهید :
 الف : از ترس می‌خکوب شدم^۲ .
 ب : از شوق نخوابیدم .
 ج : او را از بهر ادب ملامت کردم .
 هـ : بخاطر احترام تو برخاستم .
 و : از خستگی نشستم و از تشنگی، آب فراوان نوشیدم .
 ز : دانشجو برای مطالعه به کتابخانه رفت .
 ح : دانشجو، به سبب محبتی که استاد به او دارد همه روز در کلاس حاضری شود .

۱ - استثمار کردن ، سوء استفاده کردن .

۲ - می‌خکوب شدن = التسمر از باب تفعّل بتشديد عين .

٤ - المفعول فيه :

كَانَ اِبْرَاهِيمُ وَ اَحْمَدُ يَتَمَشَّيَانِ فِي فِنَاءِ الْكَلِيَّةِ^١ صَبِيحَةَ الْاِمْتِحَانِ يُرَاجِعَانِ
دُرُوسَ النَّحْوِ مَعًا .

ابراهيم : ما الفرقُ بَيِّنَ كَلِمَةِ « يَوْم » فِي كُلِّ مِنْ : « يَوْمُ الْاِمْتِحَانِ يَوْمٌ
صَعْبٌ » وَ « زُرْتُكَ يَوْمَ الْاَحَدِ » .

احمد: الفرقُ أَنَّكَ لَا تَسْتَطِيعُ أَنْ تَضَعَ « فِي » قَبْلَ « يَوْمِ » الْأَوَّلِي فَتَقُولُ :
يَوْمُ الْاِمْتِحَانِ يَوْمٌ صَعْبٌ وَلَكِنْ فِي امْكَانِكَ أَنْ تَقُولَ : زُرْتُكَ « فِي » يَوْمِ الْاَحَدِ .
وَلِهَذَا ، سُمِّيَتْ « يَوْمٌ » الثَّانِيَةُ مَفْعُولًا فِيهِ .

— وَلِمَاذَا تَقُولُ زُرْتُكَ يَوْمَ الْاَحَدِ .

— لِأَنَّ « فِي » تَعْمَلُ عَمَلَهَا وَهِيَ الْجَرْ ، فَانْ كَانَتْ مُقَدَّرَةً نُصِبَتْ الْكَلِمَةُ
عَلَى أَنَّهَا ظَرْفٌ أَوْ بَعَابَةٌ أُخْرَى نُصِبَتْ عَلَى الظَّرْفِيَّةِ .

— هَلْ أَنَا مُخَيَّرٌ فِي إِظْهَارِهَا وَتَقْدِيرِهَا .

— نَعَمْ أَنْتَ مُخَيَّرٌ فِي ذَلِكَ إِلَّا إِذَا كَانَ الْفِعْلُ مِمَّا يَنْفُضِي شَيْئًا فَشَيْئًا
كَأَنْ تَقُولَ : خَتَمْتُ الْقُرْآنَ فِي سَنَتَيْنِ ، فَيَتَعَيَّنُ إِظْهَارُهَا .

— هَذَا ظَرْفُ الزَّمَانِ فَمَا بِالْظَرْفِ الْمَكَانِ ؟

— يُنْصَبُ عَلَى الظَّرْفِيَّةِ أَيْضًا مِثْلُ : رَاحَ يَتَرَنَّحُ يَمْنَةً وَيَسْرَةً^٢ وَمِثْلُ :

زُرْتُ طَهْرَانَ وَنَزَلْتُ فِيهَا مَنْزِلَ الْأُدْبَاءِ ، فَذَاكَ كَانَ الْمَكَانُ مَحْدُودًا ظَهَرَتْ « فِي »
نَحْوُ : صَلَّيْتُ فِي الْمَحْرَابِ .

— لَقَدْ وَفَّقْتُ فِي أَنْ جِئْتُكَ طُلُوعَ الشَّمْسِ . فَقَدْ عَزَفْتُ عَنْ^٣ قِرَاءَةِ

النَّحْوِ طَوِيلًا وَلَقَدْ اسْتَدَّ كَرْتُهُ خَمْسَةَ أَيَّامٍ ، كُنْتُ أَقْرَأُ طُولَ النَّهَارِ وَبَعْضَ
الَّيْلِ ، فَلَمْ أُسْتَفِدْ بِقَدْرِ مَا شَرَحْتُ لِي .

١- محوطه دانشكده .

٢ - يترنج ... : به چپ و راست تلوتلو می خورد .

٣ - روی گردان شدم .

أَشْكُرُكَ يَا أَخِي وَأَتَمَنَّى لَكَ النَّجَاحَ . وَالْآنَ فَأَتُرْكُكَ لِنَفْسِكَ^۱ .
 ثُمَّ فَتَحَ كِتَابَهُ وَأَنْتَقَلَ إِلَى تِلْكَ النَّاحِيَةِ .

۱ - تو را بحال خود می گذارم .

ملاحظه :

الف — مفعول فيه کلمه‌ایست منصوب که بعد از فعل می‌آید و معمولاً مرادف قید زمان و مکان در زبان فارسی است . یعنی در حقیقت معنی « فی » یا « در » دارد . مانند جِئْتُ یومَ الأحد . یا : فی یومِ الأحد .

ب — مفعول فيه دونوع است : ظرف زمان و ظرف مکان . این ظروف گاهی مبنی‌اند و گاهی معرب . در درس یازدهم (ص ۱۴۵) ظروف مبنی را به تفصیل شرح داده‌ایم . اینک به پاره‌ای از ظروف مُعَرَّب اشاره می‌کنیم :

- امام : پیش ، جلو ... : وقتُ أمامِ السَّبَّورة .
- خلف : پشت ... : محمدٌ یمشی خلفَ أشجارِ الحديقة .
- قُدَّامَ : پیش ... : أبصرتُ قُدَّامی طریقٍ فَمَشَّیتُ .
- بَیْنَ : میان ... : اشتدَّتِ العلائقُ بَیْنَنَا .
- شَمَالاً ، جُنُوباً ، غَرْباً ، شَرْقاً : تهبُّ الریحُ جنوباً .
- یَمَنَةً ، یَسْرَةً : چپ ، راست : یَتَرَنَّحُ السَّکَرانُ یَمَنَةً و یَسْرَةً .
- فَوْقَ ، تَحْتَ : الكتابُ فوقَ المِنضدة .
- قَبْلَ ، بَعْدَ (به درس یازده ص ۱۴۵ رجوع کنید) .
- عِنْدَ : نزد ... : عندکَ مزایا کثیرةٌ .

ج — تمام اسمهای زمان صلاحیت آن را دارند که ظرف و منصوب باشند . اما بعکس اسمهای مکان مبهم ، آن دسته که بر جهات شش‌گانه و اسماء مقادیر (مسافات) دلالت دارند ، ممکن است که از جهت ظرفیت ، منصوب شوند . اما اسماء مکان مختصّ اجباراً باید با « فی » استعمال شوند : استقبلتُ الضیوفَ فی الدَّارِ .

د — اسمهای زمان و مکانی که هم بصورت ظرف و هم بصورت غیر ظرف (معنای فی در آن نباشد) استعمال می‌شوند ، متصرف‌اند (= مانند : یومُ العید ، یومُ مبارک) . اما آن دسته که فقط بصورت ظرف استعمال می‌شود (چنان‌که گوئی همواره معنای فی در درون آنها موجود است) غیر متصرف‌اند . مانند : قَطُّ (= هرگز) ، بَیْنَا و بَیْنَمَا (= در اثناء) ، قَبْلُ ، بَعْدُ ، لَدُنْ ، عِنْدُ .

ملاحظه :

وقتی جمله‌ای را بیان می‌کنیم ممکن است بخواهیم کیفیت و چگونگی فاعل یا مفعول را بهنگام وقوع فعل توضیح دهیم . در اینصورت کلمه‌ای منصوب می‌آوریم ، و چون حالت یکی از آن دو را بیان می‌کند به آن حال می‌گوئیم :

خَرَجَ سَمِيرٌ مِنْ قَاعَةِ الْامْتِحَانِ مَسْرُورًا .
شَرِبْتُ الشَّايَ سَاحِنًا^۱ .
مَرَرْتُ بِالْأَيَّامِ عَامِرَةً .

— گاهی حال توسط یک کلمه بیان می‌شود :

خَرَجَ سَمِيرٌ وَهُوَ مَسْرُورٌ .
شَرِبْتُ الشَّايَ وَهُوَ سَاحِنٌ .
مَرَرْتُ بِالْأَيَّامِ وَهِيَ عَامِرَةٌ .

مشاهده می‌کنید که جمله‌های اسمیه‌ای را در مثالهای مذکور با «واو» آغاز کرده‌ایم که آنرا «واو حالیه» گویند و معمولاً رابط بین حال و ذوالحال است و ممکن است بجای «واو» رابط، تنها «ضمیر» باشد مانند : أَيُّهَا الْإِبْطَالُ هَاجِمُوا الْعَدُوَّ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرٌ . و ممکن است هم «واو» و هم «ضمیر» باشد مانند آیه : وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ .

و اما در جمله فعلیه هنگامی رابط ، ضمیر تنها است که فعل ، مضارع مثبت باشد مانند : أَقْبَلَ أَخِي يَوْكُضُ مِنَ السُّرُورِ . و چنانچه منفی باشد هر سه وجه جائز است مانند : خَرَجَ وَالِدِي مِنَ الْبَيْتِ لَمْ يُوَدِّعْ أَحَدًا . دَخَلْتُ الصَّفَّ وَلَمْ يَحْنِ الْوَقْتُ . دَخَلَ صَدِيقِي الْحَفْلَ وَلَمْ تَرَافَقْهُ عَقِيلَتُهُ^۲ . و اگر فعل ، ماضی باشد رابط «واو» بضمیمه «قد» خواهد بود مانند : دَخَلْتُ الْكَلْبَةَ وَقَدْ دُقَّ الْجَرَسُ . و ممکن است رابط ، ضمیر تنها باشد مانند : دَخَلَ عَلَيَّ قَدْ خَرَجَ ابْنُهُ . و ممکن است که رابط هم «واو - قد -»

۱ - گرم .

۲ - همسرش [قرینته ، حرمه] .

وهم صمير باشد مانند : ذَهَبَ مُحَمَّدٌ وَقَدْ اصْطَحَبَهُ أَخُوهُ . و چنانچه فعل ، ماضی منفی باشد رابط « واو » ، « صمير » بدون « قد » می آید مانند : دَخَلَ الْوَالِدُ الْمَسْجِدَ وَمَا حَانَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَتَوَضَّأَ وَمَا نَطَقَ لِسَانُهُ إِلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ .

— گاهی شبه جمله را (ظرف و جار و مجرور) هم می توان « حال » بکار برد : مانند . رَأَيْتُ الْأُسْتَاذَ بَيْنَ الطَّلَبَةِ . وَجَدْتُ وَكِيلَ الْكَلِيَّةِ^۱ فِي مَكْتَبِهِ . « بَيْنَ الطَّلَبَةِ » و « فِي مَكْتَبِهِ » که شبه جمله اند در دو مثال بالا نقش « حال » را بازی می کنند .

— ذوالحال همیشه معرفه است^۲ .

— « حال » اگر یک کلمه تنها (= مفرد)^۳ باشد معمولاً مشتق و نکره است ، مانند : جَاءَ الرَّجُلَانِ ضَا حَكَيْنَ . اگر أحياناً واژه ای حال استعمال شود که این چنین نباشد ، ناگزیر آنرا در تأویل مشتق و نکره می پندارند مثلاً : قَرَأْتُ الْكِتَابَ بَابًا بَابًا . أَكَلَ مُحَمَّدٌ وَحْدَهُ . در مثال اوّل « باباً ... » نکره و جامد است و در مثال دوم « وحده » فاقد هر دو شرط است - هم معرفه و هم جامد است - . اما گویند تأویل این دو « حال » چنین است : قَرَأْتُ الْكِتَابَ هَرْتَبًّا تَرْتِيبَ الْأَبْوَابِ . أَكَلَ مُحَمَّدٌ مَفْرَدًا^۴ .

۱ - معاون دانشکده ، و در برخی از کشورهای عربی واژه « معاون » را مانند فارسی زبانان بکار می برند .

۲ - و گاهی اسم نکره مفید ، ذوالحال می شود مانند : جَاءَ طَالِبٌ مَتَفَوِّقٌ مَبْتَسِمًا . و نیز در چند مورد دیگر صاحب حال را می توان نکره آورد . از استاد توضیح بخواهید .

۳ - مقابل مرکب است : « جمله » و « شبه جمله » نه مقابل « تثنیه » و « جمع » .

۴ - و نیز اسم جامدی که موصوف شود می تواند حال قرار گیرد : اَنَا أَنْزَلْنَاهُ قَرَأْنَا عَرَبِيًّا .

تمرین:

١ - جمله های زیر را بفارسی ترجمه نموده و نوع حال را در آنها بیان کنید:

آمَنْتُ بِاللّهِ وَحْدَهُ. نَقَلْتُ وَكَالَةَ الْأَنْبَاءِ^١. ... الْخَبْرَ صَحِيحاً.

نزلتُ البحرَ والأمواجُ متعاليةً. قرأتُ ديوانَ الشَّاعِرِ صفحةً صفحةً. سَبَحْتُ
فِي الْبَحْرِ هَادِئاً. جِيشُنَا الظَّافِرُ، عِنْدَ الشَّدَائِدِ نَصِيرُنَا. وَدَعْتُ أَخِي يَصْعَدُ سَلَمَ
الطَّائِرَةِ. دَخَلَ الطُّلَّابُ الْفَصْلَ واحداً واحداً. رَأَيْتُ الْهَلَالَ بَيْنَ السَّحَابِ. اصْطَفَى
حَرَسُ الشَّرَفِ^٢ فِي أَرْضِ الْمَطَارِ ثَلَاثَةَ. غَادَرْتُ بَلَدِي وَأَنَا مَغْمُومٌ. سَافَرَ الَّذِي
عَلَى مَتْنِ الطَّائِرَةِ^٣ إِلَى إِصْفَهَانَ وَمَا طَلَعَ الْفَجْرُ. عَادَ الْجَيْشُ مِنْ سَاحَةِ الْقِتَالِ وَهُوَ
مُنْتَصِرٌ. خَرَجْتُ مِنَ الْبَيْتِ وَالطَّقْسُ بَارِدٌ.

٢ - جمله های کوتاهی بزبان عربی بسازید که در آنها انواع حال مفرد و مرکب
(جمله، شبه جمله) بکار رفته باشد.

١ - آژانس خبرگزاری.

٢ - گارد احترام.

٣ - علی...: با هواپیما [بالطائرة].

٤ - هوا [الجو].

٤ - الاستثناء:

دَخَلَ الْأُسْتَاذُ الصَّفَّ وَجَلَسَ التَّلَامِيذُ مَاخِلًا مُرْشِدَ الصَّفِّ^١ فَقَعَدَ وَقَفَّ
يُثَبِّتُ الحُضُورَ وَالْغِيَابَ. بَيْنَمَا كَانَ الْأُسْتَاذُ يَكْتُبُ عُنْوَانَ الدَّرْسِ عَلَى السَّبُورَةِ.
قَالَ مُرْشِدُ الصَّفِّ: حَضَرَ التَّلَامِيذُ إِلَّا فَرِيداً. فَقَالَ الْأُسْتَاذُ قُلْ حَضَرَ التَّلَامِيذُ
إِلَّا كُرَةَ الْقَدَمِ، فَضَحِكُوا مَاعِداً حُسَاماً، وَكَانَ مِنْ هُوَاةِ كُرَةِ الْقَدَمِ وَلَمَّا
لَدَغَتْهُ الدُّكَّةُ^٢ الْأُدْبِيَّةُ، قَالَ: أَمَا مِنْ فُكَاهَةٍ غَيْرُ كُرَةِ الْقَدَمِ؟!
قَالَ الْأُسْتَاذُ مَا غَابَ إِلَّا حُسَاماً!!

قَالَ حُسَامٌ فَهَيْمْتُ كُلَّ شَيْءٍ سِوَى جُمْلَتِكَ الْآخِرَةِ. فَوَجَمَ التَّلَامِيذُ^٣
سِوَى الْأُسْتَاذِ. قَالَ: لَوْ كُنْتُ حَاضِراً لَضَحَكْتُ مَعَنَا وَلَفَهَيْتُ الْجُمْلَةَ
الْآخِرَةَ. ثُمَّ أَشَارَ إِلَى عُنْوَانِ الدَّرْسِ «الاستثناء». وَأَسْتَرَسَلَ الْأُسْتَاذُ فِي إِيرَادِ
الْأَمْثِلَةِ وَقَالَ:

لَا عَجَبُ إِلَّا مِنْ تِلْمِيذٍ يَخْلِطُ الدَّرْسَ بِاللَّعِبِ، إِنَّ لِدَرْسٍ وَقْتاً وَلِلْعِبِّ وَقْتاً
آخَرَ. وَمَا عَاقَبْتُ إِلَّا شَخْصاً زَعَمَ الْبَاطِلَ حَقّاً وَأَصَرَ عَلَى مَوْقِفِهِ رَغْمَ وَضُوحِ
الْحَقِّ. إِنْ جَلَسَ يَا حُسَامُ فَمَا سَاءَ نَبِيٍّ إِلَّا دَفَاعُكَ عَنِ الْبَاطِلِ. فَجَلَسَ حُسَامٌ
لَا يَمْلِكُكَ إِلَّا الصَّمْتُ وَالْحَيْرَةُ فَقَدْ فَاتَهُ تَتَبُّعُ الْأَمْثِلَةِ.

١ - مبصر يا ارشد کلاس.

٢ - نکته و طنز اورا رنجانید (= گزید).

٣ - شاگردان روی درهم کشیدند، اخم کردند.

ملاحظه :

اگر از گروهی که در امری وحکمی مشترك اند فردی را استثنا کنیم، آن را مستثنی و آن گروه را مستثنی منه و واژه‌ای را که بوسیله آن استثنا بیان می‌شود، أداة استثنا خوانند :

دانشجویان	حضور یافتند در کلاس	بجز	جمشید
مُسْتَثْنَى مِنْهُ	فعل مشترك	أداة استثناء	مُسْتَثْنَى

و در عربی: حَضَرَ الطُّلَابُ الْفَصْلَ إِلَّا جَمِشِدَ .

مشاهده می‌کنید که «جمشید» یا مستثنی بعد از واژه «إِلَّا» منصوب آمده است. اما وجوب نصب مستثنی شرایطی دارد که اگر یکی از آنها وجود نداشته باشد ممکن است ساختمان جمله از نظر اعراب مستثنی عوض شود:

۱- نباید جمله منفی باشد .

۲- جمله باید «تام» باشد یعنی «مستثنی منه» آن حتماً ذکر شود .

— حال اگر جمله تام منفی باشد هم رفع «مستثنی» میسر است و هم نصب آن^۱:
 ما جاءَ الطُّلَابُ إِلَّا عَلِيًّا .
 » » » » علی .

— و اگر جمله ، تام نباشد (که البته در این صورت منفی خواهد بود) با مستثنی آنچنان رفتار می‌کنیم که گوئی «إِلَّا» یا دیگر أداة استثنا در کلام موجود نبوده است^۲:
 ما جاءَ إِلَّا عَلِيٌّ . (= جاءَ عَلِيٌّ) .
 ما رأيتُ إِلَّا عَلِيًّا . (= رأيتُ عَلِيًّا) .
 ما مررتُ إِلَّا بعليٍّ . (= مررتُ بعليٍّ) .

۱ - نصب بنا بر قاعده استثنا و رفع بنا بر آنکه مستثنی بدل از مستثنی منه باشد و همچنین است حکم در جمله‌ای که عامل مستثنی منه اقتضای «نصب» یا «جر» نماید ، از استاد توضیح بخواهید .

۲ - اینگونه استثنا را در اصطلاح «مفرغ» - بضم میم و تشدید «ر» - نامند .

علاوه بر واژه «إِلَّا» آدوات دیگری نیز برای استثنا در زبان عربی بکار می‌رود که عبارتند از:

غیر، سیوی، عَدَا، حاشا، خَسَلَا.

— دو واژه «غیر» و «سیوی» همیشه به مستثنی اضافه می‌شود.

— اُمّا واژه‌های «عَدَا» و «خَسَلَا» و «حاشا» را می‌توان حرف جرّ بحساب آورد و اسم بعد از آنها را مجرور گردانید (هرچند معنای استثنا از آنها فهمیده شود) و یا می‌توان فعل پنداشت و اسم بعد از آنها را طبق قاعدهٔ استثنا منصوب ساخت:

جاءَ الطُّلَابُ عَدَا عَلِيٍّ (= عَلِيًّا).

و اگر دو واژه اول به‌مراه «ما» بیایند در اینصورت حتماً بعنوان فعل، در جمله بکار رفته و اسم بعد از آنها مانند استثنای تامّ مثبت همیشه منصوب است:

جاءَ الطُّلَابُ مَا عَدَا عَلِيًّا.

رَأَيْتُ الطُّلَابَ مَا خَلَا عَلِيًّا.

أَشْفَقْتُ عَلَى الطُّلَابِ مَا عَدَا عَلِيًّا.

تمرین :

۱- عبارات زیر را بزبان عربی ترجمه کنید:

دانشجویان در محوطهٔ دانشکده اجتماع کردند بجز حمید که در کتابخانه بود . در کتابخانه کسی جز او نبود . و او کتابی جز کتاب تاریخ در پیش نداشت . پرسیدم که چرا جز این کتاب نداشتی؟ گفت تصمیم دارم امروز غیر از تاریخ هیچ چیز نخوانم .

۲- عبارات زیر را بفارسی ترجمه کرده و انواع استثناء را در آنها بیان کنید و اعراب مناسب مستثنی را بگذارید:

— غادر الطُّلابُ قاعةَ المحاضرةِ إِلَّا فريد و مُحَمَّد و سَعَاد و مَریم فلم يخرجوا من الصَّفِّ إِلَّا بعد أن سألوا الأستاذَ بعضَ الأسئلةِ الَّتِي لا يَقْدِرُ على الإجابةِ عنها إِلَّا الأستاذُ نفسه .

— ما وَجَدْتُ في الكُلِّيَّةِ غير العميد فكلَّفَنِي بإعداد جميع برامج الامتحانِ سِوَى برنامج دورة الماجستير^۱ .

— ما تحدَّثَ الأساتذةُ في حفلِ التَّخريجِ^۲ إِلَّا الأستاذ.....

۱ - فوق لیسانس [ماستر] .

۲ - جشن فارغ التحصیلی .

الدَّرْسُ السَّابِعُ عَشَرَ

القراءة والمِيران*

يُحْكِي أَنَّ وَزيراً أَشَدَّ عَدُوًّا وَأَمَانَةً وَارْتَفَعَ مَقَامُهُ حُبًّا لِيَوْطِنِهِ وَكَانَ
حُسْنُ سِيَاسَتِهِ سَبَبًا لِبَقَائِهِ فِي الْحُكْمِ عَشْرِينَ عَامًا وَلَكِنْ تَغْلُبَ الْأَيَّامُ وَاللَّيَالَى
مَكَنَّ الْحَاسِدِينَ وَالطَّامِعِينَ فَتَسَامَرُوا عَلَيْهِ وَعَزَلُوهُ تَمْهِيدًا لِأَغْتِيَالِهِ .
فَفَاضَتْ نَفْسُهُ أَلَمًا وَلَمْ يَجِدْ حَلًّا إِلَّا مُغَادَرَةَ الْبِلَادِ فَعَادَرَهَا وَاهْلَ بَيْتِهِ
أَسِفًا وَنَجَا بِحَيَاتِهِ تَارِكًا كُلَّ مَا كَانَ لَهُ، وَذَهَبَ مُلْتَجئًا إِلَى الْمَمْلَكَةِ
الْمُجَاوِرَةِ حَيْثُ أَقَامَ أَمِنًا مَطْمَئِنًّا فِي ظِلِّ مَلَكَهَا الْمُحَنِّكِ^١ الَّذِي قَدَرَهُ
وَأَكْرَمَ وَفَادَتَهُ فَعَيَّنَهُ وَزِيرًا وَعَوَّضَهُ مَا فَقَدَ أَرْضًا وَقَصْرًا وَمَالًا .
فَتَوَضَّعَ الْوَزِيرُ كُلَّ جُهُودِهِ وَكِفَائَاتِهِ^٢ فِي خِدْمَةِ الْمَلِكِ وَرَعِيَّتِهِ
مُخْلِصًا أَمِينًا كِعَادَتِهِ حَتَّى سَكَنَ حُبُّهُ فِي قَلْبِ الْمَلِكِ مُعْتَمِدًا عَلَيْهِ فِي كُلِّ
أَمْرِهِ .

وَمَرَّتْ الْأَيَّامُ بِسَلَامٍ إِلَّا يَوْمًا نَشَبَ^٣ فِيهِ الْخِلَافُ وَظَهَرَتْ بَوَادِرُ

* - در این قرائت مفصل مسائل نحوی : مفاعیل پنجگانه و تمیز و حال و نداء و
استثناء برای تمرین بیشتر آورده شده است .

١ - علیه او توطئه کردند .

٢ - ترور کردن او .

٣ - جهان دیده .

٤ - لیاقت های او .

٥ - افروخته شد، پیاخاست .

الْحَرْبِ صَرِيحَةً بَيْنَ الْمَمْلَكَتَيْنِ الْجَارَتَيْنِ وَشَرَعَ كُلُّ مَنِهَا يَأْخُذُ أَهْبَتَهُ^١ عِدْداً وَمُكْنَتَهُ عُدْداً وَاحْتِاطَاتِهِ اسْتِحْكاماً وَتَحْصِيئاً وَعَبَأاً^٢ كُلُّ مَنِهَا الْأَرْضَ جَيوشاً وَسِلَاحاً وَاحْتَشَدَتْ^٣ الْقَوَاتُ فِي الْحُدُودِ مِنَ الْجَانِبَيْنِ اسْتِعْدَاداً لِسَاعَةِ الْمَعْرَكَةِ :

وَخَطَرَتْ عَلَى ذِهْنِ الْمَلِكِ فِكْرَةٌ عَابِرَةٌ ذَكَرَتْهُ أَنْ وَزِيرَهُ مِنْ أَهْلِ تِلْكَ الْبِلَادِ :

وَأَنَّ الْمَوْقِفَ سَيُجْبِرُهُ عَلَى الْخِيَانَةِ مُضْطَرّاً فَهَلْ سَيَخُونُ وَطَنَهُ الْأَوَّلَ مَسْقِطَ رَأْسِهِ أَمْ سَيَخُونُ وَطَنَهُ الثَّانِي الَّذِي آوَاهُ^٤ وَمَكَّنَ لَهُ بَعْدَ الضِّيَاعِ وَالْمَذَلَّةِ ؟ فَأَصْبَحَ الْمَلِكُ مُفَكِّراً مَهْمُوماً. ثُمَّ كَلَّفَ الْوَزِيرَ بِمِهْمَةٍ^٥ وَأَمَرَ بِمَجْلِسِ الشُّورَى فَاتَّعَدَ وَحَضَرَ الْأَعْضَاءُ قُوراً، حَضَرُوا جَمِيعاً إِلَّا حَكِيماً^٦ هَرِماً جَاءَ مُتَأَخِّراً فَاتَزَوَّى فِي طَرْفِ الْمَجْلِسِ وَيَدُهُ عَلَى فَمِهِ فَبَدَأَ الْمَلِكُ مُتَكَلِّماً :

أَيُّهَا الْأَعْضَاءُ ، يَا صَاحِبَ الْجُنْدِ . يَا مُفْتِيَ الْمَمْلَكَةِ . أَفْتُونِي فِي أَمْرِي . أَنَا لَا أَشْكُكَ فِيهِ أَمِيناً وَلَا أَخَافُ أَمَانَتَهُ ، إِنَّهُ يَخْدِمُنِي وَهُوَ مُتَنَعِّمٌ بِنِعْمَتِي وَرُبَّمَا اتَّسَعَتْ الْحَرْبُ مِيدَاناً وَدَامَ الصَّرَاعُ^٧ سِنِينَ فَتَحِينَ لَحْظَةً يُفِيقُ فِيهَا نَادِماً وَيَنْقَلِبُ عَلَيْنَا مُسْتَجِيباً لِنِدَاءِ دَمِهِ وَقَدْ عَرَفَ اسْرَارَنَا فَيُصْبِحُ أَشَدَّ الْأَعْدَاءِ خَطَرًا .

أَجَابُوا جَمِيعاً إِلَّا الْحَكِيمَ الْهَرِيمَ وَلَمْ تَرْفُفْهُ إِلَّا جَابَةُ^٨ فَوَجَّهَ سُؤَالَهُ إِلَى الْحَكِيمِ .

١ - آمادگی خود را .

٢ - بسیج کرد .

٣ - متمرکز شد .

٤ - مرز .

٥ - او را بسکن داد ، پناه داد .

٦ - کار و مأموریت .

٧ - کشمکش .

٨ - پاسخ پسند او نیافتاد .

قائلاً: وأنت يا واضعاً يدك على فمك هلاً أبديت رأيك؟ فدنا الحكيم من الملك هامساً في أذنه^١ قائلاً: يا ملك الزمان يا صاحب النعمة والأحسان هلاً تكررمت على عبدك بأن يبدي رأيه سراً فخرج الأعضاء ماعدا الملك والحكيم فقد بقيا يتشاوران.

ولم تمض غير دقائق حتى نفذت الفكرة وأحضروا حفنة من تراب أرض وطنه الأول ونشروها تحت ناحية معينة من البساط على أرض القاعة^٢ وجاء الملك والوزير جنباً إلى جنب يمشيان ويقطعان البساط ذهاباً وإياباً يتحدثان في شؤون المملكة والموقف الراهن^٣ وأدار الملك الحديث متدرجاً حتى وصل إلى مسألة الحرب قال: لله درك وزيراً والآن لم يعد عني إلا سؤال واحد هو رأيك في الحرب.

بدأ الوزير يتكلم والملك يراقبه بدقة وهو يرسل الحديث متحماً^٤ يحتم الحرب مطمئناً الملك إلى قوته وقواده مؤكداً له النصر. مسهلاً المعركة مهوئاً عليه الحرب واعداً إياه بالغنائم العظيمة التي قد تصل إلى فتح تلك المملكة والاستيلاء عليها وضمها إلى مملكته جزءاً خاضعاً تحت حكمه شارحاً له فتحتها وكأنه لم يعد إلا أن يسلمه مفتاحها في يده حتى إذا وصل الناحية المعينة وداس على تراب وطنه سكّت عن الكلام فجأة وبدأ وجهه باهتاً وعينه باردتين كعينتي الميت يكاد يقع على الأرض:

فأعاد الملك عليه السؤال مليحاً منبهاً إياه قائلاً: يا وزير مارأيك

١ - زمزمه كنان در گوشش

٢ - وضع كنونی .

٣ - با حرارت و هیجان .

٤ - رنگ پریده .

فِي الْحَرْبِ ؟ فَحَاوَلَ الْوَزِيرُ أَنْ يَنْطِقَ خَجِلاً وَبَدَأَ صَوْتُهُ مُتَهَدِّجاً خَائِراً^١ كَأَنَّهُ يُنَازِعُ سَكْرَاتِ الْمَوْتِ وَهَوْلَ الْحِسَابِ قَائِلاً : الرَّأْيُ رَأْيُكَ يَا مَوْلَايَ ثُمَّ تَنْطِقُ فِيهِ شُعْلَةُ الْحَرْبِ مُعْلِناً رَأْيَهُ فِي الْمَيْلِ إِلَى السَّلَامِ وَإِنْهَاءَ الْمُشْكِلَةِ صَلَاحاً وَتَفَاهُماً .

وَقَدْ تَسَمَّرَ فِي مَكَانِهِ^٢ لَا يُرِيدُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْهُ . أَخَذَ الْمَلِكُ يَدَهُ مُبْتَعِداً عَنْ نَاحِيَةِ التُّرَابِ حَتَّى وَصَلَ النِّصْفَ الْآخَرَ مِنَ الْبِسَاطِ عَادَ مُتَحَمِّساً لِلْحَرْبِ هَائِجاً كَالْأَسَدِ يَهْدُدُ مَرَّةً وَيَتَوَعَّدُ مَرَّةً أُخْرَى فَلَمَّا عَادَ وَدَاسَ عَلَى التُّرَابِ ثَانِيَةً ارْتَدَّ إِلَى الطَّرْفِ النَّقِيزِ مُنَاشِداً الصُّلْحَ^٣ وَحَقَّنَ الدَّمَاءَ^٤ وَهَكَذَا رَاحَ الْوَزِيرُ يَتَدَبَّدَبُ بَيْنَ الرَّأْيَيْنِ حَتَّى أَدْرَكَ مَوْقِفَهُ بِنَفْسِهِ .

فَنَظَرَ إِلَيْهِ الْمَلِكُ مُبْتَسِماً وَقَالَ عَرَفْتُكَ أَمِيناً وَخَشِيتُ أَمَانَتَكَ وَالْآنَ حَكْمٌ أَمَانَتَكَ بَيْنَ الْمَمْلُكَتَيْنِ . وَهنا سَجَدَ مُقْبِلاً الْارْضَ بَيْنَ يَدَيْهِ سَائِلاً إِيَّاهُ الصَّبْرَ حَتَّى الصَّبَاحِ وَفِي الصَّبَاحِ دَخَلَ الصَّوْمَعَةَ يَتَعَبَّدُ بِقِيَّةِ الْعُمْرِ :

١ - صدايش لرزان و ضعيف شد .

٢ - بجای خود میخکوب شد .

٣ - پیام صلح در می داد .

٤ - جلوگیری از خون ریزی و کشتار .

الدَّرْسُ الثَّامِنَ عَشَرَ

الْعَدَدُ :

ساعةٌ مع أمينٍ مَخْزَنِ المدرّسةِ

دَعَانِي السَّيِّدُ عَبْدُ الْوَاحِدِ ، أَمِينُ مَخْزَنٍ^١ لإحدى المدارسِ الثانويّةِ الكُبْرَى لِزِيَارَتِهِ فِي مَكْتَبِهِ وَتَصَادَفَ أَنْتَى ذَهَبْتُ فِي الْأَيَّامِ الْأُولَى مِنَ السَّنَةِ الدِّرَاسِيَّةِ ، وَكَانَ^٢ وَقْتُ تَوَزِيعِ الْكُتُبِ وَالْأَدْوَاتِ ، فَوَجَدْتُهُ غَارِقًا بَيْنَ أَكْدَاسِ^٣ الْكُتُبِ وَالْكُرَاسَاتِ وَامَامَهُ عُدَدٌ كَبِيرٌ مِنَ الطَّلَبَةِ . فَلَمَّا لَمَحَنِي ، رَحَّبَ بِي مِنْ بَعِيدٍ وَاسْتَجَازَنِي مُعْتَذِرًا بِضَعِّ دَقَائِقِ طَالِبِ الْقَهْوَةِ . فَجَلَسْتُ عَلَى أَحَدِ الْمَقَاعِدِ أُرَاقِبُ الْعَمَلِيَّةَ . قَالَ لِأَحَدِ الطُّلَابِ :

— ماذا تُريدُ ؟

— يَتَقَصَّنِي كِتَابٌ وَاحِدٌ وَكُرَاسَةٌ وَاحِدَةٌ .

فَصَاحَ فِي الْجَمِيعِ قَائِلًا :

— عَلَى كُلِّ مَنْكُمُ أَنْ يَذْكَرَ سَنَّتَهُ وَأَسْمَ الْكِتَابِ وَالْجُزْءَ الَّذِي يُرِيدُهُ .

لَا تُضَيِّعُوا الْوَقْتَ فِي كَثْرَةِ الْأَسْئَلَةِ . قَالَ الطَّالِبُ فَرِيدٌ :

— أُرِيدُ كِتَابَ الْجُغَرَايَا ، الْجُزْءَ الْأَوَّلَ وَكُرَاسَةَ رَسْمِ الْخَرَائِطِ .

فَسَلَّمَهُ إِيَّاهُ وَأَمَرَهُ بِالتَّوْقِيعِ عَلَى الدَّفْتَرِ بِاسْتِلَامِ كُلِّ كُتُبِهِ . وَنَظَرَ

إِلَى الثَّانِي :

— أَنَا فِي السَّنَةِ الثَّانِيَةِ وَأُرِيدُ كِتَابِي الْعَرَبِيَّ ، الْجُزْءَ الثَّانِيَّ وَالثَّلَاثَ . وَكُرَاسَتِي

١ - متصدى انبار .

٢ - فعل « كان » در اینجا « تامه » است از استاد توضیح بخواهيد .

٣ - أنبوه .

التَّارِيخِ الطَّبِيعِيِّ . والخَرِيطَةُ الثَّالِثَةُ .

— أنا مرشُدُ الصَّفِّ الرَّابِعِ مِنْ السَّنَةِ الرَّابِعَةِ فِي الْفِرْعِ الْأَدَبِيِّ ، وَهَذِهِ قَائِمَةٌ أَمَا أُرِيدُهُ مِنْ أَدَوَاتِ الصَّفِّ .

فَأَخَذَهَا وَأَمْلَأَهَا وَاحِدَةً وَاحِدَةً عَلَى الْفَرَّاشِ :

ثَلَاثَةٌ كُتِبَ لِلتَّارِيخِ ، ثَلَاثُ كُرَّاسَاتٍ لِلرَّسْمِ النَّظَرِيِّ ، أَرْبَعَةٌ كُتِبَ لِلْقِرَاءَةِ الْعَرَبِيَّةِ ، خَمْسُ رَوَايَاتٍ^٢ لِانْجِلِيزِيَّةِ ، سِتَّةُ أَقْلَامٍ ، سَبْعُ مَسَاطِرٍ^٣ ، ثِنَايَةُ^٤ كَشَاكِيلٍ ، تِسْعُ مَفَكَّرَاتٍ^٥ ، عَشْرَةُ كُتِبَ لِلْفَلَسَفَةِ ، عَشْرُ كُرَّاسَاتٍ بَيْضَاءَ .

وَبَعْدَ أَنْ وَقَعَ الطَّالِبُ - الْمُرْشِدُ - ، كَانَتْ الْقَهْوَةُ قَدْ بَرَدَتْ ، فَجَاءَ وَتَنَاوَلَهَا فِي جُرْعَةٍ وَاحِدَةٍ وَكَانَتْ فِي عُلْبَتِي^٦ سِيَّجَارَتَانِ قَدَّمْتُ وَاحِدَةً إِلَيْهِ وَأَخَذَتْ الْآخَرَى . وَهُنَا دُقَّ جَرَسُ السَّاعَةِ الْعَاشِرَةِ وَهَجَمَ الطَّلَبَةُ عَلَى الْمَخْزَنِ مِنَ الْأَبْوَابِ وَالتَّوَاغِيذِ فَتَوَجَّهَ صَدِيقِي إِلَى الطُّلَابِ وَرُحْتُ أَسْمَعُهُ يَتَكَلَّمُ وَيَصْبِيحُ فِيهِمْ قَائِلًا :

— لَا يَبْقَى هُنَا غَيْرُ رُؤُسَاءِ الصُّفُوفِ وَلِيَقْفُوا فِي صَفٍّ وَنِظَامٍ خَارِجَ الْمَخْزَنِ وَسَأُنَادِيكُمْ وَاحِدًا بَعْدَ الْآخَرِ ... وَالْآنَ ، الصَّفُّ الْخَامِسُ مِنَ السَّنَةِ الْخَامِسَةِ الْعِلْمِيَّةِ . خُذْ أَحَدَ عَشَرَ كِتَابًا لِلْمِكَانِيكَا ، وَإِحْدَى وَعَشْرِينَ كُرَّاسَةً لِلْمِكَانِيكَا وَإِثْنَيْ عَشَرَ كِتَابًا لِلْهَنْدَسَةِ وَإِثْنَيْ عَشَرَ كُرَّاسَةً بَيْضَاءَ لِلْهَنْدَسَةِ .

— الصَّفُّ الرَّابِعُ مِنَ السَّنَةِ الْخَامِسَةِ الْعِلْمِيَّةِ .

— يَلْزَمُهُمْ ثَلَاثَةُ عَشَرَ كِتَابًا لِلْجَبْرِ ، ثَلَاثَ عَشْرَةَ كُرَّاسَةً لِلْهَنْدَسَةِ ،

١ - لِهَسْت .

٢ - جَمْعُ رَوَايَةٍ : رِيسَالَةٍ ، كِتَابٍ دَاسْتَانِيٍّ .

٣ - جَمْعُ مَسْطَرَةٍ : خَطَّ كَشٍ .

٤ - جَمْعُ كَشْكُولٍ : دَفْتَرٍ .

٥ - جَمْعُ مَفَكْرَةٍ : دَفْتَرٍ يَدِدَاثَتْ .

٦ - قَوْطِي .

أربعة عشر كتاباً للكيمياء^١، أربع عشرة كُرَاسَةً للميكانيكا، خمسة عشر كتاباً للطبيعة، خمس عشرة مِسْطَرَةً، سبع عشرة مَنَقْلَةً^٢ وثمانية عشر فَرَجَاراً^٣ وتسع عشرة مِمْحَاةً^٤.

— الصَّفُّ الثَّالِثُ !

— لا أَحَدَ .

— الثَّانِي !

— لا أَحَدَ .

— الأوَّلُ !

— حَاضِرَ .

— كم تلميذاً في صَفِّكَ؟ .

— الحاضرون عشرون تلميذاً، ولكنَّ عددَ الطَّلَبَةِ في الكَشْفِ^٥ خَمْسُونَ طالباً، ونحتاجُ إلى عِشْرِينَ مِحْبَرَةً^٦ وثلاثينَ كَشْفاً لِلْحُضُورِ والغِيَابِ، وأربعينَ اسْتِمَارَةً^٧ للألعابِ الرِّيَاضِيَّةِ.... وهكذا رَاحَ السَّيِّدُ عَبْدُ الْوَاحِدِ يَسْلِمُهُمُ الْأَدَوَاتَ حَتَّى دُقَّ جَرَسُ الدَّرْسِ فَذَهَبُوا عَلَيَّ أَنْ يَعودُوا فِي الْفُرْصَةِ الثَّانِيَةِ^٨ وجاءَ إلى مُنْهَكاً^٩ مُتَعَباً وَارْتَمَى عَلَى الْكُرْسِيِّ . فَأُخْرِجْتُ عُلْبَةَ السَّجَائِرِ^{١٠} وَقَدَّمْتُ لَهُ سِيَّجَارَةً وَقُلْتُ :

١ - شيمي .

٢ - نقاله ، كُونِيَا .

٣ - پَرِگار .

٤ - مداد پاک کن .

٥ - ليست [القائمة ، الكشف] .

٦ - دوات .

٧ - پرسش نامه .

٨ - زنگ تفریح دوم .

٩ - خسته و کوفته = [مرهقا] .

١٠ - قوطی سیگار .

— إِنَّ التَّلَامِيذَ يُحِبُّونَكَ، لِأَنَّكَ تُعْطِيهِمْ؛ فَكُلُّ مَنْ أُعْطِيَ كَانَ مُحِبُّوًّا.

— نَعَمْ، وفيه لَذَّةٌ. ولكنَّ المدرَّسةَ أكبرُ المدارسِ. والعَمَلُ يُحْتَاجُ إلى مُسَاعَدٍ. إِنَّ في المدرَّسةِ قِسْمَانِ: ابْتِدَائِيٌّ وَثَانَوِيٌّ. ومُدَّةُ الدِّرَاسَةِ في الْإِبْتِدَائِيِّ أَرْبَعُ سَنَوَاتٍ، وفي الثَّانَوِيِّ ثَمَانِي سَنَوَاتٍ، ثَلَاثَةٌ مِنْهَا المَرَحَلَةُ الْإِعْدَادِيَّةُ. وفي كُلِّ سَنَةٍ إِبْتِدَائِيَّةٍ أَرْبَعَةُ فُصُولٍ، وفي كُلِّ فَصْلٍ سِتُّونَ تَلْمِيذًا، وفي كُلِّ سَنَةٍ ثَانَوِيَّةٍ خَمْسَةُ فُصُولٍ وفي كُلِّ فَصْلٍ أَرْبَعُونَ تَلْمِيذًا عَلَى الْأَقْلَ. إِنَّ عَدَدَ تَلَامِيذِ الْإِبْتِدَائِيِّ تِسْعُمِائَةٍ، وَالثَّانَوِيِّ أَلْفًا تَلْمِيذٍ تَقْرِيبًا. وَمِنْ هُنَا نُنْفَكُّ أَنْ نُقَسِّمَ المدرَّسةَ إِلَى مَدْرَسَتَيْنِ مُسْتَقْلَتَيْنِ.

— وَكَمْ مَبْلَغًا تَتَقَاضُونَهُ^١ مِنَ التَّلْمِيذِ فِي الْعَامِ؟

— هَذَا يَتَفَاوَتُ، فَمَصَارِيفُ^٢ التَّلْمِيذِ فِي المَرَحَلَةِ الْإِبْتِدَائِيَّةِ مِثْلًا: إِثْنَا عَشَرَ دِينَارًا لِلدِّرَاسَةِ وَرُبْعُ دِينَارٍ لِلرِّيَاضَةِ وَنِصْفُ دِينَارٍ لِلصِّحَّةِ وَسِتُّونَ فَلِسًا لِلرَّحَلَاتِ^٣ عَلَى أَنْ يَدْفَعَ دِينَارَيْنِ أَمَانَةً^٤ لِلْمُخْتَبِرِ؛ ضِمَانًا فِيمَا إِذَا أَكْسَرَ شَيْءٌ مِنَ الْأَدَوَاتِ أَثْنَاءَ التَّجَرُّبَةِ.

— يَغْنَى مُتَوَسِّطُ دَخَلِ المدرَّسةِ عَنِ الطَّالِبِ الْوَاحِدِ حَوَالِي تِسْعَةِ عَشَرَ دِينَارًا وَعَلَيْهِ يَكُونُ إِيرَادُهَا السَّنَوِيُّ^٥ خَمْسَةُ آلَافِ دِينَارٍ وَهَذَا لَا يَكْفِي لِإِدَارَةِ مدرَّسةٍ كَبِيرَةٍ كَهَذِهِ.

— إِنَّ الْوِزَارَةَ تُسَاعِدُ المدرَّسةَ بِمُرْتَبَاتِ^٦ المُدَرِّسِينَ وَالْمُوظَّفِينَ وَالْمُسْتَخْدَمِينَ. فَعِنْدَنَا نَازِرٌ^٧ وَسِكْرَتِيرٌ وَمُعَاوِنَانِ وَطَبِيبٌ وَسَبْعَةٌ وَتَسْعُونَ

١ - چند دریافت می‌دارید.

٢ - مخارج [تكاليف، نفقات: هزینه].

٣ - گردشهای دسته جمعی.

٤ - آزمایشگاه = [المعمل].

٥ - درآمد سالانه‌اش.

٦ - جمع مرتب: حقوق ماهیانه = [الراتب، الماهیه].

٧ - مدیر مدرسه.

أُسْتَاذًا وَعَشْرَةُ مُسَاعِدِينَ لِّلْمَعَامِلِ وَسَبْعَةُ مُشْرِفِينَ إِجْتِمَاعِيِّينَ وَإِنْسَانًا عَشَرَ فَرَّاشًا وَبُسْتَانِيَّانِ^١ وَأَرْبَعَةَ بَوَّابِينَ^٢. ثُمَّ عَبَّرَتْ فَتْرَةً مِّنَ الزَّمَانِ قَالَتْ بَعْدَهَا : — إِنَّهَا مَدْرَسَةٌ كَبِيرَةٌ حَقًّا، فَهِيَ الْمَدْرَسَةُ الْأُولَى فِي بَلَدِنَا وَلِهَذَا تُلَقَّبُ بِأَيَّامِ الْمَدَارِسِ. إِنَّ بِنَاءَهَا يَشْتَمِلُ عَلَى غُرْفَةٍ لِلنَّاطِرِ وَوَاحِدَةٍ لِّلسَّكْرَتِيرِ وَوَاحِدَةٍ لِلْمُعَاوَنِينَ وَوَاحِدَةٍ لِلْمُوظَّفِينَ^٣ وَعَشْرَ غُرُفٍ لِلْأُسَاتِذَةِ وَهُنَاكَ خَمْسَةُ مَرَّاسِمٍ وَخَمْسَةُ وَسْتُونَ حُجْرَةً لِّلدِّرَاسَةِ وَغُرْفَةً لِّلطَّبِيبِ وَمُدْرَجَانِ^٤ كَبِيرَانِ لِّلْمُحَاضِرَاتِ وَالْعَرْضِ^٥ وَمَكْنَةٍ عَظِيمَةٍ وَمُلْحَقَاتٍ أُخْرَى، مِنْهَا صَالَتَانِ^٦ لِلرِّيَاضَةِ وَمَطْعَمٌ ضَخْمٌ لِلطُّلَابِ.

— مَتَى بُنِيَتْ هَذِهِ الْمَدْرَسَةُ الْعَظِيمَةُ ؟

— لَقَدْ أُسِّسَتْ سَنَةَ أَلْفٍ وَتِسْعِمَائَةٍ وَتِسْعِ عَشْرَةِ مِيلَادِيَّةٍ وَبُنِيَ الْقِسْمُ الْإِبْتِدَائِيُّ مِنْهَا أَوَّلًا حَتَّى إِذَا تَخَرَّجَتْ الدَّفْعَةُ الْأُولَى^٧ مِنْهَا سَنَةَ أَلْفٍ وَتِسْعِمَائَةٍ وَعَشْرِينَ زِيدَ عَلَيْهَا صَفٌّ ثَانَوِيٌّ وَفِي السَّنَةِ التَّالِيَةِ، أَيْ سَنَةَ أَلْفٍ وَتِسْعِمَائَةٍ وَإِحْدَى وَعَشْرِينَ أُكْمِلَتْ السَّنَةُ الْأُولَى فَأَصْبَحَتْ خَمْسَةَ صُفُوفٍ وَافْتَتِحَ صَفٌّ لِّلسَّنَةِ الثَّانِيَةِ وَفِي سَنَةِ أَلْفٍ وَتِسْعِمَائَةٍ وَأَنْتَيْنِ وَعَشْرِينَ أُكْمِلَتْ السَّنَةُ الثَّالِثَةُ وَصَارَتْ خَمْسَةَ صُفُوفٍ وَافْتَتِحَ صَفٌّ لِّلسَّنَةِ الثَّالِثَةِ وَهَكَذَا حَتَّى سَنَةِ أَلْفٍ وَتِسْعِمَائَةٍ وَسِتٍّ وَعَشْرِينَ كَانَ الْقِسْمُ الثَّانَوِيُّ قَدْ تَمَّ. وَفِي سَنَةِ أَلْفٍ وَتِسْعِمَائَةٍ وَثَلَاثِينَ عِنْدَ مَا دَخَلَتْ الْإِعْتِبَارَاتُ الْحَدِيثَةُ فِي التَّعْلِيمِ وَالتَّرْبِيَةِ، وَوَجَبَتْ مُرَاعَاةُ الشُّرُوطِ الرِّيَاضِيَّةِ وَالصَّحِيَّةِ وَالِاجْتِمَاعِيَّةِ، وَأُخِذَ عِلْمُ النَّفْسِ دَوْرَهُ فِي التَّعْلِيمِ وَالتَّرْبِيَةِ

١ - تشنيه بستانى : باغبان .

٢ - جمع بواب : دربان ، سریدار .

٣ - کارمندان .

٤ - دو تالار .

٥ - نمایش (فليم یا تاتر) .

٦ - دو سالن .

٧ - دسته نخست .

أرثوى^١ أن المدرسة صغيرة ضيقة^٢. فاشترت الوزارة أربعة آلاف متر من الأرض المجاورة وضمتها إلى المساحة القديمة، ثم هدمت البناء القديم وأقامت هذه العمارة الضخمة وقد بلغت نفقات^٣ هذا العمل حوالي تسعمائة وتسعين ألف دينار.

وهنا نظرت إلى ساعتى وكان قد دق الجرس فوقفت مستأذناً حتى أنصرف فقد بدأ الطلاب يتوافدون على المخزن^٤. ثم قلت: ما أسعد طلاب اليوم؛ لقد تعلمنا نحن في الكتاب في ظروف قاسية^٥ ولانجد أحداً نشتكى إليه وتجع المفاصل من الجلوس على الأرض، والحق أن على أولادنا أن يكرسوا جهودهم على الدراسة فهم محط آمال الآباء والأمهات، وفقهم الله في خدمة وطنهم وأبناء أمتهم، فقال صديقى: لقد صدقت، نرجو من الله التوفيق والسداد^٥.

١ - أين چنین دیدند .

٢ - هزينه و مخارج .

٣ - شرائط سخت .

٤ - مبذول بدارند .

٥ - استوارى .

ملاحظه :

از آنجائی که در زبان عربی ، عدد ، بعلت مطابقت یا عدم مطابقت با معدود در اعراب و تذکیر و تانیث بشکل های گوناگون و پیچیده ای درمی آید ، در زیر تابلویی ارائه می دهیم که ضمن آن همه جزئیات با ذکر مثال بیان شده است :

عدد اصلی :

مفرد ، مرکّب ، عقُود ، معطوف .

مفرد :

مذکّر	مؤنث
۱ - واحد	واحدة
۲ - إثنان	إثنتان

استعمال این دو عدد به تنهایی در زبان عربی نسبت به اعداد دیگر بسیار اندک است^۱ زیرا شماره های « یک » و « دو » در ترکیب ظاهری واژه آشکار می گردد : کتاب = یک کتاب ، کتابان = دو کتاب . و از همین جهت است که دو عدد در جمله غالباً بصورت تابع - صفت - بکار می روند و در اعراب و تذکیر و تانیث از متبوع خود پیروی می کنند :

دَرَسَ مَجْلِسُ الْوُزَرَاءِ^۲ مشروِعاً واحداً فی جلسه طارئة^۳ .

نَجَحَتْ فی الامتحانِ طالبتانِ إثنَتانِ .

مذکّر	مؤنث
۳ - ثلاث	ثلاثة
۴ - أربع	اربعة
۵ - خمس	خمسة
۶ - ست	ستة

۱ - حَضَرَ مِنَ الطُّلَّابِ إثنانِ . « ومن المعزِ إثنینِ » . از استاد توضیح بخواهید .

۲ - هیئت دولت .

۳ - جلسه فوق العاده = [غیر عادی] .

مؤنث	مذكر
سَبْعَة	۷ - سَبْع
ثَمَانِيَة	۸ - ثَمَانِي (ثمان) ثَمَانِيَة
تِسْعَة	۹ - تِسْع

این اعداد در مذکر و مؤنث همیشه عکس معبود - تمیز - می باشند^۱ یعنی برای معبود مذکر، عدد مؤنث و برای معبود مؤنث، عدد مذکر می آوریم مانند :

سَبْعُ لَيَالٍ . (= لَيْلَة) .

ثَمَانِيَة أَيَّامٍ . (= يَوْم)

۱۰ - عَشْر (مذكر) ، عَشْرَة (مؤنث) ^۲.

* * *

مرکب :

مؤنث	مذكر
إِحدى عَشْرَة	۱۱ - أَحَدَ عَشْر
إِثْنَتَا عَشْرَة	۱۲ - إِثْنَا عَشْر

— هر دو جزء عدد « یازده » و « دوازده » از نظر مذکر و مؤنث با معبود خود مطابقت دارند .

اشْتَرَيْتُ أَحَدَ عَشْرَ رِبَاطٍ عَنْقٍ ^۳.

اسْتَغْرَقْتُ ^۴ الزَّيَّارَةَ إِثْنَى عَشَرَ يَوْمًا.

ذَهَبْتُ إِلَى الْمُخْتَبِرِ ^۵ إِحدى عَشْرَةَ طَالِبَةً.

۱ - حکم معبود این اعداد را در درس « تمیز » بیان کردیم .

۲ - عدد ده اگر چه در حکم مانند اعداد مفرد - ۳ تا ۹ - است لکن در شمار عقود (دهگان) آورده شده است .

۳ - کراوات .

۴ - بطول انجامید .

۵ - آزمایشگاه .

وزَعْتُ عَلَى الطُّلَابِ اِثْنَتَيْ عَشْرَةَ مِمِّحَاةً^١.

مذكر	مؤنث
١٣- ثلاثةَ عَشَرَ	ثلاثَ عَشْرَةَ
١٤- أربعةَ عَشَرَ	أربعَ عَشْرَةَ
١٥- خمسةَ عَشَرَ	خمسَ عَشْرَةَ
١٦- ستةَ عَشَرَ	ستَ عَشْرَةَ
١٧- سبعةَ عَشَرَ	سبعَ عَشْرَةَ
١٨- ثمانيةَ عَشَرَ	ثمانيَ عَشْرَةَ
١٩- تسعةَ عَشَرَ	تسعَ عَشْرَةَ

— هر دو جزء اعداد مرکب - از ١١ تا ١٩ - مبنی بر فتح هستند^٢ : (باستثنای جزء اول اثنا عشر و اثناعشر).

* - رَسَبَ^٣ . فی الامتحانِ ثلاثةَ عَشَرَ طالباً .

* - اشترك فی مُباراةِ المَلَاكِمَةِ^٤ أربعةَ عَشَرَ بَطَلًا .

* - شَجَّعَ^٥ الاسْتَاذُ سبعَ عَشْرَةَ طالبةً علی الاشتراك فی مُباراةِ كُرَةِ

الطَّاوَلَةِ^٦ .

* - اُسْفِرَتْ^٧ مُباراةُ المُصارعةِ الدَّوَلِيَّةِ^٨ عن فوزِ سبعةَ عَشَرَ بَطَلًا إيرانيًّا .

١ - مداد پاک کن .

٢ - حکم معرود این اعداد را در درس « تمیز » بیان کردیم .

٣ - مردود شد .

٤ - مسابقه بوکس .

٥ - تشویق کرد .

٦ - مسابقه پینگ پنگ .

٧ - منجر گردید ، منتهی شد = [نجمت] .

٨ - مسابقه بین المللی کشتی .

— توجه کنید ، جزء اول این اعداد از قاعدهٔ کلی اعداد مفرد - ۳ تا ۹ - پیروی می کند ، جزء دوم (دهگان) در مذکر و مؤنث با معدود مطابقت می کند همانطور که در مثالهای بالا مشاهده نمودید .

* * *

عقود (دهگان) :

مؤنث	مذکر
عَشْرَة	عَشَرَ
عِشْرُونَ (عَشْرِينَ)	عِشْرُونَ (عَشْرِينَ)
ثَلَاثُونَ (ثَلَاثِينَ)	ثَلَاثُونَ (ثَلَاثِينَ)
.....
.....
تِسْعُونَ (تِسْعِينَ) ^۱	تِسْعُونَ (تِسْعِينَ)

— عدد (۱۰) چون به تنهایی استعمال شود مانند اعداد مفرد (۳ تا ۹) در مذکر و مؤنث بعکس معدود است :

تَوْظِيفُ شَرِكَةِ الطَّيْرَانِ الْوَطْنِيَّةِ الْإِيرَانِيَّةِ عَشَرَ مَضِيفَاتٍ^۲.
إِشْتَرَكٌ فِي الْمُنَاوَرَةِ الْجَوِّيَّةِ^۳ عَشْرَةَ طَيَّارِينَ^۴.

و اما بقیه عقود (عِشْرُونَ) در مذکر و مؤنث یکسانند :

— این اعداد برخلاف اعداد مرکب معرب هستند و اعراب عدد (۱۰) بحرکت « ـِ » و اعراب بقیه مانند جمع مذکر سالم است . (واو ، و نون در حالت رفعی و

۱ - حکم معدود این اعداد را در « تمییز » بیان کردیم .

۲ - میهمانداران زن .

۳ - مانور هوایی = [الامتعارض الجوي] ، و « استعراض » بمعنای سان دیدن

نیز می آید .

۴ - خلبانان .

« ياء و نون » در حالت نصبی و جرّی :

حَضَرَ عَشْرُونَ طَالِبًا .

دَرَسْتُ النِّحْوَ عِشْرِينَ طَالِبَةً .

* * *

معطوف :

مؤنث

مذكر

واحدة (إحدى) وعشرون

واحد وعشرون

إثنتان وعشرون

إثنان وعشرون

.....

.....

تِسْعٌ وعشرون^۱

تِسْعَةٌ وعشرون

— جزء اول این اعداد از قاعده^۲ « اعداد مفرد » پیروی می کند و جزء دوم از قاعده^۳ « عقود » .

— هر دو جزء این اعداد معربند و هر یک از اعراب عادی خود را می پذیرد و جزء دوم که بوسیله « و » به جزء اول عطف شده از اعراب متبوع خود پیروی می کند.

* - اِشْتَرَكٌ فِي مُبَارَاةِ الْعَدُوِّ^۲ وَاحِدٌ وَعِشْرُونَ طَالِبًا .

* - رَشَّحْتُ الْكُلِّيَّةَ^۳ وَاحِدَةً وَعِشْرِينَ طَالِبَةً لِلاِشْتِرَاكِ فِي مُبَارَاةِ الْقَفْزِ^۴ .

* - رَافَقَتُ ثَلَاثَةً وَعِشْرِينَ بَطَلًا فِي سَبَاقِ الدَّرَاجَاتِ^۵ .

* - مَنَحَتْ الْجَامِعَةُ الْأَوْسِمَةَ لِخَمْسٍ وَعِشْرِينَ بَطَلَةً اِشْتَرَكُوا فِي مُبَارَاةِ الشَّيْشِ^۶ .

* * *

۱ - حکم معدود این اعداد را در درس « تمییز » بیان کردیم .

۲ - مسابقه دو .

۳ - دانشکده کاندید کرد ، معرفی کرد .

۴ - مسابقه پرش .

۵ - مسابقه دو چرخه سواری .

۶ - مسابقه شمشیر بازی .

۱۰۰ - مائة (مِئَة) .

۲۰۰ - مائتان .

۳۰۰ - ثلاثمائة .

.....

۹۰۰ - تسعمائة .

۱۰۰۰ - الف^۱ .

.....

— این اعداد از نظر تذکیر و تأنیث هرگز تغییری نمی کنند :

— چون « مائة » مؤنث است، اعداد مفردی که با آن می آیند، مذکر اند، اما به عکس « الف » که مذکر است با اعداد مفرد مؤنث می آید (أربعمائة، أربعمائة ألف) .

* - اشْتَبَكْتُ^۱ مَعَ قَوَاتِ الْعَدُوِّ كَثِيبَةً^۲ مِنْ سِلَاحِ الْخُدُودِ^۳ تُسَانِدُهَا مِائَةٌ^۴ دَبَابَةً^۵ وَكَبَدْتُ^۶ الْعَدُوَّ خَسَائِرَ فَادِحَةٍ^۷ فِي الْعِتَادِ^۸ وَالْأُرُوحِ^۹ فَانْسَحَبَ^{۱۰} تَارِكًا خَلْفَهُ مِائَةَ جُنْدٍ^{۱۱} بَيْنَ الْقَتِيلِ وَالْجُرْجِ .

* - دَخَلَ^{۱۲} الْجَامِعَةَ فِي هَذَا الْعَامِ الْفُ طَالِبَةً مُسْتَجِدَّةً^{۱۳} .

* - احْتَشَدَ^{۱۴} عَلَى الْخُدُودِ ثَلَاثَةَ آلَافِ جُنْدٍ^{۱۵} بِكَامِلِ أَسْلِحَتِهِمْ .

— همه^{۱۶} این اعداد را که خواندید « عدد اصلی » می نامند.

* * *

۱ - حکم محدود این اعداد را در درس « تمییز » بیان کردیم .

۲ - گردان .

۳ - نیروی سرزبانی .

۴ - تانک .

۵ - وارد آورد .

۶ - ساز و برگ جنگی .

۷ - عقب نشینی کرد .

۸ - دانشجوی داوطلب دختر .

۹ - متمرکز گردید = [رابط] .

عدد وصفی :

عدد وصفی یا ترتیبی عددی است که بروزن اسم فاعل می آید و اسم ما قبل خود را وصف می کند و در حکم ، تابع موصوف است باستثنای « عدد مرکب وصفی » که مانند « عدد مرکب اصلی » همیشه مبنی است و فقط جزء اول آن در معرفه و نکره و هر دو جزء آن در تذکیر و تأنیث با موصوف خود مطابقت می کند :

مذکر	مؤنث
البابُ الأولُ .	النافذةُ الأولى .
الدّرسُ الثّالثُ .	المرحلةُ الثّالثةُ .
.....
الفصلُ الحادى عشرَ .	المسألةُ الإحدى عشرةَ .
.....
الخطابُ الرَّابِعُ عشرَ .	الرّسالةُ الرَّابِعةُ عشرَ .
.....
الزُّقاقُ ١ الخماسُ والعشرونَ .	الحارةُ ٢ الخماسَةُ والعشرونَ .

١ - کوچه ، جمع (أزِقَّة) .

٢ - کوی . (و به محله و برزن « حی » گویند : أحياء مدينة طهران = محله های شهر تهران .

تمرین :

جمله‌های زیر را بعربی ترجمه کرده و قاعده عدد را در آنها رعایت کنید :

بیست و سه دانشجوی دختر در سال اول دانشکده‌ی ما تحصیل می‌کنند. شش دوشیزه^۱ پیش از فارغ التحصیل شدن^۲ از دانشگاه ازدواج کرده‌اند. این بیمارستان هشت پرستار^۳ مرد و شانزده پرستار زن دارد. پنج قلم خود نویس^۴ برای فرزندانم خریدم. برادرم ده عدد قلم خودکار^۵ دارد. شما نفر سوم در مسابقه^۶ والیبال^۶ شده‌اید. جنگ^۷ بین المللی دوم چهار سال طول کشید. خواهرم در کلاس چهارم دانشکده^۷ فنی^۷ تحصیل می‌کند. در حدود ده هزار دانشجوی پسر و پنجهزار و ششصد و سی دانشجوی دختر در دانشگاه طهران بتحصیل اشتغال دارند. ساعت هشت بامداد هر روز بدانشکده می‌روم و ساعت دوازده^۸ ظهر بمنزل بازمی‌گردم و مجدداً ساعت سه‌ی بعد از ظهر بدانشکده می‌آیم و روزانه معمولاً^۸ هفت ساعت کار می‌کنم. برادرم فارغ التحصیل سال هزار و سیصد و چهل و چهار است.

۱ - الانسة .

۲ - التخرج .

۳ - ممرض .

۴ - قلم الجبر .

۵ - قلم الجاف .

۶ - الكرة الطائرة .

۷ - كلية الهندسة .

۸ - عادة .

الدَّرْسُ التَّاسِعُ عَشَرَ

أَلْحُرُوفُ :

حروف در زبان عربی بدو دسته تقسیم می‌شوند :

الف - حروفُ الْمَبَانِي یا حروفُ هجاء (الفبا) ، حروفی است که واژه‌های عربی از آنها ساخته می‌شود ، و عبارتند از :

همزه ، الف ، باء ، تاء ، ثاء ، جیم ، حاء ، خاء ، دال ، ذال ، راء ، زاء ، سین ، شین ، صاد ، ضاد ، طاء ، ظاء ، عین ، غین ، فاء ، قاف ، کاف ، لام ، میم ، نون ، واو ، هاء ، یاء .
ب - حروفُ الْمُعَانِي ، و آنها واژه‌هایی هستند که برخلاف « فعل » و « اسم » در دلالت بر معنای خود نیاز بواژه دیگر دارند و این حروف از هشتاد واژه تجاوز نمی‌کنند که در اینجا باختصار بذکر آنها می‌پردازیم و چنانچه بخواهید این درس را بطور مشروح بخوانید به باب اول کتاب « مُغْنَى اللَّيْبِ » مراجعه کنید .

حروف معانی از نظر فرم و ساختمان ریشه پنج قسم است :

آحادی ، ثنائی ، ثلاثی ، رباعی ، خماسی .

* - حروف آحادی سیزده عدد است :

همزه ، الف ، باء ، تاء ، سین ، فاء ، کاف ، لام ، میم ، نون ، هاء ، واو ، یاء .

معانی (همزه) : استفهام ، تسویه و ندا :

۱- أَأَنْتَ فَعَلْتَ بِاللَّيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمَ .

۲- سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ .

۳- أَصَاحِبِي أَنَا مُقِيمٌ هُنَا .

» (الف) : استغاثه ، فاصله انداختن بین نون ضمیر و نون توکید ، دلالت بر تنبیه :

١- وَاذِينَا .

٢- أَحْضِرْنَا الطَّعَامَ يَا أَيَّتُهَا السَّيِّدَاتُ الطَّاهِيَّاتُ .

٣- الشَّهِيدَانِ أَذْيَا وَاجِبَهُمَا نَحْوَ الْوَطَنِ .

معاني (باء) : إلصاق ، سببت وقسم :

١- أَمْسَكَتُ بِأُخَى .

٢- كَتَبْتُ بِالْقَلَمِ .

٣- أَقْسِمُ بِرَبِّ الْكَعْبَةِ .

وگاهی زائد استعمال می شود مانند : أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ .

» (تاء) : تأنيث ، قسم :

١- قَالَتْ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ .

٢- تَا اللَّهُ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا .

» (سين) : استقبال :

١- سَتُبْدَى لَكَ الْإِيَّامُ مَا كُنْتَ جَاهِلًا .

» (فاء) : ترتيب ، ربط جمله جواب بجملة شرط :

١- دَخَلَ الْأَسْتَاذُ قَاعَةَ الْمَحَاضِرَةِ فَالطَّلَابُ .

٢- إِنْ كُنْتُمْ تَحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمْ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ .

وگاهی زائد می آید : خُذْ الْقَلَمَ فَقَطْ .

» (كاف) : تشبيه ، خطاب :

١- أَلْعَلَّمُ كَالنُّورِ .

٢- إِنْ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةٌ .

وگاهی زائد استعمال می شود : لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ .

» (لام) : أمر ، ابتدا ، قسم واختصاص :

١- لِيَحْضُرَ الطَّلَابُ إِلَى الْكَلِيَّةِ قَبْلَ بَدْءِ الْإِمْتِحَانِ التَّحْرِيرِيِّ بِنِصْفِ

سَاعَةٍ .

۲- لَیُوسَفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَى أَبِينَا مِنَّا .

۳- لَنُشْنُ أُخْرِجُوا لَاتُخْرِجُونَ مَعَهُمْ .

۴- الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ .

» (میم) : دلالت بر جمع مذکر :

۱- ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ .

» (نون) : جلوگیری از ظهور کسره در آخر کلمه* ، تأکید :

۱- أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ .

۲- لِنَسْفَعَنَّ بِالنَّاصِيَةِ .

» (هاء) : سکت دروقف ، غیاب :

۱- وَ أَسْفَاهُ ، لِمَّةٌ ، قِه .

۲- إِيَّاهُ^۱ .

» (واو) : مطلق جمع بین دو چیز ، استثناف ، حال ، معیّت و قسم :

۱- يَسُودُ الرَّجُلُ بِالْعِلْمِ وَالْأَدَبِ .

۲- وَ نُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ .

۳- خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ .

۴- سِرْتُ وَالنَّجْمِ .

۵- وَالتِّينِ وَ الزَّيْتُونِ .

» (ياء) : تكلّم :

۱- إِيَّايَ لَا عِبْدُونَ .

* * *

حروف ثنائی بیست و شش حرفند و عبارتند از :

۱ - ضمیر منفصل منصوب کلمه « ایا » است و « ه » علامتی است که باخر ضمیر ملحق

شده است تا بر غائب دلالت کند ، و همچنین است « کاف » ایاك ، و « یاء » ایای و « ناء »

ایانا .

آ، إذ، أل، أم، أن، إن، أو، أي، إي، بل، عن، في، قد، كي، لا، لم، لن،
لو، ما، مُد، مِن، ها، هل، وا، يا، التَّوْنُ الثَّقِيلَةُ (نَّ).
معانی (آ): ندا:

١- آعبدَ الله .

» (إذ): مفاجأة وأمر ناگهانی پس از «بَيْنَا» و «بَيْنَمَا»، بیان علت:

١- فَبَيْنَمَا الْعُسْرُ إِذْ دَارَتْ مِياسِيرُ .

٢- الإسلام أقومُ الأديانِ إذ هو يضمنُ السعادةَ للبشريَّةِ جمعاً .

» (أل): تعریف جنس یا تعریف همهٔ افراد جنس یا تعریف یک فرد معین از آن جنس:

١- الرجلُ خيرٌ من المرأةِ .

٢- إنَّ الإنسانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا .

٣- وما آتاكمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ .

وزائد نیز استعمال می شود: قَابِلْتُ النُّعْمَانَ .

» (أم): معادله پس از همزه استفهام یا تسویه:

١- أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ .

٢- سَوَاءٌ أَجَزَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا .

» (أن): مصدریت، تفسیر و مخفف از «أنَّ»:

١- أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ .

٢- فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْفُلْكَتَ .

٣- عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضًى .

و گاهی نیز زائد استعمال میشود: فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ .

» (إن): شرط، نفی و مخفف از «إِنَّ»:

١- إِنْ تَكْذِبْ تَخْسِرْ .

٢- إِنْ هُمْ إِلَّا فِي غُرُورٍ .

۳- وَإِنْ نَظَنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ .

وگاهی نیز زائد استعمال می شود :

مَا إِنْ نَدِمْتُ عَلَى سَكُوتٍ مَرَّةً

وَلَقَدْ نَدِمْتُ عَلَى الْكَلَامِ مِرَاراً

» (أو) : بیان حکم برای یکی از دو امر ، مقابله = «إِمَّا» و بمعنای «بل» :

۱- خُذْ هَذَا أَوْ ذَاكَ .

۲- الْعَدَدُ إِمَّا زَوْجٌ أَوْ فَرْدٌ .

۳- فَارْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ .

» (أى) : ندا ، تفسیر :

۱- أَيْ رَبِّ .

۲- هَذَا عَسَجِدٌ أَيْ ذَهَبٌ .

» (إى) : جواب (غالباً بعد از استفهام واقع می شود و بعد از آن جمله قسم آورند) :

۱- أَحَقُّ هُوَ ، قُلْ إِيْ ، وَرَبِّىْ إِنَّهُ الْحَقُّ .

» (بل) : لإضراب (ما قبل خود را از نظر حکم مسکوت می گذارد) :

۱- وَجْهُهُ بَدْرٌ بَلْ شَمْسٌ .

» (عن) : مجاوزت ، بدلیت :

۱- خَرَجْتُ عَنِ الْبَلَدِ (جَاوَزْتُ الْبَلَدَ) .

۲- لَا تَجْزِىْ نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً .

» (فى) : ظرفیت ، مصاحبت و سببیت :

۱- أَلْعَمِيدُ فِى مَكْتَبِهِ .

۲- أَدْخُلُوا فِى الصَّالِحِينَ .

۳- دَخَلَتْ أَمْرَأَةُ النَّارِ فِى هِرَّةٍ حَبَسَتْهَا .

» (قد) : تحقیق ، تقلیل ، گاهی = قلماً (و احتمال :

١- قد أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا .

٢- قد يَجُودُ البَخِيلُ .

٣- قد يُقَدِّمُ الْمَسَافِرُ اللَّيْلَةَ .

» (كَيَّ): تعليل (وفعل بعد از آن چون « أن » بتأويل مصدر می‌رود :

١- أَخْلَصُوا النِّيَّاتِ كَي تَنَالُوا أَعْلَى الدَّرَجَاتِ .

» (لا): نهي، نفي :

١- لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ .

٢- لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ .

وگاهی نیز زائد می‌آید : مَا مَنَعَكَ أَنْ لَا تَسْجُدَ .

وگاهی هم عمل « إِن » را انجام می‌دهد و در این صورت آنرا « لاء نفي جنس »

گویند :

لَا سَمِيرَ أَحْسَنُ مِنَ الْكِتَابِ .

» (لم): نفي مضارع در زمان ماضی :

١- لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ .

» (لَسَ): نفي مضارع (و آنرا ویژه زمان مستقبل می‌سازد) مانند :

١- لَنْ تَبْلُغَ الْمَجْدَ حَتَّى تَلْعَقَ الصَّيْرَةَ^١ .

» (لَوْ): شرط، مصدریّت :

١- لَوْ أَنْصَفَ النَّاسُ أُسْتَرَّاحَ الْقَاضِي .

٢- يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ .

» (مَا): نفي، و باز داشتن عامل از عمل = (كَافَهُ) ، و مصدریّت. مانند :

١- مَا هَذَا بِبَشَرٍ .

٢- كَأَنَّمَا عَلَى رُؤُوسِهِمُ الطَّيْرُ .

٣- وَضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ .

١ - مرارت و تلخی را بچشی .

و گاهی هم زائد استعمال می شود: فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَئِنْ لَهِمْ.
» (مُنْذُ): ابتدای زمان، مطلق ظرف :

۱- مَارَأَيْتُهُ مُنْذُ شَهْرٍ. (از یکماه پیش اورا ندیدم)

۲- وَلَا قَابِلَتُهُ مُنْذُ يَوْمِنَا. (تا به امروز اورا ندیده ام)

» (مِنْ): ابتدا، تبعیض و تعلیل :

۱- سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى .

۲- أَخَذْتُ مِنَ الدَّرَاهِمِ .

۳- مِمَّا خَطَبْتُهُمْ أَغْرِقُوا .

و گاهی هم پس از ننی و نهی و استفهام زائد می آید:

۱- مَا لَنَا مِنْ شَفِيعٍ .

۲- لَا يَبْرَحُ مِنْ أَحَدٍ مَكَانَهُ .

۳- هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ .

» (ها): تنبیه (و بر اسمهای اشاره و صفات و جمله داخل می شود) :

۱- هَذَا، هَذِهِ، هَؤُلَاءِ .

۲- هَا أَنْتُمْ طُغَلَابٌ مُتَفَوِّقُونَ .

۳- هَا إِنَّ زَمِيلَكَ كَانَ يَسْأَلُ عَنْكَ .

» (هَل): استفهام (و فرقش با همزه استفهام آنست که بر ننی و شرط و مضارع حال

داخل نمی شود) :

۱- هَلْ حَانَ وَقْتُ دُخُولِ الصَّفِّ .

» (وَا): نِدْبَه :

۱- وَاسْفَاهُ .

» (يَا): « ندا » ، « ندبه » و « تنبیه » :

۱- يَا أَيُّهَا النَّاسُ .

٢- يا مُحَمَّدَآه .

٣- يا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بما غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ .
 » (نون ثقیله) : بآخر فعل مضارع ملحق می شود و آنرا مؤکد می سازد :
 ١- لَيْسَ جُنَّ .

* * *

حروف ثلاثی ، بیست و پنج حرفند و عبارتند از :
 آی ، أَجَلْ ، إِذَا ، إِذَنْ ، أَلَا ، إِلَيَّ ، أَمَّا ، إِنَّ ، أَنْ ، أَيَا ، بَلَى ، ثُمَّ ، جَلَلٌ ،
 جَبَرٌ ، خَلَا ، رَبٌّ ، سَوْفَ ، عَدَا ، عَلَّ ، عَلَيَّ ، لَاتَ ، لَيْتَ ، مُنْذُ ، نَعَمْ ، هَيَّا .
 معانی (آی) : ندا :

١- آی صَاعِدَ الْجَبَلِ .

» (أجل) : جواب :

١- يَقُولُونَ لِي صِفْهَا فَأَنْتَ بَوَصَفِهَا

خَبِيرٌ أَجَلٌ عِنْدِي بِأَوْصَافِهَا عِلْمٌ

» (إِذَا) : بیان امر ناگهانی :

١- ظَنَنْتُهُ غَائِبًا إِذَا إِنَّهُ حَاضِرٌ .

» (إِذَنْ) : جواب :

١- سَأَجْتَهِدُ إِذَنْ تَبْلُغَ الْمُنَى .

» (أَلَا) : تنبیه ، عرض (خواهش) :

١- أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ .

٢- أَلَا تَحُلْ ضَيْفًا عَلَيْنَا بِمِلْدَتِنَا .

١- کلمه «مذ» و «منذ» گاه بمعنای حرف است و گاه بمعنای اسم «ظرف» و سوار است استعمال

آند و با یکدیگر فرق می کند مثلاً اگر به جمله اضافه شود در این صورت اسم خواهد بود
 برای توضیح بیشتر به کتاب «معنی اللبیب» و کتاب سیوطی «البهجة المرضیه» مراجعه کنید .

» (إلى): بیان نهایت امری :

۱- ذَهَبْتُ إِلَى الرَّيْفِ لِيُزِيَارَةَ أَهْلِي .

» (أَمَّا): تنبيه (و غالباً پس از آن ، جمله قسم می آید) :

۱- أَمَّا وَاللَّهِ لَا قَاطِعَ عَمَّكَ .

» (إِنَّ): تأکید :

۱- إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

و گاهی « ما » کافه بآن ملحق می شود و در اینصورت « إِنَّ » عمل نمی کند و إفاده

حصر می نماید مانند : إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ :

(أَنَّ) تأکید :

۱- أَشْفَقْتُ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ مُسْتَحِقٌّ لِلرَّأْفَةِ وَالْمُسَاعَدَةِ .

و گاهی « ماء کافه » بآن ملحق می شود و إفاده حصر می کند و « أَنَّ » را از

عمل باز می دارد مانند : يُوحَىٰ إِلَىٰ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ .

» (أَيَا): ندا :

۱- أَيَا جَبَلَتِي نَعْمَانَ بِاللَّهِ خَلِيًّا

نَسِيمَ الصَّبَا يَخْلُصُنِي إِلَىٰ نَسِيمِهَا

» (بَلَى): جواب :

۱- أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، قَالُوا بَلَى . (و غالباً پس از استفهام منفی می آید)

» (ثُمَّ): ترتیب (با فاصله زمانی بین معطوف و معطوف علیه) :

۱- خَرَجَ الْأَسَازُذُ مِنَ الْفَصْلِ ثُمَّ الطُّلَابُ .

» (جَلَلٌ): جواب :

۱- قَالُوا أَنْظِمْتَ عُقُودَ الدُّرِّ، قُلْتُ جَلَلٌ .

» (جَبَرٌ) همچنین حرف جواب است :

۱- أَتَفْتَحِمُ الْمَسْنُونِ، فَقُلْتُ جَبَرٌ . [هل تُغَامِرُ بِحَيَاتِكَ فَقُلْتُ جَبَرٌ]

» (خَلَا) : استثناء :

١- عَاشِرِ انِّاسٍ خَلَا الْمُفْسِدِينَ .

» (رُبَّ) : تَقْلِيلٌ ، تَكْنِيْزٌ :

١- رُبَّ أُمْنِيَّةٍ جَلَبَتْ مَنِيَّةً .

٢- رُبَّ صَدِيْقٍ أَحْسَنُ مِنْ الْأَخِ .

» (سَوْفَ) : اسْتِقْبَالٌ :

١- سَوْفَ يَرَى ثَمَرَ إِجْتِهَادِهِ .

» (عَدَا) : استثناء :

١- حَسَنُ الظَّنِّ بِالنَّاسِ عَدَا الْخَائِنِينَ .

» (عَلَّ) : أَمِيدٌ بِرَأْمَرٍ مُمْكِنٍ الْوُقُوعِ :

لَا تُهْمِنَ الْفَقِيرَ عَدَّكَ أَنْ

تَرْكَعَ يَوْمًا وَالْدَّهْرُ قَدْ رَفَعَهُ

» (عَلَى) : اسْتِعْلَاءٌ ، مَصَاحَبَةٌ :

١- وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلُوكِ تُحْمَلُونَ .

٢- وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَعْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ .

» (لَاتَ) : چُونِ « لَيْسَ » بِرَأْيِ نَفْسٍ اسْت :

١- نَدِمَ الْبَغَاةُ وَلَاتَ سَاعَةَ مَنَدَمٍ

وَالْبَغْيُ مَرْتَعٌ مُبْتَغِيهِ وَخِيمٌ

» (لَيْتَ) : أَمِيدٌ بِرَأْمَرٍ غَيْرِ مُمْكِنٍ الْوُقُوعِ . (كَاشَ) :

١- أَلَا لَيْتَ الشَّيْبَابَ يَعُودُ يَوْمًا

فَأَخْبِرُهُ بِمَا فَعَلَ الْمَشِيبُ

» (مُنْذُ) : چُونِ « مُنْذُ » بِمَعْنَايِ ابْتِدَا وَبِأَظْفَرِيَّتِي آيِد :

١- مَا كَلِمَتُهُ مُنْذُ سَنَةٍ . وَلَا قَابِلَتُهُ مُنْذُ يَوْمِنَا .

» (نعم) : جواب (ودر موارد تصدیق خبر و وعده به طلب کننده و إعلام به سائل بکار می رود) :

١- أَلْبَغِيْ أَخِيْرَهُ نَدَمٌ . نَعَمْ

٢- وَافْعَلْ مَا تُؤْمَرُ . نَعَمْ

٣- هَلْ أَدَيْتَ مَا عَلَيْكَ ؟ نَعَمْ

» (هَيَّا) : ندا :

١- هَيَّا رَبَّنَا أَرْحَمْنَا .

حروف رباعی : پانزده حرف است و عبارتند از :

إِذَا ، أَتَا ، إِذَا ، أَمَّا ، إِمَّا ، حَاشَا ، حَتَّى ، كَأَنَّ ، كَلَّا ، لَكِنَّ ، لَعَلَّ ، لَمَّا ، لَوْلَا ، لَوْمًا ، هَلَّا .

معانی (إِذَا) : شرط :

١- إِذَا تَعَلَّمْتَ تَتَقَدَّمْ .

» (أَتَا) : تخضیض :

١- أَتَا رَاعِيْتُمْ حَقَّ الْأُخُوَّةِ .

» (إِمَّا) : استثناء :

١- لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءٌ إِلَّا الْمَوْتَ .

» (أَمَّا) : تفسیر :

١- فَاِمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ .

» (إِمَّا) : تفصیل :

١- إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا .

» (حَاشَا) : استثناء :

١- أَقْدِمُوا عَلَى الْبُهْتَانِ حَاشَا وَاحِدًا .

» (حَتَّى) : انتها ، عطف ، بیان غایت و ابتدا :

١- حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ . حَتَّى يَتَيَسَّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ ...

٢- قَدِمَ الْحُجَّاجُ حَتَّى الْمَشَاةُ .

٣- فَوَاعَبْنَا حَتَّى كَلَيْبٌ تَسْبِيئِي .

» (كَأَنَّ) : تشبيهه ، گمان :

١- كَأَنَّ لَفْظَهُ الدُّرُّ الْمَشُورُ .

٢- كَأَنَّهُ ظَفِيرٌ يَبْغِيهِ .

» (كَتَلًا) : ردع و زجرت :

١- كَتَلَا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا .

و گاهی هم برای تنبيه و استفتاح می آید :

كَتَلَا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ .

» (لَكِنْ) : استدراك :

١- مَا قَامَ خَالِدٌ لَكِنْ حَمِيدٌ .

» (لَعَلَّ) : امید بر امر ممکن الوقوع :

لَعَلَّ الطَّقْسُ يَعْتَدِلُ .

» (لَمَّا) : نفي مضارع در زمان گذشته (از ادوات جزم است) :

١- حَضَرَ الْأَسَاذُ إِلَى الْكُلْيَةِ وَلَمَّا يَدْخُلُ الصَّفَّ .

» (لَوْلَا) : تخصیص ، شرط :

١- لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ .

٢- لَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ .

و در مثال دوم بآن حرف امتناع گویند .

» (لَوْمًا) چون «لَوْلَا» برای دومعنی می آید :

١- لَوْمًا تَأْتِنَا بِالْمَلَأَكَةِ .

٢- لَوْمًا الْإِصَاخَةُ^١ لِلْوُشَاةِ لَكَانَ لِي

مِنْ بَعْدِ سَخَطِكَ فِي رِضَاءِ رِجَاءٍ

» (هَلَا) : تحضیض :

۱- هَلَا تُشَاظِرُ^۱ زَمِيلَكَ فِي مِحْنَتِهِ .

* * *

حروف خماسی : فقط یک حرف در زبان عرب خماسی آمده و آن « لَکِنْ »

است که افاده استدراک کند :

۱- إِنْ أَطِيعُ أَمْرَكُمْ وَلَكِنْ تَنْفِذُهُ صَعْبٌ .

و گاهی مخفف می گردد و از عمل باز می ماند :

أَقْرَأُ الْكِتَابَ وَلَكِنْ لَا أَفْهَمُ الْمَعْنَى .

بطوریکه ملاحظه کردید حروف از نظر معنی و عملشان بگروههای مختلف تقسیم

می شوند لذا می توان آنها را بدسته های زیر طبقه بندی کرد :

الف - (حروف جواب) : لَا ، نَعَمْ ، بَلَى ، إِي ، أَجَلٌ ، جَدَلٌ ، جَبَرٌ ، إِنْ .

ب - (حروف نفی) : لَمْ ، لَمَّا ، لَنْ ، مَا ، لَا ، لَا تَ ، إِنْ .

ج - (حروف شرط) : إِنْ ، لَوْ ، لَوْ لَا ، لَوْ مَا ، إِذْ مَا^۲ .

د - (حروف تحضیض) : أَلَا ، أَلَا ، هَلَا ، لَوْ لَا ، لَوْ مَا .

ه - (حروف مصدری) : أَنْ ، أَنْ ، كَيْ ، مَا .

و - (حروف استقبال) : سِین ، سَوْفَ ، أَنْ ، إِنْ ، لَنْ ، هَلْ .

ز - (حروف تنبیه) : أَلَا ، أَمَّا ، هَا .

ح - (حروف ندا) : يَا ، أَيَا ، أَيْ ، هَمْزَه ، هَيَّا .

ط - (حروف تأکید) : إِنْ ، أَنْ ، نُون ، لَام ابتدا ، قَدْ .

ی - (حروف جرّ) : بَاء و تاء و کاف و لام و واو و منْذُ ، مَذْ ، خَلَا ، رُبَّ ،

حَاشَا ، مِین ، عِدا ، فِی ، عَن ، عَلَی ، حَتَّى ، إلی .

ک - (حروف عطف) : وَ ، فَا ، ثُمَّ ، أَوْ ، أَمْ ، لَکِنْ ، لَا ، بَل ، حَتَّى .

۱ - همدردی نمی کنی ؟ !

۲ - بنابراین قول مشهور .

- ل - (حروف ناصبه مضارع) : أنْ ، لَنْ ، كَي ، إِذَنْ .
- م - (حروف جزم) : اَمْ ، لَمْ ، لام أمر ، لاء نهى ، إِنْ ، إِذْمَا .
- حروف تقسيات دیگری نیز دارند از قبیل « حروف عامل » مانند : « إِنْ » و أخوات آن ؛ و « حروف غیر عامل » مانند : حروف جواب ؛ و « حروف ویژه افعال » مانند : حروف تخصیض ؛ و « حروف ویژه اسم » مانند حروف جرّ ؛ و « حروف مشترك » مانند : « ما و لاء نافیه » و « واو وفاء عاطفه » .

(تنبيهات)

الف - توابع :

توابع واژه‌هائی هستند که معمولاً از متبوع خود در اعراب پیروی می‌کنند و آنها چهار نوع‌اند :

نعت . تأکید . بدل . عطف بحرف .

۱ - نعت (یا صفت) تابعی است که متبوع خود را اگر معرفه باشد توضیح می‌دهد : رَكِبْتُ الطَّائِرَةَ النَّفَّاثَةَ^۱ . و اگر نکره باشد تخصیص می‌دهد : قَطَطْتُ وَرْدَةَ حَمْرَاءَ .

* - نعت گاهی وصف خود متبوع است و آنرا «نعت حقیقی» گویند : دَخَلْتُ الحَدِيقَةَ الجميلةَ . و گاهی وصف چیزی است که به متبوع تعلق و بستگی دارد و آنرا «نعت سببی» نامند : دَخَلْتُ الحَدِيقَةَ الجمیلَ منظرُها .

* - «نعت حقیقی» در کلیه احکام از متبوع خود پیروی می‌کند بخلاف «نعت سببی» که همیشه مفرد است و در مذکر و مؤنث از واژه بعد از خود، و در اعراب و معرفه و نکره از متبوع خود تبعیت می‌نماید ، همانگونه که در دو مثال بالا ملاحظه می‌کنید^۲ .

۲ - تأکید ، تابعی است که احتمال اشتباه‌گوینده را مرتفع می‌کند .

۱ - هوا پیمای جت .

۲ - نعت ، اقسام و احکام دیگری نیز دارد که در کتابهای دستور زبان عربی به تفصیل آمده است ، از استاد توضیح بخواهید .

تأکید بردونوع است :

« تأکید لفظی » ، « تأکید معنوی » .

* - در تأکید لفظی خود لفظ متبوع را تکرار می کنند :

— حَضَرَ حَضَرَ الاسْتَاذُ .

— السَّوَالُ وَاضِحٌ وَاضِحٌ .

— نَعَمْ نَعَمْ حَانَ وَقْتُ مُذَاكَرَةِ الدُّرُوسِ .

* - در تأکید معنوی مطلب را بوسیلهٔ واژه‌های مخصوص مؤکد می سازند :

— قَالَ مُسَجِّلٌ^۱ الْكَلِيَّةَ نَفْسُهُ .

— فَصَلَّتْ^۲ هَذِهِ الْبَدَلَةَ^۳ عَيْنَهَا فِي الْعَامِ الْمَاضِي .

— سَجَّلَ الطُّلَابُ كُلُّهُمْ ، جَمِيعُهُمْ .

— فَازَ الْبَطْلَانُ كِلَاهُمَا فِي الْمُبَارَاةِ الدَّوْلِيَّةِ .

— دَرَسْتُ هَاتَيْنِ الْمَادَّتَيْنِ كِلَاتَيْهِمَا فِي النِّصْفِ الْأَوَّلِ مِنَ الْعَامِ الدِّرَاسِيِّ .

۳ - بدل ، تابعی است که منظور اصلی گوینده است و آوردن متبوع، پیش از آن

جنبه تمهید دارد .

بدل بر چهار نوع است :

* - بدل مطابق یا کلّ از کلّ : إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ، صِرَاطَ الَّذِينَ

أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ .

۱ - مطالعهٔ دروس .

۲ - رئیس دبیرخانه دانشکده .

۳ - دوختن . واژه « تفصیل » در دوزندگی بمعنای برش پارچه و دوختن لباس

است .

۴ - یک دست کت و شلوار .

۵ - همه دانشجویان ثبت نام کردند .

* - بدل بعض از کل: أَكَلْتُ الرَّغِيفَ ^۱ نِصْفَهُ.

* - بدل اشتمال (وآن بدلی است که بر یکی از متعلقات «مبدل» منه» دلالت کند): أَعْجَبَنِي سَعِيدٌ ذَكَأُوهُ. (هوش از متعلقات سعید است).

* - بدل مباین: أَعْطَى الْفَقِيرَ ثَلَاثَةَ دِرَاهِمٍ، أَرْبَعَةَ دِرَاهِمٍ.
بدل «بعض» و «اشتمال» همانطور که در مثال ملاحظه می کنید نیاز به ضمیری دارد که به «مبدل» منه «برگردد».

۴ - عطف بحروف :

عطف بحروف تابعی است که بین آن و متبوعش یکی از حروف عطف واسطه باشد. حروف عطف عبارتند از: واو، فاء، ثم، حتی، أو، أم، لا، بل، لكن:

— دَخَلَ حَفْلَ نَهَايَةِ الْعَامِ الدَّرَاسِيِّ مَدِيرُ الْجَامِعَةِ وَعُمْدَةُ الْكَلِّيَّاتِ فَلَا سَاوِيَةَ
ثُمَّ الطَّلَابُ الْمُتَفَوِّقُونَ ^۲.

- أَعْجَبَنِي الْمَرْكَبُ الشَّرَاعِي ^۳ سَارِيَتُهُ ^۴.
- لَكِنَّكَ أَنْ تَدْرُسَ الْأَدَبَ الْفَارِسِيَّ أَوِ الْأَدَبَ الْعَرَبِيَّ فِي الْكَلِّيَّةِ.
- أَحْمَدُ رَسَبَ فِي الْامْتِحَانِ أَمْ مُحَمَّدٌ.
- تُوَظَّفُ ^۵ الْجَامِعَةُ أَسْتَاذًا مُتَفَرِّغًا ^۶ لَا غَيْرَ مُتَفَرِّغٍ.
- مَا تَخْرُجُ ^۷ مِنَ الْكَلِّيَّةِ فَرِيدٌ بَلْ مُحَمَّدٌ.
- مَا أَتَشْنَيْتُ عَلَى طَالِبٍ كَسُولٍ لَكِنْ مُجْتَهِدٍ.

۱ - قرص نان .

۲ - دانشجویان ممتاز .

۳ - کشتی بادبانی .

۴ - دکل کشتی .

۵ - استخدام می کند .

۶ - استاد تمام وقت .

۷ - فارغ التحصیل نشد .

تبصره - اکثر علمای نحو تابع پنجمی بنام « عطف بیان » به توابع چهارگانه افزوده‌اند، و میان این تابع و متبوعش (برخلاف عطف بحرف) حرفی واسطه نمی‌شود و در حکم ، شبیه به « نعت » است .

برای عطف بیان پنج مورد ذکر کرده‌اند:

۱ - لقبی که پس از اسم قرار گیرد : علیُّ زینُ العابدینَ (ع) .

۲ - اسمی که پس از کُنیه بیاید : أبو الحسن علیُّ (ع) .

۳ - اسم ظاهری که پس از اسم اشاره بیاید : ذلک الکتابُ لا ریبَ فیه .

۴ - موصوفی که پس از صفت آید : الکریمُ اللهُ .

۵ - تفسیری که پس از مفسر آید : العسجدُ اى الذَّهَبُ .

اما آن دسته از دانشمندان نحو که قائل به « عطف بیان » نیستند، موارد پنجگانه

فوق را بدل « کلّ از کلّ » می‌دانند .

* * *

ب - تغییر یافتن حروف واژه‌های عربی :

گاهی حروف برخی از واژه‌های اسم و فعل عربی بحکم شکل‌گیری در زبان و سهولت تلفظ تغییراتی پیدا می‌کنند ، و این تغییرات را دانشمندان صرف به چهار دسته تقسیم کرده و به هریک نامی خاص داده‌اند :

۱ - إعلال^۱ : أقامَ (اِنْعَدَ) یَرمِی ، یعودُ ، لم یَرْضَ ، مَصَابیح ، فَوَاصِل .

۱ - در اصطلاح تغییر حرف عله را گویند ، و این تغییر همانطور که در مثالهای بالا ملاحظه می‌کنید به چهار شکل در می‌آید : « اعلال بقلب » ، « اعلال بسکون » ، « اعلال بنقل » ، « اعلال بحذف » ، و هریک مواردی دارد که در کتابهای دستور زبان عربی بتفصیل آمده است ، ولی ناگفته نماند که دانشجو هنگام فرا گرفتن قواعد اعلال غالباً با مشکلاتی مواجه می‌شود لذا بسیاری از مسائل پیچیده اعلال را می‌توان بر مبنای علم « واک شناس » بطرز ساده‌ای حل کرد و ما نمونه‌هایی از این مسائل را در دروس نخستین کتاب بر مبنای مزبور ارائه داده‌ایم .

۲ - إبدال^۱: إصْطَلَحَ، إضْطَرَبَ، إِدْخَرَ، إِزْدَوَجَ (إِتَّعَدَ).

۳ - إدغام^۱: مَدَّ، اسْتَبَدَّ.

۴ - قلب^۱: يَتَّسَسَ (أَيَّسَ).

* * *

ج - برای تطبیق اقسام فعل ماضی فارسی با فعل ماضی عربی جدول زیر را ارائه می دهیم :

فعل ماضی	فارسی	عربی
مطلق	رسید	وَصَلَ
استمراری	میرسید	كَانَ يَصِلُ
نقلی	رسیده است	قَدْ وَصَلَ
بعید	رسیده بود	كَانَ وَصَلَ
ماضی درمعنای مستقبل محقق الوقوع	فردا همین ساعت ما به لندن رسیده ایم	غداً في هذه الساعة نكون قد وصلنا إلى لندن

{ از مصدر رسیدن: الوصول

وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.

(کشفُ لِلُّغَاتِ الْمُفَسَّرَةِ فِي الْهُوَامِشِ)

(۱-آ)

ص

- ۹۹ - إِبَادَة : از میان بردن .
- ۲۳ - الأَبَاطِرَة ، ج إِبْطَر : لقب پادشاهان یونان و روم .
- ۱۲۰ - إِبْنِ آوَى : شغال .
- ۱۸۳ - إِبْلَاتِرَاب = همگنان .
- ۲۱۳ - فَتَاتُرُ كَكَكَ لِنَفْسِكَ : ترا بحال خود می گذارم .
- ۱۴۷ و ۱۴۸ - أَتَعَالِي : حقّ العمل - حق الزحمه ، حق الوكالة .
- ۱۷۰ - اتَّفَهَ الأشياءُ : ناچیزترین .
- ۱۷۰ - يُثِيرُهَا : او را بر آشفته می کند - برمی انگیزد .
- ۱۳۶ - آلاَثِرِيَّة : باستانی .
- ۲۳۰ - الـآجْفَان (الجُفُون) : پلک ها .
- ۱۶۹ - وَمَا أَجْمَلَ التَّزْحَلُّقَ : اسکی بازی چه زیبا است ! (سُرُسْره بازی) = (الـإِزْلَاق) .
- ۶۲ - الـآجِيَال : نسلها .
- ۶۳ - احْتَشَدَ عَلَى الحُدُودِ : در مرز متمرکز گردید = (رَابَطَ عَلَى الحُدُودِ) . در مرز موضع گیری کرد = اتَّخَذَ مَوَاقِعَهُ عَلَى الحُدُودِ .
- ۲۶۳ - احْتَشَدَ = متمرکز گردید .
- ۲۴۹ - احْتَشَدَتْ = متمرکز شد (حَشَدَ = متمرکز گردانید) .

ص

- ۱۲۰ - یَحْتَالُ : حيله می کند - چاره جوئی می کند .
- ۱۰۳ - یَحْتَلُّ مَكَانًا مَرْمُوقًا فِي الْمَجْتَمَعِ : مکانت ارجندی را در جامعه احراز می کند .
- ۷۶ - تَحْتَلُّ : جامیگیرد ، احراز میکند .
- ۱۴۸ - إِحْرَاجُ : بن بست ، محذور .
- ۶۷ - إِحْرَنْجَمَ : اجتماع و ازدحام کرد .
- ۷۷ - أَحْلَوْتُ : شیرین شد .
- ۱۶۸ - أَحْيَيْتُ ، مَصَغَّرَ أَحْلَى : شیرین تر .
- ۱۷۸ - أَخْمَصَكْتُ : شست پای تو .
- ۱۴۳ - الْأَذْخَارُ : اندوختن و پس انداز کردن و کلمه توفیر نیز بهمین معنی می آید مانند : صندوق الاذخار ، و صندوق التوفیر .
- ۴۷ - يُدْنِيهِ وَيُجْزِلُ : فراوان می بخشد و بخود نزدیک می کند .
- ۱۸۸ - أَدِيمِكُ : کنایه از خاك .
- ۲۲ - يَأْزَفُ : فرای رسد .
- ۲۱۶ - إِرْبًا إِرْبًا : پاره پاره .
- ۹۲ - إِرْتَبَكْتُ : مضطرب شد .
- ۲۳۰ - اِرْتَمَاءٌ : خود افکندن .
- ۲۰۳ - اِرْتَمَى : افکند خود را .
- ۶۹ - فَارْتَمَوْا : افتادند - آرمیدند .
- ۲۵۷ - أَرْتُوِي : این چنین دیدند .
- ۹۱ - أَلَا رَتْيَاحُ : آسودگی خاطر و خشنودی .
- ۲۳۲ - إِرْدَبًا : واحد وزن است در مصر .
- ۸۹ - أَرْزُ : برنج .

ص

- ۱۶۱ - اَرَصِفَةً ج : رَصِيف = پیاده رو .
- ۳۳ - فَأَرَصَ : پر گیاه و سرسبز شد .
- ۱۳ - اَلْأَرَق : بی خواب شدن .
- ۲۰۶ - اَرَوْعُهُمْ : باشکوهتر .
- ۱۳۲ - مِّنْ أَرْوَاعِ الْأَثَار : از بزرگترین شاهکارها .
- ۲۷ - أَرُومٌ : می خواهم .
- ۱۳۶ - أَزَادَتْ : تقویت کرد - برتری داد افزون ساخت .
- ۸۴ - اَزْدَهَرَتْ : درخشید و رونق یافت .
- ۱۳۸ - الْأَزْيَاء ، جمع زَيّ : پوشش ، لباس .
- ۲۶۴ - أَزِقَّةٌ : کوچه .
- ۷۰ - اسْتَبَدَّى : چیره و غالب شد .
- ۱۶۲ - تَسْتَدِرُّ الْعُصَارَةَ الْمَعْدِيَّةَ : ترشح غده معده را زیاد می کند .
- ۱۶۰ - فَاسْتَعْنَتْ بِالنَّوْمِ : بخواب پناه بردم .
- ۹۹ - أَنْ يَسْتَطِيبَ : خوش بیابد .
- ۲۳۱ - يَسْتَغْرِقُ : بطول می انجامد .
- ۲۵۹ - اسْتَغْرَقَتْ : بطول انجامید .
- ۲۱۹ - اسْتَغْلَال : استثمار کردن ، سوء استفاده کردن .
- ۱۴۶ - اسْتَغْلَالُهَا : بهره برداری (سوء استفاده کردن) .
- ۹۹ - أَنْ يَسْتَفْحِلَ : ریشه دواند و علاج ناپذیر شود .
- ۵۹ - اسْتَقَلَّ : ناچیز شمارد [اسْتَقَلَّ الطَّائِرَةُ = بوسیله هوا پیمای حرکت کرد] .
- ۲۵۴ - اسْتِمَارَةٌ = پرشش نامه .
- ۷۵ - يَسْتَنْشِقُهُ : استنشاق می کند .

ص

- ۲۱۳ - اسْتَنْكَرَ : ابراز تنفّر کرد .
- ۱۲۹ - فَاسْتَوْحِشْتُ : احساس وحشت و تنهائی نمودم .
- ۲۷ - اَلْاِسْعَافُ : درمان کردن - سِیَّارَةُ الْاِسْعَافِ : آمبولانس - رِجَالُ الْاِسْعَافِ : مأموران امدادی و کمکهای فوری .
- ۱۹۲ - اِسْعَفَ : درمان کردن .
- ۲۶۰ - اُسْفِرْتُ : منجر گردید ، منتهی شد = (نَجَمَتْ) .
- ۲۲۹ - الْأَشْجَارُ السَّامِقَةُ الْخَضِیْلَةُ : درختان تنومند سرسبز .
- ۷۶ - اَشْرَأَبْتُ : گردن کشید و سر برآورد .
- ۵۸ - یُوشِرُ : امضاء و پاراف می کرد [تأشیرة = روادیدگذرنامه] .
- ۱۶۲ - اشعبي : منسوب به اشعب که مردی شکمبارہ بود .
- ۱۶۸ - اُشِیْهَى ، مصغَر اُشْهَى : مشهی تر .
- ۱۲۰ - اَصْدَاءُ النَّای : آوا و آهنگک نای .
- ۲۱۹ - اصْطَدَمْتُ : برخورد نمود .
- ۳۸ - اصْطِیاف : گذراندن تابستان دریلاق (کنار دریا رفتن) .
- ۹۲ - تُطِلُّ : مشرف بود .
- ۱۹۳ - اَطِیاف کِسرویَّة عباسیَّة : رؤیاهائیکه زیباییها و عظمت خسروان ایران و عباسیان بغداد را در برداشت .
- ۲۲ - الْأَعاصِيرُ ، جمع اِعصار : گرد باد ، طوفان .
- ۱۹۲ - اَعْقِلْهَا وَتَوَكَّلْ : پای (اشتر) را به بند و توکّل بخدا کن .
- ۱۰۷ - الْأَعْبَادُ الْوَطَنِيَّةُ : جشنهای ملی .
- ۲۴۸ - لَا غِثَالِيهِ : ترور کردن او (سوء قصد بجان : مُحَاوَلَةُ الْاِغْتِیَالِ) .
- ۱۹۳ - اَفَاقَ : بهوش آمد .

ص

- ١٤٩ - اِفْتِعال : ساختگی، بی اساس (کلام "مُفْتَعَل" ، "مُخْتَلَق" ، "مُصْطَنَع" : سخن پوچ و بی اساس).
- ٨٥ - اَفْدَحُ : شدیدترین ، ناگوارترین .
- ١٧٠ - اَفَنْدَى : واژه ترکی است ، آقا .
- ١٩٨ - اقترأحاً : پیشنهاد .
- ١٦٦ - الاقزام : جمع ، قِزَم : کوتوله .
- ١٦٠ - تُقِيلُ : باصطلاح امروز : حمل می کرد - حامل بود .
- ١٣٥ - الاكامل ، جمع إكليل : تاج گُل .
- ٢٥٢ - اكداس الكتُب : انبوه کتاب .
- ١٧٦ - اَكْرَمَ وِفَادَتَهُمْ : مقدم آنانرا گرامی شمرد .
- ٦٧ - اِكْفَهَرَّ : تیره شد .
- ١٦٣ - اَكْلَةُ رِفِيَّةٌ : خوراك روستایی .
- ٩٠ - تُلْتَهُمْ : بلعیده می شود .
- ٢٣٢ - يُمْلِي : دیکته می کرد - برمی خواند .
- ٩٤ - فَاَمَلَى الشَّرُّ حِكْمَةً : شرّ دستورخود را صادر کرد .
- ١٩٨ - اُمْنِيَّتَكَ : آرزویت را .
- ٢٥٢ - اَمِنْ مُخَرَّنِ الْمَدْرَسَةِ : متصدی انبار مدرسه [اَمِنْ الْمَكْتَبَةِ = رئیس کتابخانه] .
- ١٧٦ - اِلِنْشَاجِ الْآلَى : تولید صنعتی و ماشینی .
- ٦٩ - يَنْتَشِلْنِي : بیرون می کشد مرا .
- ٧٠ - انْشَنَّتْ نَحْوَ الْحُقُولِ : بسوی مراتع روان شدند، به چرا رفتند .
- ٥٢ - بِإِنْجَازِهَا : انجام دادن .
- ٣١ - أَنْحاءُ الْبِلَادِ : سراسر کشور = (أَقْطَارُ، رُبُوع ، نواحی و أرجاء) .

ص

- ۲۰۴ - انْخَرَطَ فِي الْبُكَاءِ : گریه سرداد ، بگریه افتاد .
- ۷۶ - يَنْزِعُ عِجْ : مضطرب می‌شود ، ناراحت می‌شود .
- ۷۶ - يَنْسَابُ : جاری می‌شود .
- ۲۳ - الْإِنْسَابُ : عقب نشینی .
- ۶۲ - انْسَدَلَ : فروافتاد (پرده و امثال آن) .
- ۲۶۵ - الْآنِيسَةُ : دوشیزه .
- ۲۴۰ - انْطَلَقَ لِسَانِي بِحَمْدِهِ : زبانم بستایش او گشوده شد .
- ۱۳۴ - انْقَاضُ : جِ نِقْضُ : آوار (مصالحی که از ساختمان ویران بدست آید) .
- ۱۲۴ - أَنْوَى : در نظر دارم .
- ۲۴۹ - آوَاهُ : او را پناه و مسکن داد .
- ۲۴۹ - أَهْبَتَهُ : آمادگی خود را .
- ۲۳۰ - أَهْدَابًا : مژگان = (رُمُوش) .
- ۲۵۵ - إِرَادُهَا السَّنَوَى : درآمد سالیانه اش .
- ۱۵۶ - بَايْفَادٍ : فرستادن - اعزام نمودن .
- * * *

(ب)

- ۵۷ - بَارَكَ : تبریک گفت .
- ۸۸ - بَاسِقَتَيْنِ : بلند و پربرگ .
- ۶۰ - أَنْ نُبَاشِرَ الدِّرَاسَةَ : درس را آغاز نمائیم .
- ۱۴۲ - تَبُوعٌ : پیرو و تابع می‌شوی .

ص

- ۱۰۸ - باغِیَینِ : تشنیه باغی : متمرّد و تجاوز کار .
- ۳۴ - بباقةٍ : یکدسته گل (لکلیلُ الورد : تاج گل) .
- ۲۵۰ - باهتاً : رنگ پریده .
- ۲۱۱ - بحائّة : محقق ، پژوهنده .
- ۲۱۹ - البحّارة : ملوانان .
- ۲۵۱ - بدّاصوته مُتَهَدِّجاً خائراً = صدایش لرزان و ضعیف شد .
- ۴۸ - بدّد : پراکنده ساخت .
- ۱۰۹ - البدو : صحرائشین .
- ۱۳۷ - بدیعة : نادر ، شگفت انگیز و خوب .
- ۳۰ - ألبَرّلمان = مجلس الامّة ، مَجْلِسُ النّوَاب ، المَجْلِسُ النّیّابِیّ .
- ۵۸ - ألبَرید : پست (پوشه کارروزانه و نامه) .
- ۴۴ - بیدسالةٍ : دلیری .
- ۲۵۶ - بُستانیّ : باغبان .
- ۷۸ - لَمْ تُبَسْمِلْ : بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نَکَفَتِ .
- ۱۷۶ - بضاعة : کالا .
- ۱۲۳ - البَطْحاءُ : سیل پهناوری که شن و ریگ در آن جمع شده است .
- ۱۲۰ - ببطُولانِهِمْ : قهرمانیها .
- ۹۹ - البَعَثات : هیئت های اعزامی .
- ۱۰۷ - لِبِعْثَةٍ عِلْمیّةٍ : هیأت علمی اعزامی .
- ۲۳۰ - البَعْوض (النّاموسة) پشه (پشه بند : ناموسیّة) .
- ۲۱۳ - بنات جنسِها : هموعان خود را .
- ۱۸۲ - البَسَجَر : چغندر (شَمندر) .

ص

- ۲۹ - البُنْدُ قِيَّةٌ : تفنگک .
 ۱۶۲ - البُنَى : قهوه‌ای (بن : قهوه) .
 ۲۵۶ - بَوَّاب : دربان - سرایدار - نگهبان غیر مسلح (نگهبان مسلح = حارس) .
 ۱۹۷ - بُؤْس : بدبختی .
 ۱۳۲ - البَهْوُ : صُفْه وایوان (جلوخان، پیشگاه سرای، سرسرا، هال) .
 ۱۸۹ - البَيَانُ مُفْحَمٌ : بیان ناتوان وقاصر است :
 ۱۲۱ - بالبَيْدِ : فلات و بیابان . ج . بَیْدَاءُ .
 ۷۰ - البَيْلَسَان : بلسان ، خنجیده .

* * *

(ت)

- ۵۸ - فِتَابُطٌ : زیر بغل گرفت .
 ۶۱ - بُتَاجِيلُ الْمُقَابَلَاتِ إِلَى الْغَدِ : موکول کردن ملاقاتها بفردا .
 ۷۰ - تَأَجَّجِي : شعله‌ور شو ، افروخته شو .
 ۸۹ - تُتَاحٌ : دست دهد .
 ۲۴۸ - فِتَامَرُوا عَلَيْهِ : علیه او توطئه کردند .
 ۲۱۹ - تَأَهَّبَتْ : آماده شد .
 ۶۹ - فِتَبَلَّلَتْ : تروخیس شد .
 ۶۳ - تَجَاذَبْنَا أَطْرَافَ الْحَدِيثِ : بگفتگو برخاستیم (از هر دری سخنی گفتیم) .
 ۶۲ - تَتَجَوَّلُ = جولان می کرد (قدم میزد) .
 ۷۸ - فَيَتَحَدَّاهُمْ : آنها را بمبارزه می طلبد .
 ۷۷ - يَتَحَزَّمُ : کمر بر می بندد .

ص

- ۹۴ - تَتَحَكَّمُ عَلَيْهَا : تحکّم و زورگوئی می کرد .
- ۷۶ - فَلَا يَتَخَذُّشُ : خراش بر نمی دارد .
- ۲۶۵ - التَّخْرِجُ : فارغ التحصیل شدن . [التَّخْرِيجُ = فارغ التحصیل گردانیدن]
- ۲۲۹ - تَخْطِفُ لِلْعَيْنِ : چشمگیر .
- ۱۶۱ - تَدْفَقُ : خروشان روان شد .
- ۶۱ - التَّدْفِئَةُ : گرم کردن .
- ۷۷ - يَتَدَلَّى : آویزان می شود .
- ۶۳ - تَرْتَجِفَانِ : میلرزیدند .
- ۲۳۲ - تَرِكَةٌ : میراث - ترکه .
- ۲۲۲ - يَتَرَنَّحُ يَمْنَةً وَيَسْرَةً : بهچپ و راست تلوتلو می خورد .
- ۱۶۹ - التَّزَلُّقُ عَلَى الثَّلُوجِ : لغزیدن بر روی برف ، اسکی بازی = (الاتزلاق على الجليد) .
- ۷۵ - تَتَسَرَّبُ : رخنه می کند (راه می یابد) .
- ۱۸۳ - يَتَسَكَّعُ : پرسه می زند .
- ۷۶ - تَسْلَلُ : رخنه کرد .
- ۲۵۱ - وَقَدْ تَسَمَّرَ فِي مَكَانِهِ : بجای خود میخکوب شد .
- ۱۲۲ - يَتَشَدَّقُونَ : پرگویی می کنند .
- ۱۱۲ - تَضَرَّعًا : خشوع کردن - خاکساری نمودن :
- ۱۱۵ - يَتَضَوَّعُ : پخش و منتشر می شد .
- ۱۰۸ - التَّطَاوُلُ : دستبرد .
- ۱۶۰ - التَّعَارِيجُ جِ تَعْرِيجُ : پیچ و خم ، چین خوردگی .
- ۱۲۰ - يَتَعَاظُونَ : می گردانند پی در پی .

ص

- ۱۱۸ - تُعَسَّاءُ ، ج تَعَسٍ : بدبخت، مفلوک .
- ۱۶۱ - تَفَضَّلُوا : بفرمائید .
- ۷۶ - بَتَطَرِيزُ : زر دوزی، گلدوزی .
- ۱۰۰ - لَتَتَفَوَّقِيهَا : برتری اش - ممتاز بودنش .
- ۷۶ - تَقَحَّحَمْتُمَهَا : بزور وارد شود در آن .
- ۲۲۹ - التَّكَالُبُ : با حرص بر چیزی چنگ انداختن ، بهم برآمدن .
- ۱۰۷ - يَتَكَالَبُونَ : حرص می ورزند .
- ۷۶ - فَتَكْوَرُ : کروی می گردد .
- ۱۸۴ - يَتَلَهَّفُ : در شوق دیدار بسر می برد .
- ۵۹ - تَلْفَنُ : الحاتِف .
- ۱۵۶ - تَمَائِيلَ اَسْطُورِيَّةٍ وَاَبْنَتُهُ اَثَرِيَّةٍ : مجسمه های افسانه ای و بناهای باستانی و تاریخی .
- ۱۵۶ - تَنْفِيذُ : اجرا کردن .
- ۷۷ - التَّنْقِيبُ : کاوش کردن - نقب زدن . [تَوَلَّى = نَفَقَ]
- ۲۰۲ - يَتَوَارَدُونَ : از پی هم وارد می شدند .
- ۹۴ - اَتَوَكَّأُ : تکیه می کنم .
- ۲۰۹ - تَوَلِيدُ : الإنتاج .
- ۷۶ - تَهَاوَى : بیابین می اندازد .
- ۱۷۳ - تَهَاوُنُهُمْ : سهل انگاری (التَّلَكُّؤُ) .
- ۷۶ - لَا يَتَهَشَّمُ : خورد نمی شود متلاشی نمی شود .

(ث)

ص

- ٢٢ - ثائرةٌ : هيجان وخشم .
 ١٣٤ - ثُلُمّة : سوراخ وشكاف .
 ١٦٩ - الثَّلُوج ج ، الثَّلَج : برف ، برف .
 ١٠٠ - ثَمِينَةٌ : گران بها .

* * *

(ج)

- ١٦٩ - الجافٌ : خشك = (النَّاشِف) .
 ١ - اَلْجَامِعةُ : دانشگاه .
 ٢٢ - بِجبالِ مِنَ الْجَلِيدِ : کوههای برف .
 ١١٩ - الْجُبْنُ : پنیر .
 ١٦١ - جَدَاوِلُ رَقْرَاقَةٍ : نهرهای آب روان و شفاف .
 ١١٩ - الْجَدْوَى : فایده .
 ٤٧ - جَرَّاجٌ : معرب گاراژ .
 ١٢ - جَرَّاراً : تراکتور .
 ١١ - الْجُرْنُ : جائیکه در آن جووگندم را خرمن می نمایند = (أَرْضُ الْبِيَادِر) .
 ١٣٧ - جَفَّتَا : خشک شدند .
 ١٦٨ - جُفَيْنٌ ، مَصْغَرَجَتْنِ : پلک چشم .
 ١٤٣ - الْجَوْلَةُ : گردش و بازدید .
 ٢٢٩ - الْجَوْءُ الْخَانِقُ : محیط خفقان آور .
 ١٩٥ - الْجِهَاتُ الْمُخْتَصَّةُ : مقامات مربوط :

ص

١٧٧ - جِيد: گردن.

٢٢ - بِجْيُوشِهِ الجِرَّارَةِ : با سپاه گران خود .

* * *

(ح)

٢٦٤ - الحَارَةُ : کوی . (به محله و برزن «حی» گویند: احیاءُ مَدینةِ طهرانَ .

١٢٥ - حَافِلٌ : پُراست ، مالا مال است .

٣٧ - حِکْنٌ : بافتند .

٩٩ - حَالَةُ الطَّوَارِي : حالت فوق العاده و غیر عادی .

٢٧ - تَحْوُمٌ : می گردد و دور می زنند .

١٧ - حَانَتْ : فرار سید هنگام

٢٧١ - حَتَّى تَلْعَقَ الصَّبْرَ : تا مرارت و تلخی را بجشی .

١٣٢ - يَحْجُجُ : روی می آورد .

١٨٨ - حِجْرُكَ : دامن تو .

١٢١ - حِدَاءٌ : آواز ساربان .

١٨٤ - حَدَثَ : اتفاق افتاد .

٦٣ - حَدَقَتْ : چشم دوخت .

٤ - حَدِيقَةُ الْحَيَوَانِ : باغ وحش .

١٤٧ - حُرُّ الْعَقْدِ : قرارداد امضاء شد = (الاتفاقية).

٢٤٣ - حَرَسُ الشَّرَفِ : نگارد احترام .

٦١ - مِنْ حَسَنِ الْحِظِّ : خوشبختانه .

٨٩ - حُشِيَتْ : دُله شد .

١١ - الحِصَادُ : درو .

ص

- ۵۰ - الحِصْنُ: دژ - قلعه . و از همین ریشه است « الحِصَانَةُ الدَّيْلُو مَاسِيَّةٌ » :
مصونیت سیاسی :
- ۱۲۳ - حَضَارَتُهُمْ: تمدن آنها.
- ۷۰ - حَظَائِرُهَا ج ، حظيرة : آغل .
- ۱۰۷ - بِالْحَقَاوَةِ : احترام و تجلیل .
- ۲۴۷ - فِي حَقْلِ التَّخْرِيجِ : در جشن فارغ التحصیلی . (الطَّالِبُ الْمُتَخَرِّجُ =
دانشجوی فارغ التحصیل) .
- ۱۸۸ - حَقْنَةُ : یک مشت
- ۷۰ - حَقِيفُهَا : صدای برخورد برگها .
- ۶ - الحَقْلُ : مزرعه و کشتزار .
- ۲۵۱ - حِقْنُ الدَّمَاءِ : جلوگیری از خونریزی و کشتار .
- ۱۳۴ - الْحَقِيبَةُ : كيف = (الشَّنْطَةُ) .
- ۵۷ - حَلَكَكَ : سیاهی تیره :
- ۱۶۰ - يُحَلِّقُ : پرواز درمی آید (بر فراز آسمانها) .
- ۱۲۱ - الحَمُّ : خویشاوند .
- ۱۲۱ - حَمَلًا : بره .
- ۱۶۸ - الحُمَّى : قبیله کوچک .
- ۹۹ - الحُمَّى الصَّفْرَاءُ : تب زرد :
- ۱۵ - فَحَنَّتْ عَلَيْهَا : شفقت کرد بر او :
- ۷۸ - يُحَوِّقِلُونَ : لاجول و لا قوة الا بالله می گویند .
- ۵۲ - حَيَاةٌ زَوْجِيَّةٌ : زندگی زناشویی .
- ۷۶ - حَيَاتُهُ النَّاعِمَةُ : زندگی آرام و خوش او :
- ۱۰۶ - الحَيُّ : کوی و محله (قبیله) .

(خ)

ص

- ۱۲۰ - خاو = خالی - تهی :
- ۲۵۶ - تَخَضَّرَتْ الدُّفْعَةُ الْأُولَى : نخستین دسته، فارغ التحصیل شد .
- ۲۰۳ - خَيْرِ سُوا : لال شدند.
- ۷۰ - خَرِير : زمزمه ریزش آب.
- ۱۸۹ - خَرِيرُهُ الْمُؤَسَّقَى : صدای موزون و آهنگدار - زمزمه دلنشین آب.
- ۳۲ - الْخَرِيف : پائیز.
- ۲۱۰ - بِكُلِّ خِضَلٍ زَهِيرٍ مِعْطِيرٍ : گیاه آبناک شکوفان عطرآگین .
- ۱۲۶ - خَطَابَتُكَ : نامه تو .
- ۱۰۸ - خَطَبَ : خواستگاری و نامزدی کرد خَطِيب = نامزد (مذکر)
خَطِيبَة : نامزد (مؤنث) .
- ۲۰۴ - خَلَعَ الشَّيْخُ الْخِلَافَةَ عَلَيْهِ : پیر، جامه خلافت را براو پوشانید.
- ۲۰۳ - خَنْجَرٌ كَبِيرٌ مَاضٍ : خنجر تیز و برنده .
- ۲۰۳ - الْخَنْجَرُ يَقْطُرُ دَمًا : از خنجر خون می چکد .
- ۱۰۶ - لَا يُخَيِّبُ لَهُ رَجَاءٌ : نا امیدش نمی سازد .

* * *

(د)

- ۲۲ - دَأَبَ : ادامه داد و کوشید .
- ۲ - دَارُ الْإِذَاعَةِ : اداره رادیو .
- ۱۰۸ - تَدَوَّرُ عَلَيْهِ الدَّوَائِرُ : گرفتاریها براو می چرخد (از هرسو گرفتاریها بدو
روی آورد) .
- ۱۱۴ - دَانِسِي : تزديك :

ص

- ١٢٠ - دانیسی العواء : زوزه از نزدیک بگوش میرسد .
 ٢٦٣ - دَبَابَة : تانگک (زرهبوش = عَرَبَة مُصَفَّحَة ، عَرَبَة مُدَرَّعَة) .
 ١٢٤ - دِرَاسَتِي الْعِلْمِ : تحصیلات عالیہ ام .
 ١٧٦ - الدُّجَى : تاریکی .
 ٣٨ - دَمَرَّت : ویران کرد .
 ٧٦ - بالدُّمُوع : اشک میریزد .
 ٢٠٢ - دُنُوّ : نزدیک شدن .
 ١٢٩ - الدَّوْرَةُ الْعَامَّةُ لِمُبَارَاةِ كُرَةِ الْقَدَمِ : دورہ ہنگامی مسابقات فوتبال :
 ١٣٠ - دَوْرَةُ الْمِيَاهِ ، تَوَالِيَت : توالی مُسْتَرَا ح = [مِرْحَا ض] .
 ٢٤٧ - دَوْرَةُ الْمَاجِسْتِير : دورہ فوق لیسانس (ماستر) .
 ١١٦ - بدھائے : هوش و زیرکی فوق العادہ .
 ٧٥ - الدَّهْشَةُ : تحیر .

* * *

(ذ)

- ١٣٧ - ذَات شَتَاءٍ : زمستانی ، یک زمستانی .
 ١٢٠ - الذِّكْرِيَّات : خاطرات .

* * *

(ر)

- ١٠٧، ٩٠ - رَاتِب : حقوق ، مستمری .
 ٤٢ - لَمْ تَرْعُنِي : مرا بیمناک نساخت .
 ٢٤٩ - لَمْ تَرْفَهُ الْإِجَابَةُ : پاسخ پسند او نیفتاد .
 ٢٥٩ - رِبَاطُ عُنُقٍ : کراوات . (رِبَاطُ السَّاعَةِ = بند ساعت) .

ص

- ۲۱۹ - الرُّبَان : ناخدای کشتی (القطبان) .
- ۹۲ - رَبَّتْ عَلَى كَتِفِهِ : دست بشانه‌اش زد و نوازشش کرد .
- ۱۸۹ - يُرْجَعُ : برمی‌خواند (د کلمه می‌کند) = [يُرَدُّ] .
- ۲۵۵ - لِلرَّحَلَات : برای گردشهای دسته جمعی .
- ۱۳۲ - رِحَالَهُ بِجامِعِيَّةٍ : گردش دانشگاهی .
- ۲۳۰ - رَحِيقًا : مایع .
- ۳۵ - رَحِيقُ الْجَنَّةِ : باده بهشتی .
- ۳۲ - رَخِصَةً : ارزان .
- ۴۷ - فَرَدَدْنَاهُ : برمی‌گردانند (با هم دم می‌گرفتند) .
- ۲۶۰ - رَسِبَ : مردود شد .
- ۱۴۰ - رَسِبْتَ : رفوزه شدی ، مردود شدی .
- ۱۰۰ - الرَّسَامَةُ : نقاش (زن) .
- ۱۴۹ - رَسْمُ اللُّوحَات : تابلو کشیدن .
- ۲۰۲ - الرَّشَاشَات : آب پاش‌ها .
- ۲۶۲ - رَشَحَتِ الْكُلِّيَّةُ : دانشکده کاندید کرد . معرّقی کرد .
- ۱۵ - رَصَاة : فشنک (قلم الرصاص : مداد) .
- ۵۷ - الرِّصِيف : پیاده رو .
- ۹۴ - الرِّضِيعُ : شیرخوار .
- ۱۱۸ - الرُّعَاة ، جِ ، راعی : چوپان .
- ۱۸۸ - رُفَاتِي : استخوانهای پوسیده ام .
- ۵۹ - رَفَّرَقْتُ : بال خود را گسترده (انوار شرق همه‌جا پرتوافکن شد) .
- ۱۴۷ - رَفَعَ الاسْتَاذُ الدَّعْوَى أَمَامَ الْمَحْكَمَةِ : استاد شکایت را تقدیم دادگاه کرد ، به دادگاه شکایت برد .

ص

- ۱۴۸ - رُفِعَتُ الْجَلِيسَةُ : پایان جلسه اعلام شد .
 ۱۶۱ - رَقْرَاقَةٌ : جاری به نرمی و با تالاف .
 ۱۳۵ - تَرْمِزُ : اشاره می کند (مظهري و نموداری می باشد) .
 ۲۵۳ - رواية : رُمان ، کتاب داستان (نمایشنامه : التَّمثيلية) .
 ۲۵۳ - روايات : ج ، رواية : رمان .
 ۷۷ - رَهَافَةٌ الإِحْسَاس : رقت احساس .
 ۱۶۹ - لِلرِّيَاضَةِ : برای ورزش .
 ۱۶۳ - رِيفِيَّةٌ : دهقانی ، روستائی .

* * *

(ز)

- ۲۲ - تَزَأَرُ : میغرّد .
 ۳۳ - الزَّاهِي : درخشان .
 ۱۳۲ - زَاهِيَّةٌ : درخشان - الزُّبْدَةُ : کره .
 ۴۲ - زَحَفَ : یورش آورد .
 ۱۰۰ - تَزْنَحُرُ : پُر و آکنده است .
 ۱۳۶ - الزُّخْرُفَةُ : تزین و نقشکاری .
 ۳۴ - زَرَافَات : دسته جمعی (به تشدید فاء نیز آمده) .
 ۲۳۵ - زَعِيماً : رهبر ، لیدر = (سرتیب در اصطلاح نظامی برخی از کشورهای عربی) .
 ۱۷۰ - أَزُفٌ : ببرم .
 ۱۶۹ - الزَّيْلَاقَات : اسکی (وسائل آن) .
 ۴ - زَمِيلَةٌ : همکار (زن) :

ص

- ۲۲ - الزَّوَابِيعُ الثَّلْجِيَّةُ: کولاکهای برفی .
 ۱۳۶ - زهرة اللوتس: نوعی از گل که نزد فراغنه مقدس بوده است.
 ۲۳۰ - زهرة میّادة: گل شاداب .

* * *

(س)

- ۷۳ - السّائق: راننده .
 ۱۷۳ - فالسائقون ج، السّائق .
 ۱۳۲ - ساحّة: میدان .
 ۲۴۱ - ساخن: گرم .
 ۱۱۹ - السّارحون خلف الصّفاء: جویندگان صفایند، از پی صفا ره می سپرند .
 ۴۷ - لنسامیره ونحادته: با هم داستانسرایی و گفتگو نمائیم .
 ۶۰ - سامحنا فی أنّ نرهبكك معنا: ببخشید شمارا بزحمت بیندازیم = باعث زحمت شما می شویم .
 ۱۲۰ - ساهرة: بیدار .
 ۱۶۰ - سُبّاقی: خواب عمیق من .
 ۱۶۸ - فسببت: ربود، اسیر و گرفتار کرد .
 ۲۵۷ - السّداد: استواری ؛
 ۱۴۱ - وَلَمْ تُسَدِّ شَيْئاً: چیزی از آن را نپرداختی و باز پس ندادی .
 ۹۴ - سِرْب: دسته و گروه = [إسکادران] .
 ۳۵ - السّریر: تخت خواب .
 ۲۱۶ - سَطَالِصٌ: دزدی دستبرد زد .
 ۱۶۸ - سَطَطْتُ: مغلوب گردانید (دست برد زد) .

ص

- ۴۵ - تَسْطَعُ: می درخشید .
- ۱۶۲ - سَعْفِيَّةٌ : منسوب به سَعَف، شاخه درخت خرما .
- ۴۸ - سَفْحَ جَبَلٍ : دامنه کوه .
- ۱۶۶ - السَّقَرَجَل : میوه به .
- ۴۶ - السُّكَّر : قند . شکر .
- ۲۱۰ - السُّكَّيرُ الْمُحْتَرِقُ : مست خرابی که در تشنگی گمراهی، جگر سوخته است .
- ۲۶۳ - سِلَاحُ الْحُدُودِ : نیروی مرزبانی .
- ۴۸ - سَلَّةُ الْمُهِمَّاتِ : سبد کاغذهای باطله .
- ۱۷۶ - سَلْعَةٌ ، بَضَاعَةٌ : کالا .
- ۱۳۹ - سَلَّمَ : زردبان .
- ۱۰۶ - السَّلْوَى : تسلیت یافتن (النَّعَى : تسلیت گفتن) .
- ۲۴ - سَمَاداً : کود شیمیائی .
- ۵۹ - اسْمَحُوا إِلَى لِحْظَةٍ : لطفاً لحظه ای اجازه بفرمائید .
- ۱۸ - السَّمْعَةُ : بدنای .
- ۶۰ - السَّمَاعَةُ : گوشی . سَمَاعَةُ التَّلِفُونِ : گوشی تلفن .
- ۲۲۱ - تَسَمَّرَتْ فِي مَكَانٍ : در جایم میخکوب شدم .
- ۵۹ - السَّوَاقِيَا : جِ ، سَاقِيَةٌ ، جویبارها .
- ۶۹ - سَتَابِكُ الْخَيْلِ : سم ستوران .
- ۱۳۲ - سَنَحَتْ : دست داد ، اتفاق افتاد ، روی داد .
- ۱۶۸ - سَوُيْفٌ ، مَصْغَرٌ سَيْفٌ : شمشیر .
- ۴۷ - سَيَّارَتُهُ : اتومبیل او .

ص

- ۲۰۳ - يا فِيعٌ : جوان نو خاسته .
- ۶۱ - شاشةٌ لِّلْسَيْنَا پرده‌ای برای سینما .
- ۴۲ - الشَّاطِئُ : ساحل .
- ۳۸ - يَشِيعُ الظَّلَامُ ؛ تاریکی گسترش می‌یابد .
- ۱۸ - الشُّبَاكُ : پنجره .
- ۴۲ - الشَّيْكَةُ : تور ماهیگیری .
- ۱۱۹ - يَشْدُو حِزَامَهُ : کمر چالاکی می‌بندد .
- ۱۰۵ - الشَّدَا : بوی خوش .
- ۱۷۶ - فَلِلشَّرْقِ أَنْ يَعْتَزَّ بِثُرَائِهِ التَّلِيدِ الخَالِدِ : شرقی باید به میراث کهن جاویدان خویش بیابد .
- ۱۱۵ - شره (جَشَع) : حرص و آرز .
- ۲۳۰ - شَرِهًا : حریص .
- ۱۶۸ - الشُّرَيْبُ ، مصغر شارب : آشامنده .
- ۱۳ - الشَّطَائِرُ ج شَطِيرَةٌ : ساندویچ (شَطَرَ : دونیم کرد و چون نان ساندویچ را معمولاً از میان بدونیم می‌کنند آن را شطیره گویند و از واژه‌های نو است) :
- ۷۳ - الشَّعْبُ : ملت .
- ۲۰۳ - شُعُورِهِمُ الْمُسْتَرْسَلَةُ وَمَسَابِحُهُمُ الْمُتَرَاقِصَةُ : باموهای فروهشته و تسبیحهای گردان‌شان .
- ۷۵ - شَفٌّ : خشک شد .
- ۱۳۶ - شَقِيقَةُ النَّعْمَانِ : نوعی از گل لاله .
- ۱۱۹ - الشُّوَاءُ : کباب ، گوشت بریان .

ص

- ۱۹۱ - الشُّوكُ: چنگالها (شوكة الطعام) .
- ۸۹ - شُوِيَّ: بریان شد .
- ۱۶۲ - شَيَّ: کباب کردن، بریان کردن .
- ۸۸ - الصَّارُوخُ: موشک .
- ۲۵۶ - صَالَة: سالن .
- ۱۶۱ - تُصَبُّ: ریخته می شود . سرازیر می شود، منتهی می شود .
- ۱۳۷ - صَبَّرْتُ: خشکانیدم (درمورد خشک کردن برك) .
- ۱۲۰ - بَصْبِرْ فارغ (بفارغ الصَّبْر) : بیتابی، بی صبری .
- ۱۴۹ - صُحْرَتِهَا: خاکی رنگ مایل بسرخ .
- ۸۴ - الصُّحُفُ، جمع صحیفه: روزنامه = جریده .
- ۲۳۶ - فَصَّحَوْتُ إِلَى نَفْسِي: بخود آمدم .
- ۱۲۰ - يَصْدَحُ: نغمه سرایی می کند .
- ۳۴ - صَدَحَتْ بِاعْذَبِ الْأَلْحَانِ: بخوشترین آهنگها نغمه سرائی کرد .
- ۱۳۴ - صُرَاخ: فریاد، ناله .
- ۲۴۹ - الصَّرَاعُ: کشمکش .
- ۱۳۷ - صَفَائِح، ج، صَفِيحَة: لوحه . (امروز بمعنی حلب نیز می آید) .
- ۱ - الصَّفَّ: کلاس درس .
- ۶۹ - الصَّفْصَف: درخت بید .
- ۲۴ - صَنَادِيقُ التَّوْفِيرِ: صندوق پس انداز (صندوق الإدخار) .
- ۱۹۲ - صُنْبُورُ الْغَازِ: شیر گاز .
- ۱۳۸ - صَوَّحْتُ: خشک می شد، پلاسیده می شد .

(ض)

ص

- ۷۷ - يُضَحُّونَ : فداکاری و جانبازی می کند .
 ۲۲ - تَضَرَّى : کوبندگی می کند (مجازاً) .
 ۳۳ - وَقَدْ ضُفَا عَلَيْهِ نُورُ الضُّحَى الذَّهَبِيِّ : و بآن نور زرین روز جلوه
 خاصی بخشید .
 ۱۳۵ - يَضْفِرُونَ : می بافند .
 ۷۵ - الضَّئِيلُ : ضعیف .

* * *

(ط)

- ۳۰۳ - طَابَ جَنَّاها : هنگام چیدن میوه ها فرا رسید (چیدن میوه ها مطلوب
 شد) .
 ۲۴۰ - طازِجَةٌ : تازه (معرَّب) .
 ۲۶۳ - طَالِبَةٌ مُسْتَجِدَّةٌ : دانشجوی داوطلب دختر .
 ۲۱۰ - بطائرها الجزوع : پرنده میوه گرش .
 ۸۹ - طُبِّقَ : ته چین شد .
 ۱۱ - الطَّرَازُ : سَبَكْتُ ، روش ، سیستم .
 ۱۳۷ - طرافة : تازگی .
 ۲۴۳ - الطَّقْسُ : هوا .
 ۲۹ - الطُّلُقات ج ، طَلَقَة : فشنگ (رصاص) .
 ۱۵۷ - طَنَافِسَ ج ، طَنَفَسَة : امروز بمعنی صندلی راحتی است .
 ۸۹ - طُهِيتَ : پخته شد .
 ۲۱۱ - طَيَّار : خلبان .

ص

٢٦١ - طيارين : خلبانان .

* * *

(ظ)

١٦٨ - ظبيّة : مصغر ظبيّة ، آهو .

٢٣٥ - ظرفُ البريد : باكت پستی .

١٦٨ - لِظُمَى ، مصغر الظّامى : تشنه .

٢١٩ - ظَهْرُ السَّفِينَةِ : عرشه كشتى .

* * *

(ع)

٢١٨ - العازِف : نوازنده ، موزيسين .

٢١٤ - العامِ الدّرَاسِى الجديد : سال تحصيلى جديد .

٢٤٩ - عَبَّأً : بسيج كرد .

٨٩ - عَبَّيَّءَ : آکنده شد ، پُرشد .

٦٢ - عَبَّرَ : درطى و بمرور .

١١٥ - عَبَّقَ : بوى خوش .

٦٢ - عَبَقَرِيَّة : نبوغ .

٢٦٣ - فِي الْعِتَادِ : ساز و برگِ جنگى ، مهمّات نظامى .

١٤٢ - عَشْرَتِكَ : لغزش تو .

٣٩ - الْعُدَد ، ج ، عُدَّة : آمادگى [ساز و برگِ جنگى] .

١١٨ - الْعَرَاء : بيابان ، فضاى سرنبوشيده .

٢٥٦ - الْعَرَض : نمايش (فيلم يا تآثر) .

١٤١ - الْعَرَضِ السَّيْنِائِى : نمايش فيلم .

ص

- ۱۲۳ - العَرِيقَةُ: کهن واصلیل.
- ۱۴۹ - عَزَفُ الموسیقی، نواختن موسیقی.
- ۲۱۰ - عَزْوَبَةٌ: دورافتاده.
- ۱۷۰ - عَضَّتْ لسانَها: زبان بدندان گزید.
- ۱۰۲ - عَفَوًا یا سَيِّدِي: ببخشید آقا.
- ۱۴۷ - العَقْد: قرارداد [الاتفاقية].
- ۲۴۱ - عَقِيلَتُهُ: همسرش، بانو (حَرَمُهُ، قَرِينَتُهُ).
- ۲۵۴ - عُلْبَةُ السَّجَّار: قوطی سیگار،
- ۱۹۵ - العُمَلَة: پول، اسکناس.
- ۵۸ - العَمِيدُ: رئیس و بزرگ قوم [رئیس دانشکده، سر تپ].
- ۲۴۰ - فی عناقیده، ج، «عُنُقُود»: خوشه انگور.
- ۱۷۵ - العَنَجَهِيَّة: خوی درندگی، خود ستائی.
- ۲۹ - العَنَزَة: بز.
- ۱۶۲ - عِيدَان سَعْفِيَّة: شاخه های درخت خرما.

* * *

(غ)

- ۵۸ - غَادَر: ترك گفت (مکان را).
- ۱۳۵ - الغَار: نوعی از درخت است.
- ۱۶۹ - غَال: گرانها.
- ۶۰ - لِلْغَايَةِ: بی اندازه.
- ۱۱۸، ۹۹ - الغَبْرَاء: زمین.
- ۳۳ - غُدْرَانٌ ج، غَدِير: برکه و جوی آب.

ص

۶۱ - غُرْفَةٌ لِلْمَكِينَةِ : موتورخانه [اطاق آپارات] .

۱۰۰ - تُغْنِي : نغمه سرائی کند .

* * *

(ف)

۳۹ - الْفَائِزِينَ : برندگان ، کسانی که در کارى موفق شده اند .

۵۹ - فَاحَ عِبْقُهُ : بوى خوشش منتشر شد .

۷۴ - الْفَاكِهَةِ : میوه .

۱۰۰ - فَأَنْ أَعْجَبَتْهَا : اگر آن تابلو او را بشگفت آورد (اگر تابلو را پسندید) .

۲۳ - فَبَاءَ بِنَفْسِ الْفِشَلِ : همانگونه شکست خورد .

۸۵ - الْفَتَّاكَةُ : کشنده و درنده .

۷۹ - الْفَحْمُ الْحَجَرِيَّ : زغال سنگ .

۷۰ - فِدَاعَيْتَ : بازی کرد و مزاح نمود .

۱۶۰ - فِدَا فِد ، ج ، فِدَفَدَ : فلات ، دشت .

۲۳۲ - فِدَّانَ : واحد مساحت اراضى مزروعى است در مصر .

۱۱۹ - الْفَرَاءَ : پوستین [الْفَرَوَة] .

۲۵۴ - فَرَجَارَ : پرگار .

۱۳ - الْفُرْصَةُ : زنگ تفریح .

۲۵۴ - الْفُرْصَةُ الثَّانِيَّةُ : زنگ تفریح دوم .

۲۹ و ۲۳۰ - فَرِيَسْتَهُ : طعمه اش را .

۱۲۹ - الْفَرِيقَ : تیم و دسته . (سر لشگر در اصطلاح نظامی) .

۱۶۸ - فَسَبَّتَ : ربود .

۲۱۰ - يُفْسِحُ : مجال می دهد .

ص

- ۲۳ - الفَسَل : شکست و نافرجامی .
 ۱۴۰ - فَشَلْتُ فِي الْحَيَاةِ : درزندگی شکست خوردی .
 ۱ - الْفَصْل : کلاس درس .
 ۲۲ - فِعْلًا : عملاً .
 ۱۲۹ - فَتَقَسَّسْتُ : تخم باز شد و جوجه از آن سر در آورد .
 ۴۵ - الْفِنَاء : حیاط ، فضا ، محوطه .
 ۲۲۲ - فَنَاءُ الْكَلِيَّةِ : محوطه دانشکده .
 ۱۴۹ - فُنُونٌ بَجَلِيَّةٌ : هنرهای زیبا .
 ۹۰ - فَوْحَةٌ : بو .
 ۲۰۲ - الْفُؤُوسُ : تبرها .
 ۱۰۸ - فَوْضِيَّيْنِ ، تثنیه فوضی : هرج و مرج .
 ۲۳۰ - فَوْهَةٌ : دهانه .
 ۲۵۸ - فِي جَلْسَةٍ طَارِئَةٍ : در جلسه فوق العاده (غیر عادی) .
 ۲۵۷ - فِي ظُرُوفٍ قَاسِيَةٍ : در شرایط سخت و دشوار .
 ۲۶۲ - فِي سَبَاقِ الدَّرَاجَاتِ : در مسابقه دوچرخه سواری .
 ۱۵۶ - فِي الْمَوَاءِ الطَّلَقِ : در هوای آزاد .

* * *

(ق)

- ۲۳۹ - قَائِمًا ، حُكْمًا : فرماندار .
 ۲۶۹ - قَابَلْتُ : ملاقات کردم .
 ۱۱۴ - قَاصِي : دور .
 ۹۹ - الْقَاصِي وَالِدَانِي : دور و نزدیک :

ص

- ۷۵- أَلْقَاعَ : قعر، ته .
- ۲۲۷- قاعة الامتحان : جلسه و سالن امتحان .
- ۶۰- قاعة المحاضرات : سالن کنفرانس .
- ۱- قاعة المحاضرة : کلاس درس .
- ۲۰۵- قَبَّلَها : اورا بوسید .
- ۲۰۵- بالقُبلة : بوسه .
- ۱۳۵- القُدامى ، جمع قديم : پیشینیان .
- ۱۰۳- قُدْوَةٌ : سرمشق .
- ۱۶۶- القِرطاس : کاغذ .
- ۱۱۹- قِرِىَ : آنچه برای پذیرائی از میهمان آماده کنند .
- ۱۳۶- الْقَرَنُفْلَة : گل میخک .
- ۱۶۸- الْقُرَيْبُ ، مصغر قِرَاب : نیام شمشیر [غِمدة] .
- ۲۲- وَإِذْ نَ يَقْضِىَ عَلَى الْحُكْمِ فِيهَا : حکومت را سرنگون کند .
- ۱۹۱- الْقِطَّة : گربه .
- ۷۰- قِطْعان : گَکله ها ، جمع قَطِيع .
- ۳۷- قَطَفَ : چید .
- ۱۹۰- أَنْ يَقْفِزُوا : بجهند .
- ۲۰۳- بِقِلَانِسِهِمُ الْمُشْرِئِبَّةَ : با کلاههای دراز قلندری خود .
- ۱۶۰- تُقِلُّ : به اصطلاح امروز : حمل می کرد، حامل بود .
- ۲۶۵- قَلَمُ الْجَافٍ : قلم خودکار [قَلَمُ النَّاسِيفِ] .
- ۲۶۵- قَلَمُ الْجَبْرِ : خود نویس .
- ۸۹- قُلِيَّ : سرخ کرده شد .

ص

۱۱ و ۲۷ - الْقَمَحُ : گندم [حِنطَة] .

۱۷۸ - الْقَنَا : نیزه .

۸۳ - الْقُنْبُلَةُ الذَّرِيَّةُ : بمب اتمی .

۱۷۳ - قَوَانِينُ الْمُرُور : قوانین راهنمایی .

۳۹ و ۱۲۱ - بَقِيَادَة : رهبری و فرماندهی .

۱۶۱ - بِالْقَيْشَانِي : کاشی .

۷۹ - « وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ يَا سَمَاءُ اقْلَعِي ، وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ ، وَأَسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ ، وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ » :

ای زمین آبت را فرو بر وای آسمان (از بارش) بازایست ، آب فروکش

کرد و فرمان گزارده شد ، و (کشتی) بر کوه جودی نشست [آنگاه] گفته

شد : که دوری و مرگ باد مرستمکاران را . (سوره هود آیه ۴۶) :

* * *

(ك)

۱۵۲ - الْكَاسِرَة : درنده = (الْمُفْتَرِسة ، الضَّارِيَة) .

- أَنْ تُكَافَحَ : مبارزه شود .

۴۲ - كَانَ أَيْ يُرَافِقُهُمْ : پدرم همراه آنان بود (باتفاق پدرم رفتند) .

۲۰۳ - كَانَ عَلَى رُؤُوسِهِمُ الطَّيْرُ : کنایه از آن است که در جای خود میخکوب شدند .

۱۱۲ - كِبَارٌ ، جَمْعُ كَبِيرٍ : بزرگان .

۲۶۳ - كَبَدَتْ : وارد آورد .

۲۶۳ - كَتَبَتْ : يَكْتُبُ كُتِرْدَان . (فَصِيلَة = يَكْتُبُ كُتِرْدَان) .

۱۳۴ - كُرَّةُ السَّلَاةِ : بسکتبال .

۲۶۵ - الْكُرَّةُ الطَّائِرَةُ : والیبال :

ص

- ۵۰ - كرة القدم : فوتبال .
- ۳۵ - الكرسي : صندلی .
- ۴۸ - كرّاسة : دفتر ، جزوه = [كرّاس] .
- ۲۵۷ - أن يكرّسوا : مبذول بدارند .
- ۱۶۸ - كرّى ، مصغر كرّى : خواب ، پنیکی زدن .
- ۴۸ - الكشافة : پیش آهنگ .
- ۲۵۴ - الكشف : لیست = [القائمة] .
- ۲۵۳ - كشكول : دفتر (= كرّاسة) .
- ۲۴۸ - كفاءته : كاردانی و لیاقتش را .
- ۱۰۲ - كفّ : كورشد ، نابینا شد = [ضریر ، كفیف ، أعمى] .
- ۱۱۸ - الكتلاً : علوفه .
- ۱۷۰ - كلامها لاذعٌ : سخّش نیش دار ، گزنده است .
- ۶۰ - كلّفته : موظّف نمود اورا ، باو دستور داد .
- ۲۶۵ - كلیّة الهندسة : دانشكده فنی .
- ۲۵۵ - كم مبلغاً تتقاضونه : چند دریافت می دارید .
- ۱۹۵ - الكماليّات : اشیاء لو كس و تجمّل .
- ۱۷۳ - الكوارث ، ج ، كارثة : سانحه ، فاجعه ، مصیبت .
- ۳۴ - كواھلهم ج ، كاهل : دوش و شانہ = [عاتق] .
- ۲۳۰ - الكؤوب : لیوان .
- ۴۶ - بكؤوب : فنجانی .
- ۲۵۴ - للكیمياء : برای شیمی .

(ل)

ص

- ۳۴ - لَاحَتَ فَتَاتَانِ : دو دختر جوان نمایان شدند .
 ۱۷۰ - لاذِعٌ : نیش دار ، گزنده .
 ۲۰۴ - لاذُوا بالفرار : پا بفرار نهادند .
 ۸۴ - لَا يُؤْبَهُ : بدان توجه واعتنا نمی شود .
 ۱۶۲ - لَا يُطَهَى : پخته نمی شود .
 ۲۰۶ - لِبَاقَةٌ : ظرافت و دانائی .
 ۲۳۲ - اللَّهُ دُرُّكَ ، دعائی است در مقام تحسین : خدایت خیر دهد ، رحمت بشیر
 مادرت .
 ۷۰ - لَمْ أُبَحْ : اظهار نمی کنم (زبان نمی گشایم) .
 ۴۶ - لَمْ أَعُدْ أَرَاهَا : دیگر آنرا نمی بینم .
 ۴۰ - لَمَّا تَمَلَّكَ نَاصِيَتَهَا : هنوز زمام آنرا بدست نیاورده ای (بر آن
 مسلط نشده ای) .
 ۴۵ - لَمَّا يَحْظُ : هنوز بدان نرسیده و نائل نگردیده است .
 ۱۹۲ - لَمَحْتُ : دیدم ، نظر افکندم .
 ۱۸۸ - لَمَحَةٌ مُسْتَضِيئةٌ : جلوه ای درخشان .
 ۱۹۲ - لَمْ يَحْضُلْ شَيْءٌ : چیزی نشد (بخیر گذشت) .
 ۴۶ - لَمْ يَلْبَثَا : درنگ نکردند .
 ۱۶۱ - تَلَوُحٌ : نمایان است .
 ۲۰۳ - يَلُوحُ بِهِ يَمْنَةٌ وَيَسْرَةٌ : آنرا بچپ و راست تکان می داد .
 ۱۳۲ - لَوَحَاتٌ فَنِيَّةٌ : تابلوهای هنری .
 ۸۵ - لِيُفْحَصُوا : تا معاینه شوند .

(م)

ض

- ۱۵۶ - مَآثِرُ: ج.، مَآثِرُهُ، نشانه‌های نیک و کارهای پسندیده که از کسی باقی‌ماند.
- ۹۴ - مَآرِبُ: ج.، مَآرِبُ، نیاز و حاجت.
- ۱۱۹ - عَلَى مَا تُدْرُهُ: خیر فراوانی که می‌رساند.
- ۱۴۷ - مَا دَخَلِي: مرا چه، بمن چه، بمن ربطی ندارد.
- ۲۱۶ - مَا ذَاكَ هَاكَ: چه پیش آمده است ترا.
- ۳۱ - مَا كُنْتُ لَأَخُو ضَّ غِمَارِ الْحُبِّ: خود را در سختیهای عشق نمی‌افکنم.
- ۵۰ - مُبَارَاةٌ: مسابقه = [سَبَاق].
- ۲۶۲ - فِي مُبَارَاةِ الشَّيْشِ: در مسابقه شمشیربازی.
- ۲۶۲ - فِي مُبَارَاةِ الْعَدُوِّ: در مسابقه دو.
- ۲۶۲ - فِي مُبَارَاةِ الْقَفْزِ: در مسابقه پرش.
- ۲۶۰ - فِي مُبَارَاةِ كُرَةِ الطَّاوَلَةِ: در مسابقه پینگ‌پنگ.
- ۲۶۰ - مُبَارَاةُ الْمُصَارَعَةِ الدَّوْلِيَّةِ: مسابقه بین‌المللی کشتی.
- ۲۶۰ - فِي مُبَارَاةِ الْمَلَاكِمَةِ: در مسابقه بوکس.
- ۱۸۹ - عَلَى مَبَاسِمٍ: لبان خندان.
- ۱۴۱ - مُبَاشَرَةٌ: بلافاصله [مُسْتَقِيماً، رَأْساً].
- ۱۹۱ - الْمِبْرَدُ: سوهان آهنگری.
- ۶ - مُبَكَّرًا: پگاه و پیش از وقت.
- ۸۸ - الْمَتَاحِفُ الْأَثَرِيَّةُ: موزه‌های آثار باستانی.
- ۲ - الْمَتَحَفُ: موزه [مَتَحَفُ الْأَثَارِ: موزه باستان].
- ۲۵۰ - مُتَحَمِّسًا: با هیجان و حرارت.
- ۲۱۰ - مُتِلَافًا: بسیار اسراف‌کننده.

ص

- ۲۴۳ - علی متنِ الطَّائِرَة ، بالطَّائِرَة : باهواپما .
- ۲۵۵ - مُتَوَسِّطٌ دَخَلَ الْمَدْرَسَةَ : حدّ متوسط در آمد مدرسه .
- ۲۱۳ - مُتَوَعِّدٌ : تهدید کننده .
- ۲۰۲ - مُتَهَادِينَ فِي خُطَاهُمْ : آهسته و آرام گام بر می داشتند .
- ۱۴۷ - مُثَلًّا فِي الْجُلُوسَةِ : در جلسه حضور یافتند .
- ۱۷۵ - الْمُثُلُ الْعَالِيَةُ : ارزش های بلند پایه [ایده آلهای عالی] .
- ۱۱۹ - يُمَثِّلُونَ . . . : مجسم می سازند ، تشکیل می دهند .
- ۱۸۹ - مَجَانِيكَ وَمَبَاهِجُكَ : شکوفه زارها ، بوستانها و تفریحگاهها .
- ۷۷ - مَجَاهِلٌ : پنهانها ، جای های ناشناخته .
- ۱۳۶ - أَلْمُجَصِّصَاتُ : گنج کاریها ، گنج بریها .
- ۲۳۵ - مَجْلِسُ الْأُمَمِ : پارلمان = (مجلسُ النُّوَابِ ، المجلسُ النِّیَابِیُّ مجلسُ الشَّعْبِ) .
- ۲۳۵ - مجلسُ الْآبَاءِ وَالْمَدْرَسَةُ : انجمن همکاری خانه و مدرسه .
- ۲۳۵ - مجلسُ الْكُلِیَّةِ : شورای دانشکده .
- ۲۵۸ - مجلسُ الْوُزَرَاءِ : هیئت دولت .
- ۷۵ - مَحَارَةٌ : صدف . کاسه که در آن آب جمع می شود .
- ۲۳۵ - الْمُحَافِظُ ، الْمُتَصَرِّفُ : استاندار .
- ۲۵۴ - مَسْجَرَةٌ : دوات .
- ۲۱۶ - الْمُحْتَرِفُ : پیشینه دار ، حرفه ای .
- ۱۸۸ - مُحْتَضَنٌ : آغوش گرفته .
- ۳۰ - مُحَرَّكَاتُ الطَّائِرَةِ : موتورهای هواپما .
- ۲۴۸ - الْمُحَنِّكُ : با تجربه ، جهان دیده .
- ۸۵ - مَخَالِبٌ ، جَ ، مِخْلَبٌ : چنگال و پنجه .

ص

- ۲۵۵ و ۲۵۹ - إلى المُخْتَبَرِ : به آزمایشگاه .
- ۹۰ - المُخْتَلَلَاتُ : ترشی ها .
- ۱۹۰ - مُخَيَّبٌ : نا امید کننده .
- ۱۹۳ - مُدَاعِباً : شوخی کنان .
- ۱۴۸ - للمُداوَلَةِ : امروز بمعنای ، مشورت و تبادل نظر بکار می رود .
- ۸۴ - المُدْمِنِينَ : معتادان بمواد مخدر .
- ۱ و ۲۵۶ - مُدَرَّجٌ : تالار و سالن پله کانی ، آمفی تاتر [دَرَجٌ : پله کان . دُرَجٌ : کشو ، نیمکت] .
- ۴۸ - مُدَرَّجُ المَطَارِ : باند فرودگاه = [شَرِيطُ المَطَارِ] .
- ۱۷۸ - مُدَّخَرِيٌّ : انداخته ام را .
- ۱۶۳ - مَدَنِيٌّ : شهری .
- ۱۹۱ - المِذْيَاعُ : رادیو « دستگاه » .
- ۷۰ - مَرَابِضُهَا ، جِ ، مَرَبَضٌ : طویله .
- ۱۸۹ - مَرَاتِعُكَ المُخْضَلَّةِ السَّابِغَةِ : مراتع پر حاصل و پهناور .
- ۱۱۸ - المَرَاعِي ، جِ ، مَرَعِيٌّ : چراگاه .
- ۲۵۵ - مُرْتَبٌ : حقوق ماهیانه = [الرَّاتِبُ ، المَاهِيَّةُ] .
- ۲۴۴ - مُرْشِدُ الصَّفِّ ، رَئِيسُ الصَّفِّ ، خَلِيفَةُ الصَّفِّ : مُبْصِرٌ و ارشد کلاس .
- ۱۴۸ - للمُرافعةِ : إقامة دعوی .
- ۱۳۵ - المُرُوجُ ، جِ ، مَرَجٌ : چمن ، سبزه زار .
- ۲۱۶ - مَزَالِيجٌ ، جِ ، مِزْلَاجٌ : کلون در .
- ۱۹۱ - المِزْهَرِيَّةُ : گلستان .
- ۱۵۶ - مَسَارِحَ شَعْبِيَّةٍ : تئاترهای عمومی و همگانی .

ص

- مُسْتَنْقَع : باطلاق .
- ۱۹۰ - مُسْتَسْقَاهُ : آبشخور .
- ۱۹۰ - مُسْتَوْدَعُهُ : سپردنگاه ، محل سپردن ودیعه .
- ۳۱ - مُسْتَوَى : سطح .
- ۶۰ - بِمَسْرَحٍ : تآتر (نمایشخانه) .
- ۴۸ - الْمَسْرَحِيَّةُ : نمایشنامه [تمثیلیّة] وبه محل برگذاری نمایش مَسْرَح گویند .
- ۸۵ - الْمُسْتَشْفَيَاتُ ، جِ ، مُسْتَشْفًى^۱ : بیمارستان .
- ۲۵۳ - مُسْطَرَّةٌ : خط کش .
- ۱۰۶ - مُشَاطَرَةٌ : همدردی .
- ۱۵۶ - مَشَاهِدَ تَمَثِيلِيَّةٍ : صحنه های تآتری .
- ۱۸۳ - مُشَرَّدًا : آواره .
- ۱۳۰ - مُشْرِفِ الرِّیَاضِيَّاتِ : سرپرست ورزش .
- ۶۱ و ۱۵۶ - الْمَشْرُوعُ : طرح ، پروژه .
- ۴ - الْمَشْغَلُ : کارگاه = « وَرْشَة » .
- ۲۵۵ - فَمَصَارِيفُ التَّلَامِیْذِ : مخارج دانش آموز [هزینه ساختمان و غیره: تکالیف
الْبِنَاءِ ، نَفَقَاتُ الْبِنَاءِ]
- ۲۳ - مُصَبِّرٌ : سرنوشت .
- ۱۵۹ - مَصْرَفٌ : بانک [الْبَنْكُ] :
- ۸۸ - الْمَصْلَاحَةُ : اداره ، مؤسسه ، سازمان .
- ۹۴ - الْمُصَلَّى^۱ : نمازگاه .
- ۲۰۹ - الْمَصْنَعُ : کارخانه [الْمَعْمَلُ] .
- ۱۶۱ - مَقْصَامِيرٌ : جِ ، مِضْمَارٌ ، زَمِیْنَه وَعَرَصَه = « مِیَادِین ، مَجَالَات » :

ص

- ۲۶۱ - مُضِيفَات : میهمانداران زن :
- ۱۹۱ - مِطْرَقَة : چکش .
- ۲۴ - مَحْطَة : ایستگاه = « مَوْفٍ » .
- ۱۴۱ - مِظَلَّة : چتر .
- ۷۶ - معاصِمِهِنَّ ، ج ، مِعَصَم : میچ دست .
- ۱۵۲ - بالمَعْقِل ، ج ، مَعْقِل : دژ [المَعْتَقِل : بازداشتگاه] .
- ۱۰۲ - بالمَعَاوِل ، کلنگها .
- ۱۶۲ - المَعْدِيَّة : منسوب به معده .
- ۱۱۸ - المَعشوشِيَّة : پرگیاه .
- ۱۴۴ - مَعْمَلِ التَّكْرِير : پالایشگاه = « مصفى البترول » .
- ۲۱۰ - المِعْطَاءَةُ : بخشاینده ، بسیاردهش .
- ۲ - المَعْنَهْد : آموزشگاه ، انستیتو ، مدرسه عالی .
- ۵۱ - مَعْنَهْدِ المَوْسِيقَى : آموزشگاه موسیقی .
- ۱۱۵ - مُغَالِيَاً : غلوکننده .
- ۷۷ - مُغَامَرَةٌ : ماجراجوئی .
- ۱۱۹ - المَغْزَى : هدف و مقصد و نتیجه .
- ۱۹۳ - مَغْشَىُّ عَلَيْهِ : بیهوش شده .
- ۱۶ ، ج ، مَفَاوز : بیابان خشک و بی آب و علف .
- ۱۸۹ - مُفْعَمًا : آکنده .
- ۲۵۳ - مَفْكَّرَةٌ : دفتر یادداشت [مُذَكَّرَةٌ : به نامه یادداشت اطلاق می شود] .
- ۱۳۰ - مَقْصَف ، بوفیه : بوفه ، آبدارخانه .
- ۱۹۷ - مُقْعَدًا : زمین گیر .

ص

- ۱۶۲ - مقهى : قهوه خانه‌ای .
- ۱۶۸ - بمُقْبِلَتَيَّهَا ، مصغر مُقْبَلَة : چشم ، سیاهی چشم .
- ۲۰۲ - الْمَكَانِس : جاروها .
- ۱۳۷ - مَكْتَب : میز کار (و بمعنای دفتر کار نیز می آید) .
- ۵۸ - مَكْتَبَه : اطاق و دفتر کار .
- ۲۱۰ - مِکْثَار : زیاده رو . پرگو .
- ۱۶۹ - مَلَابِسُ الْفِرَاء : پوشاک پوستی .
- ۱۵۶ - مَلَا حِم ، ج ، مَلَحْمَة : حماسه .
- ۱۹۱ - الْمَلَاعِق : قاشقها .
- ۴۶ - مِلْعَقَة : قاشق .
- ۵۸ - الْمِلَف : پوشه و پرونده .
- ۲۱۹ - الْمَلَّاح : جاشو ، کارگر کشتی ملوان .
- ۱۹۱ - الْمَلَّاحَات : نمکدانها .
- ۳۴ - مَلِيحَتَانِ يَفْعَتَا : نوجوان و نورس شدند .
- ۴۸ - الْمُمَثِّلُونَ : هنرپیشه گان = [کسانی که نمایندگی کاری را بعهده گیرند] .
- ۲۵۴ و ۲۶۰ - مِمَّحَاةٌ : مداد پاکن = [اِستیکه ، ماحیه] .
- ۱۹۳ و ۲۶۵ - مُمَرَّض : پرستار .
- ۹۹ - الْمُمَرَّضُونَ : پرستاران .
- ۱۴۱ - مِمَّطَرَة : بارانی و به پالتو «مِعْطَف» گویند .
- ۷۹ - مَنَاجِم : ج ، مَنَجَم ، معدن .
- ۱۴۶ - الْمُنَاخ : آب و هوا .
- ۲۵۱ - مُنَاشِدًا الصُّلَح : پیام آشتی درمی داد . [صُلَح = السَّلَام] .

ص

۲۶۱ - فی المناورة الجوية : در مانور هوایی = [الاستعراض الجوي] . واژه
 « استعراض » بمعنای سان دیدن نیز می آید: صاحبُ الجلالة استعرض
 وحداث الجيش . کما اینکه واژه « عرض » بمعنای رژه می آید :
 أُقيمَ عرضٌ عسكريٌّ في شوارعِ العاصمةِ .

۱۸۹ - المتتدى : جایگاه ، پهنه .

۱۱ - مِنْجَلًا : داس .

۳۸ - مَنَحَتْ : إعطا نمود .

۱۹۱ - المنشار : ارّه .

۶۱ - لِمَنْصَّةِ الخطابة : برای تریبون سخنرانی .

۱۰۲ - المنفى : تبعیدگاه .

۲۵۴ - منقلّة : نقالة ، گونیا .

۲۴۰ - مَنَقِيًّا : جدا کردن ، دست چین کردن .

۳۹ - المنكرة : زشت و ناروا .

۲۵۴ - مُنْهَكًا مُتْعَبًا : کوفته و خسته = « مُرْهَقًا » .

۱۱۵ - مُنَى [أمانى ، أُمْنِيّة] جِ ، مُنِيّة : آرزو .

۱۰۷ - المَوَاسِمِ ، جِ ، موسم : فصل .

۱۲۴ - لِمُواصَلَة : ادامه دادن .

۱ - مواضيع ، جِ ، موضوع و « موضوعات » نیز جمع موضوع آمده است .

۱۰۳ - مَوَاطِنِيّ الوَفِيِّينَ : هم میهنان با وفايم .

۲۰۲ - المواقيد : اُجاق ها . جِ ، الموقيد .

۱۲۵ - بالمواقف البطولية : موقعيت های قهرمانی .

۷۳ و ۲۵۶ - للموظفين : برای کارمندان . [من موظفم = انا مُكَلَّفٌ] .

ص

- ۲۵۰ - الموقِفِ الرَّاهِنِ : وضع کنونی، اوضاع کنونی؛
 ۱۲۵ - مَوْطِنٌ مین و سرزمین .
 ۱۸۹ - مَوْلَةٌ : شیدا هستم ، از خود بی خودم .
 ۱۶۰ - بِمَهَامِهِ ، ج ، مَهَمَةٌ : بیابان پهناور .
 ۱۷۵ - مَهْبِطٌ : جایگاه نزول ، محل فرود آمدن .
 ۲۰۲ - مُهَّدٌ : آماده شد ، هموار گردید .
 ۸۵ - المَهْرَبِينَ : قاچاقچیان .
 ۲۴۹ - بِمُهِمَّةٍ : مأموریت و کار .
 ۱۴۷ و ۱۲۱ و ۱۰۲ - المَهْنَةُ : شغل و پیشه .

* * *

(ن)

- ۱۱۸ - النَّائِيَةُ : دور دست .
 ۲۴ - النَّاجِعَةُ : شفا دهنده و مؤثر .
 ۱۰۲ - نَادِي الجامعة : باشگاه دانشگاه .
 ۵۹ - نَاشِدُهُمْ : از آنها خواست و تقاضا کرد .
 ۲۴۰ - نَاضِجَةٌ : رسیده و پخته گشته « میوه » .
 ۱۷۶ - نَاطِحَاتُ السَّحَابِ : ساختمانهای آسمانخراش .
 ۲۵۵ - نَاطِرُ المدرسة : مدیر مدرسه [ناظم مدرسه : مساعدُ النَّاظِرِ] .
 ۱۱۹ - النَّاعِمُونَ ، ج ، نَاعِمٌ : برخوردار و مُتَنَعِّمٌ . نَاعِمٌ = [لطیف و نرم] .
 ۵۰ - نَافَسٌ : رقابت کرد .
 ۶۱ - نَافُورَةٌ : فواره .

ص

- ۱۷۶ - نِيرَاس : مَشَعَل .
- ۲۲۹ - النِّبْنِيس : گیاهی است چسبنده که در آسیا و اقیانوسیه می‌روید .
- ۲۳۳ - فِلمُ تَنْجِيبُ : فرزندی نیاورد .
- ۱۴۹ - نَحَتُ التَّمَاثِيلِ : مجسمه تراشی .
- ۲۰۴ - يَنْتَحِبُ : های های میگریست .
- ۶۹ - نَدَى : شبنم .
- ۲۱۰ - لَا تَنْدَى بِرِفِيفٍ اَوْ حَفِيفٍ : زمزمه و نوائی از آن بر نمی‌خیزد .
- ۱۹۳ - نَدَلُ : فرومایه .
- ۱۳۷ - النُّزْهَةُ : گردش و تفریح = [الفُسْحَة] .
- ۲۷ - تَنْشِيطُ : بفعالت انداختن برنامه جهانگردی = [جلب سیاحان] .
- ۱۲۰ - النِّسِيمُ السَّارَى : نسیم وزان .
- ۲۴۸ - نَشَبَ الْخِلَافُ : اختلاف افتاد ، اختلاف بپاخواست .
- ۴۷ - يُنْشَدُ قِصَائِدُهُ : می‌خواند برای اوقصائده را .
- ۱۳۶ - النُّصْبُ التَّدْكَارِيَّةُ : ستونهای یاد بود .
- ۱۱ - نَضَجَ : در رسید ، پخت « میوه و امثال آن » .
- ۱۳۷ - النُّصْرَةُ : خرم ، شاداب .
- ۶۲ - النُّعَاسُ : پینکی و چرت زدن « خوابیدن » .
- ۲۵۷ - نَفَقَاتُ : هزینه ، مخارج .
- ۱۰۲ - نَفَى : تبعید کرد .
- ۱۲۱ - نِقَاءُ : پاکیزگی .
- ۳۷ - نَقَرَ : نوك زد .
- ۲۴۴ - ... النِّكْسَةُ : طنزگوئی او را رنجانید = « گزید » . واژه نکته در زبان مردم

ص

مصر بمعنای «جُكَّ» و مثلهای خنده آور و شیرین است و گاهی صورت

تعریض هم بخود می گیرد .

۹۰ - نَكْنَهَتْ : بوی خوش .

۱۲۴ - نَوَاة : هسته « نطفهٔ اولیه » .

۱۶۲ - نُؤَاسِيٌّ : منسوب به « ابونواس » .

۱۲۰ - النَّوَى : دوری و فراق .

۲۱۰ - النَّهْمَةُ : تَف زده « نیک آزمند و حریص » .

* * *

(و)

۱۳۸ - الْوَاجِهَاتُ الزُّجَاجِيَّةُ ، ج ، واجهه: ویتَرین .

۱۱۵ - الْوَاعِي : مُدْرِك ، بیدار و آگاه .

۷۰ - لَمْ تُوَافِنَا : بما دست ندهد .

۱۵۲ - الْوَلَنِيَّةُ : بت پرستی .

۲۴۴ - فَوَجَمَ التَّلَامِيذُ : شاگردان روی درهم کشیدند ، اخم کردند .

۳۳ - وَجَمَتْ : عبوس و گرفته شد ، روی ترش کرد .

۳۴ - وَحْدَانًا : تَك تَك « انفرادی » .

۳۴ - وَدُعْنِ = تَبَخْتَرْنَ : می خرامیدند .

۲۴ - وَرَفَتَا : سبزوخرم شدند .

۷۴ - وَزَارَةُ التَّرْبِيَةِ وَالتَّعْلِيمِ : وزارت آموزش و پرورش .

۷۶ - وَشَوَّشَ : پریشان کرد .

۳۴ - فَيْشِي الشَّرَابُ بِسَرِّ الْقُدْرَةِ الْمُبْدِعَةِ : خاك از راز نیروی خلاقه پرده

برمیدارد :

ص

۱۲۳ - وَطَأَتْهُ : جای پا ، اثر پا .

۲۳۵ - وَعِيّاً : رُشد ، بیداری . [الوعى القومى : رشد ملی ، الشعبُ الواعى : ملت بیدار] .

۱۷۶ - وَفَادَتْهُمْ : مَقْدَمَ آنان را .

۱۱۲ - وَفَدَ : هیأت و گروه .

۳۴ - إِذْنٌ تَقَدَّ : شعله‌ور می‌شود ، افروخته می‌شود .

۱۸۹ - يَوْقَعُ : [با نوای موزون] می‌خواند .

۳۳ - فَوَلَّهْتُ : شیدا شدم .

۲۴۳ - وَكَالَةُ الْاَبْنَاءَ : آژانس خبرگزاری .

۴۴ - وَكَرِهِمَا : آشیانه = (عُشَّس) و جمع آندو «أوكار» و «أعشاش ، عُشَّش» است .

۰۶ و ۲۴۲ - وَكَيْلُ الْكُلَيْلَةِ : معاون دانشکده .

۳۴ - قَدْ وَهَنَ : سُسْتُ و ناتوان گشت .

۳۴ - وَهَنْتُ وَشَاخَتَ : پیر و فرتوت گشت .

* * *

(هـ)

۱۸۴ - هَائِمًا : سرگردان .

۴۲ - اَلْهَادِرَةُ : خروشان سرازیر شدن .

۲۵۰ - هَامِسًا فِى اُذُنِهِ : زمزمه کنان در گوشش

۱۶۸ - بِهَجِيرِهَا ، مَصْغَرِ هَجَرٍ : هجران و دوری کردن «کنایه از گرمی عشق» .

۸۸ - اَلْهَيْخَامَتِشْيُونَ رَا «الْاِخْمِينِيُون» نیز نامند .

۲۱۰ - اَلْهَدَّارُ : بسیار خروشان .

ص

- ۱۸۸ - هَرَمَى: پیریم .
 ۹۴ - أَهْشُشْ : برگ می ریزم
 ۹۹ - أَنْ يُهْشَمُوا : خورد کنند و بکوبند .
 ۵۲ - وَاهْتَأُوا : شادمان شوید .
 ۷۵ - هَنْدَسَسَ : طرح ریزی کرد .
 ۶۹ - اَلْهَوَاجِسَ : خاطره ها .
 ۲۲ - لَيْتَهَوَى الثَّلُوجُ : برف فرو می ریزد، ریزش می کند .
 ۱۵۶ - اَلْهَوَاءِ الطَّلَقِ : هوای آزاد .
 ۱۳۴ - هُوَاةٌ : هواخواهان و علاقه مندان .
 ۲۱۶ - هَوَّنَ عَلَيْكَ : بر خود آسان گیر .
 ۹۴ - اَلْهَيْبَامُ : عشق .
 ۱۱۴ - اَلْهَيْجَاءُ : نبرد و جنگ .

* * *

(ی)

- ۲۳۳ - يَالَهَا أُمَّاً : چه نیکو مادری .
 ۹۴ - يَمَمْتُ : میل می کنم و توجه می نمایم .
 ۳۳ - يَمِنَهَا اللهُ : خدا آنرا مبارك گردانید .

« فهرس تحليلي لموضوعات الكتاب »

إذن (جواب) ٢٧٣	٢
استثناء ٢٤٥، ٢٤٤، ٢٣٢	آ (نداء) ٢٦٩
استفعل ٦٦	أ
استفهام ١٤١	أ (استفهام) (تسويه، نداء) ٢٦٦،
اسم آلت ١٩٤، ١٩١	٢٦٧
اسم اشاره ١٣٠، ١٢٧، ١٢٢	ابواب فعل ثلاثي مجرد ٣٦، ٣٥
اسم تفضيل ٢٠٧، ٢٠٦	ابواب فعل ثلاثي مزيد ٦٤، ٦٢، ٤٩، ٤٧
اسم خاص، رك به: علم	أتينَ ٥
اسم زمان ١٧٩، ١٧٧	إثنان، إثنان ٢٥٨
اسم فاعل ومفعول ١٨٠، ١٧٩، ١٧٧	أجل ٢٧٣
(نحو) ١٩٣	أحد عشر... ٢٥٩
اسم مجرور ١٠١	أحكام ثننيه ١١٠
اسم ممدود ٩٥، ٩٤	أحكام جمع سالم ١١٣
اسم مقصور ٩٥، ٩٤	أدوات استثناء ٢٤٥
اسم مكان ١٧٩، ١٧٧	أدوات استفهام ١٤٢، ١٤١
اسم منقوص ٩٥، ٩٤	أدوات شرط ١٣٩
اسماء ستّه ١١٧، ١١٥	إذ ٢٦٩
أصبح ١٨٥	إذ (طرف) ١٤٥
أضحى ١٨٥	إذن (أداة نصب) ٩

الآن ١٤٥	إعراب اسم مقصور ١٠٣، ١٠٢
ألف ٢٦٣	» » منقوص » »
الف مقصوره ١٠٤	» » ممدود » »
التي ١٢٧	إعراب جمع سالم ١١٧، ١١٥
الذي ١٣١، ١٢٧	أفعال ١٥٤
الذين ١٢٧	أفاعيل ١٥٤
الثلاثي، الثلاثي ١٢٧	افتعل ٦٥
الثتان ١٢٧	أفعال ١٥٣
اللّتين ١٢٧	أفعال رباعي مجرد ٦٦
اللذان، اللذين ١٣١، ١٢٧	أفعال رباعي مزيد ٦٧
اللاواتي ١٢٧	أفعال خمسة ٩
إلى (بيان نهاية) ٢٧٤	أفعال ناقصه ١٨٣، ١٨٥
إلى (حرف جر) ١٠١	أفعل ٤٩
أم ٢٦٩	أفعل (تفصيل) ٢٠٨، ٢٠٧
أمّا (تنبيه) ٢٧٤	أفعل ١٥٣
أمّا (تفسير)، أمّا (تفصيل) ٢٧٦	أفعل ٦٦
أمام (ظرف) ٢٢٤	أفعلاء ١٥٣
أمر ٥٤، ٥٣، ٥٢	أفعل ٦٧
أمر (روش بدست آوردن صيغه امر) ٥٤	أفعل ٦٧
أمر (روش بدست آوردن صيغه امر از	ال ٢٦٩
باب افعال) ٥٥	ألا (تنبيه ...) ٢٧٣
أمس ١٤٥	ألا (استثناء) ٢٤٦، ٢٤٥
أمسى ١٨٥	ألا (تخصيص واستثناء) ٢٧٦

إياكم ، إياكنّ ، إيتانا ١٢٦	إن (شرط) ١٤٠
أيتان ١٤٥	أن (اداة نصب) ٩
إيتاه ، إياهما ، إياهم ، إياهنّ ، إياك ، إياكما	أن (مصدرية ، تفسير ، مخفف از أن)
١٢٦	٢٦٩
أيتها ٢٣٧	إن (شرط . نفي ، مخفف از إنّ و نیز زائد)
أين ١٤١ ، ١٤٢ ، (ظرف) ١٤٥	٢٦٩
أينما (شرط) ١٤٠	أنّ (تأكيد) ٢٧٤
أيتها ٢٣٧	أنّ ١٩٩
ب	أنا ١٢٦
ب (الصاق ، سيّيت ، قسم ، زائد) ٢٦٧	أنت ١٢٦
باء (حرف جر) ١٠١	أنتم ١٢٦
بابها : رك به ، ابواب ...	أنتم ١٢٦
بات ١٨٥	أنتن ١٢٦
بعده (ظرف) ١٤٥ ، ٢٢٤	انفعل ٦٥
بكل ٢٧٠	أنيّ ١٤٥
بكي ٢٧٤	أو ٢٧٠
بين (ظرف) ٢٢٤	أولئك ١٢٧
بيننا ، بيننا ٢٢٤	أيّ (شرط) ١٤٠ ، (استفهام) ١٤٢
ت	أيّ (موصول) ١٢٧
ت (تانيث و قسم) ٢٦٧	أي ٢٧٠
تاء (حرف جر) ١٠١	إي ٢٧٠
تنبيه . رك به : مثني	أي (ندا) ٢٧٣
تحت (ظرف) ٢٢٤	أي (ندا) ٢٧٤

جَیْرِ (جواب) ۲۷۴	تَرین (پسونند فارسی) ۲۰۸
ح	تفاعِل ۶۴
حاشا (حرف جرح) ۱۰۱	تفعَل ۶۴
حاشا (استثناء) ۲۷۶، ۲۴۶	تفعَلل ۶۷
حال ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۲	تِلک ۱۲۷
حتی (انتها و عطف ...) ۲۷۶	تمیز ۲۳۲
حتی (حرف جر) ۱۰۱	تمیز مفرد، تمیز جمله، تمیز عدد ۲۳۴
حروف ۲۶۶	ث
حروف آحادی (یکانی) ۲۶۶	ثلاث، ثلاثه ... ۲۵۸
حروف استقبال ۲۷۸	ثُمَّ (ترتیب) ۲۷۴
حروف اضافه ۱۰۱	ثُمَّ (ظرف) ۱۴۵
حروف تأکید ۲۷۸	ثُمَّ (اشاره) ۱۲۷
حروف تنبیه ۲۷۸	ج
حروف تخصیض ۲۷۸	جرّ اسم . رک به : اسم مجرور
حروف ثلاثی ۲۷۳، ۲۶۶	جزم فعل مضارع (سالم و مهموز) ۴۰،
حروف ثنائی ۲۶۸، ۲۶۶	۴۱
حروف جر ۱۰۱	جزم فعل مضارع (معتل) ۴۲، ۴۳
حروف جر ۲۷۸	جلَل (جواب) ۲۷۴
حروف جواب ۲۷۸	جمع سالم ۱۱۲
حروف خماسی ۲۷۸، ۲۶۶	جمع سالم (احکام) ۱۱۳
حروف رباعی ۱۷۶، ۲۶۶	» » (اعراب) ۱۱۵
حروف جزم ۲۷۹	جمع مکسّر ۱۵۲، ۱۵۳، (اعراب) ۱۵۶،
حروف شرط ۲۷۸	۱۵۸

س	حروف عامل و غیر عامل ۲۷۹
س (برای استقبال) ۲۶۷	حروف عطف ۲۷۸
سوف (استقبال) ۲۷۵	حروف المبانی ۲۶۶
ساختن فعل مجهول ۸۱	حروف مشبّهه بالفعل ۱۹۷، ۱۹۹
ساختن فعل مجهول (از افعال معتل) ۸۱،	حروف مصدری ۲۷۸
۸۲	حروف المعانی ۲۶۶
سیّ (استثناء) ۲۴۶	حروف ناصبه ۲۷۹
ش	حروف ندا ۲۷۸
شبه جمله (برای حال) ۲۴۲	حروف نفی ۲۷۸
شرط ۱۳۹	حيثُ ۱۴۵
شمال، جنوب، غرب، شرق (ظرف)	خ
۲۲۴	خبر ۱۶۹، ۱۷۱
ص	خَلَا (استثناء) ۲۴۶، ۲۷۵
صار ۱۸۵	خَلَا (حروف جر) ۱۰۱
صفت تفضیلی ۲۰۷، ۲۰۸	خَلَف (ظرف) ۲۲۴
صفت عالی ۲۰۷، ۲۰۸	ذ
صفت مشبّهه ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۱۱	ذاك ۱۲۷
صیغه مبالغه ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۱	ذَانِكَ ۱۲۷
صیغه های فعل ماضی ۳	ذَلِكَ ۱۱۷
صیغه های فعل مضارع ۵	ذُو الحال ۲۴۲
ض	ر
ضمیر ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۰	رُبَّ (تقلیل) ۲۷۵
ضمیر رفع ۱۲۶	رُبَّ (حرف جر) ۱۰۱

عن (حرف جر) ۱۰۱	ضمیر متصل بارز ۱۲۶
عِندَ (ظرف) ۲۲۴	ضمیر منفصل بارز ۱۲۶
عن (مجاوَرَت و بدلیّت) ۲۷۰	ضمیر نصب ۱۲۶
غ	ظ
غیر (استثناء) ۲۴۶	ظرف ۱۴۴ ، (ظرفهای مبنی) ۱۴۵ ،
ف	ظرفهای مُعَرَّب ۲۲۴ و رَک به :
ف (جواب) ۱۴۰	مفعول فيه
ف (ترتیب ، ربط جمله جواب بجملة	ظرف زمان و مکان ۲۲۴
شرط و نیز زائد) ۲۶۷	ظرفهای مُعَرَّب ۲۲۴
فاعل ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۷، ۸۶، ۸۴، ۴۹	ظَلَّ ۱۸۵
فُعَال ۱۵۳	ع
فُعَال ۱۵۳	عدا (استثناء) ۲۷۵، ۲۴۲
فَعَال (مبالغه) ۲۱۱	عدد ۲۵۲
فعالة (مبالغة) ۲۱۱	عدد اصلی ۲۵۸
فعاليل ۱۵۴	عدد مرکب ۲۵۹
فُعَل ۱۵۳	عدد وصفی ۲۶۴
فَعَل ۱۵۳	عِشْرُونَ ... ۲۶۱
فُعَل ۱۵۳	عَقُود ۲۶۱
فُعَل ۱۵۳	عَلَّ (امید) ۲۷۵
فُعَل ۱۵۳	علامات تأنیث ۹۸
فَعِل (مبالغه) ۲۱۱	علی (استعلا و مصاحبت) ۲۷۵
فَعَل ۴۹	علی (حرف جر) ۱۰۱
فعل مجهول ۸۱، ۷۹	عَلَّمَ ۱۳۳، ۱۳۲

كأنّ (تشبيه) ٢٧٧	فُعَلَاء ١٥٣
كَذَا كَذَا (كنايه) ١٤٢	فُعِلَان ١٥٣
كَلَّا (ردع) ٢٧٧	فَعَلَلَّ ٦٦
كَمْ (استفهام) ١٤١، ١٤٢، (خبريه) ١٤٢	فَعَلَّة ١٥٣
كَمْ (خبريه واستفهاميه) ٢٣٤	فَعُول ١٥٣، (مبالغه) ٢١١
كُم (ضمير) ١٢٦	فُعِيل ١٦٧
كُما (ضمير) ١٢٦	فَعِيل (مبالغه) ٢١١
كُنَّ ١٢٦	فَعِيل (مبالغه) ٢١١
كَيّ (اداة نصب) ٩	فَوَاعِل ١٥٤
كَيّ (تعليل) ٢٧١	فوق (ظرف) ٢٢٤
كيف ١٤٢، ١٤١	في (حرف جر) ١٠١
كيفَمَا ١٤٠	في (ظرف)، مصاحبت، سببيت ٢٧٠
ل	ق
ل (لام امر) ٤١	قبل (ظرف) ١٤٥، ٢٢٤
ل (حرف جر) ١٠١	قد ٢٧١
ل: (امر، ابتداء، قسم، اختصاص) ٢٦٧	قُدَّام (ظرف) ٢٢٤
لا (نافيه للجنس) ٢٠٠	قطّ ١٤٥
لا (لاى نهى) ٤١	ك
لا: (نهى ونفى ونيز زائد) ٢٧١	ك: (تشبيه، خطاب، ونيز زائد) ٢٦٧
لا (نفي جنس) ٢٧١	ك (حرف جر) ١٠١
لاَت (نفي) ٢٧٥	ك (ضمير) ١٢٦
لازم ٣٧، ٣٨	كان ١٨٥
	كأنّ ١٩٩

لَدُن ۱۴۵	ما (شرط) ۱۴۰
لَدُن (ظرف) ۲۲۴	ما : (نقی ، باز داشتن عامل از عمل ،
لَدَى ۱۴۵	مصدریت و نیز زائد) ۲۷۱
لَعَلَّ ۱۹۹	ما انفکک ۱۸۵
لَعَلَّ (امید) ۲۷۷	ما برح ۱۸۵
لَکِنَّ ۱۹۹	ما دام ۱۸۵
لَکِنْ وَلَکِنَّ (استدراک) ۲۷۷	ما ذَا ۱۴۲
لِکِی (اداة نصب) ۹	ما زال ۱۸۵
لَمْ ۲۷۱، ۴۱	ما قئ ۱۸۵
لَمَّا ۱۴۵، ۴۱	مائة ۲۶۳
لَمَّا (نقی) ۲۷۷	ماضی ۳، ۱
لَنْ ۲۷۱	مبتدا ۱۷۱، ۱۶۹
لَنْ (اداة نصب) ۹	متعدی ۳۸، ۳۷
لَوْ ۲۷۱	متی (شرط) ۱۴۰ ، (استفهام) ۱۴۱ ،
لَوْلا (تخصیض و شرط) ۲۷۷	۱۴۲ (ظرف) ۱۴۵
لَوْما (تخصیض و شرط) ۲۷۷	مثنی ۱۱۰، ۱۰۹
لَیْتُ ۱۹۹	مجهول . رک به : فعل مجهول
لَیْتُ (امید) ۲۷۵	مُذ (حرف جر) ۱۰۱
لَیْسَ ۱۸۵	مُذ (ظرف) ۱۴۵
م	مذکر ۹۶
م (دلالت بر جمع مذکر) ۲۶۸	مرکب مزجی ۱۳۳
ما (کافه) ۲۷۴	مستثنی ۲۴۵
ما (موصول) ۱۲۷	مسند ، مسند الیه ۱۷۱

مفعول به ۲۱۴، ۲۱۳، ۳۸	مصغر ۱۶۷، ۱۶۶
مفعول فيه ۲۲۴، ۲۲۲	مصدر ۱۵۱، ۱۴۹
مفعول لاجله ۲۱۷، ۲۱۹	مصدر (میمی) ۱۷۹، ۱۷۷، ۱۵۷
مفعول مطلق ۲۱۷، ۲۱۶	مصدر ۱۸۳
مفعول معه ۲۲۷، ۲۲۶	مضارع ۵، ۴
مفعیل (مبالغه) ۲۱۱	مضارع منصوب ۸ (رك به : نصب)
مین (ابتداء، تبعیض و نیز زائد) ۲۷۲	مضاف و مضاف الیه ۱۰۱
مین (حرف جر) ۱۰۱	معانی ابواب ۴۹
من (شرط) ۱۴۰، (استفهام) ۱۴۱،	معانی ابواب ۶۵، ۶۴
۱۴۲	معتلّ الفاء (فعل) ۲۶، ۲۴
من (موصول) ۱۲۷	معتلّ العين (فعل) ۲۸، ۲۷
منادی ۲۳۷	معتلّ اللام (فعل) ۱۶، ۱۵ (ماضی) ۱۸،
مند (ابتدای زمان، مطلق ظرف) ۲۷۲،	۲۰، ۱۹ (مضارع)
۲۷۵	معرفه ۱۰۱، ۹۳، ۹۲
مند (حرف جر) ۱۰۱	معطوف ۲۶۲
مند (ظرف) ۱۴۵	مفرد ۱۰۱، ۱۰۰
مهما ۱۴۰	مفاعیل ۱۵۴
مهموز (فعل) ۱۴، ۱۳	مفعال (مبالغه) ۲۱۱
موصول ۱۳۰، ۱۲۷، ۱۲۲	مفعال (آلت) ۱۹۴
مؤنث ۹۷، ۹۶	مفعیل ۱۷۹
مؤنث حقیقی لفظی ۹۷	مفعیل (آلت) ۱۹۴
مؤنث حقیقی معنوی ۹۷	مفعلة () ۱۹۴
مؤنث لفظی ۹۷	مفعول ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۷

هَذَا ، هَذَانِ ، هَذِهِ ۱۲۷، ۱۳۱	مؤنث مجازی لفظی ۹۷
هَلْ ۲۷۲	مؤنث مجازی معنوی ۹۷
هَلَّا (تخصیض) ۲۷۸	ن
هَمْ ۱۲۶	ن: (جملوگیری از ظهور کسره در آخر
هَمَّا ۱۲۶	فعل، تأکید) ۲۶۸
همزه ، رَک به: أ	نا (ضمیر) ۱۲۶
همزه (قاعده نوشتن) ۱۴	نایب فاعل ۸۷، ۸۶، ۸۴
هَنْ ۱۲۶	نَحْنُ ۱۲۶
هُنَا، هُنَاكَ، هُنَالِكَ ۱۲۷ (ظرف) ۱۴۵	نداء ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۲
هُوَ ۱۲۶	نسبت ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵
هَؤُلَاءِ ۱۲۷	نصب (در مضارع)، (معتلّ اللام):
هِيَ ۱۲۶	۱۸، ۲۰ (معتلّ العين - معتلّ الفاء):
هَيَا (ندا) ۲۷۶	۳۰
و	نَعَم (جواب) ۲۷۶
و (حرف جر) ۱۰۱	نکره ۹۲، ۹۴، ۱۰۱
و، واو معیّت ۲۲۶	نواسخ ۱۹۷ (حاشیه)
واو عطف ۲۲۶	ه
و، جمع بین دو چیز، استثناف، حال،	ه (تنبيه، در اسمهای اشاره و ضمائر و جمله)
معیّت، قسم ۲۶۸	۲۷۲
وا (ندبه) ۲۷۲	ه (سکت در وقف و غیاب) ۲۶۸
واحد، واحده ۲۵۸	ه (ضمیر) ۱۲۶
واحد و عشرون ... ۲۶۲	ها (ضمیر) ۱۲۶
وجه التزامی ۹	هاتان ۱۳۱، ۱۲۷

يا متكلم ١٠٤	ى
يسرة (ظرف) ٢٢٤	ى (تكلم) ٢٦٨
يمنة (ظرف) ٢٢٤	ى (صمير) ١٢٦
	يا (نداء وندبه ، تنبيه) ٢٧٢

استدراك

ص	الخطأ	الصواب
٢٠	الغَزُو	الغَزُو
٢٧	العدَوَّر	العدُوَّ
٣٠	لِیَنَبُّوا	لِیَسْنُبُوا
٤٠	یَقْرَأُوا	یَقْرَأُوهُ
٤٣	یَرْمِی	یَرْمِی
٥٢	یَرَأْفُ ، یَسْأَلُ	یَرَأْفُ ، یَسْأَلُ
٥٩	أَنَّمَا أَرْسَلَ	إِنَّمَا أَرْسَلَ
٦١	أَو السَّيْنَاهُ	وَالسَّيْنَاهُ
٦٢	وَمَا إِنْ	وَمَا أَنْ
٦٢	نُعَاسِي	نُعَاسِي
٦٢	لِتَتَضَيَّحَ	لِتَتَضَيَّحَ
٦٩	الهُدُوءُ	الهُدُوءُ
٧٥	ذَرَّاتُ	ذَرَّاتُ
٧٦	(پاورقی) شماره ٤ ، ٥	شماره ٤ ، ٥
٧٨	(پاورقی) گفتن	نگفتی
٧٨	(پاورقی) گفتن	میگویند
٩٨	(پاورقی) نباشد	نباشد

ص	الخطأ	الصواب
۹۹	العالمیۃ	العالمیۃ
۱۰۷	والدین	والدین
۱۰۸	حَسَنَّاوَتَانِ	حَسَنَّاوَانِ
۱۰۹	هَاتین	هَاتین
۱۱۳	برای مؤنث	برای مؤنث می توان
۱۱۷	أَبَا الْحَسَنِ	أَبَا الْحَسَنِ
۱۲۴	نَوَاة	نَوَاة
۱۲۷	اللَّوْتِی	اللَّوْتِی
۱۶۱	(پاورقی) رمینه	زمینه
۱۶۲	نیرایا	نیراناً
۱۶۹	بَیْضَاوَتَانِ	بَیْضَاوَانِ
۱۶۹	الثَّلُوج	الثَّلُوج
۱۷۰	غَضَّتْ	عَضَّتْ
۱۷۱	زَمْسَنَانِ مَسْنَدُ إِلَیْهِ	زَمْسَنَانِ مَسْنَدُ إِلَیْهِ
۱۷۱	الصَّفِّ	الصَّفِّ
۱۷۳	(پاورقی) مثل أعلى	مُثْلُ عَلِیَا
۱۷۵	الف : الصَّرْف	ب : الْقِرَاءَة
۱۸۸	(پاورقی) استخوانها	استخوانهای
۲۰۳	یُصْنَعُ وَيُسْرَعُ	يَمْنَعُ وَيَسْرَعُ
۲۲۶	• ملاحظه :	۲۲۶ المفعول معه
۲۲۷	المفعول معه	۲۲۷ ملاحظه :
۲۳۰	(پاورقی) افادن	افتادن

ص	الخطأ	الصواب
٢٣١	يَسْتَغْرِقُ	يَسْتَغْرِقُ
٢٦٠	إِثْنَا عَشَرَ	إِثْنَا عَشَرَ
٢٧٣	آى	أى
٢٧٥	أُنَّاس	النَّاس
٢٧٥	مَنِية	مَنِية
٢٧٦	(إذا)	(إذ ما)